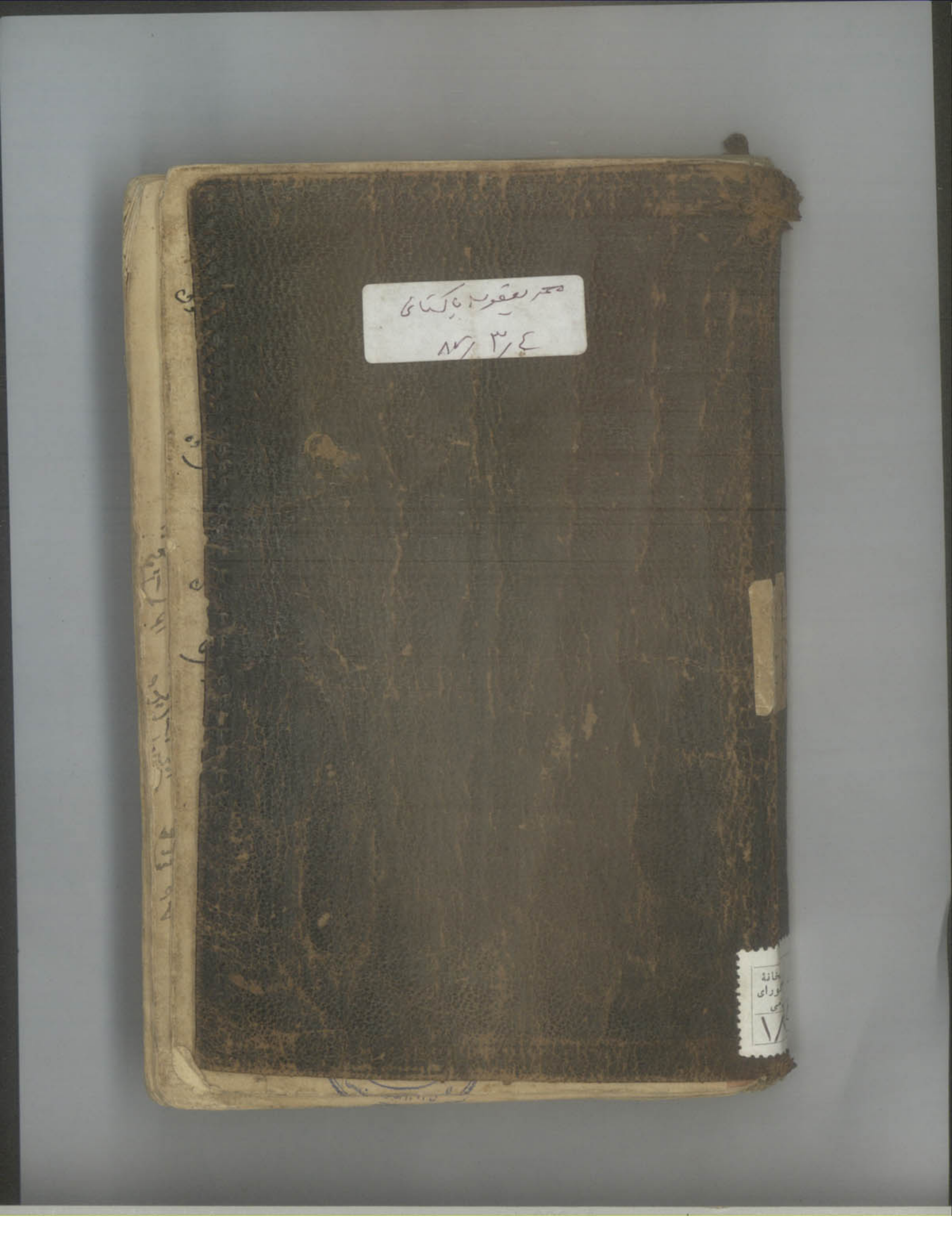

محمد يعقوب پاکستانی
٨٢/٣/٤



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تحفهٔ حاتمی، لوایح القمر و قوت صنوف کواکب
مؤلف شیخ بهایی، ملاحسین کاشفی، قاسم حسینی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۹۵۴
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۱۰۱۱۹
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۹۵۴



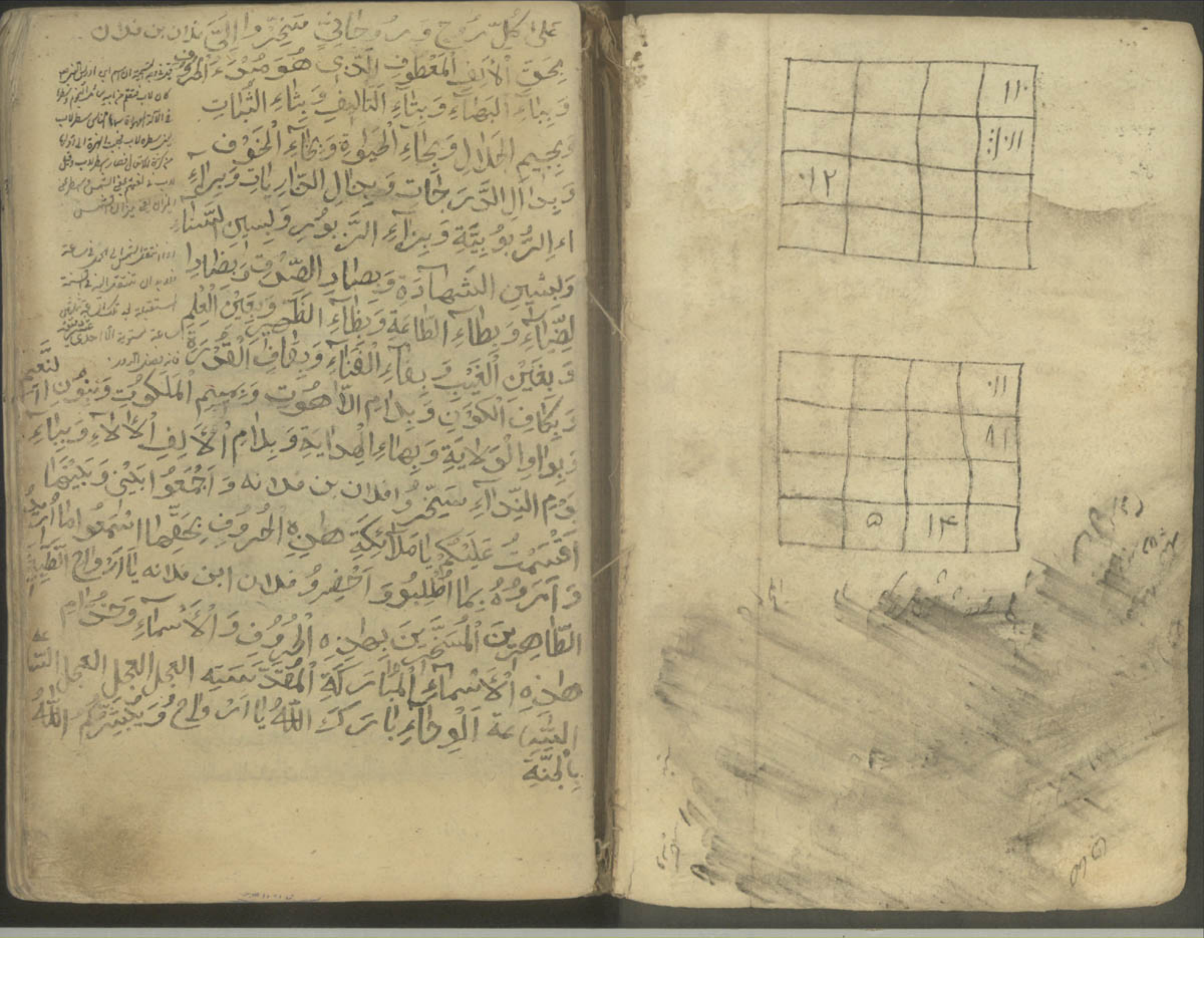
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۱۰۱۹
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۹۵۴
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۹۵۴

در بیان احضار جن اگر خواهی کسیر ان حاضر کنی از افسان وغیره
این شکل را بنویس بر کاغذ سفید پاک با مشک و زعفران وگلاب در خانه پاک
باید نشسته و بخور پاک وخوشبوی و بسوز ان چوب عود و بخیان این شکل را بر دیوار
خانه گرشرقی باشد بمیخ چار با بترتیب حروف ابجد میخ را اول بر حرف اول
زند و شروع کن بخواندن عزیمت مسمر بطیطم بلیت هشت مرتبه بخوان وعودسو
زان اگر مطلوب حاضر گردد فبها والا میخ را از و جا کنده بر حروف ثانی زند و بخور سو
زان دباز بیت هشت مرتبه بخوان تا آخر بهر حرفی که جد شود میخ به دیگر زند
و در وقت خواندن به قدر راه فاصله دید بعد از آن بهر حرفی که مطلوب
حاضر شود بهمان حرف ناقفطا کن تا دفعه دیگر خواسته باشی حاضر کنی میخ را بر
آن حرف زند و بهمان طریق بخواند حاضر شود و اگر خواهی همه چیز را القرف
کنی بدون مشقت چهل روز هر روز سیصد و شصت مرتبه بخوان هاتب نفس
شوی قدسیه میلی آنچه را اگر خواهی بقدرة تعلق هیئت الهی بمجرد نوشتن بکرف در کارها
بزرگ و اطاعت میکنند ترا السوجن ابن الکمان الکمائنت کر لیکرد بلیت این آیتها
الصف بن بدحن نجه بسیار م ترا بسیف الله الغالب اگر ظاهر کنی این عزیمت را تعلیم مکن
بر نا اهل ورجای دیگر خواندن محمد مغربی و ها خود داشتن بعنوان تعوید
است عظیم بخند در بعضی چیزها از جمله تبدیل کابذهب فضه وطی الارض بجهت
زیارت بیعت ۲۳ وطی الارض منرف بوی مغرب ومخفی شدن از نظر وردو اثر دن
قفلها ابتدا بکرد و الهها کر درین رتبت و دانه کرد بوار رفته جیبا نده ۲

باب احضار در شب چهارشنبه بر پوست نارنج بنویسد بباید مطلوب
مجهیشف باب اگر خواهی یکیرا مطیع خود کنی هفت عدد سنگریزه
این عزیمت را هفت بار خواند بر آتش اندازد جد بست بسم الله الرحمن الرحیم
تبت یدای ابی لهب وتب ما اغنی عنه ماله وما کسب سیصلی نارا ذات
لهب یتیم فلان ابن فلان حرا له یکون له صبرا ولا قرارا ولا اکلا ولا شرابا ولا
نعام بحبت وعشق فلان ابن فلان وامراته حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد

شهضیال ارطوبس جحطمائیل
هرمیائل هب شیال احطکرائیل
عن لیشق غغمیائیل شهیلائیل
تع ماشق ابکروشیال اهمیائیل
اجیبوا اجیبوا جیبو اسمعیلائیل
بهرو قائیل لورحائیل بهرو سائیل

عزیمت ابنت
بسم الله الرحمن الرحیم
اقسمت علیکم یا معشر روحانیین طائعین لهذه اسماء والخدام
لهذا الحروف الجلیلة هیوه بهم طیطم لع ابجدی المبدی القدیر
خالق النور مق بر الاموری هر شال اخطوف بعظمتک یا الله
اجیبون بحق ذات الله تعالی بعزة شمهی حیاقیوما جلی جدیا اما
عجش ربطا ورطنا منجهشا جرا ما ابر هو ما صمصوما بالله
العلی العظیم اطیعونی فی کل امان بلا تاخیر بحق هذه الاسماء العظام
مهتجیشا مهجیشا ججیشا مرش دارش صفینس عفیال هیب
قدر یحما ابر هو امهیال طاش طوطناش هفیال
ممصوما مصفیاج طعمو لنس مهیاوت سعوص تدکدکت
الجبال بعظمة اهوه لهوه هذه القسم الذی یجب طاعته
علی



على كل روح وروحاني مسخر والي فلان بن فلان
بحق الالف المعطوف الذي هو مبدء الحروف
وبباء البهاء وبتاء التاليف وبثاء الثبات
وبجيم الجلال وبحاء الحيوة وبخاء الخوف
وبدال الدرجات وبذال الذاريات وبراء
ء الربوبية وبزاء الزبور وبسين السناء
وبشين الشهادة وبصاد الصدق وبضاد ا
لضياء وبطاء الطاعة وبظاء الظهير وبعين العلم
وبغين الغيب وبفاء الفناء وبقاف القدرة
وبكاف الكون وبلام اللاهوت وبميم الملكوت وبنون النعم
وبواو الولاية وبهاء الهداية وبلام الالف الالاء وبياء
ء النداء سخر وافلان بن فلانه واجمعوا بيني وبينها
اقسمت عليكم يا ملائكة هذه الحروف بحقها اسمعوا اما اريد
واروه بما اطلبوا احضروا فلان ابن فلانه يا ارواح الطيبة
الطاهرين المسخرين بهذه الحروف والاسماء وخدام
هذه الاسماء المباركة المقدسة العجل العجل العجل الساعة
الساعة الوحا بارك الله يا ارواح وبشركم الله
بالجنة

			١١٠
			١١١
١٢			

			١١
			٨١
	٥	١٤	

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة على خاتم الانبياء والمرسلين محمد و آله
الطيبين الطاهرين دائمة الى يوم الدين وبعد چون در بين ولا خاطر
ملكوت ناظر كيميا ماثر نواب قدسى القاب عاليان مآب مركز دايره دين
و دولت قطب فلك ملك و ملت كافل مصابيح الامم اصحاب السيف والقلم
و ناظم مناظم الملك بالآراء الصائبة على وجه الاتم محيى مراسم الجود والسخا
مظهر آثار الاسماء تنزل من السماء آية رحمة الله على الانام ناشر صحايف
على صفحات الايام سلطان اعاظم الوزراء شرقا وغربا امام مطلع افاخم الامراء
بعدا وقربا اعتضاد الخلافة القاهرة الباهرة السلطانية عماد الدولة العلية
العالية الخاقانية وشمس فلك الوزارة والحشمة والشوكة والرفعة والعظمة
والابهة والنصفة والاجلال والاقبال ميرزا حاتم بيگا ادام الله اقباله
وضاعف اجلاله بدان متوجه و ملتفت بود كه در فن اسطرلاب كه اشرف
علوم رياضيست خوض نموده بعضى از رسائل آن فن را منظور نظر اكسير اثر گردانيده
مطالعه نمايند و اين داعى ضعيف محمد المشتهر ببهاء الدين العاملى را بمباحثه

ومذاكره

و مذاكره آن مقرر گردانيدند و در ميان اين رسائل رساله نبود كه بر كل مباحث
و مطالب ضرورى اين فن محتوى و بر جميع نفايس مطالب آن منطوى باشد
ترتيب نمايد و انوار القاب سامى نواب عاليان مآب سلطان الوزراء على الاطلاق
لازال مشارا اليه فى الآفاق موشح و محلى گردانيده بتحفه حاتمى موسوم
سازد و توقع از ارباب طبع سليم آن است كه ذيل الاغماض بر زلل آن بپوشند
و بقلم عفو در اصلاح آن كوشند و اين رساله مشتمل است بر هفتاد
باب والله الهادى الى الصواب **باب اول** در بيان حد اسطرلاب و القاب
اجزا و خطوط آن اسطرلاب دو نوع بود كروى و مسطح و مسطح دو صنف بود
شمالى و جنوبى و مقصود در اين رساله بيان عمل اسطرلاب مسطح شمالى است
و بعضى از علماى اين فن در حد اسطرلاب مسطح الشمالى گفته اند كه هو جسم
يشتمل على صفائح مرسوم فيها خطوط مستقيمة و مستديرة تامة و ناقصة
متوازية وغير متوازية يعرف به كثير من احوال الفلكيات والارضيات
والزمانيات و مراد از احوال فلكيات احوال بعضى كواكب است و دواير
و اجزاى آن كه بر فلك مفروض ميكردند مثل ارتفاع آفتاب و موضع
آن از فلك البروج و دواير و طالع و امثال اين امور و مراد از احوال
ارضيات امورى كه تعلق به بقاع زمين و اجزاى آن داشته باشد مثل
طول و عرض شهرها و مسافت ما بين دو شهر و بلندى ديوارها و كوهها
و تعيين قبله و قنات جارى و عمق و امثال آن و مراد از احوال زمانيات

انجه تعلقات تعلق بساعات واوقات داشته باشد مثل انکه از روز یا شب چند ساعت کذشته وچند مانده ووقت ظهر وعصر ووقت طلوع فجر وغروب شفق وامثال ان واجزاء اسطرلاب را اعضای ان کویند واین اعضاء کلی بود یا جزئی کلی ان بود که جزء وعضو دیکر نباشد مثل فرس وعضو جزئی ان بود که جزء عضو دیکر باشد مثل عروه واعضای کلی اسطرلاب هفت بود اول ام که اعظم اعضای اسطرلابست وان مشتمل است بر پنج جزو علاقه حلقه عروه کرسی حجره وبعضی حجره ولم را یکی کفته اند دوم عضاده است که بر پشت اسطرلاب میکردد وان مشتمل است بر چهار جزو دو شظیه ودو لبنه که انها را دفتان نیز کویند سیم صفایح که در داخل اسطرلاب بند وانها را اسم از یک عضو کرفته اند وعدد معین ندارند اما در اغلب اسطرلابها بین دو وهفت باشند چهارم عنکبوت شبکه نیز خوانند وان مشتمل است بر مدیر ومری راس الجدی ومنطقة البروج وشظایای کواکب واین شظایا در اغلب اسطرلابها بین دوازده وبیست باشد پنجم فرس ششم قطب هفتم قطب و اسطرلاب با جزو دیکر هست از اعضای جزئی کرد ذکر رسایل مذکور نیست وان المسکر کو وضلاع اسطرلاب کاهی این اجزاء ام میسازند وکاهی جزء صفیحه پس اعضای کلی وجزئی اسطرلاب که اشیائی مخصوصه دارد بیست عضو

باشد وبعضی شعرا اکثر انها را درین رباعی مندرج ساخته اند رباعی
ام است وصفایح وشظایاست بدان «لبن حلقه وعروه وعلاقه است عیان»
ظلس وفرس وعضاده وقطب ومری «کرسی ومدیر وعنکبوت ودفتان»
فصل القاب خطوط که بر اعضای اسطرلاب مرسوم است مختلف بود اما خطها که بر ظهر اسطرلاب است دو خط کرد ظهر ام با یکدیکر ودر مرکز حجره تقاطع کرده اند انکه از جانب علاقه ابدان را خط علاقه وخط وسط السماء کویند دیکر را خط افق وخط مشرق ومغرب وما بین دو خط دایر ظهر حجره بچهار ربع منقسم میشود ویکی ربع از دو ربع فوقانی نبود قسم منقسم باشد وان اقسام را اجزاء ارتفاع نامند ودو ربع مقابل انرا که با قسام مختلف منقسم است اجزاء ظل کویند وکاه باشد کرد دو ربع متقابل یکدیکر را نیز باین طریق منقسم سازند وبر عرض عضاده کاهی خطها کشیده باشند انها را خطوط ساعات معوج خوانند واما خطوط صفایح دو خطی که بر مرکز صفیحه متقاطع اند یکی باستقامت خط علاقه است خط نصف النهار وخط وسط السماء ودیکری را خط مشرق ومغرب وخط دایره وخط استواء نامند ونصف انرا که بجانب قسم مشرق است خط مشرق ونصف دیکر را خط مغرب کویند وهر یک از دو روی صفیحه رقم عرض شهر ساعات اطول ایام ان عرض نویسند وسه دایره متوازی که مرکز شان مرکز صفیحه است کوچک را

مدار راس السرطان و بزرگ را مدار راس الجدی و میانه را مدار راس
الحمل والمیزان گویند و دوایر غیر متوازی را اگر بر گرد یکدیگر است
بعضی تام و بعضی ناقص مقنطرات خوانند و کوچک تر را اگر داخل همه
واقع است و حرف صاد در آن ثبت شده سمت الراس نامند و آنکه بیرون
همه واقع است افق شرقی و مغربی و مقنطره نیز بر آن اطلاق کنند
و عدد مقنطرات در اسطرلاب تام نود بود و در نصفی چهل و پنج و
در ثلثی سی و در سدسی پانزده بود و ارقام اعداد که در ما بین
مقنطرات ثبت شده متزاید میشود تا بود که رقم صاد است و تزاید
مذکور در اسطرلاب تام واحد واحد است و در نصفی دو دو و در ثلثی
سه سه و در سدسی شش شش و در زیر مقنطرات که آنرا قسم
تحت الارض گویند ده قوس رسم کنند که آن قسم با این قوسها
و خط وسط السماء و در جانب افق به دوازده قسم منقسم میشود و بر
هر قسمی رقم آن را بنویسند و آن قوسها را خطوط ساعات معوج خوانند
و در بعضی صفایح قوسها کشند بر نقطه مرکز رسند
ایشانرا دوایر سموت نامند و گاهی در قسم تحت الارض نیز کشند
فصل و اما خطوط عنکبوت بر منطقة البروج اسامی بروج اثنا عشر
ثبت نمایند و هر برجی را موافق اسطرلاب منقسم سازند شش شش
در سدسی و سه سه در ثلثی و هکذا و بر هر یک از نشانها اسم کوکبی

از ثوابت

از ثوابت مشهوره نویسند و آنچه ازین کواکب داخل منطقة البروج است
عرضش شمالی بود و آنچه خارج آن بود عرضش جنوبی و در بعضی
اسطرلاب صفیحه باشد که در مدارات ثلثه و خط وسط السماء و خط مشرق
و مغرب مثل باقی صفایح باشد لیکن هر ربع از ارباع آن منقسم بود
قسم ساوی باشد و خط متقاطع بر مرکز و هر قسم از هر یک از این چهار
خط که در ما بین مدار راس الحمل و هر یک از دو مدار دیگر است منقسم
به بیست و چهار قسم متساوی کرده باشند آن اقسام را درجات میل
خوانند و بر هر ربع از ارباع صفیحه قوسها کشند که بر یک نقطه تقاطع
کنند هر یک از آن قوسها افق شهری موضعی بود که عرضش بر آنجا نوشته
شده و چون صفحه را چنان بدارند که آن قوس بر جانب چپ افتد
و محدب آن بجانب تحت بود خط وسط السماء آن خطی بود که
از مرکز صفحه بجهت فوق رود باب پنجم در معرفت ارتفاع آفتاب
و کواکب در ارتفاع آفتاب باید که اسطرلاب را معلق سازند چنانکه ربع
مجرم که اجزاء ارتفاع بر آن نقش شده بجانب آفتاب باشد و عضاده
بگردانند تا نور آفتاب از ثقبه لبنه بر ثقبه دیگر افتد و بس باید دید
که شظیه ارتفاع بر چند جزء از اجزاء ارتفاع افتاده باشد
مقدار ارتفاع آفتاب بود در آن وقت و در ارتفاع کوکب باید که
عضاده را بگردانند تا شعاع بصر از دو ثقبه بگذرد و بکوکب رسد

ودرانوقت ملاحظه نمایند که شظیهٔ ارتفاع بر چند جزء افتاده انچه باشد
مقدار ارتفاع کوکب باشد درانوقت وارتفاع افتاب را در وقتی که شعاع
ان ظاهر نباشد وقرص او را درمیان افتاب توان دید بهمین طریق
معلوم کنند **باب سیم** در معرفت طالع از ارتفاع باید که درجهٔ افتاب
از تقویم معلوم سازند وهمان درجه را از منطقة البروج بیابند ونشان
کنند وعنکبوت را بگردانند تا ان درجه بر مقنطرهٔ ارتفاع افتد
پس درین وقت ملاحظه نمایند که کدام درجه از منطقة البروج
بر افق شرقی افتاده ان درجه طالع وقت باشد واگر شب خواهند
که طالع معلوم کنند مری کوکبی را که ارتفاع ان معلوم کرده باشند
بر مقنطرهٔ ارتفاع ان بگذارند تا ان درجه که از منطقة البروج بر افق
شرقی افتاده باشد طالع وقت باشد **باب چهارم** در تعدیلات باید
دانست که در اسطرلاب غیر تام بعضی اوقات درجه افتاب یا مقنطرات ارتفاع
یا درجهٔ طالع درمیان دو خط افتد واگر بتخمین درین وقت اکتفا
بتخمین کنند فبها واگر کسی خواهد که عمل وتحقیق اقرب باشد تعدیل
باید کرد اما تعدیل موضع افتاب باید که یکی از ان دو خط که درجهٔ افتاب
مابین انها واقعست یعنی یکی از مقنطرات که دارند وجزء از اجزاء حجره
که مقابل مری راس الجدی باشد نشان کنند باز خط دیگر برابر همان
مقنطره که دارند وجزء دیگر را نشان کنند ومیان هر دو نشان انچه بل

انچه باشد اجزای تعدیل نامند پس ملاحظه نمایند که مابین خط اول
ودرجهٔ افتاب چند درجه است ان درجات را در اجزاء تعدیل ضرب کنند
وحاصل را بر تفاوت اجزاء منطقه یعنی شش شش در اسطرلاب سدسی
وسه سه در ثلثی ودو دو در نصفی قسمت نمایند انچه بیرون اید بقدر ان از
نشان اول بدرجهٔ نشان دوم بشمرند انجا که رسد مری را بران بگذارند
پس ملاحظه نمایند تا بران مقنطره کدام جزو از اجزاء منطقه افتاده
ان جزء درجهٔ افتاب باشد مثلا در اسطرلاب سدسی در صفحهٔ عرض
لو که عرض دار السلطنه قزوین واُمل وسرخس وبدخشان فرض کنیم
که افتاب در شانزدهم درجهٔ ثور باشد وان میان خط دو لو ده وخط
هیجده است وارتفاع وقت کج درجه بود خط اول را بر مقنطرهٔ
کد شرقی گذاشتیم ومری نشان کردیم وبعد خط دویم را بر مقنطرهٔ
مذکور گذاشتیم ومری نشان کردیم ومابین دو نشان شمردیم چهار درجه
ونیم بود اجزاء تعدیل نام کردیم پس تفاوت میان خط اول وموضع افتاب
که یو است که فتیم چهار بود انرا در اجزاء تعدیل ضرب کردیم هیجده حاصل
شد انرا بر شش که تفاوت اجزاء منطقه است قسمت کردیم خارج قسمت
سه جزء باشد پس از علامت اول سه جزو بجانب علامت دویم شمردیم
انجا که رسید مری بران گذاشتیم پس ملاحظه نمودیم که درینوقت بر
مقنطرهٔ کد شرقی کدام جزء منطقه واقع است ان جزء موضع افتاب بود

علامت بر آن کذاشتیم تا در وقت احتیاج مشخص باشد **فصل** اما تعدیل
مقنطرات چون ارتفاع موجود میانه دو مقنطره افتد موضع آفتاب را
بر هر یک از مقنطره اول و دوم نهند مری نشان کنند و مابین هر دو نشان
بشمرند و این اجزاء تعدیل بود پس تفاوت میانه مقنطره اول و ارتفاع را
در اجزاء تعدیل ضرب کنند و بر تفاوت مقنطرات اسطرلاب قسمت نمایند
آنچه بیرون آید مری را بقدر آن از علامت اول بجانب علامت ثانی
بکردانند تا درجه آفتاب بر ارتفاع افتد و چون ارتفاع از کوکب
کرفته باشند شظیه کوکب را بجای موضع آفتاب دارند مثلا در اسطرلاب
سدسی بود صفحه عرض لو که آفتاب در دوازدهم درجه ثور باشد و ارتفاع
بیست و شش درجه باشد و درجه ارتفاع مابین مقنطره که و مقنطره ل
خواهد بود پس موضع آفتاب بر مقنطره که کذاشتیم و مری نشان
کردیم باز بر مقنطره ل کذاشتیم و مری نشان کردیم و مابین هر دو نشان
شمردیم هفت درجه و نیم بود و این اجزاء تعدیل است پس تفاوت میان
مقنطره که و ارتفاع کو که کرفتیم دو بود در اجزاء تعدیل ضرب کردیم
پانزده شد بر تفاوت مقنطرات که شش بود قسمت نمودیم دو و نیم
بیرون آمد از علامت اول بجانب علامت ثانی دو و نیم شمردیم بآنجا که
رسید مری را کذاشتیم درجه آفتاب بر مقنطره ارتفاع افتاد **فصل**
و اما تعدیل طالع چون موضعی از منطقة البروج که بر افق شرقی در میان

دو خط

دو خط افتد مری را پی آنکه عنکبوت را حرکت دهند نشان کنند بعد از آن
خط اول را بر افق مشرق کذارند و مری را نشان کنند و تفاوت مابین دو نشان
کیرند از آن تفاوت اجزاء نامند پس خط ثانی را بر افق مشرق کذارند و مری را
نشان کنند و تفاوت مابین نشان خط اول و نشان خط دوم کیرند
آن را اجزاء تعدیل موسوم و این را بر مابین تفاوت خطوط یعنی شش در سدسی
و سه در ثلثی و دو در نصفی ضرب کنند و حاصل آن را بر اجزاء تعدیل قسمت
کنند آنچه بیرون آید بر خط اول افزایند آنچه شود درجه طالع شود
مثلا اکر آفتاب در درجه دوازدهم ثور باشد و ارتفاع شرقی هجده درجه
و اسطرلاب سدسی و صفحه لو که دوازدهم ثور بر مقنطره یح شرقی
کذاشتیم نقطه از منطقة البروج بر افق مشرق افتاده که مابین خط ششم
و خط دوازدهم جوزا است مری نشان کردیم و خط اول بر افق شرقی کذاشتیم
و مری نشان کردیم مابین دو نشان سه درجه و نیم بود و این تفاوت
اجزا است بعد از آن خط دوازده را بر افق مشرق کذاشتیم و مری نشان
کردیم و تفاوت میانه نشانی که جهت شش درجه جوزا کرده بودیم میانه
این نشان شمردیم پنج درجه و نیم بود و این اجزاء تعدیل است پس تفاوت
اجزا که سه درجه و نیم بود در اسطرلاب سدسی در شش ضرب کردیم
بیست و یک حاصل شد آن را بر پنج و نیم درجه اجزای تعدیل قسمت
نمودیم سه و کسری شد زیاده بر نیم بیرون آمد چون کسر مذکور از نیم بیشتر است

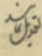
چنان بوده

یکی کرفتیم چونکه عادت ایشان چهار شد بر خط اول که شش است افزودیم ده
شد پس طالع دهم درجه جوزا باشد **باب پنجم** در معرفت ارتفاع از طالع
اهل نجوم را باین عمل وقتی احتیاج افتد که جهة امری طالع معین اختیار
نمایند و خواهند معلوم سازند که ان طالع چه وقت از روز یا شب
خواهد بود تا در انوقت ان امر را بجا اورند وطریق چنان است که ان درجه
که جهة طالع معین شده بر افق مشرق نهند و ملاحظه نمایند که در انوقت
درجه افتاب برکدام مقنطره افتاده است شرقی است یا غربی انچه بود ارتفاع
باشد در انوقت پس چون افتاب بان ارتفاع رسد ان محل وقت طالع
باشد اکر درجه افتاب در انوقت بر افق مشرق افتد وقت طلوع افتاب وقت
طالع باشد و اکر بر افق مغرب افتد وقت غروب افتاب وقت طالع باشد و
اکر در قسمت تحت الارض افتد وقت طالع شب خواهد بود پس کوکبی از کواکب
که در فوق الارض باشد ملاحظه باید نمود که در انوقت بر کدام مقنطره است
شرقی است یا غربی چون ارتفاع ان کوکب بان مقدار رسد در مشرق یا مغرب
ان محل وقت طالع خواهد بود **باب ششم** در معرفت دایر درجه افتاب را
بر مقنطره ارتفاعش کذارند و مری نشان کنند بعد ازان بر افق شرقی
کذارند باز نشان کنند و از نشان دوم تا اول بتوالی بروج یعنی از جهة بشمرند
انچه باشد دایر کذشته بود از روز و اکر بجای افق شرقی بر افق غربی
کذارند و مری نشان کنند و میان نشان اول و نشان ثانی بر توالی

بشمرند

بشمرند دایر مانده باشد از روز و اکر شظیه کوکب را بر مقنطره ارتفاعش
کذارند و مری نشان کنند بعد ازان جزو افتاب را بر افق مغرب نهند و مری
نشان کنند و از نشان دوم بر توالی تا نشان اول بشمرند انچه باشد
دایر کذشته بود از شب و اکر بجای افق مغرب بر افق مشرق کذارند و مری
نشان کنند و از نشان اول تا نشان ثانی بر توالی بشمرند انچه باشد
دایر مانده باشد از شب تا طلوع افتاب **باب هفتم** در معرفت ساعات
مستوی ماضی یا باقی از روز یا شب ضرب مجموع ساعات مستوی روز و
دایر را معلوم سازند و بر پانزده قسمت نمایند انچه بیرون اید
ساعات مستوی بود انچه بماند هر یکی را چهار دقایق کیرند ساعات
بود و این ساعات و دقایق ماضی یا باقی بود از روز یا شب و اکر جزو افتاب
بر افق شرقی نهند و مری نشان کنند و بعد ازان بر افق غربی نهند
و مری نشان کنند و از نشان اول تا نشان ثانی بر توالی بشمرند تا قوس
النهار معلوم شود پس ان را بر پانزده قسمت نمایند انچه بماند در چهار
ضرب کنند مجموع ساعات مستوی روز و دقایق ان معلوم شود و چون
آن ساعات را از بیست و چهار ساعت نقصان کنند ساعات مستوی شب و دقایق
ان بماند **باب هشتم** در معرفت اجزاء ساعات معوج روز و شب قوس النهار را
معلوم سازند و بر دوازده قسمت نمایند انچه بماند در پنج ضرب کنند
اجزاء ساعات معوجه روز و دقایق ان معلوم شود چون این ساعات

از سوی نقصان نمایند انچه بماند اجزاء ساعات معوجه شب بود اگر خواهند
نظیر درجهٔ افتاب را بر خطی از خطوط ساعات معوج که در زیر مقنطرات
کشیده شد بگذارند و مری نشان کنند ۲ و میان هر دو نشان از جانب
اقرب بشمارند اجزاء ساعات روز بیرون اید و اگر درجهٔ افتاب را بجای
نظیر ان بگذارند عمل تمام کنند اجزاء ساعات شب بیرون اید و اگر دیگری
از عدد ساعات مستوی روز یا شب را بر همان عدد افزایند حاصل عدد
اجزاء ساعات معوج همان روز یا همان شب بود **باب نهم** در معرفت ساعات
معوج گذشته از روز یا شب جزو افتاب را بر مقنطرهٔ ارتفاعش بگذارند و ملاحظه
نمایند که در انوقت نظیرش بر کدام خط از خطوط ساعات معوج افتاده
از افق مغرب تا بدان خط دیگر بدل انچه ساعات معوج گذشته از روز بود
و اگر مابین دو خط افتد مری نشان کنند و نظیر درجهٔ افتاب را بر ان خطی
که از ان گذشته بگذارند که در جهت مغرب بود و مری نشان کنند و مابین
دو نشان از جانب اقرب اجزاء تعدیل است در شصت ضرب کنند و بر اجزاء
ساعات روز قسمت کنند تا دقایق بیرون اید انرا با ساعات تمام اضافه
نمایند ساعات و دقایق گذشته بود از روز و اگر شب بود نظیر که گفته شد را
بر مقنطرهٔ ارتفاعش بگذارند و ملاحظه نمایند که در انوقت جزو افتاب
بر خط کدام ساعت افتاده بر ان چه افتاده باشد ان مقدار ساعت
از شب گذشته خواهد بود و اگر مابین دو خط بطریقی که مذکور شد افتاده



۲ و بعد از آن هم نظیر جزو آفتاب را بر خط دیگری نشند کرد پهلوی آن خط بود و مری نشان کنند ۳

تعدیل نمایند و بجای اجزاء ساعات روز اجزاء ساعات شب را دانند
باب دهم در معرفت غایت ارتفاع افتاب درجهٔ افتاب را بر خط نصف
النهار صفحهٔ عرض بلد بگذارند و ملاحظه نمایند که در انحال بر مقنطره
چندم واقعست غایت ارتفاع ان مقدار باشد و اگر درجهٔ افتاب مابین
دو مقنطره افتد بتخمین عمل نمایند و اگر خواهند که بتحقیق اقرب باشد
تعدیل باید کرد پس جزوی را از اجزاء منطقه که غایت ارتفاع ان جزو
مساوی مقنطرهٔ کمتر باشد معلوم نمایند باین طریق که منطقة البروج را
بر خط نصف النهار بگذارند ان جزو که بر ان مقنطره افتد در ان خط
غایت ارتفاع ان مساوی ان مقنطره باشد و باین طریق جزوی
که غایت ارتفاع ان مساوی مقنطرهٔ بیشتر باشد معلوم کنند
و تفاوت مابین این دو جزو از اجزاء منطقه از جانب اقرب اجزاء
تعدیل باشد پس بعد جزوی که غایت ارتفاعش مساوی مقنطرهٔ
کمتر باشد از جزوی که موضع افتاب است معلوم کنند و ان تفاوت
اجزاء باشد پس تفاوت اجزاء را در تفاوت مابین دو مقنطره
در اسطرلاب سدسی بر شش ضرب کنند و حاصل او را بر اجزاء تعدیل
قسمت نمایند و خارج قسمت را بر مقنطرهٔ ارتفاع کمتر افزایند
غایت ارتفاع درجهٔ افتاب معلوم شود **باب یازدهم** در معرفت میل
افتاب درجهٔ افتاب را بر خط نصف النهار بگذارند و ملاحظه نمایند

کردد ان وقت میانهٔ درجهٔ افتاب و مدار راس الحمل چند درجه افتاده
از درجات مقنطرات که بر خط نصف النهار است انچه باشد میل افتاب
بود پس اکر درجهٔ افتاب بیرون مدار راس الحمل باشد ان میل جنوبی
و اکر در اندرون ان بود میل شمالی بود و اکر در انوقت درجهٔ افتاب
میانه قطب و نقطهٔ ص واقع شود شمالی سمت الراس کذرد و اکر خارج واقع
شود از جنوبی ان کذرد و هر مقنطرهٔ که مدار راس الحمل بر ان کذرد مساوی
تمام عرض بلد بود و ما بین مدار راس الحمل و هر یک از مدار راس
السرطان و مدار راس الجدی بقدر میل کلی باشد **باب دوازدهم** در معرفت
غایت ارتفاع کوکبی از کواکب مثبت در عنکبوت چون شظیه ان
کوکب بر خط نصف النهار کذارند ارتفاع ان مقنطره که بر ان افتد
غایت ارتفاع کوکب بود یعنی ان مقنطره که شظیه ان کوکب بر ان
افتاده است ارتفاع ان کوکب بود و اکر شظیه ما بین دو مقنطره افتد
بعد کوکب را از معدل بطریقی که مذکور میشود معلوم نمایند پس اکر
کمتر از میل کلی بود علامت بر ان موضع نهند پس منطقة البروج را
بر خط نصف النهار بکذارند ان جزو از منطقة البروج که بر ان علامت
افتد غایت ارتفاع ان کوکب بود پس از ان بطریقی که در غایت ارتفاع
افتاب مذکور شد تعدیل کنند و اکر بعد بیشتر از میل کلی بود از این
باید چون این تعدیل در ان جاری نیست و چون شظیه کوکب میان قطب

و نقطهٔ ص

و نقطهٔ ص باشد از شمالی سمت راس کذرد و اکر بیرون بود از جنوبی
ان کذرد و انچه از مقنطرات میانه شظیه کوکب و مدار راس الحمل
باشد وقتی که شظیه بر خط نصف النهار باشد بعد ان کوکب باشد
از معدل النهار و هر شظیه که در داخل مدار راس الحمل کذرد
و بعدش شمالی بود و هرچه در بیرون کذرد بعدش جنوبی بود
و انچه بر مدار راس الحمل کذرد بر معدل النهار باشد و او را بعد
نبود **باب سیزدهم** در معرفت ظل اصابع و اقدام چون شاخص را
بدوازده قسم متساوی کنند ان اقسام را اصابع کویند و ظل
ان ظل اصابع خوانند و چون بهفت قسم متساوی کنند یا به
شش و نیم این اقسام را اقدام کویند و ظل انرا ظل اقدام خوانند
و چون شظیه ارتفاع را بر چهل و پنج کذارند اکر شظیهٔ دیکر
بر جزء دوازدهم از اجزاء ظل افتد ان ظل ظل اصابع باشد و اکر
بر هفت یا شش و نیم افتد ظل اقدام بود چه در وقتی که ارتفاع
افتاب چهل و پنج درجه باشد ظل شاخص مساوی او خواهد بود
و هر وقت که ارتفاع افتاب بکیرند چون یک شظیه بر درجهٔ افتاب
ارتفاع باشد شظیه دیکر بر مقدار ظل ان ارتفاع خواهد
افتاد چون مقدار ظل معلوم باشد و خواهد که ارتفاع افتاب را
از ان معلوم سازند یک شظیه را بر مقدار ان ظل کذارند شظیه

دیگر بر ارتفاع مطلوب خواهد افتاد **باب چهاردهم** در معرفت وقت ظهر و آن
اول میل آفتاب از دایرهٔ نصف النهار بجانب مغرب چون قرب وصول
آفتاب بدایره نصف النهار مظنون میشود باید لحظه فلحظه ارتفاع
گیرند پس مادام که ارتفاع در تزاید است هنوز آفتاب بدایره نصف
النهار نرسیده و چون شروع در تناقص کند اول وقت ظهر است
و ظل شاخص را در آن وقت ظل زوال گویند و اگر خواهند شظیه
ارتفاع را بر غایت ارتفاع آفتاب در آن روز گذارند هر اینه شظیهٔ
دیگر بر ظل نصف النهار افتد اگر غایت ارتفاع از نود درجه کمتر باشد
و اگر غایت ارتفاع نود درجه باشد ظل در نصف النهار نخواهد بود
و بر هر تقدیر یک درجه از غایت ارتفاع نقصان کنند پس هرگاه
ارتفاع غربی آفتاب آن مقدار شود اول وقت ظهر خواهد بود
و عمل بطریق اول اولی خواهد بود و وجه آن بر اهل هوش مخفی نیست.
باب پانزدهم در معرفت انتهاء وقت فضیلت نماز ظهر بنا بر قول مشهور
نزد علما رضی الله عنهم از حین زوال است وقتی که ظل حادث بعد
از زوال مساوی شاخص شود و طریق استعلام آن چنان است که هفت
قدم در ظل اقدام یا دوازده اصبع در ظل اصابع بر مقدار ظل زوال
افزایند و آنجا که رسد شظیه بر آن گذارند و در آن حال ملاحظه
نمایند که شظیهٔ دیگر بر چند جزو از اجزاء ارتفاع واقع شده پس

چون

چون ارتفاع آفتاب بآن مقدار رسد آخر وقت فضیلت ظهر باشد
باب شانزدهم در معرفت انتهاء وقت فضیلت نماز عصر وقت فضیلت
نماز عصر از گذشتن مقدار اداء نماز ظهر است تا وقتی که ظل حادث
بعد از زوال دو مثل شاخص شود پس چون چهارده قدم از ظل
اقدام تا بیست و چهار اصبع در ظل اصابع بر مقدار ظل زوال
افزایند و آنجا که رسد شظیه بر آن گذارند و ملاحظه نمایند
که شظیه دیگر بر چند جزو از اجزاء ارتفاع افتاده چون ارتفاع
آفتاب بآن مقدار رسد آخر وقت فضیلت عصر باشد **باب هفدهم**
در معرفت انتهاء نافله ظهر و نافله عصر ابتداء وقت نافله ظهر
اول زوال شمس است و انتهاء آن وقتی است که ظل حادث بعد از
زوال مقدار دو قدم شود و انتهاء وقت نافله عصر وقتی است
که ظل حادث بعد از زوال مقدار چهار قدم شود چون دو قدم
بر ظل زوال افزایند و شظیه بر آن گذارند و ملاحظه نمایند
که در آن حال شظیه ارتفاع بر چند جزو از اجزاء ارتفاع افتاده
چون ارتفاع آفتاب بآن مقدار رسد آخر وقت نافلهٔ ظهر
خواهد بود و چون چهار بر ظل زوال افزایند و عمل باین طریق
تمام کنند آخر وقت نافله عصر معلوم شود **باب هجدهم** در معرفت
طلوع فجر اول غروب شفق ثانی کوکبی از کواکب شبکه عنکبوت

ارتفاع بگیرند و شظیه از آن بر مقنطرهٔ ارتفاع گذاریم پس ملاحظه نمائیم
که دران حال نظیر درجهٔ آفتاب بر کدام مقنطره واقع است آنچه باشد
مقدار ارتفاع ظل ارض باشد پس اگر غربی و بیشتر از هجده درجه
باشد هنوز فجر طالع نشده باشد و اگر کمتر باشد طالع شده خواهد
بود و اگر هجده درجه بود اول وقت طلوع آن است و اگر شرقی بود
کمتر از هجده درجه باشد هنوز شفق ثانی غروب نشده باشد و اگر
هجده درجه باشد انتهاء غروب آن باشد و اگر بیشتر بود غارب
شده خواهد بود **باب نوزدهم** در معرفت مقدار ساعات مستوی
مابین طلوع فجر اول و طلوع آفتاب و همچنین مابین غروب آفتاب
و غروب شفق نظیر درجهٔ آفتاب را بر مقنطرهٔ هجده درجه غربی گذارند
و مری نشان کنند بعد از آن بر افق غربی گذارند و مری نشان کنند
و از نشان اول بر توالی بشمرند آنچه شود بر پانزده قسمت نمایند
آنچه بیرون آید ساعات مستوی باشد میانه طلوع فجر اول و طلوع
شمس و اگر نظیر درجهٔ آفتاب را بر افق شرقی گذارند و مری نشان
کنند بعد از آن بر مقنطرهٔ هجده درجه شرقی گذارند و مری نشان
کنند و از نشان اول بر توالی بشمرند آنچه شود بر پانزده قسمت نمایند
آنچه بیرون آید ساعات مستوی بود میانه غروب شمس و غروب
ثانی شفق **باب بیستم** در معرفت مقدار مسافتی که از پیمودن آن مانعی

نبود

بوده باشد مثل عرض رود خانه و بعد دیوار قلعه که بواسطهٔ مخاطره نزدیک
آن نتوان رفت و امثال آن طریق این عمل چنان است که کنار رود خانه
یا بجائی که از آنجا اسفل دیوار قلعه را توان دید بایستند و اسطرلاب را
معلق ساخته عضاده را بگردانند تا خط شعاعی از دو ثقبه بگذرد
بموضعی که معرفت بعد آن مطلوب است مثل آن کنار رود خانه یا اسفل
دیوار قلعه برسد بعد از آن برگردانند و از دو ثقبه موضع دیگر را ببینند
بشرطی که اسطرلاب بلندتر و زیرتر نشود پس بعد آن موضع از موضع
توقف بمقدار بعد موضع مطلوب باشد و درین عمل واجب است که
مابین موقف هر یک از دو موضع مرئی در سطح یکدیگر باشند **باب بیست و یکم**
در معرفت مقدار ارتفاع مرتفعات که بمسقط الحجر آن توان رسید مثل
منار و درخت و امثال آن که مانعی از وصول باسفل آن نباشد طریق آن
عمل چنان است که شظیه ارتفاع را بر چهل و پنج گذارند و اسطرلاب را معلق
داشته پیش و پس روند از دو ثقبه سر مرتفع را ببینند و چون سر مرتفع
مرئی شود از مکان رؤیت تا اسفل مرتفع باید پیمود و آنچه باشد قد
خود را بران باید افزاید و آنچه شود مقدار ارتفاع آن مرتفع خواهد
بود و شرط این عمل چنان است که زمین که مابین مکان رؤیت و اسفل
مرتفع است مسطح باشد که اگر پست و بلند باشد بدین عمل ارتفاع معلوم نتوان
کرد و تعذر بلکه در باب بعد از این مذکور میشود احتیاج افتد **باب بیست و دوم**

یاد اشته باشد

در معرفت ارتفاع مرتفعاتی که به مسقط الحجر نتوان رسید خواه مسقط
الحجر نداشته باشد اما از وصول بان مانعی باشد مثل دیوار قلعه در وقت
محاصره وامثال ان طریق عمل چنان است که در زمین هموار ایستیم و مرتفع را
بنگریم و ملاحظه نماییم که در انوقت شظیه دیگر بر کدام خط از خطوط ارتفاع
ظل افتاده و موضع قدم خود را نشان کنیم و یک اصبع یا یک قدم از ظل
زیاده یا نقصان کنیم و پس یا پیش رویم تا نوبت دیگر سر مرتفع را از ثقبه
ببینیم پس ما بین موقف اول و موقف ثانی به پیماییم انچه باشد در دوازده
ضرب کنیم اگر شظیه بر ظل الاصابع باشد و در هفت ضرب کنیم اگر بر ظل الاقدام
باشد انچه حاصل میشود با مقدار قامت مقدار ارتفاع مرتفع باشد
باب بیست و سیم در معرفت ارتفاع دیوار قلعه که از وصول به مسقط الحجر ان
مانعی باشد بطریقی اسان که از مخترعات این فقیر است طریق این عمل
چنان است که اول بعد اسفل دیوار قلعه را بطریقی که در باب بیستم مذکور
شد معلوم سازند و در ان موضع که بعد ان از موقف تا بمقدار بعد
اسفل قلعه است مرتفعی از چوب نصب نمایند و سر دیوار قلعه را از ثقبتین
ببینند و بی انکه اسطرلاب بلند یا پست شود جزوی از ان چوب که
نصب نموده اند در ثقبه ببینند ارتفاع ان جزو مساوی ارتفاع
دیوار قلعه باشد و مخفی نیست که عمل باین طریق بسیار اسهل است از عمل
بطریق مشهور که مذکور شد **باب بیست و چهارم** در معرفت عمق چاه باید که چوبی

بر سر چاه اندازند که دو دانگ دو نصف سازد و بر وسط ان چوب نشان کنند
و جسمی ثقیل که چون بقعر چاه برسد از سر چاه نمایان باشد از ان نشان
بچاه اندازند که بطبع خود بچاه رسد و نزدیک چاه ایستاده عضاده را
بگردانند تا خط شعاعی از ثقبتین بگذرد و متقاطع چوب شود و ان
جسم از قعر چاه مرئی شود پس انمقدار از چوب که ما بین ان نشان و تقاطع
خط شعاعی با چوب باشد به پیمایند و در مقدار قد خود ضرب کنند
و حاصل ضرب را بر ما بین موضع قدم خود و تقاطع خط شعاعی با چوب
قسمت نمایند خارج قسمت مقدار عمق چاه بود **باب بیست و پنجم** در معرفت
احداث قنوات و جاری نمودن ابها چون چاه اصل را حفر نمایند
و خواهند بدانند که در کدام موضع اب ان بروی زمین می افتد
طریق این عمل چنان است که نیزه چند بهم وصل کنند که مساوی عمق
ان چاه شود و شخصی که قد او مساوی قد ما باشد ان نیزه را بدست
گرفته بالا براود و با نجانب رود که اب بان صوب جاری خواهد شد و ما
بر سر چاه ایستاده باشیم و عضاده را بر خط مشرق و مغرب گذاشته
اند و ثقبه ملاحظه نماییم تا وقتی که سر ان نیزه را ببینیم انجا موقف
ان شخص باشد اب بر روی زمین افتد و اگر نیزه ا بمقدار دور شود
که سر ان نتوان دید بر سر نیزه شمع روشن کنیم و در شب این عمل را بجای
اوریم **باب بیست و ششم** در معرفت جاری نمودن قنوات بطریقی اسان

که در انوقت ۳

که از مخترعات این فقیر است و احدی از علما این فن بر وقت این نیفتاده
و در این عمل احتیاج بمعاونت شخصی دیگر نیست و بر نیزه نیز احتیاج
نباشد و آن چنان است که معلوم نماییم که عمق چاه اصل چند مثل قامت است
و چون مشخص شود که ده مثل آن است مثلا عضاده را بر خط مشرق و مغرب
گذاریم و سر چاه را نشان کنیم و چندان دور شویم که از ثقبتین آن
نشان را ببینیم باز موقف خود را نشان کنیم و دور شویم تا از ثقبتین
نشان دوم مرئی شود و بدین منوال عمل نماییم تا وقتی که نشان دهم را
از ثقبتین ببینیم آنجا که موقف است آب افتاده بر روی زمین خواهد
بود **باب بیست و هفتم** در معرفت طالع سال مستقبل از طالع سال ماضی
چون طالع سال حال معلوم بود و خواهند که طالع سال آینده را
معلوم نمایند طالع سال حال را بر افق مشرق گذارند و ملاحظه
نمایند که مری بر کدام جزء از اجزاء مجره افتاده و از آنجا هشتاد و هفت
جزو که درجات فضل الدور است برصد سلطان الحکما و المتکلمین خواجه
نصیر الدین طوسی رحمه الله تعالی بر اجزاء مجره بشمرند و آنجا که منتهی شود
مری را بگردانند تا بر آن واقع شود پس ملاحظه نمایند که در این حال
بر افق شرقی کدام برج و چه درجه از درجات واقع است آنچه باشد
طالع سال مستقبل بود **باب بیست و هشتم** در معرفت آنکه وقت تحویل روز
خواهد بود یا شب چون جزو طالع را بر افق مشرق گذارند و ملاحظه

نمایند

نمایند که اول حمل در آن حال فوق الارض است یا تحت الارض یا بر افق شرقی
یا غربی اگر فوق الارض بوده در روز واقع شود و اگر تحت الارض بود تحویل
شب واقع شود و اگر بر افق شرقی بود تحویل در وقت طلوع آفتاب بود و اگر
بر افق غربی بود در وقت غروب بود پس چون معلوم شود که تحویل در روز است
یا در شب خواهند که معلوم سازند که بعد از چند ساعت روز یا بعد از چند
ساعت شب واقع خواهد شد باید بطریقی که در باب بعد از این باب است عمل نمایند
باب بیست و نهم در معرفت آنکه تحویل سال عالم بعد از چند ساعت روز یا بعد
از چند ساعت شب واقع خواهد شد طریق عمل چنان است که چون درجه
طالع را بر افق مشرق نهند اگر فوق الارض باشد باز مری نشان کنند و از نشان
دوم تا نشان اول بر توالی بشمرند و بر پانزده قسمت نمایند آنچه بیرون آید
ساعات گذشته باشد از اول روز تا وقت تحویل یا از اول شب تا وقت تحویل
و اگر نظیر جزء آفتاب را چون وقت تحویل فوق الارض بود جزء آن را چون تحت
الارض بود ببینند که وقتی درجه طالع سال بر افق شرقی است نظیر آفتاب
بر کدام خط از خطوط ساعات معوج افتاده آنچه باشد ساعت مستوی گذشته
باشد از روز یا شب که در شناخت میانه ساعات معوج و مستوی تفاوت نباشد
باب سی‌ام در معرفت ارتفاع قطب فلک البروج در هر وقت که خواهند معلوم
نمایند طریق این عمل چنان است که طالع وقت را معلوم سازند نود درجه
از منطقة البروج نقصان کنند و ملاحظه نمایند که در آن وقت درجه طالع بر افق

شرقی گذاشته باشند ان موضع بر کدام مقنطره افتاده وارتفاع ان چندست
انچه باشد از نود درجه نقصان کنند انچه بماند ارتفاع قطب فلک البروج
خواهد بود دران وقت **باب سی و یکم** در معرفت طالع وقت در شهری که انرا
در اسطرلاب صفحه نباشد طریق این عمل چنان است که طالع را از صفحه که بعرض
ان شهر نزدیکتر باشد معلوم سازیم ومیل ان طالع را نیز معلوم سازیم وانرا
در تفاوتی که میان عرض شهر وعرض صفحه است ضرب کنیم وبمیل کلی قسمت نمائیم
انچه بیرون اید تعدیل بود پس درجه طالع را بر افق مشرق گذاریم پس اگر عرض
صفحه بیشتر از عرض شهر بود ومیل طالع شمالی باشد عنکبوت بر توالی بروج
بگردانیم واگر جنوبی بود بر خلاف بر توالی بگردانیم تا مری بقدر تعدیل زایل
شود ملاحظه نمائیم که دران وقت بر افق شرقی چه درجه افتاده انچه باشد طالع باشد
دران وقت **باب سی و دوم** در معرفت عرض بلد طریق این عمل چنان است که نزدیک نصف
النهار ارتفاع افتاب چند نوبت بگیرند تا بجائی رسد که غایت ارتفاع باشد
درجهٔ افتاب را معلوم سازند ومیلش بگیرند پس اگر افتاب در بروج شمالی باشد
میل را از غایت ارتفاع نقصان نمایند واگر در بروج جنوبی باشد بر غایت
ارتفاع افزایند انچه شود از نود نقصان کنند وهر چه بماند عرض بلد باشد
واگر افتاب در اول حمل یا میزان باشد غایت ارتفاع را از نود نقصان نمایند
انچه بماند عرض بلد بود واگر ارتفاع کوکبی از کواکب مثبت عنکبوت معلوم
نمایند پس اگر بیرون مدار حمل دور کند بعدش را بر غایت ارتفاع افزایند

واگر

واگر درون دور کند از ان نقصان نمایند انچه شود از نود نقصان
کنند باقی عرض بلد بود **باب سی و سیم** در معرفت عرض بلد بطریق دیگر
طریق اول چنان است که چون کواکب ابدی الظهور را بر دایرهٔ نصف النهار دو
ارتفاع باشد یکی اعلا ویکی ادنی پس هر گاه ارتفاع اعلا وادنای یکی از ان
کواکب را معلوم سازند واقل را از اکثر نقصان نمایند وانچه بماند نصف
سازند وان نصف را بر ارتفاع ادنی افزایند وانچه شود عرض بلد باشد
ویا ان نصف الفضل را از ارتفاع اعلا کم نمایند انچه بماند عرض بلد باشد
واگر اقل را با اکثر جمع نمایند ومجموع را بد و نصف سازند عرض بلد نیز
حاصل اید وطریق ثانی چنان است که نقطه کوکبی را از کواکب خارج منطقة
البروج مثل شعرا وقلب العقرب بر خط علاقه گذارند ومقنطره را نشان کنند
وبعد از ان ارتفاعات از ان کوکب بگیرند تا غایت ارتفاع معلوم شود
پس اگر غایت ارتفاع ان موافق ان مقنطره باشد عرض بلد با عرض صفحه
یکی خواهد بود واگر غایت ارتفاع ان زیاده بر ان مقنطره باشد تفاوت
ما بین الارتفاعین را از عرض صفحه نقصان کنند واگر کمتر باشد تفاوت
مذکور را بر عرض صفحه افزایند انچه شود عرض بلد خواهد بود **باب سی و چهارم**
در معرفت طول بلد طریق این عمل چنان است که خسوف در بلدی که معلوم الطول
باشد استخراج نمایند ساعات ابتداء ان یا ابتداء استغراق ان یا ابتداء
الانجلاء یا تمام الانجلاء از نصف النهار مقدم یا موخر ان بلد استخراج کنند

ودر بلد مطلوب الطول ملاحظه نمایند که چون یکی از احوال اربعه بفعل اید یکی
از ثوابت را ارتفاع کیرند وساعات بعد از نصف النهار مقدم یا موخر معلوم
کنند پس اکر ساعات بعد حال مفروض درین بلد مساوی ساعات بعد ان باشد
در بلد معلوم الطول طول هردو یکی باشد واکر مختلف بود فضل یکی بر دیکری
کیرند وهر ساعتی را پانزده درجه وهر چهار دقیقه را یک درجه انچه حاصل اید
تفاوت ما بین الطولین باشد پس اکر ساعات بعد از نصف النهار مقدم
باشد وفضل ساعات بعد بلد مطلوب الطول را باشد یا ساعات بعد
از نصف النهار موخر باشد وفضل ساعات بعد بلد معلوم الطول را باشد
ان تفاوت را بر طول بلد معلوم افزایند والا از ان نقصان نمایند تا طول
حاصل اید **باب سی و پنجم** در معرفت مطالع جزوی از فلک البروج بخط استوا و بلد
طریق عمل چنان است که هر درجه که خواهیم بر خط مشرق کذاریم وملاحظه نمائیم
که مری بر کدام جزو افتاده است از جزوی از اجزاء مجره که محاذی طرف اعلاء
خط علاقه است بر توالی یعنی بر جانب راست بشمارند انچه باشد طالع ان
جزو باشد در خط استوا ابتدا از اول حمل واما مطالع جزوی از فلک البروج
ببلد باید کران جزو را بر افق مشرق کذارند بهمین طریق که مذکور شد
عمل با تمام رسانند تا معلوم کردد **باب سی و ششم** در معرفت مطالع ومغارب
قوسی از فلک البروج بخط استوا یا بلد باید که ابتداء ان قوس را باعتبار
توالی بروج بر خط مشرق در صورت اول و بر افق مشرق در صورت دوم کذارند

ومری نشان کنند بعد از ان اخر قوس را بر خط مشرق یا بر افق مشرق کذارند
ومری نشان کنند واز نشان اول بر توالی بشمرند تا نشان ثانی انچه
حاصل اید مطالع ان قوس باشد پس اکر بر خط مشرق کذاشته باشند مطالع
بر خط استوا باشد واکر بر افق مشرق کذاشته باشند مطالع به بلد باشد
ودر تحصیل مغارب قوس خط مغرب را بجای خط مشرق وافق مغرب را
بجای افق مشرق اعتبار نمایند **باب سی و هفتم** در تسویة البیوت درجه طالع را
بر افق مشرق کذارند انچه از منطقة البروج بر افق غربی افتد درجه سابع
بود وانچه از منطقه بر خط علاقه افتد فوق الارض درجه عاشر وتحت
الارض درجه رابع پس درجه سابع را بر خط دو ساعت معوج کذارند
انچه بر خط علاقه افتد فوق الارض درجه یازدهم باشد وتحت الارض
درجه پنجم پس بر خط چهار ساعت کذارند انچه بر خط علاقه افتد
فوق الارض درجه دوازدهم باشد تحت الارض درجه ششم پس درجه
طالع را بر خط ده ساعت کذارند انچه بر خط علاقه افتد فوق الارض
درجه نهم بود وتحت الارض درجه سیم پس بر خط هشت ساعت کذارند
انچه بر خط علاقه افتد فوق الارض درجه هشتم بود تحت الارض درجه
دوم **باب سی و هشتم** در معرفت فصل سال یعنی افتاب در کدام ربع از ارباع
منطقة البروج است اولا غایت ارتفاع افتاب را در دو سه روز
معلوم نمایند بطریقی که در اول باب چهاردهم مذکور شد اکر روز بروز

در تزاید باشد معلوم شود که آفتاب در آن نصف منطقة البروج است که مابین
اول جدی و آخر جوزا است پس غایت ارتفاع بگیرند و ملاحظه نمایند اگر از
تمام عرض بلد بیشتر باشد آفتاب در ربع ربیعی بود و اگر کمتر باشد در ربع
شتوی و اگر غایت ارتفاع آفتاب روز بروز در تناقص است معلوم شود
که آفتاب در آن نصف منطقة البروج است که مابین اول سرطان و آخر قوس است
پس اگر غایت ارتفاع از تمام عرض بلد بیشتر بود آفتاب در ربع صیفی باشد
و اگر کمتر بود در ربع خریفی بود و این احکام مخصوص آفاقیست که ذوالظلین
نباشند **باب سی‌ونهم** در معرفت تقویم آفتاب طریق این عمل چنان است که ربعی
که آفتاب در وست از ارباع منطقة البروج معلوم سازند و تفاوت مابین
تمام عرض بلد و غایت ارتفاع بگیرند و آن اجزاء میل باشد پس اگر آفتاب
در ربع ربیعی یا صیفی بود و میل شمالی باشد پس خط علاقه بقدر آن
اجزاء از مقنطرات باید شمرد و ابتداء تعداد راس الحمل در جهت مدار راس
السرطان و اگر آفتاب در دو ربع دیگر بود میل جنوبی بود پس خط علاقه
بقدر آن اجزاء بشمرند در جهت مدار راس الجدی لیکن در سد علامتی بر آن
گذارند پس آن ربع را از منطقه که آفتاب در آن بود بر خط علاقه بگذرانند
و ملاحظه نمایند که بر آن علامت کدام جزو از منطقه می‌افتد آن درجه آفتاب
بود در آن روز **باب چهلم** در معرفت تقویم قمر و هر یک از متحیره که خواهیم
هرگاه عدیم العرض باشد طریق این عمل چنان است که ارتفاع کوکب مطلوب

التقویم را

التقویم را بگیریم و مقنطره ارتفاع او را بیابیم و علامتی بر آن مقنطره گذاریم
بعد از آن ارتفاع کوکبی از کواکب که در عنکبوت مثبت است بگیریم و شظیه
او را بر مقنطره ارتفاعش گذاریم و در آن وقت ملاحظه نماییم که بر مقنطره
اول که علامت گذاشته بودیم کدام جزو از اجزاء منطقة البروج واقع است
هر جزو که بر آن واقع باشد آن کوکب خواهد بود **باب چهل‌ویکم** در معرفت
تعدیل النهار هر درجه منطقة البروج یا کوکب و آن تفاوت است میان
نصف النهار آن درجه یا کوکب بخط استوا و نصف قوس النهار آن بلد
طریق این عمل چنان است که آن درجه یا شظیه آن کوکب را بر افق مشرق گذارند
و مری نشان کنند بعد از آن بر خط مشرق گذارند و مری نشان کنند
و مابین هر دو نشان از جانب اقرب بشمرند آنچه باشد تعدیل النهار آن درجه
یا کوکب باشد و اگر افق مغرب بجای افق مشرق و خط مغرب بجای خط
مشرق گیرند نیز مطلوب حاصل آید و مخفی نماند که تعدیل النهار فی الحقیقة آن است
که در مابین بهم رسد و اطلاق تعدیل النهار بر یکی مجرد اصطلاح است
باب چهل‌ودوم در معرفت سمت از ارتفاع ~~و اسطرلاب سمت~~ و ارتفاع از سمت
در اسطرلاب مسمت که دوایر سموت آن از قوسم فوق الارض کشیده باشند
طریق این عمل چنان است که درجه آفتاب را بر مقنطره ارتفاع گذارند و
ملاحظه نمایند که در آن حال بر کدام دایره از دوایر سموت واقع شده
سمتش آن مقدار بود و ابتداء سمت بنا بر مشهور از دایره اول السموت کنند

و آن دایره بود که بنقطهٔ تقاطع افق و مدار راس الحمل گذشته باشد و آن در بعضی
اسطرلابها منقوط سازند پس اگر موضع آفتاب داخل مدار راس الحمل بود
با اول و آخر روز که آفتاب هنوز بدایرهٔ اول سموت نرسیده باشد
یا از آن گذشته باشد سمت شمالی بود و چون بآن رسد عدیم السمت
بود و بعد از آنکه از آن دایره بگذرد در اول روز و پیش از آنکه بآن دایره برسد
در آخر روز سمت جنوبی بود **باب چهل و سیم** در معرفت سمت از ارتفاع
در اسطرلابی که دوایر سموت از قسم تحت الارض کشیده باشند طریق
این عمل چنان است که چون درجهٔ آفتاب را بر مقنطرهٔ ارتفاع گذارند ملاحظه
نمایند که نظیرش بر کدام دایره از دوایر سموت افتاده سمتش از عدد آن بود
پس اگر نظیر درجهٔ آفتاب ما بین خط علاقه و افق مغرب بود سمت شرقی
باشد و الا غربی بود و اگر ما بین افق و اول سموت بود سمت شمالی
بود و الا جنوبی باشد **باب چهل و چهارم** در معرفت ارتفاع از سمت طریق
این عمل چنان است که چون سمت و جهتش معلوم باشد اگر بر قسم فوق
الارض نقش کرده باشند درجهٔ آفتاب را بر آن سمت گذارند در آن ربع
که سمت معلوم بود از چهار ربع یعنی ربع شمالی شرقی و شمالی غربی و جنوبی
شرقی و جنوبی غربی بر هر مقنطره که افتد ارتفاع آفتاب از عدد آن باشد
و اگر سمت بر قسم تحت الارض کشیده باشند نظیر درجهٔ آفتاب را در نظیر
ربع سمت بر آن سمت گذارند و ملاحظه نمایند که درجهٔ آفتاب بر کدام

مقنطره

مقنطره افتاده است از آن مقنطره ارتفاع معلوم شود نظیر ربع شمالی شرقی
جنوبی غربی بود **باب چهل و پنجم** در معرفت سعت مشرق آفتاب و کوکب طریق
این عمل چنان است که چون اسطرلاب مسمت بود درجهٔ آفتاب یا مشظیهٔ کوکب را
بر افق مشرق گذارند و ملاحظه نمایند که بین موضع آن و مدار راس الحمل از دوایر
سموت چند جزء افتاده است آنقدر باشد سعت مشرق بود پس اگر موضع آفتاب یا مشظیهٔ
کوکب داخل مدار راس الحمل بود سعت مشرق شمالی بود و الا جنوبی بود و اگر مطلوب
سعت مغرب بود افق مغرب را بجای افق مشرق بدارند و عمل تمام نمایند
باب چهل و ششم در استخراج خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب از اسطرلاب
مسمت باید که قطعه از زمین بگونیا مسطح سازند و شاقولی در آن بپا و بزنند [?]
و بر امتداد ظل ریسمانی خطی استخراج نمایند بر همان لحظه ارتفاع آفتاب
بگیرند اگر غایت ارتفاع باشد آن خط خط نصف النهار بود و الا سمت آن
ارتفاع را و جهت آن سمت را معلوم نمایند و منتصف آن خط را مرکز ساخته
دایره رسم کنند و به سیصد و شصت قسم سازند پس از نقطهٔ تقاطع خط
با محیط دایره در جهت جنوب بشمرند اگر سمت جنوبی بود یا آن سموت دیگر
اگر شمالی بود بعدد تمام سمت بشمرند در جهت مغرب اگر سمت شرقی باشد
و در جهت مشرق اگر غربی باشد آنجا که رسد خطی بمرکز دایره کشند آن خط
نصف النهار باشد و خطی که بر آن عمود بود و بمرکز گذرد خط مشرق و مغرب
باشد و اگر آفتاب عدیم السمت باشد خط ظل مقیاس خط مشرق و مغرب بود

وعمود بران که بمرکز کذرد خط نصف النهار باشد **باب چهل و هفتم** در استخراج خط
نصف النهار وخط مشرق ومغرب باسطرلابی که سمت نبوده باشد طریق این عمل
چنان است که در زمین مسطح شاخصی نصب نمایند بطریقی که در باب سابق مذکور شد
پس دو ارتفاع متساوی از افتاب بکیرند یکی شرقی ودیکری غربی وبامتداد ظل
ریسمان در هر نوبت خطی اخراج نمایند پس اکر دو خط براستقامت یکدیکر باشند
عمودی بران اخراج نمایند ان عمود خط نصف النهار بود واکر براستقامت
یکدیکر نباشند زاویه که از تقاطع ان دو خط حاصل میشود تنصیف باید نمود
بطریقی که در شکل نهم مقاله اولی کتاب اصول مذکور است که ان خط که تنصیف
زاویه نماید خط نصف النهار بود وخطی دیکر که بران عمود شود ان خط مشرق
ومغرب **باب چهل و هشتم** در استخراج خط نصف النهار وخط مشرق ومغرب بطریق
دایره هندی وان چنان است که در زمین مسطح دایره بکشند وشاخص بر مرکز ان نصب
نمایند وبران مسطح عمود باشد واین وقتی خواهد بود که بعد سر موضع
از محیط دایره با سر مخروط برابر باشند بعد از ان ارتفاع شرقی بکیرند وان
نصف ظل را بر محیط دایره نشان نمایند پس ارتفاع غربی مساوی ان ارتفاع
بکیرند وبهمان طریق نشان نمایند واز منتصف قوسی که ما بین دو نشانست
خطی بمرکز دایره بکشند وان خط نصف النهار خواهد بود وقطری که بر قوایم
مقاطع بان باشد خط مشرق ومغرب بود **باب چهل و نهم** در معرفت تعیین
قبله پوشیده نماند که حال هر شهری در طول وعرض نسبت بمکه معظمه از هشت قسم

برون

برون نباشد **اول** انکه طول ان شهر مساوی مکه بود وعرض ان بیشتر بود از عرض
مکه **دوم** انکه طول ان مساوی طول مکه وعرض ان کمتر باشد **سیم** انکه از عرض
مساوی وطول بیشتر باشد **چهارم** انکه عرض مساوی وطول کمتر باشد **پنجم** انکه
هریک از طول وعرض ان بیشتر باشد **ششم** انکه هریک کمتر باشد **هفتم** انکه
عرض ان کمتر وطول بیشتر باشد **هشتم** عکس این سمت قبله در قسم اول نقطه
جنوب باشد ودر قسم ثانی نقطه شمال چه درین دو قسم بلد با مکه زیر
یک دایره نصف النهار واقع خواهند بود اما قسم ثالث ورابع از علما این فن
کمان شده که در قسم ثالث قبله نقطه مغرب است ودر قسم رابع نقطه مشرق
واین کمان اکرچه قبل از تامل درست مینماید اما بعد از تامل واضح البطلان
ووقتی این کمان صحیح بودی که مکه وشهر درین دو قسم در تحت اول
السموت بلد واقع شدی واین ظاهر لا خفا له است بلکه مکه درین
دو قسم در جانب شمال اول السموت بلد واقع میشود چه اکر مکه بر تحت ان واقع
میشد هر اینه عرض ان مخالف عرض بلد میبود چنانکه بعمل صحیح بان شاهد است
وطریق تعیین قبله درین دو قسم وچهار قسم دیکر چنان است که در روزی
که افتاب در درجه هشتم جوزا یا در درجه بیست وسیم سرطان باشد درجه
افتاب را بر خط علاقه کذارند ومری نشان کنند پس بقدر ما بین الطولین
مری را بر توالی اجزا حجره حرکت دهند اکر طول کمتر باشد والا بر خلاف
توالی وملاحظه نمایند که در ان حال درجه افتاب بر کدام مقنطره از ارتفاع

افتاده است و مترصد باشند تا وقتی که ارتفاع آفتاب مثل آن شود در وقت
وجهت در آن وقت بر امتداد ظل مقیاس خطی بکشند آن خط بر سمت قبله باشد

باب پنجاهم در معرفت تعیین قبله بطریقی دیگر و آن چنان است که درجه
هشتم جوزا یا بیست و سیم سرطان را بر خط علاقه و مری نشان کنند پس بطریقی
که در باب سابق مذکور شد مری را بمقدار ما بین الطولین حرکت دهند
و ملاحظه نمایند که درجه مذکور بر کدام مقنطره افتاده است و سمت
آن ارتفاع و جهت آن از شرق و غرب و شمالی و جنوبی معلوم سازند و تمام
آن سمت بگیرند آنچه حاصل آید انحراف جهت سمت آن ارتفاع بود پس
خط نصف النهار در دایره را استخراج کنند و از تقاطع آن دایره با خط
نصف النهار بمقدار انحراف در آن جهت که باشد از محیط دایره بشمرند
آنجا که رسد خطی بمرکز کشند آن خط بر سمت قبله بود و اگر ارتفاع آن درجه
عدیم السمت باشد خط مشرق و مغرب خط سمت قبله بود

باب پنجاه و یکم
در معرفت مقدار مسافت ما بین دو شهر هر دو شهر که هست نسبت بیکدیگر
از سه حال بیرون نباشد یا متساوی باشند در طول و مختلف در عرض یا متساوی
در عرض و مختلف در طول یا مختلف هم در عرض و هم در طول طریق عمل در صورت
اول چنان است که تفاوت عرضین بگیرند و آن را در پنجاه و شش ضرب نمایند
آنچه حاصل شود مسافت ما بین آن دو شهر باشد و هر یکی از حاصل ضرب
یک میل باشد و سه میل از آن یک فرسخ است و در صورت ثانی حال خالی

از آن نیست

از آن نیست که عرض هر یک از آن دو شهر کمتر از میل کلی است یا بیشتر اگر کمتر باشد
ربع ربعی منطقة البروج را بر خط علاقه شهری که صفحه دارد بگذارند و ملاحظه
نمایند که کدام جزو از اجزاء آن مماس نقطه ص میشود آن جزو بر سمت راس
اهل آن دو شهر میگذرد پس آن را بر خط علاقه گذارند و مری نشان کنند پس
عنکبوت را بگردانند بهر جهت که خواهند تا مری از آن نشان بقدر ما بین
الطولین دور شود پس ملاحظه نمایند که درین حال آن اجزاء بر کدام مقنطره
واقع شده ارتفاع آن مقنطره را از نود کم کنند و باقی را در پنجاه و شش ضرب
نمایند حاصل عدد امیال ما بین آن دو شهر باشد و اگر عرض هر یک از آن
دو شهر بیشتر از میل کلی باشد باید که اقرب اجزاء عنکبوت به نقطه ص شظیه
از موم نصب نمایند که سر آن شظیه بر نقطه ص افتد و سر آن شظیه را بر نقطه
ص گذارند و مری نشان کنند و عنکبوت را بر هر جهه که خواهند بگردانند
تا مری از آن نشان بمقدار ما بین الطولین دور شود پس ملاحظه نمایند که سر آن
شظیه موم بر کدام مقنطره واقعست و عمل را بطریق سابق تمام کنند و اما در صورت
ثالث حال خالی از آن نیست که عرض کمتر از میل کلی است یا بیشتر اگر کمتر باشد
عنکبوت را بر صفحه شهری که عرضش بیشتر است ترکیب نمایند و ابتداء از مدار
راس الحمل نموده بر خط علاقه از مقنطره راست بجانب مرکز صفحه مثل عرض کمتر
بشمرند و آنجا که رسد نشان کنند پس ربع ربعی منطقة البروج را بر خط نصف النهار
بگذارند تا چون جزوی از آن ربع بر آن افتد پس مری را از آن نشان کنند و عنکبوت را

بهر جهت که خواهند بکردانند تا مری از نشان بقدر ما بین الطولین دور شود
پس ملاحظه نمایند که آن جزو بر کدام مقنطره واقعست و عمل با تمام رسانند
و اکر عرض بیشتر از میل کلی باشد باید که ابتداء از مدار راس الحمل نموده بر خط
علاقه از مقنطرات بجانب مرکز صفحه عرض یکی از آن دو شهر مثل شهر دیکر بشمرند
و انجا که رسد نشان کنند و بر اقرب اجزاء عنکبوت بان نشان شظیه از موم
نصب نمایند که سر آن بر آن نشان باشد شظیه موی را بر خط علاقه کذارند
و مرو نشان کنند و عنکبوت را بهر جهت که خواهند بکردانند و مری از نشان
اول بقدر ما بین الطولین دور شود پس ملاحظه نمایند که آن شظیه موم
بر کدام مقنطره واقعست و عمل را بطریقی که کفته آمد با تمام رسانند و باید
دانست که چون مسافت ما بین دو شهر که بعمل اسطرلاب معلوم میشود مسافت
که بر خط مستقیم واقعست و اکر جبال در راه باشد یا منزل کاه مسافرات از خط
استقامت منحرف باشد مسافت فراخور آن دورتر خواهد بود **باب پنجاه و دوم**
در معرفت قوس النهار و قوس اللیل بصفحه آفاقی درجه آفتاب بر افق
کذارند و مری نشان کنند پس بر خط وسط السما کذارند و باز نشان کنند
و ما بین هر دو نشان از جانب اقرب بشمرند انچه باشد نصف قوس النهار بود
چون آنرا از صد و هشتاد نقصان نمایند نصف قوس اللیل باند و اکر خواهند
تعدیل النهار را معلوم سازند بر نود که نصف قوس النهار استواست
افزایند اکر میل آفتاب شمالی بود و از آن کم نمایند اکر جنوبی بود نصف قوس

النهار

النهار حاصل اید و اکر خواهند درجه آفتاب بر افق کذارند و مری نشان کنند
پس نظیر آن نشان را بر افق کذارند و باز نشان کنند و از نشان اول تا نشان دوم
بر توالی اجزاء مجره بشمرند قوس النهار حاصل اید و اکر بر خلاف توالی بشمرند
قوس اللیل حاصل اید **باب پنجاه و سیم** در معرفت ساعات مستوی روز و شب
بصفحه آفاقی قوس النهار را معلوم سازند و بر پانزده قسمت نمایند ساعات
مستوی بیرون بیرون اید ضعف آن ساعات روز بود و چون ساعات
روز از بیست و چهار نقصان نمایند ساعات شب باقی ماند و اکر تعدیل
النهار را بر پانزده قسمت نمایند و انچه بیرون اید بر شش ساعات افزایند
اکر میل آفتاب در جهت عرض بلد بود و اکر در جهت عرض بلد نبود الا از آن
کم نمایند ساعات نیم روز حاصل اید و اکر در افزودن و کم نمودن عکس
کنند ساعات نیم شب حاصل اید **باب پنجاه و چهارم** در معرفت اجزاء ساعات
معوج روز و شب بصفحه آفاقی طریق این عمل چنان است که نصف قوس
النهار را معلوم سازند و بر شش قسمت نمایند انچه بیرون اید اجزاء
ساعات معوجه روز باشد و اکر خواهند تعدیل النهار را بر شش قسمت
نمایند و خارج قسمت را بر پانزده افزایند اکر میل آفتاب در جهت عرض
بلد بود و الا از آن کم نمایند اجزاء ساعات روز حاصل اید و چون
اجزاء ساعات روز از سی نقصان نماید اجزاء ساعات معوجه شب
باقی باشد و اکر ساعات مستوی نصف النهار را در دو نیم ضرب نمایند

اجزاء ساعات معوجه روز حاصل آید باب پنجاه و پنجم در معرفت طالع وقت
بصفیحهٔ آفاقی چون ساعات گذشته از روز یا شب بشیشه یا باظلال یا غیر آن معلوم
نمایند اگر معلوم ساعات مستوی بود در پانزده ضرب نمایند و هر چهار دقیقه را
یکی بر حاصل مبلغ افزایند تا درجه حاصل شود و اگر معلوم ساعات معوج باشد
و روز بود در اجزاء ساعات روز ضرب نمایند و اگر شب بود در اجزاء ساعات
شب تا درجه حاصل شود پس اگر ساعات گذشته از روز بود درجهٔ آفتاب بر افق
گذارند و مری نشان کنند و بقدر درجه بر توالی اجزاء مجره بگردانند
درجه که در آنوقت بر افق افتاده باشد طالع وقت بود و اگر از شب بود
نظیر درجهٔ آفتاب بر افق گذارند و مری نشان کنند و بقدر درجه بر توالی
اجزاء مجره بگردانند آن درجه که در آنوقت که بر افق افتاده باشد
طالع وقت بود و اگر شب بود نظیر درجهٔ آفتاب بر افق گذارند و بقدر
درجه مری را بر توالی بگردانند تا طالع معلوم شود باب پنجاه و ششم در معرفت
تسویة البیوت بصفیحهٔ آفاقی درجهٔ طالع را بر افق گذارند عاشر بر خط وسط
السماء افتد و اوتاد نیز معلوم شود چه سابع و رابع نظیر طالع و عاشر باشد
پس نصف قوس النهار درجهٔ طالع معلوم نمایند و ثلثش بگیرند و طالع
بر افق شرقی گذارند و ملاحظه نمایند که مری بر کجا واقع است بقدر
ثلث قوس النهار مری را بر توالی اجزاء مجره بگردانند آنچه بر خط وسط
السماء افتد یازدهم بود یکبار دیگر مری را بهمین مقدار بر توالی اجزاء مجره

بگردانند

بگردانند آنچه بر خط علاقه افتد دوازدهم باشد بعد از آن نوبت دیگر
طالع را بر افق گذارند آن مری را بر خلاف توالی اجزاء مجره بگردانند
آنچه بر خط وسط السما افتد نهم بود پس بمقدار آن ثلث نوبت دیگر
مری را بر خلاف توالی اجزاء مجره بگردانند آنچه بر خط علاقه افتد هشتم بود
و چون این خانها معلوم شود بقیهٔ خانها که نظایر اند نیز معلوم گردد چه پنجم
نظیر یازدهم است و ششم نظیر دوازدهم و پوشیده نماند که در صفایح غیر
آفاقی نیز بهمین طریق تسویة البیوت ممکن است باب پنجاه و هفتم در معرفت
ساعات بعمل جیب و آن چنان بود که در بعضی اسطرلابات یک نیمه از طرف
مجری عضاده که چون شظیهٔ آن بر خط علاقه گذارند در مقابل ربع ارتفاع
افتد شصت جزو قسمت نمایند ابتدا از مرکز ربع و ده ده رقم نویسند
و خطهای مستقیم از اجزاء ارتفاع بخط علاقه کشند چنانکه موازی خط
مشرق و مغرب باشند پس هر قوس از ربع ارتفاع فرض کنند جیب آن
قوس اجزاء بود که از عضاده در ما بین خط افقی و خط مستقیم افتد که بنهایت
قوس مفروض گذرد و چون اسطرلاب چنین بود شظیهٔ ارتفاع را بر غایت
ارتفاع آفتاب یا کوکب گذارند و ملاحظه نمایند که ارتفاع وقت چند
درجه است و خطی که از آن درجه بنهایت درجات ارتفاع وقت است
علی الاستقامه میرود بر کدام جزو افتد از عضاده پس نشان بر آن جزو
گذارند و شظیهٔ ارتفاع را بر خط علاقه گذارند و ملاحظه نمایند

تا خطی که از ان علامت بکذرد بر کدام درجه افتد از قوس ارتفاع واجب باشد
دایر بود انرا بر پانزده قسمت نمایند واکر جزوی ماند در چهار ضرب کنند
انچه بر اید ساعات زمانی ودقایق ان بود ما بین طلوع افتاب یا کوکب و وقت
مفروض اکر ارتفاع شرقی بوده باشد یا ما بین غروب افتاب یا کوکب
و وقت مفروض اکر ارتفاع غربی بوده باشد وچون اجزاء ساعات نهار افتاب
یا کوکب معلوم شود در ان ساعات ضرب کنند دایر ماضی یا باقی بر
انچه حاصل اید پس اکر بر پانزده قسمت نمایند ساعات مستوی معلوم می شود

باب پنجاه و هفتم در معرفت ظل سلم چون ربعی را از ارباع صحیفه ظل بر ان نقش کنند
نصف نمایند واز منتصف ان دو عمود اخراج کنند یکی بر خط علاقه ودیکری بر خط مشرق
ومغرب وهر عمودی را بدوازده قسم یا هفت قسم یا شش ونیم قسمت کنند
وارقام بر ان نویسند یکی را ابتداء از خط علاقه وان ظل مستوی بود
ودیکری را ابتداء از خط مشرق ومغرب وان ظل معکوس بود این را ظل سلم
خوانند وچون بالشظیه عضاده محرف را بر ارتفاع وقت کذارند جانب
عضاده محرف را بر ارتفاع وقت کذارند جانب عضاده مرا بر هر یکی از قسم که افتد
ظل ان ارتفاع باشد پس اکر ارتفاع بیشتر از چهل و پنج بود ظل مستوی باشد
اصابع یا اقدام واکر کمتر از چهل و پنج بود ظل معکوس بود اصابع یا اقدام
پس صد وچهل وچهار بر ان قسمت نمایند ظل اصابع مستوی بیرون اید یا چهل
ونه یا چهل ودو ... ودو بعی بر ان قسمت نمایند تا ظل اقدام مستوی بیرون اید

ما رکاه ونیم

باب پنجاه ونهم در معرفت انکه کدام یک از کواکب که در عنکبوت مثبت اند
در روز طلوع میکنند در عوض صفحه وکدام یک در شب وکدام یک در روز طلوع
میکنند وکدام یک در شب طریق این عمل چنان است که شظیه کوکب را بر افق
مشرق کذارند ودرجه شمس را دران حال ملاحظه نمایند که فوق افق است
یا تحت افق اکر فوق افق باشد کوکب در روز طلوع میکند واکر تحت افق باشد
در شب طلوع میکند وهمچنین شظیه کواکب را بر افق مغرب کذارند ودرجه
شمس را ملاحظه نمایند اکر فوق افق باشد کوکب در روز غروب کند
واکر تحت افق باشد در شب غروب کند **باب شصتم** در معرفت درجه
طلوع ودرجه غروب ودرجه ممر کوکب شظیه کوکب را بر افق شرقی کذارند وملاحظه
نمایند که در انوقت کدام جزو از منطقه البروج بر ان افق واقع است ان جزو
درجه طلوع ان کوکب بود اکر شظیه کوکب را بر افق غربی کذارند ان جزو
از منطقه البروج که بر افق غربی واقع باشد درجه غروب ان کوکب بود
واکر بر خط وسط السماء کذارند ان درجه از منطقه که بر خط وسط السماء بود
درجه ممر او باشد واکر غرض معرفت درجه طلوع یکی از سیارات باشد در حین
طلوع ان کوکب ارتفاع یکی از ثوابت بکیرند وشظیه انرا بر ارتفاع ان نهند
انچه از منطقه البروج دران وقت بر افق مشرق واقع باشد درجه طلوع
ان کوکب خواهد بود **باب شصت و یکم** در معرفت بعد هر یک از کواکب مثبت
بر عنکبوت از قطب شمالی طریق این عمل چنان است که شظیه کوکب را بر خط

علاقه کذارند و ملاحظه نمایند که درین حال میانه ان و مرکز صفیحه چند مقنطره است
انچه عدد ان مقنطره است بعد ان کوکب بود از قطب شمالی و اکر خواهند بعد
او را از نود نقصان نمایند و اکر جنوبی باشد بر نود افزایند انچه باقی ماند
یا حاصل شود بعد کوکب باشد از قطب شمالی **باب شصت و دوم** در معرفت
انکه هر یک از کواکب مثبت بر عنکبوت که شب یا روز طلوع خواهند کرد
بعد از چند ساعت و انکه شب یا روز غروب خواهند کرد بعد از چند ساعت
غروب خواهند کرد و طریق این عمل چنان است که درجه افتاب را بر افق غربی
کذارند و مری نشان کنند و شظیه کوکب را بر افق شرقی کذارند و مری نشان
کنند و از نشان اول تا نشان ثانی بر توالی اجزاء حجره بشمرند و حاصل
انرا بر پانزده قسمت نمایند و انچه بیرون اید عدد ساعات بود از وقت
طلوع افتاب تا وقت طلوع ان کوکب و طریق عمل ثانی ان است که شظیه
کوکب را و درجه افتاب را هر دو بر افق مغرب کذارند و عمل با تمام رسانند
و طریق عمل رابع ان است که درجه افتاب را بر افق مشرق کذارند و شظیه
کوکب را بر افق مغرب و عمل با تمام رسانند **باب شصت و سیم** در معرفت انکه
کوکب مثبت بر عنکبوت چه وقت به تقاطع اعلی مدار و نصف النهار میرسد
طریق این عمل چنان است که شظیه او را در فوق مرکز بر خط نصف النهار کذارند
و مری نشان کنند پس اکر جزو افتاب تحت الارض بود ان جزو را بر افق
مغرب کذارند و مری نشان کنند و از نشان دوم تا نشان اول بر توالی

طلوع خواهند کرد ۲

بشمرند

بشمرند و حاصل را بر پانزده قسمت نمایند انچه بیرون اید ساعات بود
از غروب افتاب تا رسیدن کوکب به تقاطع مذکور و اکر جزو افتاب فوق
الارض بود انرا بر افق مشرق کذارند و مری نشان کنند و از نشان دوم تا نشان
اول بر توالی بشمرند و حاصل را بر پانزده قسمت کنند انچه بیرون اید ساعات
بود از طلوع افتاب تا رسیدن کوکب به تقاطع مذکور و اکر خواهند که
معلوم نمایند که کوکب به تقاطع اسفل مدار و نصف النهار کذارند و عمل طریق
مذکور تمام نمایند **باب شصت و چهارم** در معرفت هر دو درجه از درجات منطقه
البروج که بر یک مدار متحرک اند و در نهار اطول متساویند و طریق این عمل
چنان است که جزوی از اجزاء منطقه البروج را بر خط علاقه کذارند و بر انجا
که واقع است نشان کنند و عنکبوت را بکردانند و ملاحظه نمایند که در اثنا
این حرکت کدام جزو از اجزاء منطقه البروج بر ان علامت میکردد ان جزو
با جزء اول بر یک مدار متحرک خواهد بود و در نهار اطول متساویند
و باین طریق دو جزو از منطقه البروج که این حال دارند معلوم توان نمود
باب شصت و پنجم در امتحان حجره و خطوط ان حجره را از صفایح خلل سازند
و شاقولی از زیر عروه بر محاذات خط علاقه منطبق شود صحیح بود و الا
خط علاقه مستقیم نبود تا بمرکز حجره بکذشته باشد یا ان نصف حجره اثقل
و نصف دیکر اخف بود و ارباع حجره را این کار معلوم نمایند اکر متساوی باشند
صحیح بود و الا دایره حقیقی نباشد یا مرکز حجره درست نباشد یا خط استوا مستقیم

و سیم شظیه را در تحت مرکز بر خط نصف النهار ۲

فرو کذارند پس اکر آن ... بر خط علاقه ۲

بنود و صحت قسمت اجزاء ارتفاع را باین طریق دانند که فتح پرکار بمقدار
سی جزو سازند و یک پای پرکار بر طرف خط مشرق گذارند باید که دیگر پای
بر سی جزو افتد و چون این پای بحال خود بر سی جزو باشد و آن پای را
بگردانند باید که بر شصت جزو افتد و چون آن بر شصت جزو باشد و پای
دیگر را بگردانند باید که بر طرف خط علاقه افتد باز یک پای پرکار را بهمین نسق
بر پنج جزو گذارند باید که پای دیگر بر سی و پنج جزو افتد باز بر ده جزو
گذارند باید که پای دیگر بر چهل جزو افتد و بر این قیاس و باید که چون
ازین قیاس صحیح ظل معلوم نمایند و هم در آنوقت ارتفاع گیرند و یک
شظیه بر آن ارتفاع گذارند شظیه دیگر بر مثل ظل افتد و چون یک شظیه
بر ارتفاع چهل و پنج گذارند شظیه دیگر بر مثل مقیاس افتد **باب شصت و ششم**
در امتحان عضاده باید که چون یک شظیه عضاده را بر طرف خط علاقه
یا خط مشرق و مغرب افتد شظیه دیگر بر طرف همان خط افتد بی تفاوتی
و الا عضاده یا آن دو خط راست نباشند و باید که چون ارتفاع کوکبی
بگیرند و همان لحظه عضاده را بگردانند و از همان کوکب ارتفاع دیگر بگیرند
بی آنکه ملکی واضح شود میانه ارتفاع اول و ثانی آن کوکب تفاوت محسوس
نشود و الا شظیتین یا ثقبتین محاذی یکدیگر نباشند و اگر اجزاء ارتفاع
بر هر دو ربع منقوش باشند باید که چون بیک ربع ارتفاع بگیرند
و همان لحظه بربع دیگر ارتفاع گیرند تفاوت محسوس نشود **باب شصت و هفتم**

در امتحان

در امتحان صفایح و خطوط آن صفایح را یک یک در حجره گذارند
و ثبات خط علاقه از امتحان نمایند و تساوی ارباع آن را پرکار
معلوم سازند و باید که درجات مقنطرات که بر خط علاقه مابین راس
الحمل در محل تقاطع آن با خط علاقه بر مقنطره افتد که مساوی تمام
عرض صفیحه باشد و آنچه از مقنطرات میان سمت الراس و قطب بود
نیز بقدر تمام عرض صفیحه باشد و آنچه میان مدار راس الحمل و سمت
الراس افتد بقدر عرض صفیحه باشد و باید که تقاطع افق و خط مشرق
و مغرب و مدار راس الحمل از هر دو جانب بر یک نقطه باشد و باید که
اگر یک پای پرکار بر تقاطع مدار راس الحمل و خط علاقه گذارند و پای
دیگر را بر تقاطع آن مقنطره از مقنطرات ارتفاع یا تقاطع خط مشرق
و مغرب یا مداری از مدارات ثلثه در جانب مشرق گذارند باید که اگر
پای اول بحال خود باشد و پای دیگر را بهمین فتح بگردانند بر نظیر آن
تقاطع افتد در جانب مغرب **باب شصت و هشتم** در امتحان عنکبوت
باید که چون درجه از درجات برجی را بر افق مشرق گذارند و نظیرش
بر افق غربی گذارند افتد و اگر بر خط مشرق و مغرب نظیر همان خط واقع شود
و باید که چون اول حمل بر افق شرقی گذارند اول جدی بر خط علاقه
افتد و اول سرطان در تحت الارض نیز بر خط علاقه افتد و باید
که مقدار برج جدی و قوس و مقدار دلو و عقرب و هم چنین هر دو

یا بر خط وسط السماء
گذارند نظیرش بر

که بعد ایشان از نقطهٔ انقلاب متساوی بود و باید که چون از کوکبی ارتفاع
گیرند و همان لحظه از کوکبی دیگر ارتفاع گیرند پس شظیهٔ یک کوکب را بر مقنطرهٔ
ارتفاع ان نهند شظیهٔ کوکب دیگر بر مقنطرهٔ ارتفاعش افتد و باید
که سرطان و جدی و حمل و میزان بی تفاوت بر مداران خود بگردند
و باید که بعد مابین هر دو خط از خطوط ساعات معوج بر هر مداری مساوی
بعد دو خط دیگر باشند بر همان مدار و باید که در اسطرلاب سمت دو
ارتفاع متساوی که یکی شرقی و دیگر غربی بود متساوی باشند باب ششم

در وصف و تعیین کواکب که بر عنکبوت مرسوم میشود تا اگر کسی خواهد
که خود ان کواکب را بشناسد به محض مطالعهٔ این باب تواند شناخت
و احتیاج بشناسانیدن احدی نداشته باشد اگرچه مطالعهٔ بابی
که بعد از این مذکور میشود در شناختن ان کواکب کافیست از تطویل
کلام در این معنی اما بواسطهٔ دفع مظنهٔ التباس در طریق شناختن
اولی و احسن است و ما درین باب کلام سلطان المحققین نصیر الملة والدین
قدس الله روحه را که در اخر رسالهٔ بیست باب مذکور فرموده اند بلفظه
منقول می سازیم چه در وصف و بیان ان کواکب واضح‌تر از ان کلام
در نظام کلامی بنظر نرسیده قال طاب ثراه از کواکب ثابته مشهورترین نزد
مردم ثریا باشد که عوام انرا پروین خوانند و چون نگاه کنند در وقتی
که ثریا طلوع میکند کوکبی روشن سرخ رنگ از جانب شمال ان طلوع میکند

جنانکه

جنانکه میان هر دو مقدار دو نیزه بالا بود انرا عیوق خوانند و چون
پروین مقدار یک نیزه بالا طلوع کند کوکبی روشن و سرخ در پس او
بجنوب مایل که با چهار کوکبی دیگر از ان تاریکتر بر صورت کتابت حرف
دال و این کوکب روشن‌تر که بر یک طرف دال بود انرا عین الثور خوانند و آن منزل دبران است و بعد
از دبران صورت جوزا براید که عوام انرا ترازو خوانند و منجمان
جبار گویند بر صورت مردی بشمشیر و کمر بر دو دست او که بالای سه
کوکب کمر اوست دو ستاره روشن باشد اما انکه بر دست راست باشد
روشن‌تر بود او را ید الجوزاء الیمنی گویند و از او ارتفاع گیرند و اندکی
او که در زیر کمر و شمشیر بود پای چپ روشن‌تر و بزرگتر بود و از او ارتفاع
گیرند و انرا رجل الجوزا الیسری خوانند و در میان دو دست او از طرف
بالا سه کوکب خورد بهم پیوسته مانند سه نقطه که بر حرف ث زنند
انرا راس الجبار و اثافی گویند و هقعه که از منازل قمر است ان بود و بر عقب
جوزا دو ستاره بزرگتر و روشن می اید بر دو سوی مجره میان ایشان
دو نیزه بالا بود یکی بجنوب مایل‌تر و دیگری بشمال و جنوبی روشن‌تر و بزرگتر
بود و شمالی سرخ‌تر و خوردتر بود با هر یکی کوکب خوردتر می اید بر بعد
دو سه گز ان دو ستارهٔ بزرگ دو شعری اند بزرگتر را که جنوبیست شعری
یمانی خوانند و خوردتر را که شمالی است شعری شامی گویند و یمانی را
جنوبی گویند و ان ستاره با هر یک بر اید مرزم خوانند و این کواکب در تابستان

دراخر شب ظاهر شوند و در زمستان اول شب در مقابل شعری شامی از جانب شمال
دو ستاره بر ایند هر دو روشن نزدیک یکدیگر ان دو ستاره را ذراع کویند
و هر یکی را راس التوام المقدم کویند دیگری را راس التوام الموخر خوانند و در عقب این عقد ار
دو سه نیزه بالا چهار کوکب می آیند بر خط المقوس بر این صورت ن ن و از این
چهار کوکب انکه بر جنوب هم است و بزرکتر بود ان را قلب الاسد خوانند
و در جنوب آن یک ستاره تنها باشد که در حوالی ان هیچ کوکب نبود ان را فرد خوانند
و در عقب قلب الاسد ستاره ایست روشن و او را ظهر الاسد خوانند و ستاره
دیکر در جنوب او مایل بجانب مشرق نزدیک باو در روشنی و این ستاره را
زبره خوانند و مقدار یک نیزه بالا کوکب روشن و دو بزرکی خوردی میانه
بر عقب ایشان بر می اید ان را صرفه خوانند و در عقب صرفه بمقدار دو نیزه
بالا ستاره روشن تنها بر می اید و در جانب شمال ان بقدر سه نیزه ستاره
سخت بزرک روشن و یک ستاره تاریک تر بر بعد دو کز مقدم بان
بر می اید ان دو ستاره روشن را سماکان خوانند یکی که تنها است ان را
سماک اعزل خوانند و دیکر که روشن تر و شمالیست سماک رامح کویند و ان
دو ستاره که با اویست ان را رمح رامح کویند و در اخر بهار با اول شب سماک
رامح بر میان اسمان باشد و سماک اعزل در جنوب و مغرب او بود در شمال
و مشرق او بقدر دو نیزه هفت ستاره است بشکل دایره ناتمام که عوام
ان را کاسه شکسته و کاسه درویشان کویند و منجمان ان را اکلیل الفکه

کویند و چون فکه بمیان اسمان رسد در جانب جنوب ستاره کان
عقرب نزدیک رسید بنصف النهار و از ان کواکب روشن تر ستاره
بود سرخ با دو ستاره دیکر تاریک تر از دو جانب او باشند بر خط
مقوس ان ستاره روشن را قلب العقرب خوانند و ستاره ایست
روشن بر میان اسمان کذرد و با دو ستاره خورد که از عقب او باشد
بر میان مثلث خورد متساوی الاضلاع و عوام ان را دیک پایه خوانند
و در اخر تابستان در اول شب بر سمت راس بود ان را نسر واقع کویند
و در مقابل او از سوی مشرق جنوب نزدیک بکناره مجره ستاره روشن
بود در میانه دو ستاره دیکر بر مثال خط مستقیم باشند و عوام
ان را شاهین ترازو کویند ان ستاره روشن نسر طایر بود چون نسر را
قاعده سازند کوکبی تاریکتر و از ایشان بر مثال مثلثی بود مختلف الاضلاع
و ان ستاره بر میان مجره باشد ان را ردف و ذنب الدجاجه خوانند
و بعد از ان بر مجره چند کوکبی در روشنی یکدیکر نزدیک بر می ایند بر صورت
شتری و عوام ان را اشتر کویند از ان ستارکان یکی در بیشتر می اید ان را
کف الخضیب سنام الناقه کویند بس مابین تعریفات بیست کوکب وصف
کرده باشد از ایشان ارتفاع توان کرفت و ان اینست عین الثور
عیوق ید الجوزا الیمنی رجل الجوزا الیسری شعرای یمانی شعرای شامی
راس التوام المقدم راس التوام الموخر قلب الاسد صرفه سماک

رامح سماک اعزل نیر فکه قلب العقرب نسر واقع نسر طایر راس الحوا
ردف کف الخضیب و بر پشت اسطرلاب این کواکب را نقش کنند هر کرا اورا
بشناسد چنانچه در اشتباه نیفتد در این باب کفایت باشد باب هفتادم
در شناختن کواکب مثبت بر عنکبوت طریقی دیگر آسان و غیر مشهور
و آن چنان است که چون یک کوکب از آن کواکب را مثال عین الثور مثلا
شناخته باشند ارتفاع آن بگیرند و شظیه ابر بر مقنطره ارتفاع
آن گذارند تا هر کوکبی از آن کواکب که در آن وقت فوق افق است معلوم شود
بعد از آن ملاحظه نمایند شظیه کوکبی از آن کواکب را چون شعری یمانی
مثلا و سمت و جهتش را بدانند پس عضاده بر مثل ارتفاع آن از اجزاء
ارتفاع گذارند و بجهت آن متوجه شده اند و ثقبه ملاحظه نمایند
که خط شعاعی در آن حال بر کدام کوکب واقع میشود و بر هر کوکبی واقع شود
آن کوکب شعرای یمانی خواهد بود و همچنین یک یک از کواکب مثبت را
بر عنکبوت ملاحظه نمایند که بر کدام مقنطره افتاده و عمل با تمام
رسانند تا کل کواکب بر خط عنکبوت مثبت است شناخته منصوص
نمایند که اگر در شناختن عنکبوت زمانی بسیار گذشته باشد
و شناختن کواکب باین طریق از صعوبتی نباشد و اگر زمان شناختن
آن قریب باشد شناختن باین طریق در کمال سهولت و آسانیست
و این رساله بر سهولت و آسانی سمت اختتام یافت تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی بید حکمته ازمة الاختیار وبقبضة قدرته اعنة الاقدار والصلوة
علی رسوله وحبیبه محمد الامین المختار المنعوت باشاده وربک یخلق ما یشاء ویختار
والسلام علی اله الامجاد الاطهار وصحبه الاخیار الابرار ما دار الفلک الدوار ودار
اللامع السیار بعد از ادای ثنای قادری که نمودار جلت عظمته وعلت کلمته که دست اختیار
از تقلد اعمال کارخانه ابداع ومشیت وتصرف دو خزانه اسرار وقدرت وارادت او کوتاه است
که یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید وآثار انوار ثوابت وسیارات واطوار ادوار افلاک
دایرات بر صنایع قدرت وبدایع فطرت آفرینش او گواه ان فی ذلک لذکری لمن کان
له قلب او القی السمع وهو شهید وارسال صلات صلوة بمراقد مطهره ومشاهد منوره
سالکان مسالک دین وناهجان مناهج یقین که مطالع انوار هدایت وطوالع آفاق … است
علی الخصوص از سیاره عروج سبحان الذی اسری ستاره برج والنجم اذا هوی قطب سپهر
اصطفی حضرت محمد مصطفی وابلاغ نسایم تحیات فایحات وشمایم دعوات دایحات
بر روضات زاهره وازاهیر حقایق علوم ومآثر … اصحابی کالنجوم چنین گوید فقیر
حقیر حسین بن علی البیهقی المشتهر بالکاشفی ایده الله باللطف الخفی که چون بمدد دستیاری رفیق

ابن

توفیق وپای مردی معاون تحقیق شش رساله که آثار انوار آن احاطه جهات ستر نموده
در علوم نجوم ساخته وپرداخته شد بدین ترتیب که از رساله مواهب النحل افتتاح
ابواب مداخل این علم شریف بر وجوه مستفیدان بابهای اعمال واحکام باسهل وجوه
میسر گشت واز کتاب میامن المشتری اثر حسن حسبان خیام ارقام تقویمی بعمل وجدول انهلالا
وتحقیقا بر مناظر ظهور وغرفات بروز بجلوه جلا نمودار شد وببرکت نسخه تواریخ
المریخ جواهر اصداف موالید در رشته انتظام بدست نظام فکرت نظامی هر چه تمامتر
پذیرفت وصحیفه منیفه لوامع الشمس باشعه اشعار لطایف آثار انوار احکام
سنین عالم را بر عالمیان چون روز روشن گردانید وبیمن دفتر مناهج الزهره
مراسم احکام موالید حالا وما لا ببهجتی هر چه کاملتر مبتسم گشت ودیباجه مناهج
العطارد خفایای زوایای ضمایر را از تحقیق مسایل طالع مسئله وتدقیق غوامض آن
انکشافی تمام ووضوحی ما لاکلام بخشید وقت آن آمد که بامداد رساله لوایح القمر
اغبر حقایق اختیارات وازهر دقایق آن بایدی فارسان مضامیر دانش اندوزی
وشهسواران میادین حکمت پروری رسید وبدین لامعه جهان افروز شمعه کاشبه
که سبعه سیاره پرتوی از شعاع شموع جموع اسرار ایشان تواند بود رقم اتمام وسمت
اکمال پذیرد وبی غایله شبهت ومظنه ریبت این بضاعت مزجاة دونی به دولت قبول
خواهد رسید واین رساله حقیر که ماهی پرتو نور علی نور خواهد یافت که بشرف مطالعه
خدام لصف ایام دستور الانام ملاذ الامراء شرقا وغربا معاذ الوزراء والاکابر
نقطه دایره الایاله منطقه ذروه الجلاله مدبر اساس العدل کالاضافات الفلکیه مقرر

قوانین الفضل بالاشراقات الملکیه مراة الممالک الخاقانیه امین الحضرت السلطانیه شعر
عند السلاطین عزیز مطاع لدی الخواقین مکین امین سهو ادعو صه دقت کرده مقام
قلدة الملق ایام دام رایض احکام اوست آصف جاه مجد الدین محمد کامیاب در مقام احترام
از زمره خدام اوست لازالت بنیان دولته موحدة الدعایم وارکان حشمته موکدة المعالم
مشرف کردد و بنظر ارتضاء و عین الرضا ملحوظ و محظوظ شود و اکرچه عقل دور بین سقین
میداند و خرد دهنای بتحقیق می‌شناسد که اهداء این تحفه محقر که حکم نقل التمر الی هجر و
از عادت مباسطت و نهایت جرات است و فی الحقیقه این نسخه مبرا استحقاق نظر خداوندی
که محک علوم و نقاد ارباب فهوم است ندارد فاما رجاء واثق و یقین صادق است که
بعوارف مسکین نوازی و عواطف درویش پروری انتظار میامن آثار متوجه این مختصر
ساخته بمحل رضا و موضع قبول رسانند شاید که متصدی تالیف این مجموعه با فاضات
مراضی خاطر فیاض و اشراقات عاطفت ضمیر مقدس از حضیض خمول و ادبار باوج عزت و
اشتهار مترقی کردد و از نفحات الطاف و اضحة الاثار و عین اعطاف لایحة الانوار بقسطی
اتم واجزل و قسمی اعم و اشمل محظی شود انشاء الله الذی املت من املی ان لم انل منک ما املت
عن املی کرم بکوشه چشمی شکسته وار بر بینی فلک شوم بر بزرکی و مشتری
و من الله نیل المطالب والمقاصد و هو مراد کل طالب و قاصد وضع اساس این رساله بر مقدمه
و دو مقاله و خاتمه لایق افتاد چنانچه در فهرست موضح میشود مقدمه در تعریف
اختیار و موضوع و مبادی آن و فوایدی که بر استعمال آن مترتب میشود مشتمل بر سه
فصل فصل اول در تعریف اختیار فصل دوم در موضوع و مبادی این علم فصل سیم

در فایده و اختیار مقاله اول در بیان شرایط کلیه اختیارات و انچه احتراز از آن لازم
باشد و انچه اسباب کمال اختیار بود و این مقاله نیز بر سه فصل اشتمال دارد فصل اول
در شرایط کلیه که اختیار بی آن نشاید فصل دوم در انچه احتراز از آن در هر اختیار
لازم بود فصل سیم در شرایط که سبب کمال اختیار مقاله ثانیه در اختیارات جزئیه و آن
صد و پنجاه و سه اختیار است که بر ترتیبی لایق ایراد کرده میشود و در مبدا مقاله
در جدول مفصل خواهد شد تا هر اختیار که مطلوب باشد بزودی بنظر اطلاع در آید
خاتمه در بیان اختیارات متفرقه مشتمل بر بیست فصل فصل اول در اختیارات در
اتصال قمر با کواکب فصل دوم در اختیارات نزول قمر در برج خالی السیر و اختیارات حالات
او فصل سیم در اختیارات قمر بحلول او در منازل فصل چهارم در اختیارات منازل
بجدول ابوریحان فصل پنجم در اختیارات منازل بمذهب حکما فصل ششم در اختیارات
منازل جهة فتح قلاع فصل هفتم در اختیارات درجات مخصوصه فصل هشتم در اختیارات
درجات بمذهب قصرانی فصل نهم در اختیارات نزول کواکب در حدود یکدیگر
فصل دهم در اختیارات حلول کواکب در وجوه یکدیگر فصل یازدهم در اختیارات ایام
فرس بدو نوع فصل دوازدهم در اختیارات ایام هفته فصل سیزدهم در اختیارات سکون
بلدوز و تحقیق مواضع آن فصل چهاردهم در اختیارات ساعات بکواکب غیر آفتاب
فصل پانزدهم در اختیارات ساعات بقول ابومعشر فصل شانزدهم در بیان اختیارات
ماموی فصل هفدهم در اختیارات تموع بمذهب حکماء هند فصل هجدهم در اختیارات
کلکی هم بمذهب جوکیان فصل نوزدهم در اختیارات حکو چوکی فصل بیستم

در نکات غریبه و نوادر اختیارات و بعد از توضیح فهرست شروع میرود در مقدمه
کتاب بعون الله الملک الوهاب **مقدمه** در تعریف اختیار و موضوع و مبادی
و فواید ان مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در تعریف اختیار صاحب وضع الجامع اورده است
که اختیار پیدا کردن وقت مسعود است جهت مهمی که مناسب ان باشد و نزدیک بدین
سخن است انکه حکیم فاضل کیا کوشیار گوید اختیار سعادت وقتی مختار بود که ان وقت
موافق مطلوب و مقصود باشد و ممازجت صاحب غرض با ضد اوند طالع ممازجتی
پسندیده و امام علامه فخر الملة والدین الرازی قدس سره فرموده که اختیار
عبارت است از برگزیدن وقتی که ان بهترین وقتها باشد که یافته شود از اوقات
که موافق مقصود وی بود در ان مدت که ان وقت که در وی طلب کند و محصل
این تعریفات همان است که اختیار طلب وقتی مسعود مناسب مطلوب و موافق مقصود صاحب
کفایة التعلیم اورده است که اختیار گزیدن مزاج اسمانی است برای اغاز کارهای
زمینی تا حکم ان کار بر وفق ان مزاج حاصل اید اگر ان کار در وقت ان مزاج کرده
شود و بدین سبب واجب است که تحت در اسباب کلیه این کارها تامل نمایند و
از مبادی باز جویند که ان مهم از جمله ممکنات یا مستحیلات اگر ممکن باشد انگاه اختیار
کنند تا فایده بران مترتب گردد و در اختیارات باخرزی اورده است که چون
برای کسی اختیار مهمی کنند اگر طالع ان کس معلوم باشد باید که اول در طالع اصل
و انتهاء تحویل ان نظر کنند که بران مهم دلیلی هست یا نه مثلا شخصی را اختیار
تزویجی میباید اول ببا باید دید که در طالع او بر تزویج دلیلی هست یا نه اگر ان دلیل قایم

باشد

باشد انگاه در اختیار ان شروع باید و الا در ان خوض نباید کرد تا محال طلبی نکرده باشد
و تضییع اوقات ننموده و اگر طالع اصل معلوم نباشد طالع مسئله را قایم مقام طالع اصلی
دارند بشرطی که در رساله منهج عطارد مذکور شده و هم حکیم اسمعیل باخرزی فرموده است
که سلطان معز الدین سنجر قاضی انار الله برهانه منجمان را امر کرد که اختیار ساعت سفری کنند
در ان اختیار میان اهل این صناعت منازعتها افتاد تا بر یک اختیار اتفاق افتاد
و بعد از اختیار سلطان را از ان سفر پشیمانی افتاد و فسخ عزیمت نمود و همه رنج ایشان
ضایع شد پس شرط ان بودی که از روی طالع اصل و انتها تحویل پادشاه بدیدندی
تا این سفر وقوع خواهد یافت تا اینهمه رنج نکشیدندی و در بعضی از کتب اخبار
مسطور است که چون حکما در طالع ذو القرنین هیچ دلالت ندیدند بر سفر و دلیل
نحوستی نیز در طالع بود قریب سه سال اجازت ندادند که سفر کند و اختیار را
موقوف داشتند و او نیز چون صورت حال معلوم کرده بود از سخن حکما عدول ننمود
فصل دوم در موضوع و مبادی این علم موضوع هر علمی ان چیز باشد که در ان
علم از عوارض ذاتی ان بحث کنند چنانچه در علم طب از احوال بدن انسان از حیثیت
صحت و مرض و موضوع این علم افلاک و کواکب است از ان روی که از قوه بفعل
اوردن چیزی را که اختیار برای ان کرده باشند و مبادی هر علمی ان باشد که موقوف
علیه شروع باشد در مسایل ان علم و مبادی این علم بر ان جمله که امام اورده است
قضایای تجربی بود و قضایای مقبولی نه مین مجربات و بس چنانچه مذهب
جمعی است که چه مقرر است که هر گاه قمر با صاحب طالع متصل نباشد بکوکب غرض

از سیارات هر آینه باید که ایشان را متصل گردانند بکوکبی از ثوابت که بر مزاج کوکب اغراض
باشد تا مقصود حاصل گردد و معلوم است که تجربه بر معرفت طبایع ستارگان ثابته
نرسد زیرا که کمترین شرطی در حصول تجربه آنست که یک فصل از یک کوکب در یک درجه
یا زیاده ببینند و این وقتی ممکن باشد که عمر بدان وفا کند که ثوابت دوری بیش
تمام کند و مقرر است که یک دوره ایشان بقول اصح در بیست و چهار هزار سال
تقریبا تمام شود پس عمر بتجربه احوال ایشان وفا نکند و آنچه از طبایع ستارگان
ثابته معلوم است جز بوحی و الهام بحیطه فهم در نیامده و این از قبیل مقبولات
پس محقق گردد مبادی این علم بقضایای مقبوله حاجت است چنانچه بقضایای
مجربه **فصل سیم** در فایده اختیار و ناچار است قبل از مقصود بتمهید مقدمه کردن
که در ظهور فایده مفید باشد بدانکه حکیم بطلمیوس در ثمره آورده است که انما
ینتفع بالاختیار اذا کانت قوة الوقت زایدة علی فضل ما بین القوامین
فاما اذا کانت مقصورة عنه فلیس یظهر اثر الاختیار وان کان ما یستعمل فیه مودیا
الی الصلاح و خواجه نصیر الدین قدس سره در شرح این کلمه میفرماید که هر طالع
که همه دلایل او مسعود باشد و قوی بود صاحب این طالع را نظیری نبود در همه
سعادات و خیرات و هر طالع که دلایل او منحوس و ضعیف باشد خداوند آن
طالع را مانندی نبود در شر و شقاوت و این هر دو یا غیر موجود باشد یا نادر
الوجود پس اگر طوالع را دلایل از هر دو صنف بود و بعد از تکافو دلایل خیر و شر
هر حال که بران قرار گیرد آنرا قوام آن دلایل خوانند و چون جهت شخصی اختیاری

کنند

کنند آن کس را طالع اصلی باشد و طالع تحویلی یا دلایلی حاضر در ایام که اختیار در آن ایام
کنند و هر یک را قوامی باشد پس اگر قوامین اعنی قوام طالع اصل و تحویل در طرف
سعادت متساوی باشند و سعادت اختیار موافق بآن منضم شود انتفاع آن
کس باختیار در غایت قوت باشد و اگر قوامین در همین طرف متفاوت
باشند و سعادت اختیار از قدر تفاوت زیادت باشد همچنان باشد که
اول اما اگر سعادت اختیار مساوی قدر تفاوت باشد از آن اختیار اثر سعادتی
محسوس نشود و اگر کمتر از آن باشد همچنین و اگر چه در هر دو صورت استعمال
اختیار مودی بصلاح باشد و بر این قیاس باید کرد که اینجا که یک قوام در طرفی
بود و دیگر قوام در طرف یا هر دو در طرف نحوست باشند و حکیم احمد مهندس
در شرح این کلمه ایراد کرده که چون دلایل طالع شخص و قوت اختیار متفق باشند
در صلاح حال صاحب اختیار میفزاید و اگر مختلف باشند بر یکدیگر غلبه
کنند و آنچه قوی تر بود قوت او ظاهر گردد زیرا که صاحب اختیار بتن ماند
و اختیار بدان چیز سود مند که بتن در آید از غذا و دوا و بر چنانچه در او بتن
در آید و تن را صحیح باید جهت بروی نگاه دارد و اگر صحیح نباشد بدترا با اعتدال
باز آرد و اگر تن بروی غلبه کند اثری در بدن هیچ پدید نیاید اگر چه اندک از
بیماری بکند همچنین طالع وقت اختیار با طالع اصل مولود یا برج انتهاء یا طالع
تحویل از سه قسم بیرون نبود یا هر دو سعد باشند یا هر دو نحس باشند یا یکی
سعد و دیگری نحس اگر هر دو سعد باشند هر آینه سعادتی عظیم حاصل شود و اگر

هر دو نحس باشند بی شک نحوستی بزرگ پدید آید و اگر یکی نحس باشد و یکی سعد
این نیز بر سه قسم است یا سعد غالب بود یا نحس یا هر دو متساوی باشند اگر سعد
غالب باشد آنچه ازوی برامر اسباب نحوست بود دفع آن نحوست بکند و آنچه فاضل
آید سبب حصول سعادت شود و اگر نحس غالب شود آنچه ازوی با اسباب سعادت
مساوی باشند منع سعادت بکند و آنچه فاضل آید سبب حصول سعادت زیادت بود
سبب حصول نحوست گردد و اگر هر دو متساوی باشند آن شخص را نه سعادت حاصل
آید و نه نحوست چون این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که اختیار نیک سودمندست
زیرا که اگر طالع اصل یا برج انتها یا طالع تحویل نیک باشد و طالع اختیار که در غایت
سعادت بود بدان پیوندد هر آینه سعادت زیادت گردد و اگر آن طالعها بد باشد
طالع اختیار که بغایت مسعود بود آن نحوستها را زایل گرداند و باشد که سبب
مزید سعادت گردد پس اختیار کردن نزدیک عقلا اهم مهمات بود والله اعلم
بالصواب **مقاله اول** در بیان شرایط کلیه اختیارات و آنچه احتراز از آن لازم
باشد و آنچه سبب اختیار کامل بود و این مقاله نیز بر سه فصل اشتمال دارد
فصل اول در شرایط کلیه که اختیار بی از آن نشاید کرد بدانکه شرایط کلیه اختیارات
هفت است چنانچه سلطان الحکما استاد البشر خواجه نصیر الحق والدین محمد
طوسی روح الله روحه از آن بر این نسق نظم فرموده **بیت** اختیار هر چه خواهی
هفت شرط آور بجای تا بود کار تو نیکو واین همین دان مفترض حال مه
مسعود باید حال بیت صاحبش حال طالع صاحبش صاحب غرض بیت الغرض

واین

واین هفت شرط است که چون وقت مساعدت کند رعایت مجموع لازم باشد
شرط اول صلاح حال قمر و این بر شرایط دیگر مقدم است در جمیع اختیارات
از برای آنکه او نزدیکترین ستارگان است بزمین و تاثیر او درین عالم زودتر
و بسیارتر است از دیگر ستارگان اما آنکه گفتیم تاثیر او زودتر درین شبهه
نیست که حرکت قمر اسرع از حرکات دیگر کواکب است و حوادث عالم پیوسته
مجدد میگردد پس اضافت این حوادث بحرکات سریعه قمر کردن اولی بود دیگر
آنکه قمر از غایت سرعت حرکت انوار ستارگان بیکدیگر آمیخته گرداند و امتزاج
ایشان سبب حدوث حوادث گردد بزودی اما آنکه گفتیم که تاثیر قمر درین
عالم زیادتست این نیز از غایت وضوح احتیاج بشرح ندارد مثلا رنگ گرفتن
میوها از شعاع او و تاثیرش در کتان و سبب زکام و نزله شدن چون پرتو
او بدماغ رسد بسیار ظاهر است دیگر از تاثیرات آنست که چون از اجتماع
روی باستقبال نهد درین محل بعضی او را زاید النور گویند تا رسیدن
استقبال هر نباتی و غله که بدروند یا ببرند چون بنهند در روی جانوری
پدید آید بماند مدتی و انواع از یکدیگر بزایند و چون ماه از استقبال باز گردد
تا باجتماع درین اوقات هر رستنی و غله که بدروند و ببرند در روی
جانوری پدید نیاید و همچنین بی خلل بماند و این مجربست دیگر بوقت آنکه
ماه را با آفتاب یا اجتماع یا استقبال باشد مصروع را صرع افتد زیادت
از اوقات دیگر و چون این دو وقت بگذرد بهتر گردد و دیگر در روز اجتماع

واستقبال آب دریاها و رودها در اضطراب افتد تا آنگاه که ماه از آفتاب
برگردد ساکن شود و جذر و مد دریای محیط از طلوع و غروب قمر ظاهر است
و کره بعد اخری مشاهده کرده اند که چون ماه از افق مشرق ظاهر گردد
آب دریای محیط بساحل برآمدن گیرد تا آنکه قمر بوسط السماء رسد باز چون
از میان آسمان درگذرد آب باز پس شدن گیرد و بتدریج میرود چون قمر
بافق مغرب مختفی شود باز برآمدن گیرد و چون قمر از وتد الارض درگذرد
آب دیگر باز گردد و باز پس شود تا چون قمر بافق مشرق رسد باز آمدن گیرد
و دیگر چون قمر از ستاره برگردد و بستاره دیگر پیوندد که طبعش بر خلاف آن
ستاره اولین باشد در هوا تغیر پدید آید و بخارهای رطب و یابس بجنبش
در آید و از او باد و باران وآنچه مقتضی وقت باشد ظاهر گردد پس
بچندین دلیل روشن شد که قمر در این عالم اسرع و اکثر از تاثیر کواکب است
لاجرم صلاح او در اختیارات اولی و در روضة المنجمین آورده است که صلاح
حال قمر در اختیار و در یکرکه بود ضرورتیست چه دلالت بر احوال جزئی از همه
پیداتر و سریعتر است و مراد از لفظ صلاح علی الاطلاق یا حصول سعادت
یا عدم نحوست اما سعادت قمر از بیست وجه است اول آنکه شمالی صاعد
باشد و آن بعد از مجاوزت اوست از نقطه راس تا وصول او بنقطه ذنب
دویم آنکه در برجی مستقیم الطلوع باشد و آن از سرطان تا جدی سیم
آنکه در وتدی از اوتاد اربعه باشد الا در طالع و در مایل الاوتاد نیکو باشد

حکم

حکیم اسمعیل باخرزی گوید که ماه و خداوند طالع او نشاید که در اوتاد افتند
که کار بفساد انجامد و در اکثر اختیارات این ملاحظه باید کرد و این سخن خالی
از غرابتی نیست و اعتماد را نشاید چه اقوال اکثر اکابر بر خلاف این است چهارم
آنکه خداوند خانه بوی ناظر بود چه اگر میان ایشان نظر نباشد دلیل دشواری
و رنج بود در آن عمل و باتمام نرسد مگر که سعدی او را مدد کند و نظر
خداوند خانه بوی از وتد باید تا آسانتر و تمامتر باشد پنجم آنکه از سعدی
برگشته بود و بسعدی دیگر متصل بود ششم آنکه در روز تحت الارض بود
و در شب فوق الارض گویند و این را حیز گویند هفتم آنکه اثنا عشریه
موضع آن با سعدی بود که آن سعد موافق آن عمل باشد یا اثنا عشریه آن اسعد
با وی بود هشتم آنکه منتقل باشد از سفلی بعلوی یعنی از ستاره برگردد و
بستاره پیوندد که متصل الیه بالای فلان ستاره فلک منصرف عنه باشد
الا در حروب و شرب مسهل که این حال بعکس باشد نهم آنکه در خانه سعدی
بود یا در شرف وی یا حد وی دهم آنکه شمس بوی ناظر باشد بنظر مسعود یازدهم
آنکه در درجات مضیئه و نیره باشد دوازدهم آنکه سریع السیر بود یعنی سیرش از سیر
وسط اکثر ما است زیادت باشد سیزدهم آنکه زاید النور باشد و زیادتی
نور قمر وقتیست که از تربیع اول شمس درگذشته باشد و بتربیع دوم نرسیده
و بعضی گفته اند قمر از اجتماع تا استقبال زاید النور است و از استقبال
تا اجتماع ناقص النور چهاردهم آنکه زاید الحساب بود و آن وقتی است که در دقایق

سیم وچهادم باشد ازندویرود رنطاق اول ودوم باشد ازخارج بازدهم
انکه زاید بود د رعدد وان وقتی باشد کرد رنطاق اول ودوم باشد هم
ازخارج وهم ازندویر ونقصان عدد وقتی بود کرد رنطاق سیم وچهادم
باشد هم ازخارج وهم ازندویر سیزدهم بهتر انکه د رخانه یا د رشرف یا مثلثه
یا فرح خود باشد هفتم انکه مقارن مسعود یا کوکبی مسعود بود هشتم انکه
د رشرف شمس باشد نوزدهم انکه از نحوس پاک بود بیستم انکه متصل باشد
بکواکب مؤنثه چه د ران حال وی را قوتی عظیم می باشد چنانچه اتصال جهت
افتاب بکواکب مذکره موجب قوت مر او را ونحوست قمر از بیست ودو
اول انکه تحت الشعاع بود یعنی میان وی وافتاب کمتر از دوازده درجه
باشد اند درجات سوا دوم انکه منخسف باشد سیم انکه د رمقابله افتاب
بود چهارم انکه تربیع افتاب بود پنجم انکه د رمقابله وتربیع ومقارنه نحوس
باشد ششم انکه محصور بین النحسین بود هفتم انکه میان او وذنب دوازده درجه
باشد یا کمتر وبعضی مطلق عقده تین کفته اند کران معمول بر نیست هشتم
انکه د رطریقه محترقه باشد نهم انکه د ربیوت وحدود نحوس بود دهم
انکه با اثنا عشریه نحوس باشد یا د رمقابله ان یازدهم انکه د رزایل الوتد
باشد مکر د رسیم کران فرح اوست واز همه بدتر انکه د رنهم بود دوازدهم
انکه بطی السیر باشد یعنی سیرش از سیر وسط کمتر بود سیزدهم انکه وحشی السیر باشد
یعنی برجی د راید وبیرون رود کربا هیچ کوکب اتصال نکند وبدتر انکه د ربرج

قوس

قوس وحشی باشد بجهت انکه قمر از برجهای غریب د رقوس زیادتی ضعیف دارد
چه از هبوط بیرون امده وبوبال میرود واکر د رجوزا وحشی باشد ضررش
کمتر بود چه از خانهای غریب جوزا قمر را مناسبتر است کراز بیرون امده وبخانه
متوجه شده چهاردهم انکه جنوبی هابط باشد یعنی از نقطه ذنب بجا وزکرده
باشد وبنقطه راس نرسیده بود پانزدهم انکه د رجدی باشد کروبال وست
شانزدهم انکه د رششم یا هشتم یا دوازدهم باشد از سهم السعاده هفدهم
انکه ناقص النور بود هجدهم انکه ناقص العدد باشد نوزدهم انکه ناقص الحساب
بود بیستم انکه د ردرجات مظلمه وقتمه ود رجات ابار بیست ویکم انکه خالی
السیر بود یعنی د راوایل برج بکوکبی بپیوندد ود ران برج دیکر هیچ کوکب
اتصال نکند بیست ودوم انکه بعید الاتصال باشد یعنی د ربرجی اید وتا اوایل
برج کوکب را نبیند ود راخر شد وان دلیل تعویق وتعطیل کارها باشد
شرط دوم صلاح حال ان بیت کرقمر د روی است وان از سه وجه باشد
اول باید کرسعدی د ران موضع بود یا بد وناظر دوم باید که خداوند
ان خانه ناظر بماه چا کر نحس بود باید کر ازا وتاد ناظر بود سیم باید کراز نحوس
ونظر نحوس سلیم بود شرط سیم صلاح حال صاحب انخانه کر قمر د روی است
وان نیز از سه وجه باشد اول باید کر د رموضع نیک حال بود وسعود
بوی ناظر ونحوس از وی ساقط کر کفته اند کرچون قمر محمود باشد وصاحب
خانه اش مذموم اول ان کار پسندیده بود واخرش نکوهیده دوم باید کر نهایی

ذاتی چون بودن در خانه یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه یا هر یعنی که سابق باشد
باوج یا صعود در شمال یا استقامت و سرعت سیر و زیادتی ان را استر باشد
و بقوتهای عرضی چون بودن در اوتاد و مایل و فرح و حیز و مانند ان سیم
باید که قمر بوی ناظر باشد و این اصل تمام است در همه عملها شرط چهارم صلاح
حال طالع و ان هشت وجه است اول بشایستکی او غرض را چنانچه کارها
ثابت را بروج ثابته و کارهای منقلب را بروج منقلبه و انچه میان دو تن باشد
و کارهائی را که بنوبت کنند بروج ذوجسدین دویم باید که بطبع موافق عمل
مقصود باشد چنانچه کارهائی را که تعلق باتش دارد بروج اتشی و اعمال
بروج ابی را بروج ابی و قس علی هذا سیم انکه مراعات زمان نیز کرده شود
چنانکه کارها در روز خواهند بروج نهاری اختیار کنند و کارهای لیلی را
بروج لیلی و از بروج دوازده کانه اول نهاری است و دوم لیلی تا اخر و کفته اند
برجهای ناری کارهای روز را نیکست و برجهای ابی کارهای شب را چهارم
انکه رعایت طبقات خلایق کنند چنانچه کارهای ملوک را برجهای ملوک
و علی هذا القیاس نسبت سایر مردمان و دیکر کارهائی که تعلق بمردان دارد
بروج مذکره اختیار کنند و مهمات اناث امور را بروج مؤنثه و صفات بروج
از تذکیر و تانیث و لیل و طبایع و جهات بشرح مستوفی در رساله مواهب زحل
مسطور شده از انجا تحقیق توان نمود پنجم انکه طالع از برجهای مستقیمه
الطلوع باشد تا ان کارها باتمام رسد ششم انکه سعود را در طالع حظی تمام چنا

طالع بیت یا شرف یا حد ایشان باشد هفتم انکه سعود بوی ناظر باشد و نحوس از وی
ساقط که نظر نحوس بطالع دلیل دشواری باشد و نظر سعود دلالت بر کمال ان
کار کند و اکر هم سعود ناظر باشند و هم نحوس دلیل توسط بود هشتم انکه اوتاد وی
بسعود اراسته باشد و نحوس از ان ساقط رعایت اینمعنی بعد از طالع اول
بعاشر باشد پس بسابع پس برابع مکر در امور سلطانی که اول بعاشر نکرند پس
بطالع و سابع و رابع شرط پنجم صلاح حال صاحب طالع و ان از پنج وجه است
اول انکه ناظر بود بطالع و بهیچ وجه ساقط نشاید چه اهل این صنعت متفق اند
بر ان که طالع اختیار بمنزله بدن است و خداوندش بمثابه روح پس باید که روح
ببدن متصل باشد تا اسم حیات برو اطلاق توان کرد و از اینست که طالع را
بیت الحیوة خوانند و بطلیوس کفته است هر ستاره که ناظر نباشد بخانه
خود همچنان باشد که کسی از منزل خود دور مانده بود او را بمحافظت خانه قیام
کردن متعسر بلکه متعذر بود پس باید که صاحب طالع ناظر باشد بطالع بنظر
که باشد و اکر نحس بود باید که بنظر مودت بطالع نکرد چه نظر نحوس از تسدیس
و تثلیث و نظر سعود از مقابله و تربیع بد نباشد دویم انکه سعود بوی ناظر باشند
سیم انکه سهم السعادة مقارن وی باشد چهارم انکه قمر ناظر بود اما اکر نحس
باشد که نظر او بقمر از اوتاد طالع نبود پنجم انکه قوی حال باشد بقوتی ذاتی و عرضی
شرط ششم صلاح حال کوکب غرض یعنی ستاره که تعلق بمطلوب داشته باشد
مثلا کارهای سلطانی را افتاب و شغل و منفعت را زحل و تجارت را عطارد

وباقی براین قیاس وان از شش وجه است اول انکه ناظر بود بطالع اما اگر نحس بود
باید که از مقابله و تربیع ناظر نبود دوم انکه ناظر باشد بخانه حاجت چنانچه افتاب
بعاشر و عطارد بتاسع سیم انکه ناظر باشد بصاحب طالع که در وضع اوده است
که نظر خداوند حاجت که انرا کوکب الغرض گویند و خداوند طالع بهتر باشد از نظر او
بطالع و حکیم ماشاء الله مصری نیز بدین رفته است چهارم انکه قوی حال بود و در حظوظ
خویش بود پنجم انکه از نحوست و ضعف سلیم بود ششم باید که ممازجتی محمود بود
میان خداوند خانه حاجت و خداوند طالع اصل صاحب اختیار و خداوند طالع
اختیار که دلیل حسن عاقبت باشد شرط هفتم صلاح بیت الغرض یعنی خانه که تعلق
بمهم مطلوب داشته باشد چنانچه چهارم دهقنت را و نهم سفر را و دهم اعمال
واشغال را و مانند این وان از سه وجه است اول انکه در خانه حاجت سعدی
قوی حال بود یا ناظر باشد بدو دوم باید که خانه حاجت در اصل طالع مولود مسعود
بوده باشد و قوی حال سیم باید که خانه حاجت از خانه اصل حاجت اختیار ساقط
نباشد و در صلاح حال کوکب الغرض و بیت الغرض و خداوند او استقصا باید نمود
که حکما گفته اند چون خانه غرض و خداوند او تباه باشد صلاحیت دیگر دلیلها
هیچ سود ندارد و فایده ندهد والله اعلم فصل چهارم در انچه احتراز از ان
لازم باشد بدانکه چیزهائی که در اختیارات از ان اجتناب باید نمود وانرا محذورات
کلیه گویند چنانچه شرایط فصل سابق را شروط کلیه گویند وان سی و هشت
چیز است اول حذر باید کرد از انکه ماه در طالع باشد خاصه در شب الا در ربیع و شر

کرچون

که چون ماه مسعود بود و در طالع باشد این معنی روا داشته اند و حکیم فایق
یعقوب بن اسحق کندی هیچ وجه جایز ندارد بودن قمر در طالع و گوید قمر
در مضادتی دارد با طالع و بعضی از حکما گفته اند چون ماه در غایت تری است
و قابلیت قبول اثر دارد بسرعت لاجرم اثر سعادت و نحوست زود در وی
پدید اید پس وقتی که در طالع باشد تغیرهای عظیم در مزاج ان کس پیدا
کرده و بعضی گویند بودن قمر در طالع جایز است چه او در طالع طبیعت زهره
دارد و زهره در طالع مذموم نیست و ابو معشر در اختیار سفر خاصه قمر در طالع
جایز ندارد و در بودن شمس در طالع نیز خلاف کرده اند اکثر منجمان روا داشته اند
بودن شمس در طالع و بعضی جایز ندارند و خواست که بودن هیچ نیر در طالع
اختیار مناسب نیست و این رباعی که نتیجه خاطر یکی از فضلاست بدین حال
ایما می کند بیت از قول حکیمان منجمان در شمس است نیر که بود بطالع اندر
ضرر است این کار جهان از ان چنین با خطر است کاندر درج طالع هر دو نیر
خور است دوم حذر باید کرد از انکه ماه از طالع ساقط باشد سیم حذر باید
کرد از ممازجت ماه با مریخ باشد در اول ماه و اول روز چهارم حذر باید
کرد از ممازجت قمر با زحل در اخر ماه و اخر روز پنجم حذر باید کرد از انکه ماه را
با خداوند خانه او نظر عداوت باشد چه ان دلیل مضادت و خصومت بود
در ان کار و کارهای زنان سهلتر باشد ششم حذر باید کرد از انکه ذنب
در طالع باشد یا در خانه حاجت یا با افتاب یا با ماه یا با کواکب الغرض هفتم

حذر باید کرد از آنکه خداوند طالع یا ستاره حاجت راجع باشد یا محترق یا محصور بین
النحسین یا بجاسده کید باو نیب هشتم حذر باید کرد از آنکه نحوس در اوتاد باشد
خاصه در طالع واگرچه ستاره حاجت باشد که نحوست وتد صاحب اختیار را از مطلوب
باز دارد نهم حذر باید کرد از آنکه خداوند هشتم در وتد باشد که صاحب اختیار را از
آفت رسد دهم حذر باید کرد از آنکه خداوند خانه قمر از وی ساقط باشد و منحوس
بود که دلالت بر فساد اختیار کند و صلاح حال در این باب سودمند نیاید یازدهم
حذر باید کرد از آنکه نحوست قمر بهر وجه کم باشد دوازدهم حذر باید کرد از آنکه صاحب
بیت الغرض در اوتاد باشد اگر نحس بود اما باید که بطالع ناظر باشد از حادی عشر
یا تاسع یا ثالث یا خامس مگر وقتی که طلب شر و فتنه کند سیزدهم حذر باید کرد از
آنکه اگر خداوند طالع نحسی بود از وتد بطالع نگرد که آن دلیل فساد اختیار
بود و صاحب اسرار النجوم آورده است که نظر صاحب طالع که نحس بود بطالع
از غیر وتد باید و سقوطش از طالع بهیچ وجه نشاید چهاردهم حذر باید کردن
از آنکه طالع یکی از درجات تاریک باشد یا صاحب طالع نیز در یکی از درجهای
تاریک بود پانزدهم حذر باید کرد از روزهائی که شوریده و آن بوقت راجع شدن
ستارگان باشد یا هبوط یا احتراق ایشان یا روزی که در آن تغیر کلی باشد
چون بلای عظیم یا حربی یا بیماری عام و مانند آن شانزدهم حذر باید کرد از آنکه طالع
برجی باشد از بروج معوجة الطلوع باشد خصوصا در مهمات ملک که آن کار در
بر سنن استقامت نرود هفدهم حذر باید کرد از آنکه قمر در برجی معوج باشد

مگر که از نظر سعود حظی تمام داشته باشد و زاید النور بود چه اگر ناظر نحوس
بود رنج مضاعف گردد و کار دراز شود و جز کلفت و مشقت روی ننماید
هجدهم حذر باید کرد از ایام نحس و آن هفت روز است قبل از کسوف و هفت
روز بعد از دو سه روز پیش از خسوف و سه روز پس از او نوزدهم حذر باید کرد
از ساعات بت آفتاب که منسوبست باهل بابل و حکیم اسمعیل باخرزی در اختیارات
خود ساعات بت را محترقه خوانده و آورده است که استادان این صنعت اتفاق
کرده اند که آغاز هیچ کاری نتوان نهاد از مهمات ملکی در این ساعت محترقه و حکیم
ابو معشر را در این باب مبالغتی عظیم است و میگوید که هر که آغاز کاری کند
از کارهای بزرگ در این ساعت چون بر تخت نشستن و روی بحرب
آوردن و علم بربستن و در مسند وزارت نشستن و غیر این جز پشیمانی
بار نیارد و جز ردی ننماید و بهتر چیزی اختیار کننده را آنست که حال
این ساعات را بتحقیق بداند تا ناشناخته کاری آغاز ننهد که عاقبت
بوخامت انجامد و کیفیت استخراج این ساعات و احوال آن در رساله
میامن المشتری بسطی کامل سمت ثبت یافته بیستم حذر باید کرد از آنکه
ماه از کوکبی علوی منصرف باشد و بکوکبی سفلی متصل که آن دلیل زیان
آمدن مطلوب باشد و انصراف او از کوکبی صاعد و اتصال او بکوکبی هابط
همین حکم دارد و اگر از کوکبی بگردد که در وتد بود و بکوکبی پیوندد که
از طالع ساقط باشد همین ضعف دست دهد و اگر سعود را در اختیارات

حرب بود روا باشد چه دلیل قوت شخص وضعف خصم او باشد بحث یکم حذر
باید کرد از انکه طالع اختیار ششم وهشتم ودوازده طالع اصل صاحب اختیار
نبود که ان سبب بیماری وحزن وغلبه اعدا باشد ودر طالع تحویل وانها نیز
حکم است واگر طالع اصل معلوم نباشد طالع مسئله بدان بکار دارند بحث دوم
حذر باید کرد از نحوست طالع اجتماع مقدم تباه باشد ونحس بران مستولی باشد
پرهیز باید کرد از کارهائی که دوام ان مطلوب باشد بحث سیم حذر باید کرد از
تاسیسات که در ان ساعت که قمر بدان درجات میرسد بغایت نحس ومذموم
وناشایسته است وتاسیسات مراکز بحران باشد وعرب تاسیسات گویند
وان هفت تاسیس باشد اول از اجتماع در بعد دوازدهم درجه است وتاسیس
ثانی چهل وپنجم وثالث نوزدهم ورابع صد وسی وپنجم وپنجم صد وهشتادم وان
نقطه استقبال است وتاسیس اول از استقبال در قرب چهل وپنجم درجه است
دوم نودم وسیم صد وسی وپنجم وچهارم صد وشصت وهشتم وپنجم صد
وهشتادم که نقطه اجتماع باز رسد وتفصیل تاسیسات وکیفیت استنباط
اندر رساله میامن المشتری موضح گردد بحث چهارم حذر باید کرد از ایام ناقصه
وان از اول روز بیست وهفت ماه عرب بود تا نیمه روز چهاردهم از ماهی
دیگر وبعد از ان تا تمام یازده روز ایام زیادت بود پس از ابتدای روز
دوازدهم تا نیمه روز نوزدهم ایام نقصان بود وبعد از ان تا اخر روز
بیست وششم ایام زیادت باشد بحث پنجم حذر باید کرد از ایام مکروهه

وان اتباع

وان اتباع ماه عربی باشد که نهم ونوزدهم وبیست وهفتم است بحث ششم
حذر باید کرد از ایام مذمومه وان اسباع ماه عربی باشد وان روز
های بحران ماه بود چون هفتم وچهاردهم وبیست ویکم وبیست وهشتم
وما سان در این چهار روز اختیار روا ندارند بحث هفتم حذر باید کرد
از ایام منحوسه وماههای فارسی واین هفت روز است که از برای همه کارها
بد است وچهار روز دیگر است که در هر روز کاری معین ممنوع است
وخواجه نصیر الحق والدین از در سلک نظم کشیده اند بیت بقول
جعفر صادق خلاصه سادات ز ماه فارسیان هفت روز مذموم است
نخست روز سیم باز پنجم وپس از ان چو روز سیزدهم روز شانزده است
دگر ز عشر سیم بیست ویک چو بیست وچار چه بیست وپنج که ان هم بنحس
مرقوم است بجز عبادت کاری مکن در این ایام اگر چه بنیک وبد
هم بروزق مقسوم است بماند بیست وسه روز جمله مختار که در عموم
حوائج بخیر مختوم است ولیک چارم وهشتم سفر مکن زنهار که خوف
هلاک در این هر دو نص محتوم است بروز پانزدهم نزد پادشاه برو
اگر چه سنگ دلش بر تو نرم چون موم است که زهر شیر در این روز نابند
امد کرده مخوف وهوای خلاص مسموم است مکن دوازدهم با کسی مناظره
که در خصومت این روز صلح معدوم است ز روزهای ستوده همین چهار است
انکه در این حوائج ودر سلک نحس مذموم است بحث هشتم حذر باید کرد از وقت

انصراف ماه از محاق از شهادت مریخ و اتصال بد و خاصه از مقارنه یا تربیع **بیست و نهم**
حذر باید کرد از شهادت زحل و اتصال او بقمر که او دلالت کند بر غایت تباهی
سی ام حذر باید کرد از نحوست قران یعنی چون اجتماع در جزو قران علویین
واقع شود تا اجتماع دیگر و گفته‌اند تا وقت استقبال از جمله ابتداآت حذر باید
کرد و اگر ضرورت باشد فوت آن اختیارات از نحوست آن مدت جستا اما اگر قران
سعدین در آن جزو بوده باشد و نحوس مستولی باشند آن نحوست زایل شود
و آن ماه کارها را شایسته باشد **سی و یکم** حذر باید کرد از آنکه خداوند طالع
با کوکب العرض یا صاحب بیت الحاجة یا خداوند خانه قمر غریب باشند که عاقبت آن کار
خبر بود **سی و دوم** حذر باید کرد از آنکه قمر در مقابله زحل بود یا تربیع مریخ یا در تثلیث
مشتری بدحال یا در تسدیس زهره بدحال از برای آنکه در موضع بروج این کوکب را
با قمر همین نظر است پس بوقت اختیار نشاید که چون آن کوکب منحوس بود قمر را
با او همان نظر باشد که نحوست مضاعف کرده و بعضی نظر سعدین را درین
محل جایز داشته‌اند و حکیم سنجری این قول را پسندیده و حق اینست که چون
در اصل وضع قمر را با سعدین همین نظر است و در اختیار نیز همین نظر بود و سعدین
قوی حال باشند در سعادت بیفزاید و اگر بدحال باشند هنوز از سعادت
چیزی باقی ماند **سی و سیم** حذر باید کرد از انصراف ماه از نحوس مکر دو مت
فرار کردن بهتر باشد **سی و چهارم** حذر کند از اتصال ماه بنحوس مکر کران نحس
قوی حال باشد و او را شهادتی باشد نزدیک ماه چنانچه خداوند خانه

و ربو

وی بود که آن کار دلیل حصول مراد باشد اما پس از خصومت و رضای خداوند
صاحب **سی و پنجم** حذر باید کرد از نحوست اجتماع در طریقه محترقه یعنی چون
جزو اجتماع از نوزدهم درجه میزان باشد تا سه درجه عقرب در آن
ماه از ابتدای کارها اجتناب باید کرد که بلای بزرگ آرد **سی و ششم**
حذر باید کرد از ابتدای امور چون اجتماع در اول روز یا در اول سال
با شهادت مریخ **سی و هفتم** حذر باید کرد از افتتاح اعمال چون استقبال
در آخر روز یا آخر سال بوده باشد با شهادت زحل **سی و هشتم** حذر باید
کرد از شهادت سهم زحل و سهم مریخ و نظر خداوندان ایشان بسهم
حاجت و خداوندان او اینست آنچه در باب اختیارات از آن حذر
کردن لازم است **فصل سیم** در آنچه سبب کمال اختیارات باشد و آن
هفده نوع است **نوع اول** آنچه تعلق با ابتدائات و انتهائات امور دارد
و درین باب اصل تمام دارد و ملاحظه حال اجتماع و استقبال مقدم است
با احوال قمر و آن چنان بود که جزو مقدم در طالع اختیار از سه حال بیرون
نباشد یا در اوتاد باشد یا در مایل یا در زایل اما چون جزو مقدم
در یکی از اوتاد باشد خالی از آن نیست که قمر در آن اجتماع یا استقبال
با سعدی بوده است یا با نحسی یا فارغ بوده از اتصال سعد و نحس اگر
با سعدی بوده باشد و بعد از انصراف از او بسعدی دیگر پیوسته دلیل
خوبی آن کار بود هم در ابتدا و هم در انتها و اگر بنحسی پیوسته باشد دلیل خوبی

ابتدا و تباهی انتها بود و اگر بنحسی بوده باشد و چون از آن برگشته بود و بسعدی
متصل شده باشد دلیل تباهی در ابتداء و خوبی انتها و اگر بنحسی پیوسته بود و چون
از او برگردد بنحسی دیگر متصل شود دلیل تباهی آنکار باشد هم در ابتداء و هم در
انتها اما اگر جزو مقدم در یکی از بیوت مایل الاوتاد بود اقسام چهارگانه مذکور
میانه باشد اگر در زایل الوتد بود اقسام اربعه ضعیف باشد الا در جانب شر زیرا
که او لا سعادت هر چند بد حال تر باشند نحوست ایشان بیشتر بود و اگر
قمر از اتصال فارغ بوده باشد و جزو در وتد بود دلیل توسط آن کار در
بهبودی و اگر در مایل بود آن کار بروی توسط باشد و اگر جزو در زایل
بود اندکی بضعف مایل بود و گفته اند که طالع و صاحبش و سهم سعادت
و خداوند ساعت و از ستاره که قمر بدو می پیوندد دلیل ابتدای کارها
بود و بروج چهارم و صاحبش و اثنی عشریه ماه و خداوند خانه قمر و خانه
چهارم از درجه قمر و صاحب سهم السعاده دلیل انتهای کارها بود پس اگر
خوبی ابتداء و انتها خواهد ملاحظه این دلایل بکند و ایشان را معو(؟) سازد
و در موضع نیکو بنهد و در کتاب سر النجوم آورده است که در اختیارات از صلاح
ارباب عواقب غافل نباشد از برای آنکه اعمال تمام نگردد الا بعواقب و صاحب
سر الاسرار آورده است که صلاح حال دلایل ابتدا بی صلاح دلایل عاقبت
بسبب تلف صاحب اختیار بود و در جامع مذکور است که حکما متفق اند
بر آنکه ماه دلیل ابتدا است و خداوند خانه او دلیل عاقبت پس در ابتدای کارها

حال ماه با صاحب بیت او یکی از چهار قسم تواند بود اول آنکه قمر در وتدی بود
از اوتاد طالع و خداوند خانه وی بوی ناظر باشد و این دلیل خوبی ابتدا و انتها
بود دوم آنکه قمر در وتدی باشد از اوتاد اما صاحب بیت روزی ساقط بود
و آن دلیل خوبی ابتدا و تباهی انتها باشد سیم آنکه قمر در وتد نبود اما خداوند
خانه بوی ناظر باشد و این دلیل تباهی ابتدا و خوبی انتها بود و چهارم آنکه قمر
در وتد بود و نه خداوند خانه وی بوی ناظر بود و این دلیل تباهی ابتدا و انتها است

نوع دوم آنچه تعلق باحوال دلایل طالع اختیار دارد و شهادت او بیشتر
بود در برهان الکفایه آورده است که دلایل طالع نه اند بر این ترتیب اول صاحب
طالع پس صاحب شرف پس صاحب حد پس صاحب مثلثه اول پس صاحب وجه پس صاحب
سهم پس صاحب اثنی عشریه طالع پس کوکب که در درجه طالع بوی متصل باشد پس
کوکبی در طالع بود از این جمله هر کدام را که شهادت بیشتر باشد وی دلیل بود
او لا عاشر و سابع و رابع و سایر بیوت بدین دستور رسد اتوان کرد این دلایل
بر هر وجهی که مقتضای مقام باشد از ضعف و قوی رعایت باید نمود نوع سیوم
آنچه تعلق بملاحظه طالع اصل دارد و با طالع اختیار حکما گفته اند اگر ممکن
بود طالع اختیار حکما گفته اند اگر ممکن بود طالع اختیار باید که طالع اصل
باشد یا عاشر اصل بشرطی که از نحوس پاک بود و سعود در وی و اگر میسر نشود
حادی عشر اصل را طالع اختیار باید کرد و طالع تحویل بدل طالع اصل نگاه
توان داشت و بروج انتها نیز توان اگر ششم و هشتم و دوازدهم اصل نباشند

وبال یا باشد از نحوس و بعضی خامس و تاسع و ثالث طوالع ثلثه را روا داشته اند
که طالع اختیار بود و گفته اند بباید نگریست تا کوکبی که والی یکی از طوالع ثلثه است
سعد است یا نحس اگر ستاره سعد بوده باید که در یکی از اوتاد طالع اختیار باشد
یا در مایل و بهتر آن بود که فوق الارض باشد مسعود و قوی حال و سالم از نحوس
و اگر ستاره نحس بود در مایلی باید که اگر چه اگر در وتد افتد حاجت معوق بماند
و در زایل خود نشاید و گفته اند باید که میان طالع اختیار ممازجتی محمود مثلا طالع
مسعود باشد و اگر در طالع تحویل همین معنی دست دهد موجب زیادتی سعادت
گردد **نوع چهارم** آنکه تعلق بدلایل حاجات دارد بدانکه دلیل حاجت کوکبی بود
که در خانه حاجت باشد یا او را در این خانه حظی باشد و گفته اند دلیل حاجت قمرست
و سهم الحاجة و صاحب ساعت اختیار و کوکبی که دلالت بر آن کار دارد و چون
شمس بر امور سلطانی و زحل بر کارهای دهقانی و اصح اقوال آنست که نزدیکترین
دلیل خداوند بیت حاجت پس صاحب شرف او پس صاحب حد او پس صاحب حکم حا
پس قمر پس سهم الحاجة پس کوکبی که در بیت الحاجة بود پس کوکبی که به بیت الحاجة ناظر
باشد پس صاحب ساعت پس کوکبی که بالطبع دلیل آن کار است و چون دلایل مسعود
باشند در مواضع نیکو افتد آن حاجت بر وفق مطلوب مهیا گردد و گفته اند
خداوند بیت حاجت از طالع ثلثه و طالع اختیار باید که در برجی که طالع اصل
بوده باشد بکنند تا که حاجت تمام شود بی رنجی و گفته اند که اگر در برجی کنند
که طالع تحویل بود حاجت تمام گردد اما کم نفع باشد و در برج انتها میانه باشد

در نفع و در جامع شاهی آورده است که اگر در طالع اصل دلیل فساد حاجت باشد
باید که عنایت بر اصلاح خانه حاجت در اختیار مصروف داری و خداوند آن را از قوی
حال گردانی و گفته که در طالع اختیار مراعات اصلاح کوکبی باید که در اصلاح اصل
دلالت کند پس حصول آن حاجت که اختیار جهت اوست و این از جمله ارکان
اختیار است مثلا یکی را طالع سنبله است و صاحب طالع و صاحب شرف عطارد
و خانه هفتم حوت است و صاحبش مشتری و خداوند شرفش زهره و مشتری در طالع
و عطارد در قوس که چهارم طالع است ناظر این طالع دلالت میکند بر وقوع
تزویجی پس در اختیار تزویج بعد از صاحب طالع اصلاح مشتری باید کرد که صاحب
سابع است و ممازجتی محمود میان مشتری و عطارد نگاه باید داشت و عطارد
باید که مقبول بود از مشتری و اصلاح زهره نیز در این باب از مهمات است که کار
تزویج منسوب بدوست و باقی بر این قیاس **نوع پنجم** آنچه تعلق بمقصود
اختیار کننده دارد باید که در هر اختیاری که بکنند غرض و مقصود اختیار
کننده را ملاحظه کنند تا اختیار نیکو آید مثلا در اختیار عقد نکاح چند
صورت متصور است شاید که این عقد بر آن عزیمت می‌بندد که هرگز زفاف
دست ندهد و شاید که خواهد زفاف زودی فراهم نیاید و رواست که
میخواهد که زفاف زود باشد و ممکن است که غرض از این نکاح فرزند باشد
و شاید که خواهد که فرزند در میان نبود و مانند این پس باید که تفحص غرض
او کند تا اختیار ملایم مقصود وی بود و دیگر چنانچه جماعتی مختلف الاغراض

روی بعضی دارند و هر یکی را در آن سفر قصدی و مقصودی دیگر است پس اگر همه را
یک وقت اختیار کند مناسب اغراض ایشان نیفتد **نوع ششم** آنچه تعلق بسهام
دارند باید آنکه اعتبار احوال سهام از ارکان کمال اختیارات حکما گفته اند بهترین
اختیار این است که سهم السعاده بماه ناظر باشد و خداوند سهم السعاده قوی حال
و آن سهم که منسوب است بدان حاجت که مطلوب اختیار کننده است مسعود باشد
و در غایت حال سهم الغیب و خداوند او نیز باید کرد از ملاحظه سهم المشتری و سهم الزهره
و خداوندان ایشان غافل نباید بود و گفته اند اگر خداوند سهم السعاده ساقط
باشد از طالع هیچ مضرتی حاصل نشود چون سهم السعاده بماه ناظر باشد و اگر
صاحب سهم السعاده را از طالع اصل یا تحویل در طالع اختیار یا در یکی از اوتاد
نهند بغایت ستوده باشد اما شرطی که آن کوکب سعد یا مسعود بود اما اگر
نحس یا منحوس بود در مایلی نهادن اولی بود **نوع هفتم** آنچه تعلق بقرانات و ادوار
و انتهاات و تحویلات دارد باید که یاری خواهد بخداوندان دورها و انتهاات
که در تحویل سالهای عالم که شهادت ایشان در اختیار اثر تمام است و باید که
هر کوکبی را اگر بوقت قران صغری قوی حال بوده باشد در اختیار نیز قوی
حال باشد در موضعی محمود و کوکبی که در تحویل سال قوی حال بوده باشد
اینجا نیز همچنان باید علام زحل گوید صاحب تحویل سال را ضعیف ده در طالع
اختیار و اگر طالع سال را خانه حاجت سازی زودتر مقصود حاصل گردد **نوع هشتم**
آنچه تعلق باجتماع و استقبال دارد باید که اجتماعات و استقبالات اثر در اختیار

اثر بیابد

اثر بیابد است تا حدی که گفته اند آن برج که اجتماع یا استقبال در وی اتفاق
افتد بمثابه طالع باشد و خانه دوم بجای بیت المال و هم براین قیاس بیوت
دیگر را اعتبار باید کرد پس چون خواهی که بعد از اجتماع یا استقبال کاری
بجهد کنی تا جای قمر یا طالع وقت برجی باشد لایق آن کار چنانچه برای بنا اختیار
کرده شود باید که موضع قمر یا طالع وقت خانه چهارم باشد از بروج اجتماع یا
استقبال مقدم و باقی بر این قیاس و گفته اند باید که دلای فلکی در وقت
اختیار موافق باشند با دلای فلکی در وقت اجتماع یا استقبال چه آن
دلالت کند بر کمال آن کار و باید که سعدی را که در اختیارات رعایت میکند
سعدی باشد که در وقت اجتماع یا استقبال مقدم مستولی بوده باشد
و اگر چنانچه از سعد خداوند حدی باشد که اجتماع یا استقبال در وی واقع
بوده باشد بهتر بود و در جامع شاهی آورده است که بهترین اجتماعها آن باشد
که با شهادت مسعود باشد بتخصیص مشتری چه این وضع دلالت کند بر صلاح
حال کارها در آن ماه و گفته اند بهتر آنست که اجتماع یا استقبال در برجی بوده
باشند که طالع صاحب اختیار بود و در اختیارات باید که خداوند حد اجتماع
یا استقبال قوی حال باشد که آن دلالت بر اتمام آن کار و بقا و دوام کند
و باید که ارباب مثلثه اجتماع یا استقبال در موضع نیکو باشند از طالع
و بطالع ناظر و باید که خداوند جزو مقدم در وتدهای طالع اختیار باشد
یا در خانه و شرف خود یا در حد و سعود که دلالت کند بر صلاح حال کارها

در اتمام کند دلالت بر خوبی آن کار کند احمد بن عبد الجلیل گوید هرگاه نیرین مجتمع
باشند در دو جزو شرف شمس تا دیگر اجتماع در تمامی اختیارات سعادات عظیمه
روی نماید اما شرطی که چون قمر از آفتاب منصرف شود و به درجه ثور رسد
ابتدا کند **نوع نهم** آنچه تعلق باسابیع دارد در جامع شاهی آمده که هفته اول
از ماه موافق است بر کارهای که براستی و عدالت کنند و هفته دوم مناسب
خصومت و مباحثه و محاربه را و هفته سوم شاید بیع و شری را و بکارهای
دشوار قیام نمودن و هفته چهارم لایق بود مر کارهای پوشیده را و پنهان را
پس در هر هفته اختیاری که لایق باشد باید کرد و بعضی این معنی را از ضعف خالی
ندیدند **نوع دهم** آنچه تعلق باوقات دارد از فصول و زمان باید که در اختیار
هر کاری ملاحظه اوقات بکنند چنانچه مثلا اختیار فصد و مسهل بوقت غلبه
حرارت و برودت نشاید و در ایام باحور خون برنباید گرفتن و پنج روز قبل
از طلوع شعرای یمانی و پنج روز بعد از آن مسهل نباید خوردن مگر بضرورت
و بر این قیاس در رعایت این نوع دقیقه نامرعی نباید گذاشت مگر یکی از این
مهمات ضروری باشد و بی این جهت متصور نبود که اختیار در این اوقات جهت
دفع ضرر جایز باشد **نوع یازدهم** آنچه تعلق بساعات دارد و بدانکه ساعات را
در اختیارات اثر تمام است پس باید که ملاحظه آن کرده شود چنانچه کارهای خیر را
ساعات مشتری اختیار کنند و اعمال سلاطین را ساعت آفتاب و علی هذا القیاس و
رعایت ساعاتی که بعد از ساعات بست آفتاب بود باید نمود و آن چنان است

که بعد

که بعد از ساعات بست دوازده ساعت دیگر نصیب زهره است و آن شایسته
بود عملهای زهره و برا بعد از آن دوازده ساعت دیگر نصیب عطارد است
و آن پسندیده است کارهای عطارد برا و همچنین حال باقی کواکب و اختیارات
علیحده در خاتمه سمت اصدار خواهد یافت **نوع دوازدهم** آنچه تعلق به بروج دارد
ملاحظه کیفیات بروج را مدخل تمام است در اختیار از برای آنکه کاری که میکنند
اگر از آن قبیل است که بزودی بری خواهد شد چون بیع و شری و سفر و ما شابه
آن بروج منقلبه باید اختیار کردن جهة موضع قمر و جهة طالع وقت و از برجهای
منقلب قوی تر جدی است پس سرطان و میزان باعتدال نزدیک تر است و ثابت
تر همه حمل است و اگر کارها بود که پایدار بر اشاید چون بنا نهادن و آنچه در آن
ثبات مطلوب است قمر در بروج ثابته باید و اسد از همه ثابت تر باشد و دلو
نرم تر و ثور خوش حال تر و ثابته تر و عقرب مسبک تر و اگر کار رتبت که بین الاثنین
باشد چون شرکت و مانند آن قمر در بروج مجسده باید و حکما گفته اند چون
بوقت اختیار قمر در بروج منقلبه بود بزودی فساد که در آن کار که مطلوب است
پدید آید خصوصا چون نحسی نظر افکند و چون بضرورت قمر در یکی از بروج
منقلبه بود باید که جهد کنند تا خداوند طالع در برج ثابته بود کار بخلاف
بروج منقلبه بود و با آنکه بزودی فساد نکند امید خیر در او بیشتر بود و چون
قمر در بروج مجسده باشد در میان کار نوعی از تلون پدید آید و آخر الامر
بهمان باز رود که بوده باشد و گفته اند کارهای عظیم را برجهای کواکب علوی باید

وکارهای حقیر را برجهای کواکب سفلی و در کارهای سلاطین بروج ملوک بکار باید
داشت و برجهای ملوک مثلثهٔ ناری است و ضد آن مثلثهٔ آبی باشد و گفته‌اند
مهم بزرگ را بروج امره باید یعنی مستقیمه و کارهای خورد را بروج مطیعه شاید
یعنی معوجه **نوع سیزدهم** آنچه تعلق بحد و ده دارد و حد و ده دار در باب اختیار
اعتبار عظیم است پس باید که درجهٔ طالع و مواضع نیرین و کواکب الغرض حدود
سعود باشد و ارباب حدود موافق او کار باشد و خداوندان حدود یکدیگر
و مر نیرین ناظر بنظر سعد تا آن مهم بموجب دلخواه باتمام رسد **نوع چهاردهم** تعلق
به نیرین دارد چون مدار علیه اختیارات قمر است و بعد از آن شمس پس موضع ایشان
از طالع نیکو باید و باید که در حد و سعود باشد بیکدیگر ناظر بود و با
حالات ایشان گفته شده است **نوع پانزدهم** آنچه تعلق بثوابت دارد باید
در اختیارات مدد خواستن از کواکب ثابته فرو نگذارد از برای آنکه چون کواکب
الغرض مسعود نباشد بصلاح آوردن متعذر بود می‌شاید که درجهٔ یکی از کواکب
ثابته که در مزاج او کوکب بود و بر مزاج سعدی بر درجهٔ طالع یا عاشر تا آنجا
که خواهند نهند تا او غرض زودتر باتمام رسد و مراد درجهٔ طلوع اوست
اگر طالع بود و درجهٔ ممر آن اگر در عاشر افتد و درجهٔ غروب او اگر در سابع باشد
و درجهٔ تقویم او و این درجات را در هر تاریخی بقانونی که در زیجات مسطور است
استخراج باید کرد که در اتصالات قمر و سهام حاجات یکی از ثوابت که در قدر
اول و ثانی باشد بودن ایشان در وتد عاشر یا سابع او تا در خاصیتی عجیب و فایده

عظیم

عظیم است، احمد بن الجلیل گوید چون این اجتماع واقع شود در جزو دیگر
از کواکب ثابته که در عظم اول باشند انجا بود تا دیگر اجتماع هر اختیاری
که مناسب طبیعت او کوکب باشد در غایت قوة و کمال بود **نوع شانزدهم** آنچه تعلق
بنحوس دارد باید که بنحوسها یاری خواهد در وقت احتیاج چنانچه نصیر الحق
والدین در شرح ثمرهٔ بطلمیوس آورده در کلمهٔ دوازدهم که التحرز من النحوس عند الاختیارات
واستعمالها فی الوضع الذی یلیق بها کما یستعمل الطبیب الحاذق من السمومات
فی الدواء المقدار الکافی میگوید که اطباء در داروی مرکب بکار دارند
دفع الام را بر وجهی که با مفادان حرجی که دفع محذورات کنند اگرچه همه مخدرات
از سموم شمرند همچنین منجم باید که در اختیارات نحوس را بکار دارد در موضع
که باو لایق بود مانند خانهٔ دوازدهم در دفع اعدا و هفتم در دفع خصوم
و اورا از دلیل مطلوب یا خانهٔ مطلوب دور دارند و از او تا در ساقط کرده‌اند تا
تا در حصول مقصود خلل نیفتد **نوع هفدهم** آنچه تعلق باصلاح دلایل دارد
و آن ارکان معظم اختیار است چه شاید که تاخیر میسر نشود تا وقتی که دلایل
بصلاح آید پس حکما این را چاره کرده‌اند و گفته که چون یکی از سعدین در طالع
یا وسط السما باشد دفع فساد دلایل بکند و این سخن نزدیک حکیم عمر خان
طبری پسندیده نیست و وی گوید این نوعی اختیار در کارها درست باشد
که در وی طلب ثبات و دوام نکنند چه در چند روز معدود اثر این اختیار
باطل گردد و اما آن کارها که دوام وی مطلوب باشد تمام نگردد الا وقتی که

از نحوستها پاک کرده دفع دو نحوس میگوید که چون تاخیر اختیار ممکن نبود تا وقت
صلاح ماه را از طالع ساقط کنند و سعدی در طالع بنهند و از این نکته غافل نباید
بود که چون قمر را نیکو حال نتوان کرد انرا او را از طالع و سایر اوتاد از صاحب
طالع و خانه حاجت خداوندش ساقط باید کرد و اگر جمله کی میسر نشود باید که
از دهم و یازدهم ساقط باشد عاصمی که یکی از قدمای علماء این فن است میگوید
که چون در طالع اختیار بعضی از دلایل بصلاح نتوان آورد باید که هر دو نیر را
بیکدیگر نظری باشد که او دلیل است بر کمال قوت آن اختیار خصوصا که
قمر را اسر باشد ابو علی خیاط گوید که چون اصلاح قمر متعذر بود و نحوست
آن دفع پذیر نبود بخشی نیکو حال را خداوند طالع باید کرد و در طالع باید
نهاد و حق آن است که اگر قمر نیک حال باشد بطالع و صاحبش ناظر باید و اگر
بد حال است ساقط و نظر نیرین بر یکدیگر و بصاحب طالع و بودن مطلع قوت
و بودن سهم سعادت در موضع مطلوب بغایت نیکوتر است و بودن سعدی
در طالع یا بیت الحاجة اصلاح همه فسادها کند و این [illegible] در اختیارات
مهمات کلی ملاحظه کرده که چون سعدی در طالع بود با وجود بسیاری از
دلایل مفسده نیکو داده و مضرت ظاهر بر آن مترتب نبوده این بوده آنچه
سبب کمال اختیار باشد و از این جمله که در فصول ثلاثه از این مقاله ذکر کرده شده
که هر کس را که خاطر قوی و طبع راست باشد استنباط اختیارات جزئیه تواند
نمود چه هرچه در اختیارات جزئیه گفته می شود فرع این اصول است صاحب

كفاية التعليم

کفایة التعلیم گوید که مرجع اختیارات جزئیه دلایل کلیه است و بدین سبب است
که هر کس که دلایل کلیه را نگاه دارد از دلایل جزئیه مستغنی گردد اما چون اوقات
بعضی باستخراج این دلایل و استنباط این مسائل وفا نمیکند لاجرم در مقاله
ثانیه اختیارات بعضی از جزئیات که احتیاج بدان بیشتر است آورده می شود
بر ترتیب بیوت طالع ملتقط از کتاب افاضل چون کتاب المغانی در رساله
و اختیارات المعلمین و جامع مجمل الاصول و کفایة التعلیم و روضة المنجمین
و اختیارات علائیه و کتاب النکت و شرح ثمره نصیری و شرح کاتبی و اختیارات
امام محی الدین مغربی و اختیارات باخرزی و تحفة الملوک و اختیارات طبری
و غیر آن رسایل متفرقه والله ولی التوفیق و هو تحقیق رجاء الامن حقیق

مقالة ثانیه در اختیارات هر مرتبه و ترتیبی لایق ایراد کرده می شود در دو جدول
نهاده اند تا باز یافتن بر طالبان آسان باشد بعون الله والتوفیق ا
افتتاح کارها و ابتدای ب بگرمابه رفتن ج موی سر باز کردن د نوره بکار داشتن ه ناخن
چیدن و موی لب باز کردن ز آهن باندام بردن ح کشتی ساختن و خریدن
ط کشتی در آب افکندن ی روی کشتی بجهة مقصود کردن یا صناعت زر
و سیم یب صنعت اکسیر یج خریدن چیزها ید فروختن چیزها یه شرکت کردن
یو مال بتجارت فرستادن یز وام خواستن از کسی یح وام دادن بکسی یط
نگاه داشتن مال و باز ستدن از مدیون ک فروختن غلها کا نگاه داشتن
اجناس بخورند کب وقت خوردنیها کج عمل محبت و غربت دوستی کد [illegible]

وعزیمت ودشمنی که تعویذ نوشتن کو عقد اللسان کردن کز گریختن وپنهان
شدن کح پوشیده کردن کارها کط پیدا کردن کارها ل زیادت احباب واخوان
لا تعلیم فقه وامور دینی لب تعلیم ادب ودبیری لج تعلیم سرود واغانی لد
تعلیم سیاحت له نامه نوشتن لو رسول فرستادن لز کبوتر بنامه وری
فرستادن لح فرزند بمکتب دادن لط ابتداء بشها اموختن م نقل وتحویل
کردن ما اخراج موذیات بافسون یاباد وبیر مب بنیاد افکندن بنا نهادن
مج بنای شهرها وحصارها مد ویران کردن بناها مه خریدن باغ وبوستان
وضیاع وزروع مو خریدن انچه مسکن را شاید مز کندن کاریز وچاه وحوض
وجویها مح ابراندن درجویها مط درخت نشاندن ن تخم افکندن نا
تخم فرنیه بچوب کشتن نب باجاره دادن زمینها نج دفینه نهادن ند دفینه
برون اوردن نه ودیعت نهادن وامانت سپردن نو ناودان وابراه
ساختن نز بزن مباشرت کردن نح طلب فرزند نط اخراج طفل مرده از شکم
س شیر دادن بکودک سا فرزند بدایه سپردن سب از شیر باز گرفتن کودک
سج کودک بگهواره نهادن سد نو بریدن وپوشیدن وفرش کردن سه
بمهمانی رفتن سو نرد باختن سز شطرنج باختن سح چهارپا خریدن
جهة سواری سط چهارپا خریدن عمل ونتایج ع تماشا کردن بر خشکی
عا تماشا کردن براسب عب تماشا کردن درآب عج شراب ریختن عد
شراب خوردن عه چوگان زدن عو طیب وعطر امیختن عز هدیه فرستادن

عح خضاب وزینت کردن عط ابتداء علاج ف علاج اعضا فا علاج احماس
امراض فب علاج بیماریهای قدیم فج علاج دست از وجع المفاصل وغیر آن
فد داروی مسهل خوردن فه دارو که سودا ارد فو دارو که صفرا ارد فز
دارو که بلغم ارد فح داروی که اسهال عظیم ارد فط داروی که کار میانه کند
ص داروی که اخلاط کم ارد صا داروی که علت از سر وچشم برد صب حب خوردن
صج مطبوخ خوردن صد جوارش خوردن صه غرغره وقی کردن صو داروی
که علت بقی ارد صز دارو در گوش چکاندن صح علاج سفیدی وورم
چشم صط دستکاری چشم باهن ق حقنه کردن قا داغ نهادن قب فصد
کردن ودندان کندن قج حجامت کردن قد خون بیا برداشتن قه
ختنه کردن قو چهارپای خصی کردن قز بنده خریدن قح بنده فروختن
قط بنده ازاد کردن قی نکاح کردن قیا زفاف کردن قیب قبالهٔ زن
وجوان نوشتن قیج بجنگ رفتن قید تاختن وشبیخون بردن قیه صلح
خریدن وساختن قیو ویران کردن حصارها قیز فرستادن لشکرها قیح
طلب دزدیده کردن وگریخته وگم شده قیط مناظره ومباحثه کردن قک
وصیت بیمار نوشتن ونوشتن وصیت نامه قکا سفر کردن بر خشکی
قکب سفر کردن درآب قکج کشتی درآب روان کردن قکد در شهر شدن
قکه بیعت وقبول تخت وتاج قکو لوا بستن قکز لوا گشادن قکح استخراج
خراج وجهاد قکط طلب کردن عمل قل ولیعهد ساختن قلا بعمل رفتن

قلد دیدن ملوک واکابر قلو عرض کردن دفتر بر سلطان قلد باز دادن عرض
لشکر قله حکومت وامارت نشستن قلو نظر کردن در کار رعایا قلز قصد
خصومت سلطان دفع کردن قلح محاسبه وکلا قلط ابتداء اعمال واشغال
دیوانی قم اوقات دعا کردن قما حاجت خواستن از ملوک واکابر قمب دوست
گرفتن وعقد مودت بستن قمج بر روز نشستن بصید قمد صید مرغان قمه
صید بهایم وسباع قمو صید دریا کردن قمز مرغان شکاری خریدن وآموختن
قمح سگ ویوز خریدن وتعلیم کردن قمط گرو بستن واسب تاختن قن اسب را
ریاضت دادن قنا طرح عداوت ونزاع افکندن قنب بند نهادن ودر حبس
کردن قنج طلب صلح کردن اول افتتاح کارها شروط وی پنج است ا باید
که طالع وجای ماه برج مستقیم الطلوع باشد تا آن کار آسان برآید ب باید که قمر
شمالی صاعد باشد ج باید که صاحب طالع بطالع ناظر باشد تا آن شغل زودتر
با تمام رسد د باید که سعدی در طالع یا در خانه حاجت باشد ه باید که خداوند
حاجت در روند باشد ومسعود بود تا آن کار زود برآید ونیک بود ومحذورات
او چهار است ا نشاید که نحسی در طالع در یکی از اوتاد بود ب نباید که صاحب
طالع راجع باشد ونحوس محترق ج چون صاحب حاجت ستاره نحس باشد
روا نبود که در وتد افتد که آن حال دلالت بر تاخیر وتعویق مهم کند د
حذر باید کرد از آنکه ذنب در طالع باشد یا در خانه حاجت یا در مجاسده نیرین
کان بغایت ناپسندیده باشد والله اعلم یج بکرمابه رفتن شروط آن ده ا

ا باید که قمر در بروج آبی یا آتشی باشد خصوصا حمل وعقرب وصاحب سر السرائر
در بروج بادی نیز روا داشته وحکیم شده مردان الجبلی آورده است که قمر در خانهای
مریخ یا مشتری باید که بغایت پسندیده است اما بشرطی که بزحل متصل نبود ب
بهتر آن است که قمر در سرطان باشد ویکی از سعدین نگرد بنظر مودت که او
دلیل زیادتی آسایش بود ج باید که قمر در سوم درجه طالع وقت باشد د
باید که اگر قمر در حوت بود بزهره پیوندد تا کمال مطلوب حاصل آید ه باید که
طالع وقت یکی از بروج آبی یا آتشی باشد و واگر ماه در عقرب بود باید که
متصل بود بمریخ بنظر مودت ومریخ نزدیکی اوتاد باشد آن دلیل زیادتی کمال
بود ز باید که سعدین در اوتاد باشد ح باید که صاحب طالع وقمر از نحوستها
پاک بود ط باید که سعدی بطالع ناظر باشد ی در سر السرائر آمده که باید قمر
در دوازدهم آفتاب بود وبعضی گفته‌اند که آفتاب در ثانی یا ثانی عشر طالع باید
ومحذورات وی پنج است ا روا نبود که قمر مقارن عطارد یا زحل بود وبا حدی
گفته است که اتصال قمر بزحل وزهره روا نبود چه اتصال او بدین دو کوکب از این
اختیار مکروه است واز اتصال دیگر کواکب باکی نبود وسبب منع اتصال
بزهره با آنکه کوکب نیک است ولطافت معلوم نیست مگر آنکه اتصال زهره موجب
غلبه رطوبت باشد بر بدن وغلبه رطوبت موجب سستی اعضا وآن موجب
ضعف وملال ب نشاید که قمر در بروج خاکی وبادی باشد وگفته‌اند در خانهای
زهره وزحل نشاید ج اگر ماه در برج منقلب بود نشاید که عطارد در طالع باشد

که چی برادر و دمیرون آید د نشاید که ماه متصل بود بزحل و زحل در وتدی باشد
که او دلیل دل تنگی و شامت بود ه حذر باید کرد از آنکه قمر با آفتاب متصل بود خصوصا
از قوس که درد گرما بر تشنه شود و حوادث بد پدید آید و گفته‌اند اگر این اتصال
بمریخ باشد دلالت بر غلبهٔ حوادث و صفرا کند سیم موی سر باز کردن مشروطات
او پنج است ا باید که قمر در بروج مجسده باشد الا سنبله و محمد ایوب در میزان
و دلو روا داشته‌اند و حکیم کوشیار گوید در برجهای آبی ب باید که قمر و صاحب
طالع هر دو مسعود باشند ج بهتر آنکه قمر بزهره پیوندد با اتصال محمود نامی
افزاید و در نهایت صفا پدید آید موی نیکو بیارد اما شرطی که قمر در میزان
یا دلو بزهره نگرد ه باید که ماه با خداوند طالع از صاحب هشتم یا از برج هشتم
ساقط باشند و محذورات وی چهار است ا نباید که ماه در برج منقلب باشد
خاصه جدی زیرا که موی دیر برآید و در دم بروید و در برج ثابت نیز نشاید
و در میزان دو قول است ب اتصال ماه بزحل روا نبود که سبب ملال کرده ج نشاید
که قمر با یکی از نحسین در طالع وقت باشد خصوصا مریخ که زیان رساند
د حذر کند از اتصال قمر بمریخ که او دلالت بر نزاع و خصومت کند در آن
حال چهارم نوره بکار داشتن و اگر بوکی مشروطات وی نیز است ا باید که ماه
تحت الشعاع باشد از آفتاب منصرف شده و اگر منصرف نشده باشد باید
که بسعدی متصل بود تا او موی بر برآید و بشادی افزاید ب باید که قمر در بروج
آبی بود و محمد ایوب در برجهای آتشی جایز داشته است و صاحب اسرار النجوم گوید

[illegible]

قمر در پیوستن عطارد و مشتری نشاید ج باید که ماه متصل باشد بستارگان هابط
یا محترق یا راجع تا موی دیر بروید و کم برآید د باید که خداوند طالع منحدر بود
از وتد السماء بوتد الارض ه بهتر آنکه قمر در عقرب باشد بمریخ ناظر و از زحل ساقط
و باید که قمر بسعدین ناظر باشد ز باید که سعدین در اوتاد طالع باشند
تا زیان نرسد ح اگر قمر تحت الشعاع نبود باید که از آفتاب ساقط بود تا نوره
بدن را نسوزد ط باید که قمر ناقص النور باشد تا موی کم برآید و محذورات وی
آن است که قمر با آفتاب ننگرد و در برجهای کثیر الشعر نباشد چون حمل ثور و اسد
و جدی پنجم ناخن چیدن مشروطات وی پنج است ا باید که قمر در خانهای زهره
یا مریخ یا خانهٔ شمس یا خانهٔ خود بود و از این همه ثور و عقرب و سرطان بهتر است
ب باید که طالع وقت یکی از بروج ثابته باشد الا دلو و از منقلبه سرطان
نیز جایز است ج باید که ماه زاید باشد در نور یا در حساب د باید که قمر متصل
بستارهٔ مشرق که آن ستاره در حساب زاید بود ه باید که صاحب طالع مسعود
و قوی حال باشد و بطالع ناظر که او دلیل سلامت و عافیت باشد و محذورات
وی چهار است ا حذر کند از آنکه ماه در جوزا بود ناخن دست یا در حوت
باشد جهة ناخن پا و آنکه این بروج جای قمر نشاید بجهة آن است که دست
منسوب است بجوزا و پای بحوت و بودن قمر در برجی که منسوب باشد بعضوی
مانع است رسانیدن آهن را بدان عضو چنانچه بعد از این ساید و در دین
احتیاط بودن قمر در میزان و دلو نیز مکروه است ب نشاید که مریخ مقارن قمر باشد

یا در طالع بود که خطر بریدن گوشت از ناخن بود ج حذر کند از انعقاد ماه بزحل
خصوصا در برج هوائی که امکان مخاطره بود و زحل در طالع وقت همین حال دارد د
روا نباشد که ماه بستاره راجع پیوندد خاصه چون در هبوط بود که آن دلیل
است بر آنکه آفتی در ناخن پدید آید ششم موی لب باز کردن مشروطات وی همان است
که در ناخن چیدن است و لیکن خاصه او ستردن است که باید که قمر متصل باشد
بعطارد یا مشتری یا زهره و در یکی از خانهای ایشان باشد و محذورات وی نیز همان است
الا آنکه در این اختیار قمر در جوزا و حوت شاید و در حمل جایز نبود هفتم آهن باندام بردن
مشروطات وی پنج است ا باید که ماه در برجی باشد که منسوب بدان عضو نبود
که آهن بدو برد و علت در این همان است که خواص در ثمره آورده است که چون
قمر در برجی باشد رطوبت بدن متوجه بدان عضو گردد که منسوب بدان
برج باشد و غلبه رطوبات اقتضای نقص مواد کند پس جراحت رسانیدن
با حصول رطوبات افزون و استعداد نقص مودی بضنی باشد و در ثمره
الزحل مبین شده که سر منسوب است بحمل و گردن بثور و هم چنان سر منسوب است
بطالع و گردن بثانی تا آخر و گوشیار گوید که اگر سعدی قوی حال در آن
برج با قمر آهن بدو بردن روا باشد ب باید که ناقص النور باشد و از نحوس
سلیم بود ج باید که ماه متصل باشد بمشتری و مشتری فوق الارض بود الا در
دوازدهم و در اختیارات آورده است که زهره در این معنی بهتر از مشتری باشد
خاصه وقتی که زهره بطی السیر باشد د باید که قمر با آفتاب ناظر بود و نور از وی قبول

کند

کند که آن دلیل بر زودی صحت ه باید که یکی از سعدین در طالع وقت باشد
و محذورات وی سه چیز است ا نشاید که ماه مقارن آفتاب باشد ب نباید
که قمر بتربیع و مقابله مریخ بود که گوشت از اندام ببرد و از آن جراحت ضرر رسد
و گفته‌اند نظر مودت مریخ ضرر نکند ج حذر از آنکه قمر با زحل بود که دلالت
بر بطوء التیام آن جراحت و سبب مجروح صاحبش کند و نیکو نبود هشتم کشتی
ساختن و خریدن مشروطات وی هفت است ا باید که هر دو سعد در وتد باشند
و اگر یکی در عاشر و یکی در رابع بهتر بود ب باید که سعدین بماه ناظر باشند ج
باید که ماه زاید النور و العدد باشد د باید که ماه در صعود سعود بود ه
باید که صاحب طالع مسعود باشد و زاید النور و سریع السیر و در وتد و صاحب
چهارم نیز باید که قوی حال مسعود باشد ز باید که آفتاب در مثلثه یکی از سعدین
باشد و محذورات وی پنج است ا نشاید که مریخ بقمر ناظر بود خصوصا
از وتد که او دلیل تباهی کار باشد و اگر در این حال ماه در برج آبی باشد دلیل
هلاکت اهل کشتی بود از غرق و اگر در برج خاکی بود دلیل شکستن کشتی بود
ب نباید که ماه در دلو باشد بمقابله آفتاب یا مریخ یا تربیع ایشان که دلیل وخامت
عاقبت بود ج حذر باید کرد از بودن مریخ در وسط السماء که دلیل صاحب
کشتی است و با حادی عشر که دلیل مال او است و از این معنی هم در وقت عمل کشتی
و هم در وقت درکوب در کشتی و هم در وقت کشتی در آب افکندن غافل نباید
بود که وی دلیل تسلط دزدان است بر کشتی و بودن مریخ در غیران و خانه

کمتر مضرت رسانند د نشاید که کواکب ثابته که بر مزاج مریخ اند چون قلب العقرب
و راس الغول و دبران و منکب الاسد مقارن باشند با طالع و حادی عشر
و عاشر که او دلیل سوختن کشتی باشد یا آنچه در وی است ه نشاید که در یکی
از اوتاد مریخ و نیز نباشد که او دلیل تباه شدن کشتی بود نهم کشتی در آب افکندن
باید آنکه ماه و طالع هر دو دلیل اند بر کشتی و خداوند طالع دلالت کند بر کواکب کشتی
و گفته اند حمل دلیل است بر دو روی کشتی و ثور بر جایگاه نشستن بر کشتی و جوزا
بر کنارهای او و سرطان بر هر دو پهلوی او و اسد بر و صدر او و سنبله شکم
او که در آب است و میزان جانب او و عقرب چوبهای او و قوس بادبان او
و جدی سینه و دو دلو خانه او و حوت دنباله او و پس از این جمله آنچه خواهی سعود
کن به ماه و صاحبان خانه و سعود و چون این معنی مفهوم شد باید آنکه شروطات
جزئیه او چهار است ا باید که هر دو سعد ناظر باشند بطالع ب باید که نیرین
متصل باشند بسعدین ج باید که ماه با عطارد باشد و عطارد در نیک حال
بود د باید که قمر در اول حمل باشد یا در وسط ثور یا در آخر جوزا یا در سرطان
یا در وسط سنبله یا در اول میزان یا در میانه عقرب یا آخر جدی یا در دلو که
سعدی بوی ناظر بود و محذورات وی نیز چهار است ا نشاید که نحوس
در اوتاد طالع باشند خصوصا در وسط السماء که دلیل دیر ماندن یا غرق
شدن باشد و در اوتاد نیرین نیز نشاید ب نشاید که ماه در قوس و حوت یا
ج حذر کند از بودن مریخ در عاشر و حادی که آن دلیل تلف مال باشد که در کشتی

باشد که در کشتی بود د نشاید که طالع حدود نحوس باشد که خطر کلی رسد دهم
در کشتی جهت مقصودی کردن شروطات او چهار است ا باید که جای ماه و طالع بروج ثابت
باشند و سعود ب باید که نیرین پاک باشند از نحوس ج باید که زهره و مشتری
در اوتاد باشند خاصه در طالع و عاشر د ملاحظه ساعت کوکبی سعد کردن
اول باشد که او دلیل سلامتی مکان کشتی باشد و محذورات اضداد اینها باشد
و دیگر آنکه نشاید که مریخ در وسط السماء و بیت الرجا باشد یازدهم صناعت ذر و سیم
شروطات وی پنج است ا باید که ماه در برج مائی باشد ب باید که قمر با آفتاب
و با مریخ ناظر باشد بمودت ج باید که صاحب طالع صاعد باشد د باید که قمر با یکی
از سعدین متصل بود بهر اتصال که باشد ه باید که قمر در برج مجسده باشد
و بهتر آنکه مستقیم الطلوع بود و محذورات وی آن است که نشاید که قمر در بروج
آبی باشد دوازدهم صنعت اکسیر شروطات وی پانزده است ا باید که اوتاد اربعه
از نحوس خالی باشند ب باید که جای ماه برج ذو جسدین باشد ج باید که طالع نیز
یکی از بروج مجسده بود د باید که صاحب طالع در عاشر یا حادی عشر بود ه
باید که ماه با آفتاب و مشتری ناظر بود بمودت و باید که طالع اجتماع یا استقبال
مقدم مسعود باشد ز باید که صاحب طالع خود مقدم مسعود باشد ح باید که
طالع و جای ماه برج انثی باشد ط باید که طالع وقت و تدبیر باشد که از طالع
جزء مقدم ی باید که قمر از سعدی منصرف شده باشد و بسعدی متصل بود یا
باید که عطارد مسعود و قوی حال باشد یب باید که خداوند خانه نیرین مسعود باشد

ج بایدکه قمر در بروج مستقیم الطلوع باشد یا بایدکه در اعمال دنیوی صلاح حال شمس
رعایت کند ودر اعمال اخروی صلاح حال قمر ه بایدکه در هر عملی اتصال قمر با کوکبی که مناسب
ان است در لون ملاحظه کند چنانچه اگر عمل در چیزهای ابیض اللون میکند چون
رصاص و سفیداب و مانند ان باید که قمر بزهره پیوندد و اگر عمل در چیزهای زرد و سرخ
میکند چون شنجرف و مرداسنج باید که قمر با افتاب متصل بود از مثلث باشد پس
و اگر عمل بر چیزهای سیاه میکند چون اهن و سرب اتصال قمر بزحل باید نابیک اید
و اگر عمل چیزهای ملون کند بایدکه قمر بعطارد پیوندد تا موافق بود و اگر عمل در تزیین بها
و تصعیدات میکند قمر را بمریخ متصل کرداند بنظر مودت بشرطی که مریخ قوی حال بود
و محذورات وی هشت است ا نشاید که عطارد منحوس بود ب پرهیزد از انکه برج معوج
الطلوع باشد ج حذر کند از انکه طالع حد نحوس بود د روا نبود که صاحب طالع در مقابله
و مقارنه نحسین باشد یا با ذنب مجاسده بود ه پرهیزد از انکه نحسی در طالع باشد و ذنب
نیز نشاید کرد و نشاید که خداوند طالع منحوس ناظر باشد بنظر دشمنی ز نشاید که
نیز بنا از طالع وقت ساقط باشد ح نشاید که این عمل در ساعات بست کند که هم
بزیان او در و بیشتر از ان باشد که با تمام نرسد **سیزدهم خریدن چیزها** در این باب
علی الاجمال بباید که ماه از ان وقت که از اجتماع باز کردد تا تربیع اول دلیل بود بر عدل
و انصاف در معامله و از تربیع اول تا مقابله دلیل بود بر حصول مقصود بایع و
از مقابله تا تربیع ثانی دلالت کند بر نیکوی حال مشتری و از تربیع ثانی تا مفارقت بنیاد
باشد خریدن چیزها به پنهانی و کفته اند قمر دلیل بیع است و کوکبی که قمر از وی منصرف

شده باشد دلیل بایع و کوکبی که قمر بدو متصل بود دلیل مشتری و اگر قمر در این وقت
انصراف و اتصال نباشد بطالع و خداوندش نکرد که هر دو دلیل اند بر فروشنده و
غارب و صاحبش بر خرنده و وسط السماء بر ثمن و وتد الارض بر مبیع و از هر جنس که باشد
پس در خرید و فروخت علی الاجمال ملاحظه این دلایل باید کرد و هر چه از این جمله خواهد سعود
مزین باید ساخت اما در خریدن علی التفصیل هشت شرط است ا بایدکه ماه در برج
مستقیم باشد که خرنده را فائده بیار رسد ب بایدکه قمر زاید النور و العدد بود ج بایدکه سهم
السعاده در خانه مشتری بود متصل بسعود و اگر در وتد افتد بهتر باشد و خرنده را
بیش از فروشنده نفع بود د بایدکه ماه بسعود متصل بود تا در این خرید سود کند
ه بایدکه دوم و صاحبش نیکو حال باشند و بایدکه مریخ از عطارد ساقط باشد
ز بایدکه ملاحظه کارهای خریدنی بکند اگر برده باشد موضع قمر و طالع برج انسی
باید کرد و اگر ستور خرد بهیمی و اگر ضیاع و عقار بود ارضی و باقی بر این قیاس و هر یک
علاحده در باب او کفته اند خواهد شد ح بایدکه کوکب ساعت مسعود باشد محذورات
وی چهار است ا نشاید که ماه در بروج معوجه باشد که خرنده را زیان افتد ب
نشاید که قمر بجاسده ذنب باشد که عاقبت بوخامت انجامد ج حذر کند از انکه
قمر ناقص النور و العدد باشد و متصل بنحوس که خسران عظیم افتد د روا نبود که قمر
بمریخ پیوندد که مریخ در بیع و شری دلیل خصومت و تعب باشد و عاقبت بنزاع انجامد
چهاردهم فروختن چیزها مشروطات وی ده است ا بایدکه ماه از سعدی منصرف
باشد و بسعدی متصل و در جامع شاهی کوید که قمر از سعدی منصرف باید و بنحسی

ناظر با فروشنده را بهتر بود ب باید که قمر در شرف یا مثلثه خود بود ج باید که جای قمر و طالع
برج معوج باشد تا فروشنده را نفع رسد د باید که ماه ناقص النور والعدد باشد
تا جانب بایع راجح بود ه باید که او دو کوکب که قمر از یکی منصرف است و بدیگری متصل
بدوستی بهم پیوندد تا میان بایع و مشتری موافقت افتد و رضا جانبین حاصل
اید و باید که ثانی و صاحبش مسعود و قوی حال باشد ز باید که سهم السعاده ناظر
بود بسعود و ساقط بود از نحوس ح باید که صاحب طالع در وتدی باشد خالی از
نحوس و بکوکبی راجع متصل بود ط باید که عطارد سریع السیر بود و مسعود باشد
ی باید که قمر بعطارد باشد محذورات وی سه چیز است ا نشاید که طالع و موضع
و موضع قمر برج مستقیم باشد که فروشنده را زیان رسد ب نه باید که عطارد
تحت الشعاع و بطی السیر باشد ج حذر کند از انکه قمر از سعدی باز گردد و بنحسی
پیوندد و بر قول اصح نوع سوم شرکت کردن مشروطات وی هشت است ا باید که
اوتاد ادبع نیکو باشد بجهة انکه طالع دلیل انکس باشد که ابتدا کند با انبازی
و انکس که بس بیشتر باشد و انکه مال بیشتر دارد و هفتم دلیل دیگر انباز بود دهم
دلیل انچه میان ایشان خواهد بود و اندازه سود و چهارم دلیل عاقبت کار
پس این چهار خانه مسعود باید کرد و خداوند ایشان در جاهای قوی باید نهاد
ب باید که طالع و جای ماه بروج ذو جسدین باشد چه ان دلیل بود بر امانت و اعتماد
و ثبات شرکت و بعضی از حکما اسد و جدی را دوا داشته اند و حکیم سنجری در جامع
شاهی اورده است که در وقت شرکت کردن اگر قمر در حمل باشد زود جدائی افتد

خصوصا

خصوصا اگر بنحس ناظر بود و در ثور عاقبت کار بد بود و فایده حاصل نشود و در جوزا
دلیل امانت و دوستی باشد و در سرطان دلیل دزدی و عیاری و خیانت بود و
در اسد نیکوئی و منفعت باشد و در سنبله سود بسیار رسد و برضا یکدیگر
از هم جدا باشد و در میزان کار هردو بر تباهی انجامد و در عقرب دلیل جنگ بود
و ناخوشی و در قوس دلیل منفعت است اما بخصومت و در جدی هردو از یکدیگر
شاد شوند و اگر بسعدی ناظر بود بهتر باشد و در دلو زیان برسد و در حوت
هر دو راستی ورزند و نظر سعود در دلایل خیر بیفزاید و از دلایل شر نقصان کند
و نظر نحوس در دلایل شر بیفزاید و از دلایل خیر نقصان کند ج بهترین نظرها
در این باب ان است که سعود با قمر باشند یا در طالع یا ناظر باشند از مثلثه بطالع
یا بماه که دلیل نیکوئی و منفعت و شادی باشد د اگر خداوند خانه ماه ناظر باشد
بماه بنظر مودت دلیل کند که ایشان بوقت مفارقت از یکدیگر راضی باشند و در ان
شرکت سود کنند و نظر صاحب طالع بطالع همین حکم دارد ه بهتر انکه صاحب
طالع در طالع باشد تا فایده یابند و عند الضرورة ناظر بطالع باید و باید که
طالع و ثانی و هفتم مسعود باشند خاصه بمشتری ز باید که قمر زاید النور والعدد
باشد تا هر دو شریک را فایده رسد ح سهم السعادة در دوم باید یا در دهم
با سعدی محذورات اضداد اینها باشد تا چهار چیز دیگر ا نباید که نحوس در اوتاد
باشند ب حذر کند از انکه خداوند خانه بماه از مقابله و تربیع نکرد یا ساقط باشد
از او که ان دلیل خصومت و منازعت باشد در وقت مفارقت ج بپرهیزد از انکه

قمر صاحب طالع با زحل بود که آن دلیل دروغ و خیانت باشد د روا نبود که خداوند
طالع بمریخ پیوندد وخصوصا بنظر عداوت که او دلالت کند بر نزاع و خصومت
و نظر نحسین بطالع دلیل افتراق و کذب و نزاع باشد نوع سیم مال بتجارت فرستادن
مشروطات وی پنج است ا باید که ماه و عطارد هر دو مسعود باشند ب باید که ماه
بعطارد متصل بود ج باید که بیت المال و بیت الرجا و خداوند هر دو نیکو حال باشند
د باید که قمر در جوزا یا سنبله یا سرطان باشند ه باید که قمر در خانه امید بود و ساقط
از مریخ تا مراد تمام یابد و محذورات وی اضداد آنها باشد نوع چهارم وام خواستن
و مشروطات وی ده است ا حکما گفته اند اصل الباب در این اختیار آن است که قمر را
بسعود نظری باشد بجهة آنکه طالع دلیل وام ستاننده باشد و سابع وام دهنده
و قمر و عطارد دلیل نفس وام پس چون قمر را بسعود اتصال بود در آن وام سهولتی
باشد ب حال عطارد همچنین ملاحظه باید کرد که بسعود متصل بود و از نحوس ساقط
ج باید که ماه در عقرب یا قوس یا اسد یا دلو یا حوت باشد د باید که طالع یکی از این
برجها باشد ه باید که ماه ناقص النور و الحساب بود و باید که ماه متصل بود بسعدی
و مسعود از نحوس بری باشد ز باید که صاحب طالع و صاحب سابع مشاکل یکدیگر
باشند و از نحوس پاک بود ح اگر قمر با عطارد بود و عطارد از مریخ او وام برود
که داده شود ط بهتر آن بود که عطارد در طالع باشد و سعدی بدو ناظر و نحسین
از آن ساقط و خداوند هفتم با او یا خداوند خانه او قوی حال تا آن کار باسانی تمام
کرده شود در این حال قمر در طالع روا داشته اند ی و اگر خواهد که وام ستدن پنهان

ماند باید که ماه تحت الشعاع بود و منصرف از آفتاب و متصل بسعدی و محذورات
وی هفت است ا نشاید که ماه بمریخ ناظر باشد خصوصا از تربیع ب نشاید که قمر مقابل
زحل و آفتاب بود ج حذر کند از آنکه ماه مقارن زحل باشد و این از همه بدتر است
د نشاید که عطارد بزحل نگرد که در ادای آن وام تعویق و تاخیر افتد ه روا نبود که
عطارد بمریخ پیوندد که آن دلیل خصومت باشد و نشاید که قمر چون از محاق بیرون
آید بمریخ پیوندد که آن دلیل آشکارا شدن وام و در زبان مردم افتادن بود ز
پرهیز از ساعت زحل و آفتاب که بغایت ناپسندیده باشد نوع پنجم وام دادن بکسی
مشروطات وی دو چیز است ا باید که ماه بمشتری ناظر باشد که آن دلیل شادی
و زود باز یافتن وام است ب باید که عطارد نیز بیکی از سعدین پیوندد تا آن وام
بخوشدلی باز رسد و محذورات وی هشت است ا نشاید که قمر در طریقه
محترقه باشد که آن را موضع مظلم گویند ب نشاید که ماه عدیم العرض باشد ج حذر
کند از آنکه قمر جنوبی هابط باشد د روا نبود که ماه در اول درجهای جوزا و اسد
و قوس بود ه نشاید که طالع از این درجات مذکوره بود و حذر کند از نحوست
قمر و عطارد و ممازجت ایشان با زحل که آن دلیل معطلی باشد ز نشاید که ماه و عطارد
بمریخ پیوندد که آن دلیل خصومت باشد ح پرهیز از ساعت آفتاب و مریخ کردن
هیچ چیز نبود نوع ششم نگاه داشتن مال و باز ستدن مشروطات وی چهار است ا باید که خانه
دوم و صاحبش بصلاح باشد ب باید که مشتری قوی حال بود که آن بالطبع دلیل مال است
ج باید که دلیلها در برجهای ثابت باشند و طالع نیز برج ثابت بود د باید که مشتری

وماه وسهم السعاده وسهم المال در طالع از نحوس پاک باشد خاصه از مریخ و محذورات
دیگر اضداد اینها باشد بیستم فروختن غلها شروطات وی شش است ا باید که قمر زاید
السیر باشد ب باید که موضع قمر بروج زایده بود ج باید که طالع نیز برج معوج باشد د
باید که صاحب طالع نیز در یکی از این بروج بود ه باید که عاشر و خداوندش از نحوس دور
باشد و باید که قمر بعطارد باشد و عطارد مشرقی و سریع السیر بود و سالم از نحوسها
محذورات اضداد اینها باشد بیست و یکم نگاه داشتن آنچه نخورند شروطات وی هشت است
ا باید که مشتری در یکی از بروج معوجه باشد ب باید که قمر مقارن عطارد بود ج
و هر دو ناقص السیر باشند د باید که خداوند وسط السماء دور باشد از نحوس ه باید
که عطارد نیز از نحوس سلیم بود و باید که ماه در یکی از دو ربع مونث باشد ز باید
که صاحب طالع ناقص باشد در سیر ح باید که قمر و صاحب طالع از نظر زحل پاک باشند
ط باید که طالع از نحوس بری بود و محذورات اضداد اینها باشد و دیگر آنکه شاید
که قمر در بروج مستقیمه باشد و زایل بود در حسابی که هرچه ذخیره کند ظاهر شود و
بر آن اطلاع یابند بیست و دوم وقت خوردنیها شروطات وی یازده است ا باید که سعدی
در طالع وقت باشد تا غذای موافق آید و هرچه خورد زیان ندارد ب خداوند
پنجم در طالع وقت باید که باشد خصوصا کوکبی که سعد بود ج اگر قمر در طالع مسعود
بود موافق تر آید د اگر مشتری در پنجم باشد غذای نیکو هضم شود و تن را باعتدال
آرد ه اگر قمر در حمل و جدی باشد متصل بشمس یا مشتری خصوصا در حمل گوشت گوسفند
خوردن نیکو باشد کسی را که از همه چیز پرهیز میکند و قمر در سنبله باشد متصل بکوکبی

سعدی

سعدی خصوصا از زهره همه نوع میوهها و ترها خوردن موافق و زیان ندارد ز
اگر قمر در جوزا و میزان و دلو باشد متصل بعطارد گوشت مرغ خوردن مناسب باشد
ح چون قمر در ثور باشد با اتصال از زهره گوشت گاو خوردن زیان ندارد ط
چون قمر در میزان و دلو باشد و از زحل مقبول خوردن شیر و ماهی را موافق افتد
ی اگر قمر در حوت باشد متصل بمشتری خوردن ماهی تازه و شور را مناسب بود یا
اگر قمر متصل باشد با آفتاب یا مریخ از تثلیث خوردن آنچه ناگوار بود زیان ندارد
و زود بگوارد و محذورات وی نیز است ا نشاید که در طالع وقت نحسی باشد
که غذا موافق نیفتد ب حذر کند از آنکه خداوند خامس نحس بوده باشد یا منحوس
که موجب ملال گردد ج نباید که قمر در پنجم طالع منحوس بود که البته خورنده را تب
گیرد د چون قمر در سنبله باشد منحوس بمریخ یا زحل متصل آنچه خورد زیان دارد
و از اعاده دشوار کند ه اگر قمر متصل باشد بزحل بهر اتصال که بوده گوشت نمک
سوده و قلیل خوردن مضرت رساند و اگر قمر بتربیع زحل یا مقابله او باشد
گوشت وحوش و انواع صیدها خوردن بد بود خصوصا اگر قمر در اسد بود
ز اگر قمر در قوس بود منحوس و طالع هم قوس بود و مریخ در دهم طالع خوردن
گوشت شکاری بسیار زیان و انواع علتها از وی پدید آید و شاید که سستی
تمام آرد ح اگر قمر در اسد بود متصل بمریخ هر طعامی که بطبع گرم باشد زیان دارد
و معده را تباه کند ط اگر قمر در حمل بود متصل بمریخ و طعامهای گرم خورد درسر
و مغز حرارت پدید آید و پوست و متصل بزحل باشد از برودت و پیوست مضرت

رسد واکر قمر در حوت باشد این علل در پایها پدید آید و سایر بروج دلیل سایر اعضاست
و فی الجمله در این ابواب ملاحظه سعودت و نحوست قمر باید کرد در اتصال سعد و نحس نیکو
تامل کند تا ضرری نرسد انشاء الله تعالی **باب بیست و سیم عمل محبت و عزیمت و دوستی** و شروطات وی چهار
ده است ا باید که طالع برج ذوجسدین باشد ب باید که این کار در ساعت زهره کنند
خاصه در روز شنبه ج باید که زهره خالی باشد از نحوستها د باید که زهره ناظر بود بطالع و بقمر
ه باید که زهره خداوند طالع باشد و باید که زهره متصل بود بعطارد ز صلاح حال
عطارد رعایت باید کرد که در همه عملها ممد و معاونست ح اکر عمل برای ذکور کنند
طالع و خداوندش مذکر باید و جهت اناث مونث ط چون عزیمت خواهد کرد
برای کاری بنکرد تا او کار از کدام استاره حاصل شود و بکدام عضو تعلق دارد
پس بوهم از ستاره را بران عضو مسلط باید کرد تا مقصود حاصل کردد و هرچند وهم
قوی تر بود کار زودتر اید و این سخن اکرچه زیاده است در علم نجوم و اختیارات
مدخل ندارد اما چون اکابر در اختیارات خود اورده اند بنا بر تتبع ایشان ذکر کرده
می شود ی دلیل انکس که عزیمت در حق وی خواهد کرد بباید شناختن تا اکر ستاره
او مذکر بود ان کار در ساعت ستاره مونث کنند و اکر مونث بود در ساعت ستاره
مذکر کنند که زودتر فایده دهد یا باید که دلیل عزیمت کننده قوی تر باشد از دلیل
انکس که عزیمت برای اوست تا کار بمراد برود یب باید که قمر در اخر سرطان باشد یا او
ثور میانه سنبله و صاحب سر الاسرار کوید بهتر از همه انست که قمر در اخر منزل نثره باشد
یج باید که قمر در حد زهره بود از بروج منقلبه تا عمل بزودی فایده رساند و تخلف نکند

دو ترتیب

ودر تعویق نیفتد ید باید که افتاب مع راس باشد و ابومعشر کوید که قمر با ذنب باید
در این نوع از عملها و این سخن خالی از غرابتی نیست و محذورات وی چهار است ا
نشاید که این عملها در ساعت و ایام زحل و مریخ کنند ب نباید که نحسین بزهره و قمر نکرد
ج نشاید که زحل و مریخ در اوتاد باشند د حذر کنند از انکه نحسین بر مواضع سعدین
مستولی باشند **باب بیست و چهارم عمل عداوت و عزیمت دشمنی** شروطات وی دوازده است ا باید
که طالع برج منقلب بود ب باید که ماه نیز در بروج منقلبه بود و جدی از همه مناسب تر
بود ج باید که یکی از نحسین بماه ناظر بود و نظر زحل اولی بود د باید که این کار در ساعت
زحل باید کرد خصوصا در روز شنبه ه باید که زحل در وسط السما باشد و قوی حال بود
و باید که نیرین بزحل ناظر باشند ز باید که نیرین از یکدیکر ساقط باشند و بعضی
مقابله جایز داشته اند ح باید که طالع وقت حد زحل باشد ط رعایت بروج
باید کرد در تذکیر و تانیث چنانچه در عمل محبت سبق ذکر یافت ی صاحب الاسرار کوید
در اعمال بغض باید که قمر با راس باشد یا اکر عمل تفرقه و تخریب میکنند رعایت
احوال مریخ کنند چنانچه در زحل شرح داده شد یب تسلیط باید کرد ستاره عمل را
بر عضوی یا خلطی که متعلق بدوست بود هم در دست چنانچه سابقا مذکور شد
مثلا مریخ را بر خون کمارد و قمر را بر بلغم و قس علی هذا و این عمل خاصه حکما هندست
و محذورات وی دو چیز است ا حذر باید کرد از ساعات زهره و عطارد در وقت
در عمل ب نشاید که قمر ناظر بود بیکی از سعدین بنظر مودت **باب بیست و پنجم تعویذ نوشتن**
شروطات وی شش است ا باید که اصلاح حال قمر و عطارد بکنند ب باید که قمر

بطالع ناظر باشد ج بایدکه عطارد صالح الحال و قوی و مسعود باشد د بایدکه زهره قوی حال
بود و قمر بدان متصل ه بایدکه طالع یکی از بروج مستقیمه باشد و بایدکه صاحب طالع
محصور بین السعدین باشد اگر با راس محاسد بود و بمشتری متصل و باتصال محمود نیکو
تر بود و محذورات وی آن است که نشاید که عطارد منحوس باشد و قمر و زهره ضعیف
حال و از یکدیگر ساقط ب نوع ششم عقد اللسان کردن شروطات وی چهار است ا
بایدکه طالع برج مستقیم الطلوع باشد ب بایدکه سعدین بطالع ناظر باشند یا بصاحب
طالع ج بایدکه عطارد بمشتری پیوندد بنظر مودت د بایدکه کواکب سعد در اوتاد
باشند و محذورات وی سه است ا نشاید که طالع برج معوج الطلوع باشد
ب حذر کند از آنکه قمر ضعیف حال ج بپرهیزد از آنکه سعدین از طالع ساقط باشند
ب نوع هفتم گریختن و پنهان شدن شروطات وی چهار است ا بایدکه ماه از اجتماع
بازگشته بود و هنوز در تحت الشعاع باشد و اگر چنین نبود فوق الارض متصل باید
بسعدی که تحت الارض باشد ب بایدکه خداوند طالع و رب بیت قمر نیز در تحت الشعاع
باشد یا متصل بکوکبی که تحت الارض بود ج بهتر آن است که نیرین و خداوند طالع در زیر
الارض باشند د بایدکه قمر از نحسی منصرف بسعدی متصل بود که کار دیر او ساخته شود
و محذورات وی دو چیز است ا نباید که نیرین بطالع یا صاحب طالع بنظر عداوت ناظر باشند
ب نباید که نیرین یا صاحب طالع یا خداوند خانه قمر در وسط السما باشند که آن دلیل ظاهر
شدن باشد ب نوع هشتم بوسیله کار کردن شروطات وی چهارده است ا ماه در تحت
الشعاع باشد ب بایدکه خداوند طالع نیز تحت الشعاع باشد ج بایدکه نیرین از طالع

ساقط

ساقط باشند د بایدکه نیرین از یکدیگر ساقط باشند ه بایدکه نیرین تحت الارض باشند
و بهتر آنکه تمامی دلائل بتخصیص کوکب الغرض تحت الارض باشند ز بایدکه مریخ از طالع
ساقط باشد ح بایدکه ماه متصل باشد بخداوند خانه خود یا بصاحب رابع ط بایدکه
صاحب طالع از وسط السما ساقط باشد ی بایدکه ماه متصل بعطارد باشد یا بایدکه
عطارد تحت الشعاع باشد یب بایدکه خداوند چهارم ساقط بود از خداوند عاشر و
از صاحب طالع تا آنک پوشیده ماند اگر خواهد که هرگز آشکارا نشود یج بایدکه قمر روی
نهاده باجتماع بود و در رابع طالع بود ید اگر خواهد که بعد از مدتی آشکارا شود
ید اگر خواهد که بعد از مدتی آشکارا شود بایدکه قمر از اجتماع منصرف بود و صاحب
طالع فوق الارض بود متصل بسعدی تحت الارض محذورات وی اضداد اینها بود
ب نوع نهم بدل اگر دن کارها شروطات وی هفت است ا بایدکه ماه در یکی از بروج
منقلبه باشد ب بایدکه نیرین یکدیگر ناظر باشند از مودت ج بایدکه طالع وقت
مسعود باشد د بایدکه نیرین بطالع ناظر باشند بمودت چه نظر دلیل بود بر ظهور و تشهیر
و سقوط دلالت کند بر خمول و اختفا ه بهتر آنکه آفتاب ناظر بود بصاحب طالع از تثلیث
و بایدکه یکی از نیرین در وسط السما باشد ز بایدکه اکثر کواکب فوق الارض باشند
خصوصا ستاره غرض و محذورات وی اضداد اینها باشد ب نوع دهم زیادت احباب و اخوان
شروطات وی هفت است ا بایدکه ماه قوی حال باشد ب بایدکه برج سیم مسعود
باشد ج بایدکه خداوند سیم در وتد باشد یا در مایل د بهتر آنکه برج سیوم خانه سعدی
باشد ه بایدکه خداوند طالع پیوسته باشد بصاحب سیوم بنظر مودت و بایدکه ماه

بزهره متصل باشد کان دلیل بر شادی و خوشی کند و دوستی زیاده شود ر اگر بوادران
ازوی بهتر باید زحل را باصلاح اورد و اگر بهتر باید عطارد را و اگر باید بدین خواهران مبرود
زهره را همچنین طبقات را ملاحظه باید کرد و کواکب ان طبقه را باصلاح اورد و محذورات
ان است که نشاید که خداوند سوم از طالع ساقط باشد یا از خانه خود یا از قمر که ان
دلیل است بر غایب بودن و مزد و **سی و یکم تعلیم فقه و امور دینیا** شروطات وی چهار است
ا باید که سوم و صاحبش مسعود بود ب باید که طالع یکی از دو خانه مشتری باشد ج
باید زهره که کوکب ملت است نیکو حال بود در سوم یا ناظر بسوم د باید که مشتری
و نیر بن قوی حال باشند و در مطلق اموختن باید که عطارد مسعود و نیک حال باشد
تا در اموختن سعی کند و در علم دقیق النظر بود و محذورات وی ان است که نشاید
که نحسین در اوتاد باشند خاصه در طالع **سی و دوم تعلیم ادب و دبیری** شروطات وی
یازده است ا باید که نیکوی حال و مسعودی عطارد ملاحظه کنند ب باید که قمر
در برج انسی باشد و بهترین خانها عطارد است خصوصا سنبله ج باید که قمر بعطارد
متصل بود د باید که عطارد مستقیم السیر باشد در بروج مستقیمه ه باید که عطارد
بمشتری پیوند د بمقارنه یا بتثلیث یا تسدیس و باید که مشتری در یکی از اوتاد طالع
باشد ز باید که عطارد در طالع باشد که فرح اوست یا در یکی از اوتاد ح باید
که طالع برج انسی باشد و بهتر انکه سنبله بود چه حظ عطارد دران بیشتر است
ط باید که خداوند طالع در برج انسی باشد ناظر بطالع که ان دلیل کمال حدس باشد
ی باید که عطارد نیز در برج انسی باشد اگر در خانه و شرف خود بود بهتر باشد

یا اگر قصد نظر دقیق دارد در علم چنان باید کرد که دلایل علم که مشتری و عطارد است
بیکدیگر ناظر باشند و بخانهای یکدیگر نیز منظر بود ت و محذورات وی دو است
ا انکه نشاید که مریخ در طالع بود که خواننده دوشمن این علم شود ب نباید که زحل در
طالع بود که هر چه بخواند فراموش کند و بعضی گفته اند ناچار است از نظر زحل بطالع
نظری پسندیده که او دلیل فکر دقیق است و حکیم باخوزی اورده است که یکی شیخ
رئیس را گفت تر اعطارد در طالع نیک حال افتاده است تا منصب تو در این علم
بدین درجه رسیده است شیخ انکاری عظیم کرد و گفت اثر عطارد چیزی ضعیف
تواند بود مرا مشتری در خانه علم افتاد و زحل بر تثلیث او تا مشتری برسید اد و احساست
داشت و زحل بر فکر دقیق **سی و سیم تعلیم رود و اغانی** شروطات وی سه چیز است
ا باید که طالع یکی از بروج هوائی باشد ب باید که ماه متصل باشد بعطارد و
یا زهره و یا از یکی منصرف باشد و بدیگری متصل و یا در خانه یکی بود و بدیگری
متصل ج بهتر ان باشد که سفلیین و قمر در میان وتد باشند تا انچه خواهد زود
بیاموزد و محذورات خلاف اینها بود **سی و چهارم تعلیم سباحت** شروطات وی نیز سه است
ا یعقوب قصرانی گوید که جای ماه جوزا یا سرطان یا سنبله یا قوس یا حوت باشد
که این بروج اشناکننده را مانند پرو بالست چه دلالت بر مواضعی کنند از بدن
که مناسبتی با این صفت دارند مثلا دو دست که این صفت بدو دست است اید
منسوب بجوزا باشد و سرطان بچند وجه مناسب است اول انکه برج آبی است
دوم انکه منقلب سیم انکه بجهت سرعت سیر صاحبش و سنبله بجهت انکه خانه عطارد است

وعطارد دلیل صفتها وناف ادم واکر وسط تن است منسوب بدوست وقوس نیز دلیل
حرکت است وهر دو ران که درین باب رکن اعظم اند منسوب بدوست وچون هم برج
ابی است وهر دو قدم که دو ضرب بدیشان کنند نسبت بدو دارند ب بایدکه طالع
نیز در یکی از بروج مذکوره باشد ج بایدکه ماه از نحوست واز عقده تین دور باشد
د بایدکه صاحب طالع نیز از نحوست سالم بود ه بایدکه قمر بعطارد ناظر بود از رجعت
واحتراق دور و بایدکه عطارد در وسط السما باشد وبعضی بجای عطارد قمر را
کفته اند ز بایدکه سعود در طالع باشند یا در اوتاد طالع یا اوتاد قمر ح باید
که قمر بسعدین متصل باشد بمودت ط سنجری کوید وقت تعلیم سبا حتا از در سبکز
افتاب بود بر پانزده درجه جوزا تا رسید تا و بپانزده درجه سنبله واکر ماه
در طالع وقت بود باکی نباشد واحتراز اضداد این شروطات باید نمود ی و نیم
نامه نوشتن شروطات وی بیست ودو است ا کوشیار کوید طالع برج منقلب
بود محمد بن ایوب کوید طالع باید که برجی باشد که عطارد را دران نصیبی بود ب
بایدکه قمر نیز در یکی از بروج منقلبه بود ج بایدکه عطارد را در طالع یا عاشر حظی
بود واکر این میسر نشود باید که ماه با دو بیت قمر در حظی از حظوظ عطارد باشد
د بایدکه عطارد در حظ خویش باشد واکر در سنبله بود بهتر چه دلالت کند بر یافتن
مراد ورسیدن بمقصود ه بایدکه طالع وصاحبش از نحوس سالم باشند و باید
که خداوند طالع در وسط السما بود یا دوی بوسط السما دارد یا متصل بود بصاحب
وسط السما ز بایدکه عطارد مشرقی بود مستقیم ودر اوتاد باشد ومقبول از خداوند

خانه خود ح بایدکه ماه با عطارد مسعود بود یا متصل بد و ط محمد ایوب کوید
در این اختیار ان بهتر بود که قمر از افتاب بر کردد وبعطارد پیوندد یا از عطارد منصرف
شود با فتاب متصل کردد که بسیار فایده رسد ی اکر نامه برای حاجتی می نویسد
بایدکه ماه متصل بود بدان ستاره که مدبر ان کس باشد که مکتوب الیه است
ومقبول بود از ان ستاره چنانچه نامه سلاطین را یا ا بایدکه ماه با فتاب متصل
باشد ونامه قضات را بمشتری وباقی برین قیاس یب بایدکه کوکب دلیل از رجعت
واحتراق وسایر مناحس دور باشد اولی ان باشد که ابتداء نامه نوشتن
وفتی کند که ماه در حدی از حدود عطارد باشد یج بایدکه زاید النور والحساب
باشد ید بایدکه قمر صاعد بود در شمال تا نامه بجوابی رسد یه بایدکه اوتاد
از نحوس پاک باشند وسعود بدیشان ناظر خصوصا بطالع یو بایدکه ماه در برج
مستقیم باشد یز بایدکه قمر سریع السیر باشد تا نامه زود تر رسد یح بهتر انکه
خداوند طالع سعدی بود در عاشر باشد ناظر بسعدی دیکر یط بایدکه خداوند
سابع بصاحب طالع ناظر باشد بمودة ک بایدکه این عمل در ساعت زهره یا مشتری
ومشتری کنند بشرطی که ایشان را در طالع نهد یا وسط السماء کا بایدکه طالع
حدی از حدود سعود بود وحد عطارد نیکو باشد کب بایدکه قمر وعطارد هر یک
در وتدی باشند یا در مایل اکثر شروطات کتابت وتعلیم محاسبه را بغایت
پسندیده است ومحذورات وی پنج است ا نشاید که عطارد راجع باشد یا تحت
الشعاع یا منحوس که ان دلیل ساقت وملامت بود دران کار باید کرد ب نشاید

کردد یکی از اوتاد نحسی باشد کران دلیل وقفه و تعویق بود ج حذر کند از ساعت زحل
و مریخ که کار بمراد نرود د نشاید که قمر تحت الشعاع باشد کران نامه بمکتوب الیه نرسد
ه و بعضی گفته اند شاید که ماه در خانه مشتری باشد و سر این سخن بنان ظاهر است
و ظاهر اگر سر این سخن از آن باشد که در خانهای مشتری وبال و هبوط عطارد است
در قوس وبال در حوت وبال و هبوط و عطارد در نامه نوشتن کوکب غرض است
پس باید که ماه مقبول بکوکب غرض باشد و در این خانها قمر رد و دفع عطارد خواهد
بود و این مفید مقصود است قسم دوم در فرستادن رسول در این اختیار دو حال نیکو
نگاه باید داشت یکی حال رسول و مزاان برا اختیار سفر است و بجای اورد دیگر
خواهد شد دوم حال مرسل و رسول و مرسل الیه اما مرسل دلیل وی طالع است
و صاحبش و آن کوکب که قمر از او گذشته بود و دلیل رسول پنجم طالع است خداوندش
و قمر و عطارد و دلیل مرسل الیه هفتم است و صاحبش و آن کوکب که قمر بدو می پیوندد و آن
کوکب که مدبران کس است و شرط کلی آن است که دلیل فرستنده رسول قوی باشد
اما مشروطات وی یازده است ا باید که قمر متصل باشد بکوکبی که مرسل الیه با او
مناسبتی دارد چون مشتری وزرا و علما را و زحل مشایخ و دهاقین را و بانی
بر این قیاس ب نظر قمر بدان کوکب بمودت باید از خانه یا از شرف خود ج باید که قمر
و آن کوکب که تعلق بمرسل الیه دارد هر دو ممازج سعود باشند و از نحوس سلیم
ج باید که قمر در یکی از حمل و جوزا و سرطان و سنبله باشد که بسیار پسندیده بود
و در ثور و اسد و میزان و قوس و دلو میانه بود و بد باشد د باید که طالع وقت

برج آبی باشد ه باید که موضع قمر برج مستقیم الطلوع باشد و باید که قمر متصل باشد
بزهره د باید که قمر در حساب نور زاید بود ح باید که اوتاد طالع از نحوس پاک باشد
ط باید که خداوند طالع و ماه و عطارد از مناحس سالم باشند ی باید که عطارد در وسط
السما باشد مسعود و قوی حال یا باید که صاحب طالع بر صاحب سابع مستعلی باشد یعنی
در دهم یا یازدهم وی باشد و محذورات وی دو چیز است ا نشاید که قمر در عقرب و جدی
باشد خصوصا با اتصال نحسین ب نباید که قمر در وبال یا هبوط یا در موضعی بد ضعیف
حال بود قسم ششم کبوتر نامه بکبوتر فرستادن مشروطات وی چهار است ا باید که قمر سریع
السیر باشد تا آن کبوتر از خوارج بسلامت ماند ب باید که طالع وقت برج آبی باشد
ج باید که قمر در برج آبی بود متصل بزهره تا هر جا باید رسد د باید که طالع برج مستقیم
الطلوع باشد تا کبوتر راه گم نکند و محذورات وی چهار است ا نشاید که قمر
بکوکبی محترق متصل باشد که کبوتر را خطر بود ب نباید که قمر بعطارد بپیوندد که عطارد
کوکب بسیار آفت است ج حذر کند از اتصال قمر بمریخ خصوصا که مریخ در برج هوایی
بود که کبوتر را از مرغان شکاری آفت رسد د بپرهیزد از پیوستن قمر بزحل که
کبوتر راه گم نکند لیکن از تشنگی هلاک شود قسم هفتم فرزند بمکتب دادن مشروطات
وی دوازده است ا باید که طالع وقت برج انسی باشد خصوصا خانهای عطارد
ب باید قمر طالع و صاحبش بری باشند از نحوس ج باید که خداوند طالع متصل باشد
بسعدی در وسط السماء یا حادی عشر د باید که ماه مقبول بود از عطارد ه باید
که خداوند خانه عطارد بعطارد ناظر باشد و باید که صاحب بیت قمر خداوند عطارد

بپیوندد د باید که خداوند خانهٔ ماه بماه ناظر باشد تا کار تعلیم بآسانی از پیش رود ح
باید که ماه و عطارد هر دو از نحسین ساقط باشند ط باید که قمر زاید النور باشد
تا زود چیزی آموزد ی باید که عطارد مستقیم و مشرق و صاعد بود یا بعد از آ[ن]
که صاحب طالع در عاشر باشد و سعود بوی ناظر یب باید که قمر مقارن عطارد بود یا متصل
بوی و اگر سعدی بدیشان ناظر باشد بنیاد دنیا باشد فرزند را در مکتب آرام گیرد
و نیت بر آموختن مصروف دارد و محذورات وی هفت است ا نشاید که ماه با زحل
و مریخ ناظر باشد ب نباید که قمر در مقابله و تربیع آفتاب بود ج روا نبود که قمر در [ششم و]
دوازدهم طالع افتد د حذر کند از آنکه عطارد از ماه و طالع و صاحب طالع ساقط
بود ه نشاید که عطارد در هبوط باشد یا راجع بود که از تعلیم بگریزد و چیزی نخواند
و حذر کند از آنکه عطارد در تحت الشعاع باشد که فرزند از مکتب نفور بود ز
بپرهیزد از آنکه قمر در وبال باشد یا محترق یا ناقص النور که این همه دلالت کند بآنکه
فرزند بدشوار چیزی آموزد و دایم از مکتب فرار کند در نهم ابتدا آموختن پیشه‌ها
شروطات وی سه چیز است ا باید که ماه در خانهای زهره و عطارد بود در حمل
و حوت نیز جایز است ب باید که طالع [نیز] از یکی از بروج [حمل] باشد ج باید که صاحب
طالع نیکوحال باشد ناظر بطالع و حذر کند از آنکه در خانهای زحل و مریخ و عقرب
و قوس باشد خصوصا در نیمه آخر قوس که چیزی نیاموزد در دهم نقل و تحویل کردن
بدانکه اکثر منجمان فرق میکنند در اختیار میان سفر و میان نقل کردن از موضعی بموضعی
و از ملکی بملکی و از منزلی بمنزلی و بعضی این را منکرند و میگویند که هر گاه میان سفر

وانتقال

وانتقال از ملکی بملکی فرق نباشد پس پادشاه را هر کجا که افتد اختیار سفر نباید کرد بلکه
اختیار نقل و تحویل باید کرد و چه حرکت او در همه ملک او باشد و بر هر تقدیر شروطات
وی شانزده است ا باید که قمر در ثور و اسد و دلو و حوت باشد که بغایت پسندیده است
و در باقی بروج مجسده میانه بود ب باید که قمر و خداوند خانه وی بسعود بپیوندد ج
باید که قمر در تسدیس باشد د باید که قمر زاید النور والعدد باشد ه باید که صاحب
ثانی از نحوس دور بود و مقبول از خداوند خانه خود و باید که قمر بخداوند خانه
خود متصل باشد بمودت که از سبب کمال اختیار بود ز باید که طالع و سابع
و صاحبان ایشان از نحوس پاک باشند ح باید که ثانی و ثامن و خداوندان
ایشان نیز مسعود باشند و از نظر نحوس مبرا ط باید که صاحب ثانی در طالع باشد
یا در وسط السما یا در بیت الرجا چه آن معین در این کار بغایت باشد ی بهتر
آنکه سعود در سابع باشد که او دلیل یافتن مرادها باشد یا باید که رابع برج
ثابت باشد خصوصا ثور و اسد که آن دلالت بر لطافت و نزاهت آن مکان
کند یب باید که صاحب طالع در برج ثابت باشد یج باید که سعدین بطالع یا بوتد
نظر کنند یا بصاحب طالع ناظر باشند ید باید که یکی از سعدین در رابع بود
و اگر زهره در رابع بود و مشتری در عاشر غایت کار باشد یه باید که آفتاب از نحوس
پاک بود و در مکانی نیکو افتاده باشد از طالع یو باید که کوکبی که ماه بدو
می‌پیوندد شمالی باشد و صاعد و زاید در نور و عدد و محذورات وی پنج است
ا نشاید که قمر در حمل و سرطان و میزان و عقرب و جدی باشد ب نشاید

که نحسی طالع یا بصاحب طالع یا بصاحب ثانی نظر عداوت کند ج روا نبود که نحسی در
چهارم باشد یا بچهارم ناظر که آن دلیل رنج و ملال بود د حذر کند از آنکه در ثانی
نحس باشد که بیم تلف اموال بود ه بپرهیزد از نحوست طالع و صاحبش و قمر و رابع
و صاحبش و آفتاب که در نحوست این کمال الخطر می باشد جنس دویم اخراج موذیات
بافسون یا باد دو شروطات وی پنج است ا باید که قمر در خانهای زهره و عطارد باشد
و در جدی و حمل نیز جایز است ب باید که طالع یکی ازین بروج باشد ج باید که
سعدین هر دو بقمر متصل باشند د بهتر از آنکه آن بود که یکی از سعدین در طالع
بود ه باید که خداوند طالع ناظر باشد بطالع و بسعدین و محذورات وی
سه چیز است ا نشاید که قمر در خانهای نیرین باشد و در عقرب و دلو نیز منع است
ب نباید که طالع یکی ازین بروج بود ج روا نبود که نحسی در طالع وقت باشد
جنس سیم بنیاد افکندن و بنا نهادن مشروطات وی سی چیز است ا ملاحظه
زحل است و درین باب صاحب کفایة التعلیم فصلی مشبع بیاورده و حاصلش آنست
که چون بنای خانه می نهی چنان ساز که خداوند چهارم زحل افتد و وی صاعد
باشد در فلک اوج و مستعلی در هیات و طالع و کثیر العرض در شمال و ناظر
با آفتاب و مشتری تا آن خانه بزرگ و بلند و با شکوه آید و اگر در بروج دراز طلوع
باشد هم بلند آید اما اگر در بروج کوتاه مطالع باشد پست آید و بروج دراز
مطالع از اول سرطان است تا آخر قوس و از ازائدة المطالع نیز گویند ب باید
که ماه در بروج خاکی بود و قصرانی گفته است که در بروج مجسده باید که بهترین

او سنبله است

او سنبله است و محمد ایوب گوید باید که برج ثابت باشد و بهترین اسد است
و ثور هم نیکوست و حکیم غزنوی گوید بهترین برجها برای بنا دلو است و میزان
برای ارتفاع بنیت اما منقلب است ج باید که ماه زاید النور باشد یا زاید
الحساب یا هر دو د باید که قمر صاعد باشد در شمال و اگر درین حال سریع السیر
بود بغایت کار باشد ه باید که قمر متصل بود بکوکبی سعد که آن کوکب قریب
البعد باشد بتشریق و اگر آن سعد خداوند خانه قمر باشد و مقبول از وی
اولی بود بشرطی که در وتد باشد یا در مایل و باید که قمر بروز تحت الارض
و بشب فوق الارض ز باید که ماه روی بشرف نهاده باشد از هبوط ح باید
که قمر در برجهای زاید المطالع باشد که آن دلالت بر نیکوی بنا و اتمام او کند
ط باید که آغاز بنا از هفتم ماه بود تا چهاردهم که وقت کمال ازدیاد نور است
ی باید که ماه متصل بود بسعود از تثلیث یا تسدیس یا مقارن ایشان بود
یا باید که سهم السعاده در یکی از اوتاد بود مسعود بسعدی و مقبول از خداوند
خانه خویش بنظر مودت و اگر در چهارم باشد از بنا مبارک و میمون بود یب
باید که وتد الارض را چندانکه تواند اصلاح کند که صلاح خانه چهارم که دلیل
مسکن است یکی از شرایط کلیه که فتر اند پس باید که از نحوس دور باشد و بسعود
مزین یج باید که خداوند طالع و رابع و قمر و صاحب بیت قمر معاون یکدیگر باشند
بنوعی از انواع قبول ید باید که قمر و مشتری بوند در وسط السماء باشد یا در
یازدهم تا آن بنا بخیر و خوبی کرده شود یه باید که زحل بی خطر و خلل باشد در رابع

وزهره و قمر با او بود ناظر کردد ان خانه اب روان حاصل اید خاصه که استعلا
قمر را باشد چه اگر زحل مستعلی بود اب استاده پدید اید یو باید که زهره در چهارم
باشد بقران عطارد تا ان بنا تره باشد و بنا و برادر استه کرد یز اگر زحل
در چهارم نتوان کرد باید که او را قوی حال کردانند و متصل سازند بطالع و رابع
و خداوندان ایشان تا او بنا استوار و پاینده بود یح باید که خداوند طالع
در بروج ارضی باشد و مشتری بود دور از نحوس یط باید که طالع یکی از بروج
ارضی باشد و انثی نیز جایز است ک باید که خداوند رابع هم چنین بود که خداوند
طالع را گفتیم کا باید که قمر از عقده جوزهر در گذشته بود بیشتر از سه درجه
و بمشتری متصل بود کب باید که خداوند خانه ماه ناظر باشد بماه از تربیع که ان
دلیل بقا بود و در مقابله این خاصیت نیست کج اگر قمر در ثور باشد و زهره قوی
حال بنا بر خداوندش مبارك بود کد گفته اند بهترین شروط ان است که ذنب
در دوازدهم طالع افتد و سر این سخن بحقیقت معلوم نیست مگر انکه راس در ششم
دلیل صحت و سلامت است که باید که از ثوابت ستاره کان که بر مزاج مشتری
و زحل باشند در یکی از اوتاد باشند یا با ماه یا با سهم السعاده کو باید که
خداوند خبر اجتماع یا استقبال مقدم در وتدی افتد در مائلی و مشتری
و مسعود بود کز باید که سعدین یا یکی از هر دو در وتد الارض باشد یا یکی
در عاشر و دیگری در رابع پسندیده باشد و دلالت کند بر دوام سرور و
بسیاری خیرات کح باید که خداوند طالع بطالع ناظر بود و قمر در زیر الشعاع

نبو

نبود و پاك باشد از نحوس کط پسندیده تر ان است که در بناها باید که طالع و
یکی از بروج ثابته کنند و بروج مجسده نشاید که طالع باشد مگر قوس که چون
طالع قوس باشد ان بنا تمام شود و بعضی گفته اند حوت نیز جایز است که خانه
مشتری است و در بروج منقلبه اصلا نشاید ل اگر خواهد که بنا بلند بود باید
که اتصال دلیل بکوکبی فوق الارض اختیار کنند و غایت ان بود که نسبت راس
نزدیك تر بود و باید که ان کوکب صاعد بود در افلاك و در عرض و در شمال
و دلیل هم صاعد و مسعود باید بود و بنا دست خواهد اتصال قمر بکوکبی
تحت الارض اختیار کند هابط و دلیل هم هابط باید در جنوب و محذودات
وی شانزده چیز است ا اجتناب کند از مریخ چه اکابر گفته اند باید که مریخ
هیچ حصه نباشد و در بنیاد نهادن که او دلالت کند بر تباهی کارها و درا
عمارتها نیز نشاید که قمر و خداوند خانه او و سهم السعاده منحوس باشند بدو
و اگر اتفاق افتد که او را نظری باشد بطالع یا بیکی از دلایل باید که زهره
قوی حال باشد و بدو متصل زیرا که میان زهره و مریخ صداقت است و نظر
زهره بدو تدارك نظر او کند ب نشاید که میان زهره و زحل اتصال باشد
ج نشاید که قمر با زحل و با ذنب باشد که بنا را نکوهیده بود د نشاید که
زحل بد حال و منحوس در رابع بود و یا در طالع که ان دلیل رنج و مصیبت و خرابی
و تیرگی و غم باشد ه نشاید که خداوند خانه قمر ساقط بود از قمر یا خداوند
طالع و از طالع که ان دلیل تمام ناشدن بنا باشد و نشاید که خداوند طالع با صا

بت قمر تحت الشعاع بود یا منحوس که دلیل فوت صاحب ازینا باشد پیش از اتمام د
نشاید که ماه ناقص النور و الحساب بود ج نشاید که مریخ بوتدی ناظر بود یا
در وتدی بود خصوصا طالع و رابع که ان دلالت کند بر سوختن بنا و واقع
شدن جنگها دران مواضع و در امدن دزد و فتنها و خون ریختن ط اگر
شمس و خداوند چهارم هر دو تحت الارض باشند یا یکی از نیرین منکسف بود
یا هر دو در درجه مظلمه باشند یا صاحب رابع محترق بود بنا تاریک و دلگیر
و بد هوا ابدی نشاید که صاحب طالع منحدر بود یا در دوم باشد که ان خانه از
بهر اداء دین فروخته شود یا در جامع شاهی اورده است نشاید که زهره و مشتری
باهم پیوند دبهر اتصال که باشد این سخن بسیار نادر افتاده سر او مفهوم نیست ب
بدترین حالها ان بود که ماه جنوبی هابط باشد و گفته اند بوتر انکه ما بین المیزان
والجدی بود یج نشاید که صاحب طالع و خداوند خانه قمر راجع و محترق باشند که
همچنین دران بنا ارام نگیرد ید نشاید که صاحب ثامن بطالع و خداوندش ناظر باشد
کران دلیل افت و محنت بود یه نباید که خداوند هشتم بقمر نیز متصل بود
اگرچه سعدی باشد چه درین حالت بالغرض نحس شود که ان خانه مرگ
و خرابی است یو در خداوند سادس نیز همین رعایت باید کرد که بطالع
و صاحب طالع و قمر ناظر بود جمله سهام بناء شهرها و جهت انها شرایطی که در باب بنا نهاد
گفته اند اینجا ملاحظه باید کرد و لیکن خواص این باب است بعده امر است
ا بطلیوس گوید چون خواهد که در موضعی شهری بنا کند بباید نگریست

تا ان زمین

تا ان زمین از کدام اقلیم است و دلیل ان اقلیم کدام کوکب است و ان سعد است یا نحس
و کدام برج حصه اوست هر کوکب که باشد باید که در ابتداء بناء مشتری مقارن
وی باشد یا در وتد باشد و اگر مشتری کوکب دلیل باشد یا یکی از ثوابت باشد
که بر مزاج وی باشد ب باید که ماه را بصلاح اورد و بمشتری و زهره ناظر بهما زود
و یعقوب قصرانی میگوید که درین اختیار اصلاح حال قمر از اصلاح صاحب طالع
موافق تر است ج باید که ماه بر تثلیث طالع بنا افتد که او دلالت بر نیکویی
حال کند د باید که طالع یکی از خانهای مشتری باشد ه باید که خداوند ساعت
بنا سعدی قوی حال باشد و باید که خداوند حد طالع کوکبی مسعود و قوی
بود و اگر خداوند حد و خداوند ساعت بود بهتر باشد ز باید که ستاره
دلیل ان شهر در شرف یا فرح بود ح باید که افتاب در برج ناقص المطالع باشد
ط باید که در حد سعدی بود ی باید که سهم السعاده و خداوندش در برج سعد
باشند یا باید که قمر با سهم السعاده بود یا بصاحبش ناظر که ان سبب فراخی
نعمت بود دران شهر و نیکویی کار ساکنان او شهر یب باید که سهم الفواید
و صاحبش نیکو حال بوند که چون سهم السعاده تباه بود درین باب سهم الفواید
بجای او بکار توان داشت یج باید که زحل را بزهره و مشتری بصلاح ارند
که ان دلالت کند بر دیر ماندن شهر و ابادانی ان و بسیاری مردم دران و کثرت
خیرات و صلاح کار متوطنان او شهر بر مقدار قوت مشتری ید باید که
اثنا عشریه ماه در موضع مسعود باشد یه قوی بود بنظر سعود یو حکیم

بطلیوس گوید که در بناء شهرها باید که ثوابت که بر مزاج زهره و مشتری باشد در اوتاد
افتند که در ثبات و بقاء او شهرها بسیار مثالها بر حال پسندیده و عدم تغیر از آن حال
حاصل شود از جهت سعادت مزاجها و بطوء حرکات و در بنای سراها که در آن ثبات
و بقا ممکن نباشد کواکب متحیره که بطبع سعد باشند بکار دارند ب باید که در بناء
حصنها از ثوابت رجل جوزا یا سماک الاعزل یا کوکبی بر مزاج علویین باشد بر حاق
درجه طالع افتد یا عاشر یا درجه سهم السعاده تا نیکو و پایدار بود ج بهتر آن است
که در مثل این بناها طالع وقت اسد کنند که برج ملوک است و ثبات او زیادت
از عقرب و دلو است و دیگر بروج ثابته نیز شاید اما با نظر مشتری باید تا نیکو آید
و محذورات وی همان محذورات باب سابق است و لیکن خاصه این اختیار باشد
هشت چیز است ا نشاید که طالع برجی باشد که مریخ را در آن حظ بسیار بود ب حذر
کند از آنکه خداوند ساعت بنا راجع یا محترق باشد ج روا نبود که ماه بمریخ پیوندد
که دلالت بر قلت خیر و تباهی حال مردم آن شهر کند د نشاید که ماه بزحل بدحال
پیوندد که سبب آفت و رنج ساکنان او بلاد بود ه نشاید که مریخ بسهم السعاده
و خداوندش متصل بود که آن دلیل خرابی و فساد بر حال متوطنان آن شهر و کمی
نعمت باشد و نشاید که زحل با سهم السعاده بود که در آن شهر خیر اندک باشد
و دوشمن هم وقت قصد آن ولایت کند ز اگر زحل و مریخ هر دو با سهم السعاده
باشند یا صاحبش یا با صاحب طالع یا با خداوند خانه والی یعنی کوکبی که دلیل
آن شهر باشد پیوسته در آن شهر جنگ و آشوب بود ح طری گوید چه کن

تا مریخ را

تا مریخ را ساقط کنی از زمین و از طالع در ابتداء بناء شهرها و اگر میسر نشود باید که
مشتری را قوی حال کنی که قوت مشتری دفع آن خلل کند فصل چهارم در ویران کردن بناها
شروطات وی چهارده است ا باید که قمر هابط بود در جنوب ب باید که ماه از نحوس
منصرف بود و بسعود متصل اولی آنکه او سعد که قمر بدو پیوندد و شرقی باشد
و صاعد و مستقیم و اگر میسر نشود باید که قمر متصل باشد بخداوند خانه خویشتن
بمودت تا آسان تر ویران توان کردن و اگر از تربیع یا مقابله بنگرد دشوار تر باشد
ج باید که طالع برجهای هوایی یا آتشی بود د باید که ماه خداوند طالع در یکی
از بیوت هوایی یا ناری بود ه بهتر آنکه طالع برجها زایل الطالع باشد و
پسندیده تر آنکه خداوند طالع مغربی بود و ناقص در سیر و متصل باشد بستاره
ناقص السیر که هابط بود ز باید که ماه شرقی باشد و ناقص هم در نور و هم در حرکت
ح باید که از ثوابت آنها که بر مزاج نحسین اند چون منکب الاسد و مانند او در حاق
درجه طالع یا عاشر یا اوتاد دیگر باشد یا با ماه و درین باب از شعرای شامی که بر
مزاج مریخ و عطارد است خاصیتی عجب دیده اند ط باید که قمر زایل بود از طالع
و متصل بود بکوکبی که زایل بود از طالع ی باید که ماه فوق الارض باشد دفع
تدبیر خود بستاره کند که تحت الارض باشد و اگر تحت الارض باشد دفع تدبیر
خود بستاره کند که فوق الارض باشد و هر کوکب که بکوکبی دیگر پیوندد گویند
که تدبیر خود بوی داد خصوصا اگر بخداوند خانه پیوندد که او در آن خانه حظی باشد
چون شرف و حد و مثلثه و وجه و مانند آن یا باید که ابتداء این عمل از بیست و سیوم

ماه باشد تا آخر که وقت کمال انتقاص نور است چه روشنائی او کمتر از نیم جرم او باشد
یب اگر خواهد که بنا باز کرده شود باید که ماه بخداوند خانه خود و با آفتاب ناظر باشد
که اگر از ایشان ساقط بود هرگز آبادان نگردد یج طبری آورده است که اگر طالع اسد
باشد و قمر در عقرب بود و از آفتاب ساقط ممکن بود که هرگز آنجا آبادان نگردد الا ما
شاء الله ید باید که زحل از اوتاد باشد ساقط از قمر ضعیف و منحوس بود و محذورات
وی سه چیز است ا نشاید که ماه بستاره راجع بپیوندد ب نشاید که خداوند طالع
راجع یا محترق بود ج نشاید که صاحب ثامن در طالع بود که ویران کننده بنا افتد
جهت نهر و کاریز و باغ و قنوات و بستان و ضیاع جهة زرع مشروطات وی هفده است ا باید که ماه
در برج ارضی باشد ب باید که اوتاد ثابت باشند بسعود مزین و اگر سعود در اوتاد
حظی باشد اولی بود و اگر خانه یا برج مشرف باشد بهتر ج باید که نحوس از طالع
ساقط باشند و اگر مریخ در ششم باشد و زحل در دوازدهم موافق تر و بر عکس
نیز باکی نبود د باید که قمر متصل باشد بسعود ه باید که زحل ناظر بود بسعود
و بعضی از خوشحالی از زحل احتراز کنند و در آن محق نیستند چه اگر زحل بمشتری ناظر
بود دلیل آبادانی و زیادتی زحل باشد و باید که قمر در اول ماه به تثلیث زحل
باشد یا در او باشد ز باید که زحل در یکی از حظوظ خود باشد ح باید که قمر و زحل
از مریخ ساقط باشند ط باید که نیرین قوی حال باشند و در وتد یا مایل و مسعود
بنظر سعودی ی باید که رابع و خداوندش مسعود باشند و در اصلاح رابع بغایت
باید کوشید و وجه یکی آنکه خانه عاقبت است دوم ضیاع و عقار تعلق بدو دارد

دگر آنکه

و گفته اند در این اختیار اصلاح هر چهار وتد ضرورت است زیرا که طالع دلیل زمین است
و عاشر دلیل دخل وی و رابع دلیل برزیگران و سابع زراعت و صلاح حال او پس
هر چهار باید که صالح باشند و الپس اسکندرانی گوید طالع و خداوندان دلیل
زمین است و عمارت او و مشتری و ستاره که ماه از وی برگشته است دلیل خوید او و وسط
السما دلیل درختان که در آن بود و سابع دلیل نباتی که از او خیزد و رابع و صاحبش
دلیل عاملان و مزارعان و آنکه ماه بدو پیوسته است دلیل عاقبت پس هر دلیل که قوی تر
بود حال مدلول او نیکوتر بود و بعکس یا باید که ماه در حساب نباید بود و
اگر در شرف خود بود یا در وسط السما و خداوند طالع بدو نگرد بهتر باشد یب
باید که ماه و خداوند خانه اش خالی باشد از نحوس یج باید که طالع برج خاکی باشد و اگر
ثابت بود اولی بود ید باید که سهم السعاده و خداوندش مسعود باشند تا حبوب برکت
یابد یه باید که خداوند اثنا عشریه قمر را بسعود نظری باشد یو باید که صاحب ثانی
نیز از نظر سعود محظوظ باشد یز باید که سهم الضیاع در موضع نیکو افتد و قوی
حال باشد و محذورات وی چهار است ا نشاید که نحسی در یازدهم باشد
یا چهارم ب نشاید که وتد الارض برج آتشی باشد یا کوکبی آتشی آنجا بود که ضیاع
از آتش خلل پذیرد ج نباید که خانه چهارم برج آبی بود و زحل در وی یا از وی
ناظر بوی که او نیز سبب تباهی زرع بود د روا نبود که وسط السماء برج آبی بود
و مریخ در وی یا از وتدی ناظر بود که دلیل فساد میوه باشد جهت رسم آخر مسکن دواب
شاید مشروطات وی هفت است ا باید که وتد الارض که تعلق بمواضع

سکون دارد برج ثابت باشد ب باید که سعود در اوتاد باشند خصوصا در رابع ج
باید که خداوندان اوتاد مشرقی باشند و زاید السیر و صاعد و در شمال که این دلیل انتظام
کار و دوام ثبات باشد و در مسکن شادمانی روی نماید د باید که ماه بسعود
پیوسته بود و زاید بود بر حساب و صاعد در شمال ه باید که طالع و خداوندش
مسعود باشند و باید که صاحب طالع بقمر ناظر بود ز باید که نیرین بهمدیگر
نگرند و محذورات وی دو است ا نشاید که چهارم برج منحوس بود که بیم آفت
عظیم بود چون خرابی و سوختن و در آمدن دزد و حرب و فتنه و امثال آن ب
نشاید که رابع بزحل منحوس بود که سبب تباهی و فساد آنجای بود بزلزله و خسف و هدم
او جهل و نهم کاریز کندن و چاه و جوی و حوض مشروطات وی دوازده است ا باید که ماه
تحت الارض بود در خانه پنجم یا در ثالث و اگر فوق الارض بود باید که در حادی
عشر بود ب باید که سعدی بماه ناظر باشد از برج ثابت و اولی آنکه مشتری اندر وسط
السماء بدو نگرد و اگر مشتری میسر نشود بجای او زهره پسندیده باشد با خوذ
گوید اگر اتصال قمر بمشتری میسر نشود باید که مشتری در عاشر افتد که بودن مشتری
در عاشر دلالت کند بر دوام آبادانی کاریز و جوی و اگر این نیز میسر نشود زهره را
در عاشر نهادن نیکو باشد ج باید که زحل مشرقی باشد و مستقیم السیر د باید که ماه
بزحل ناظر باشد از تثلیث یا تسدیس تا نیک آید ه باید که ماه در بروج آبی بود
و در اسد و دلو نیز جایز داشته اند چه نیم اول اسد و تمام دلو از بروج امطار
و باید که زحل در یازدهم باشد از طالع و سعدی قوی حال با وی ز نحوی گوید

اگر ماه

اگر ماه بتربیع آفتاب بود و ناظر بود بسعود بسیار پسندیده بود ح باید که خداوند
چهارم در موضعی نیک و مسعود بود و قوی حال ط باید که ماه زاید النور بود تا زود
بر آب رسد ی باید که طالع وقت برج خاکی یا آبی بود و جدی و حوت شایسته
ترند بدین کار یا باید که نحسین بر بالای زمین باشند و بطالع ناظر از تثلیث
باشند یا کوکب سعد بدیشان ناظر بود بنظر مودت یب باید که صاحب قمر در برج
ثابت باشد و بقمر ناظر و بعد بروج ذو جسدین نیز جایز داشته اند و محذورات
وی چهار است ا نشاید که ماه مقارن مریخ بود یا مقابله او که دلیل تباهی بود
و گفته اند که نشاید که قمر را با مریخ اتصال باشد بهیچ وجه ب نباید که یکی از دو نحس
در وسط السماء افتد که بیم ویران شدن جوی و انباشتن چاه باشد ج نشاید
که خداوند طالع بنظر نحس بود یا راجع یا هابط یا تحت الشعاع باشد که بنیاد
خلل افتد و گفته اند که بودن اسعد مقارنه نحسین بیم ویرانی باشد یا آنکه نا حق
از دست او بیرون رود د نشاید که نحسین تحت الارض بود خصوصا در وتد
رابع که نکوهیده بود و خرابی آورد جهل و ششم آب راندن در جویها مشروطات
وی همان مشروطات کاریز کندن است و آنچه خاصه این اختیار بود آنست
که قمر میان طالع و دهم یا میان چهارم و هفتم باشد که مقابل هریک از آن
دو ربع بدست اگر قمر تحت الارض بود باید که متصل باشد بستاره سعدی
که فوق الارض بود و قمر و آن ستاره هر دو در برج ارضی یا مائی باشند
که بنا پسندیده بود و آن آب پیوسته روان بماند و محذورات وی همان

محذورات باب سابق است وانچه خاصه وی بود ان است که حذر کند از بودن قمر
در ربع حذر دوان میان چهارم و طالع یا میان دهم و هفتم بود چه اینمعنی دلالت کند
بر انکه اب از ان جوی باز ایستد و بی نفع باشد چهل و نهم درخت نشاندن مشترطات
وی بیست است ا باید که ماه در بروج ابی بود یا خاکی ب کوشیار گوید طالع و خانه
ماه برج ذو جسدین باید و بهترین حوت است اما حکیم میجزی گوید که قمر در بروج ثابت
باید و بهترین برجها از ثوابت ثور است انکاه دلو ج صاحب کفایه گوید قمر در برج دراز
مطالع باید بود تا ان درخت از تفلع تمام یابد و ان برج ثابت باید که بنا خود اشته
باشد و طالع نیز برج ثابت دراز مطالع باید د باید که ماه در طالع باشد تا درخت
زود بر اید ه باید که ماه متصل باشد بسعدی که ان سعد در طالع یا عاشر یا شرف بود
تا درخت نکو ببالد و ثمره او بهتر بود و باید که خداوند طالع شرقی و صاعد بود
که ان دلیل زود رستنی است و زود بار کرفتن این وقتی باشد که بطالع ناظر بود
که اگر ناظر نبود فایده ندهد و اگر شرقی نباشد مثمر نبود ز باید که زحل شرقی حال
بود و در اوتاد و یا مایل الاوتاد و او در طالع یا در ان موضع که باشد شهادت
بود بعمر طویل ح بهتر ان است که طالع یا خانه ماه برجی باشد که دلیل ان درخت
باشد و در رسالة المواهب الزحل در منسوبات بروج سبق ذکر یافته ط اگر ماه در برج
ثابت بود باید که خداوند خانه او بدو ناظر بود از برج ابی تا در ان درخت خلل پدید
نیاید ی باید که ماه و طالع بنظرهای سعود اراسته باشد یا باید که ماه ناظر
بود بزحل از تثلیث یا تسدیس یب باید که زحل در خانه یا شرف یا فرح خود بود یج

باید که قابل تدبیر قمر سعدی باشد و در برج هوائی و ناظر بود بطالع ید باید که رابع و عاشر
هر دو سعود باشند یه باید که قمر زاید النور و الحساب بود و دور از شعاع تا درخت
خشک نشود یو باید که خداوند خانه ماه بماه ناظر بود تا صاحب ان درخت از ان
نفع کیرد و همچنین بود چون صاحب طالع بطالع نکرد یز باید که مشتری ناظر بود
بزحل بنظر مودت از خانه خود یا از شرف یا از موضعی که او را در ان حظی باشد
یح اگر قمر در ثور بود و بسعدی نظر دارد از تثلیث و یا از تسدیس از میوه ان
درخت نفعی تمام بمردم رسید یط اگر قمر در بروج بادی باشد و بسعدی ناظر
درخت زود بر اید و بهتر ببالد و میوه بیشتر دهد ک اگر درختی میکارد
که بقای ان مطلوب است چون خرما و جوز و مانند او والی ان باشد که قمر
در برج ثابت بود خاصه ثور و دلو و طالع نیز یکی از این بروج و صاحبش نیکو حال
و اگر درختی می نشاند که بار ندارد چون سرو و چنار و مانند او باید که قمر
در جدی باشد تا نیک اید و محذورات وی هفت است ا نشاید که زحل
متصل بود بکوکب هابط که بیم تباهی بود درخت را و فساد حال صاحبش باشد
ب نباید متصل باشد بمریخ یا با افتاب تخصیص از برج ناری که او دلیل خشک
شدن درخت بود از بی ابی ج نشاید که خداوند خانه ماه منحوس بود بنظر
یکی از نحوس که صاحب ان درخت از میوه اش نخورد و ممکن که او را نفروشد
د نباید که صاحب طالع غربی و منحدر باشد که ان درخت در بر شاخ زند ه نشاید
که خداوند خانه ماه محترق باشد که نشاننده درخت را خللی رسد و حذر کند

از نحوست و سقوط صاحب طالع از طالع که صاحبش از آن بر نخورد د حذر بکنند
از نظر مریخ بطالع بهر درجه که باشد بسیار ناپسندیده بود باب هم تخم افکندن
بباید دانست که جو بنو دراست و تخم افکندن سنبله را و درو یدن جدی را
و ذوفنوس گوید کشتن جدی راست و درخت نشاندن نو در ابتدای صلاح
او و درین هر یک از اینها از شرایط کلیه باشد اما شروط جزئیه ده است ا باید که
طالع برج ذوجسدین بود و خاکی بهتر ب باید که خداوند طالع در برج منقلب بود
ج باید که صاحب طالع بری بود از نحوس و ناظر بود بطالع و بخداوند خانه د
باید که ماه در برج منقلب بود خصوصا در سرطان و در جدی نیز نیکو بود
ه باید که ماه زاید بود در عدد و حساب و باید که قمر از تحت الشعاع دور
بود از مناحس سلیم باشد ز باید که رابع و خداوند وی مسعود باشند ح
باید که صاحب طالع زاید النور بود ناظر بطالع ط اگر ریاحین و بقول بکارد باید
که قمر در حوت باشد متصل بزهره تا ثمر او برآید و در اختیار چیزی که رنگ
و بوی دهد چون زعفران و معصفر و مانند آن همین معنی رعایت باید کرد
ی اگر قمر در بروج بادی باشد و بکوکب سعد متصل درختها برآید اما بالیدنش
متوسط بود و اگر در بروج آبی بود زودتر برآید و بهتر ببالد و محذورات وی
چهار چیز است ا نشاید که قمر ناقص النور بود که آن تخم تباه شود یا خوزی گوید
در این اختیار اگر قمر را بو اجبی نقصان باشد هیچ چیز از آن تخم بصلاح نیاید
و منفعتی از او بخداوند کشت نرسد ب نباید که نحوس را بصاحب طالع نظری باشد

کران

کران زرع را آفت رسد ج نباید که زحل بقمر متصل بود بنظر عداوت که هر چه بکارد
دیر بروید و نشو و نما اندک پذیرد د نشاید که قمر مریخ نگرد بهر نظر که بود که آن
کشت از بی‌آبی تباه شود باب نهم [illegible] مشروطات وی پنج است
ا باید که ماه برج کثیر الولد بود و آن مثلثه آبی و جدی است و بزعم بعضی میزان
نیز بسیار فرزند است ب باید که طالع نیز یکی از بروج باشد ج باید که صاحب
طالع نیکو حال باشد و بطالع ناظر د باید که سعدی در رابع باشد یا در خامس
ه باید که صاحب خامس را با صاحب طالع اتصال قبول بود و اگر بخداوند چهارم
نیز بنظر مودت غاس کار باشد و محذورات وی دو است ا نشاید که نحس
در طالع بود یا در وتدی خصوصا در وتد الارض ب نباید که قمر تحت الشعاع
بود و در طریقه محترقه نیز بد است باب دهم باجاره دادن زمینها مشروطات وی
هشت است ا باید که طالع مسعود بود چه او دلیل موجر است و ماه دلیل
مستاجر و وسط السماء دلیل بدل اجاره و چهارم دلیل عاقبت پس اگر طالع قوی
باشد اجاره دهنده را نفع تمام رسد و اگر طالع منحوس بود پشیمانی بار آرد
و سرانجام کار بر دو انکار کشد ب باید که قمر نیک حال بود و در برج ارضی بود
تا اجاره ستاننده منتفع گردد ج باید که قمر منصرف بود از سعدی و متصل بسعدی
کران هر دو سعد یکدیگر ناظر باشند و بنظر مودت اولی بود د باید که ماه بخداوند
خانه خود ناظر بود ه باید که خداوند خانه ماه از مناحس دور باشد و باید که
اوتاد بسعود مزین باشد خصوصا وسط السماء تا استجاره با نفع و دلخوش بود و کار

بر مراد بود و مستاجر علی الدوام نماید و در ادای بدل اجاره علت ننماید د باید که خداوند
طالع ممازج یا مقارن صاحب سابع باشد و سعدی بدیشان ناظر ه اگر رابع قوی
حال باشد و خداوندش نیکوحال و بطالع ناظر آن اجاره مبارک آید و محذورات
اضداد اینها بود **باب سیم در عقد نکاح** مشروطات وی هفت است ا باید که قمر در تحت
الشعاع بود تا آن پنهان بماند ب باید که طالع و خداوندش هر دو مسعود باشند ج
باید که قمر خداوند طالع ناظر بود بمودت د باید که خداوند عاشر و سابع هر دو ساقط
باشند از نیرین ه باید که صاحب ثانی قوی حال باشد و مسعود و متصل بخداوند
طالع باتصال محمود تا آن مال ضایع نشود و باید که قمر در بروج منقلبه باشد
و اگر بتثلیث زحل بود نیکو بود ز باید که خداوند بیت المال صمیمی بود و اگر در وتد
الارض بود بهتر بود و محذورات وی دو است ا نباید که قمر و خداوند خانهٔ او و
خداوند طالع و ثانی منحوس باشند ب نشاید که قمر در عقرب و قوس بود که [illegible]
نباشد **باب چهارم در دفینه [illegible]** مشروطات وی سه چیز است ا باید
که قمر و صاحب طالع متصل باشد بدلیل دفین باتصال قبول ب باید که صاحب
ساعت نیز بدلیل دفینه پیوسته بود بمودت ج باید که سعدین در اوتاد باشند
و محذور وی بودن نحس است در اوتاد موجب تباهی بود یا مانعی پدید آید
باب پنجم در ودیعت نهادن مشروطات وی دو است ا باید که قمر بیکی از سعدین
یا بعطارد مسعود متصل باشد ب در تحفه آورده اند که قمر در بروج منقلبه باید
و در دلو نیز جایز است و محذورات وی خلاف اینها باشد و دیگر احتراز باید

کرد

کرد از ضعف مشتری که او دلیل امانت است و چون نیک حال نبود در آن باب
قصوری واقع شود **باب ششم در ناودان و آب راه ساختن** مشروطات وی چهار است
ا باید که قمر در بروج آبی باشد ب باید که طالع نیز از یکی از این بروج باشد ج باید
که سعدین بطالع ناظر باشند د باید که روی ناودان و آب راه بجانب مشرق و شمال
باشند و این نکته در باب نجوم چندان مدخل ندارد اما اکابر در اختیارات
بر این موجب ذکر کرده اند و گویا بتجربه معلوم فرموده اند که چون چنین باشد
خیر و برکت در آن موضع پدید آید و محذور وی آن است که نشاید روی ناودان
و راه آب بجانب مغرب و جنوب بود که تباه و ناپسندیده باشد **باب هفتم در
مباشرت نمودن** مشروطات وی هفت است ا باید که قمر در حمل میزان و جدی
و اسد باشد که آن دلیل است بر زیادتی نشاط و بقای قوت ب جهد باید کرد
تا قمر متصل بود بزهره که آن دلیل است بر طرب زیادتی شهوت ج باید که
ماه ناظر بود بمریخ بنظر دوستی که آن دلیل بود بر قوت تمام د بهتر آنکه قمر از
مریخ منصرف بود بزهره متصل و بر عکس نیز شاید ه اگر قمر با [illegible] متصل بود
دلیل بود بر دگرباره رغبت کردن و ازدیاد بهجت و کثرت لذت و اگر خواهد
که فرزند پدید نیاید باید که قمر در بروج عقیم باشد که آن جوزا و اسد و سنبله است
و طالع نیز برج عقیم باشد و قمر از سعدین ساقط ز اگر قمر در حوت بود لذت
زیاده بود خصوصا با نظر مشتری نیکوحال و در بروج بادی نیز همچنین خاصیت
دهد اما در بروج آتشی زنان را لذت و خرمی و نشاط بیفزاید و محذورات وی دو است

ا نشاید که قمر بزحل متصل باشد که آن دلالت کند بر سستی انقطاع ب نشاید که زحل
در سابع باشد که آن دلیل تباهی و خلل بود پنجاه و هشتم طلب فرزند ذکر کردن مشروطات
وی شانزده است ا باید که قمر در برج کثیر الولد بود چون سرطان و عقرب
و حوت ب باید که طالع وقت نیز یکی از بروج باشد ج باید که قمر بمریخ ناظر بود
بمودت د بهتر آنکه قمر از سعدی منصرف باشد و بسعدی متصل ه باید که سعدی
در طالع یا وسط السما یا بیت الرجا بود و باید که صاحب خامس بصاحب طالع ناظر باشد
بمودت ز باید که صاحب خامس بطالع ناظر بود بمودت ح باید که قمر در یازدهم بود
صاحب خانه اش بوی ناظر ط صاحب برهان الکفایه بهتر آن است که آفتاب در جوزا
یا در سرطان ی اگر فرزند نرینه خواهد باید که قمر در برج مذکر بود از مثلثه شمس
و خداوند طالع و صاحب بیت قمر و خداوند خامس در بروج یا ارباع مذکر بود و اگر
انثی خواهد این دلایل در بروج یا ارباع مؤنث بود یا باید که در طلب مذکر عدد
ساعات معوجه ماضیه از روز یا شب فرد باشد و در طلب مؤنث عدد آن ساعات
زوج بود یب طلب ذکور باید کرد که در ربع اول روز بود که شمس زاید است و در این
وقت نطفه بهتر گیرد و طلب اناث باید کرد که در ربع لیل مثبت باشد یج طلب بنین خداوند
ساعت کوکب مذکر باید که در برج مذکر بود و در طلب بنات بر عکس ید باید
که خداوند خانه خامس مشرقی باشد و نیکو حال یه باید که طالع برج مستقیم الطلوع
باشد یو باید که قمر از احتراق دور بود محذورات وی چهار است ا نشاید
که قمر در درجات محترقه باشد ب نشاید که خداوند ساعت در طالع و خامس بود

بپرهیزد

ج بپرهیزد از رجعت و احتراق و نحوست صاحب خامس بود د حذر کند از فساد زهره
که دلیل تباهی حال فرزند بود پنجاه و نهم اخراج طفل مرده از شکم مشروطات وی پنج است
ا باید که ماه ناقص بعد و نور بود ب باید که قمر بزهره و مشتری ناظر باشد بمودت و تربیع
نیز جایز داشته اند ج بهتر آن بود که قمر جنوبی هابط باشد د باید که خداوند طالع
و قمر در بروج مؤنث مستوی الطلوع باشد ه باید که طالع نیز از این بروج باشد
و سعدی بوی ناظر و محذورات وی اضداد مشروطات بود شصتم سپردن دایه بکودکان
مشروطات وی چهار است ا باید که ماه از نحوس بری بود ب باید که زهره مستقیم
السیر بود ج باید که قمر بسعود خصوصا بزهره متصل باشد د باید که زهره در فلک
خویش صاعد بود و محذور وی رجعت و احتراق زهره است شصت و یکم فرزند را
بدایه سپردن مشروطات وی شش است ا باید که طالع وقت جوزا یا سنبله
یا اوایل قوس ب باید که طالع و صاحبش سعود باشند که آن دلیل حسن تربیت
بود ج باید که قمر از مناحس پاک باشد که او دلالت بر قبول غذا و نشو و نماء طفل
کند د باید که قمر بصاحب خانه متصل بود ه باید که نیرین بیکدیگر ناظر باشند
بمودت تا مولود تربیت تمام یابد و باید که قمر محصور بین السعدین بود تا دایه را
بر او شفقت بود و محذورات وی پنج است ا نشاید که یکی از نیرین منحوس
باشد خصوصا بنحسی که ثامن یا رابع بود که کودک در خطر بود ب نشاید که نحسی
در دهم بود که غذا دشوار پذیرد ج حذر کند از آنکه محصور بین النحسین بود
که طفل تربیت تمام نیابد و دایه بر او مهربان نبود د روا نبود که زهره و قمر از طالع

ساقط باشند که دایه را بیم بود ه باید که صاحب رابع و عاشر نیک حال باشند و از طالع
یا صاحب طالع ساقط که دایه و کودک هر دو را بد بود فصل دوم از شیر باز کردن کودک
مشروطات وی پنج است ا باید که ماه دور باشد از شعاع آفتاب هفتاد درجه
و بعضی نود گفته اند ب باید که ماه متصل باشد بخداوند خانه خویش و بخداوند
طالع و در کتاب تحفة الملوک آورده است که در این اختیار باید که قمر خداوند خانه
خود را بر بیند همچو که خداوند وی آفتاب بود که نظر ایشان بیکدیگر پسندیده
باشد ج باید که خداوند خانه ماه یا صاحب طالع در برج ارضی باشد و نیک حال
بود د باید که طالع یکی از دو خانه مشتری بود ه باید که ماه در برج اولی مسعود السعود
و محذورات وی اضداد اینها است و دیگر آنکه نشاید که طالع زهره بود که او
دلالت کند که مادران فرزند بجز آن فرزند هیچ فرزندی دیگر از شیر باز نکنند
فصل سوم کودک بگهواره بستن مشروطات وی پنج است ا باید که ماه
در برج مسعود باشد و بعضی گفته اند در حمل و ثور و سرطان و میزان نیک است
و در جوزا و سنبله و دلو میانه و در باقی بد ب باید که قمر محصور بین السعدین بود
ج باید که طالع و اوتاد از نظر نحوس پاک باشند د باید که قمر در وتد یا مایل باشد
ه باید که مستولی بر طالع یکی از سعدین باشد و اگر هر دو سعد بهم ناظر باشند
اولی بود و محذورات وی دو چیز است ا نشاید که خداوند ثامن و سادس و ثانی
عشر بطالع ناظر باشند یا در یکی از اوتاد بوند ب نباید که قمر و خداوند طالع را
صاحب ثامن و سادس و ثانی عشر نظر بود که آن موجب رنج طفل گردد و ممکن که بهلاکه

کند

کند فصل چهارم در بریدن و پوشیدن و فرش کردن بدانکه در این اختیار جامه نیست از احتیاط
تمام کردن چه نوع بریدن و پوشیدن را در تن اثر عظیم است و علی الاطلاق
در این باب باید که زهره نیکو حال بود که کوکب زینت است و خوشحالی او بسیار نیکو
باشد و نباید که ماه در اسد بود که بسیار بد باشد و اینجا عوام منجمان گفته اند
که ثابت ترین برجها اسد است و چون ماه در اسد باشد جامه نتوان پوشید
که بسیار با صاحبش بماند سخنی تمام نیست از برای آنکه بسیار مشاهده رسیده است
که کسی نادانسته جامه نو پوشیده است و ماه در اسد بوده چون بر آن حال
وقوف یافت فی الحال بیرون کرده و دیگر نپوشیده و اگر بر اینحال وقوف نیافتی
پس بر بنا باید که بوجهی شنیع آن جامه از وی برکندن پس اسد را خاصیت دیگر است
در این معنی بیرون از شدت ثبات خواجه نصیر در شرح کلمات بطلمیوس در تفسیر
این کلمه که الملابس الجدد یکره عملها و استعمالها والقمر فی الاسد وعظمها ان کان
منحوسا او علی مقابلة الشمس بیاورده که مراد از عمل قطع جامه نو است و بعضی حکمت
و نسج نیز مکروه داشته اند و اولی آن است که ابتدای خیاطت نکند و نه آغاز
نسج اما استمرار در عمل محتاج نباشد باختیار وی چون ثبات در جامها مذموم است
و استبدال محمود پس در ابتداء عمل و آغاز استعمال یعنی پوشیدن و بان زینت
کردن قمر در بروج ثابته نشاید و ثابت ترین اسد است جهت نسبت رأس نزدیکان
و مطالعش در بلاد شمالی بسیار و صورت اسد دال باشد بر توحش و تسلط و بعد
از اسد عقرب ثابت تر باشد و در این باب مذموم تر جه هبوط قمر است و خانه مریخ

و بعد از آن دلو که خانهٔ زحل است و زحل دلیل تانی و ثبات و از همه کم غائله‌تر بود باشد
که خانهٔ زهره است و شرف قمر و کتاب الطولون حکیم احمد بن یوسف المهندس المصری
در شرح همین کلمه فرموده است که بروج ثابته مکروه است در ساختن و بریدن و
پوشیدن جامه و اسد از همه بدتر است زیرا که او قهر کند هر چه را مجاور او بود
و دراز دستی نماید در هر چه نزدیک او باشد پس معلوم او باشد که منع اسد
نه برای شدت ثبات است و لیس و گفته‌اند که طبع اسد آتشی است گرم و خشک
و طبع جامه زهره و لیست و سرد و تر و نرم پس طبع اسد ضد طبع جامه بود و نکذا در
تا نه سوزدش یا نپوسد و از سبب طبع آتشی سوخته شود و از سبب طبع سبعی
دریده گردد و نیز تا او جامه دارد دلش مقبوض و درمانده بود از آنکه اسد دلیل
دل و سینه است و حکیم اسمعیل بانوزی آورده است که در حلوه دری دیلم
که معروف یکی از نزدیکان خود را قبای بخشید و یکی را کلاهی و یکی را موزه
و هر سه روزی پوشیدند که ماه در اسد بود و در آن روز احتراق زحل در اسد
بود و ماه در محاق آن هر سه را حذر کردند که روزی بغایت منحوس است
دو کس که کلاه و موزه داشتند بدیگری بخشیدند و آن کس که قبا داشت آن روز
قبا بیرون کرد و پس از آن بروز چند به پوشید پس آنکه کلاه پوشیده بود
چهل و پنج روز بیمار شد بیماری مخوف و عاقبت از آن بصحت رسید و آنکس
که موزه پوشیده بود سی و نه روز بیمار شد و باخر صحت یافت و آنکس که قبا
پوشیده بود هفتاد و نه روز بیمار شد و او را ازاری بهمدان بودن یک دو زائل

همدان خفتی یافت و در آن حال الخطائی که سبب نکس باشد و سوم روز هلاک شد
و ظن چنان می‌افتد که آن مرض را آنکس بدان سبب افتاد که او دیگر باره مراجعت کرد
و جامه به پوشید و غرض از این حکایت آنست که مراجعت با آن لباس بدتر از حال
اول است و بزعم بعضی از حکما اعتماد در این بریدن و پوشیدن بر منازل قمر است
و در بعضی از منازل که در بریدن و پوشیدن جامه منع کرده‌اند و در کتب نجومی
ثبت کرده‌اند در آن باب خطا کمتر می‌افتد و اما اختیارات قمر را بعد از آن بتفصیل
ذکر خواهم کرد و اهل هند جامه نو بریدن و پوشیدن و باز افکندن بر ساعتها
کنند و بدان ایمانی خواهد رفت و بعضی حکما از جزئیات در این باب شرط کرده‌اند
هفده چیز است ا باید که قمر در بروج منقلب باشد خصوصا حمل و سرطان و میزان
در جدی مکروه داشته‌اند در او ذو جسدین نیز شاید بتخصیص در حوت
که بغایت پسندیده بود ب باید که خداوند ساعت ناقص السیر بود و مخلد در جنوب
ج باید که ماه زاید النور والحساب باشد د باید که قابل تدبیر ماه ساقط و ضعیف
بود ه باید که قمر متصل باشد بزهره و اگر اتصال مودت باشد اولی بود و باید
که بریدن و پوشیدن در ساعت سعود اتفاق افتد و اگر از ساعت مشتری بود
جامه پاک بماند و در ساعت زهره شادی و خرمی کند و در ساعت عطارد
مسعود نیز نیکو بود اما اگر ساعت شمس بود باید که سعدی در طالع بود تا موجب
شرف و بزرگی گردد و اگر ساعت قمر بود باید که قمر بسعدی متصل بود تا موجب فرح
و شادی داشته باید و اگر نحسی متصل بود نشاید ز باید که سعدی در طالع

بود اگر زهره باشد بهتر ج اگر ماه در عاشر بود بهتر باشد و از آن جامه جاه و جمال بیفزاید
ط آنکه ماه بدان سعد که در طالع مسعود باشد که از اختیار در غایت خوبی بود ی
باید که زهره قوی حال باشد و مستقیم یا خواجه در نکت آورده است که در این
اختیار طالع وقت و یازدهم باید که مسعود باشد یب باید که ماه خداوند خانه خویش
ناظر بود یج باید که خداوند خانه ماه قوی حال بود و از نحوس مبرا و بسعود ناظر
ید باید که طالع سرطان بود یا اول میزان و قمر نزد بعضی در دو وضع بهتر بود و در آخر دلو
و اول ثور بتر بد داشته اند چنانکه حکیم با خرذی گوید که بعضی نقل کرده اند
که قمر در بروج منقلبه باید موضعی چند است در بروج منقلب که چون ماه در وی
باشد جامه پوشیدن بغایت ستوده است و آخر دلو همچنان در بروج حوت
سراسر هیچ مزیدی نیست یه باید که ماه بکوکبی متصل شود که صاحب طالع آن
کوکب مضیء شود که صاحب طالع بد و متصل بود یو باید که قمر در وبال بود از
زایل بود یز باید که صاحب طالع مسعود و در موضع نیکو و ناظر بطالع و مسعود
و آنچه از وی احتراز واجب است آن هشت چیز است ا نباید که ماه در بروج ثابت
باشد و بناء تزیل همه اسد است چنانچه سبق ذکر یافت ب نشاید که قمر مقارن نحوس
یا در مقابله و تربیع ایشان بود و آن دلیل نامرادی باشد در وقت استعمال او جامه
از مقتضای طبیعت آن نجمی خصوصا که قمر در بروج ثابته بود ج حذر کند از مقارنه
و مقابله آفتاب که او دلالت کند بر آنکه آن جامه با درنج و ملال کهنه شود و نامرادی
بود از جهة ملوک و سلاطین د به پرهیزد از ساعت زحل که جامه زود چرکین شود

و تا آن جامه بود دژم و غمناک باشد ه حذر کند از ساعت مریخ که جامه زود
دریده گردد و از سباع بدان خلل رسد و روا نبود که قمر در طریقه محترقه باشد
از بهر آنکه در وی نحوستی موثر است ز بطلمیوس گوید که حذر کند از پوشیدن
جامه وقتی که قمر در بروج انثی باشد و این سخن عرضی است ح حذر کند از آنکه
ماه هابط باشد و ضعیف حال که فصور تمام پدید آید فصل پنجم بمهمانی رفتن
مشروطات وی هشت است ا باید که ماه متصل باشد بیکی از سعدین خاصه
بنظر مودت ب باید که قمر بعطارد ناظر باشد تا در مجلس سخن از ادب و حکمت و شعر
و لطایف کنند و خوردنیها از هر نوع پیش آید ج اگر قمر بزهره متصل باشد با وجود
اتصال عطارد در آن مجلس با قوم دانا و تازه روی و لهو ناک و سرود گوی
و نشاط انگیز ملاقات کند د اگر قمر با وجود نظر عطارد بمشتری پیوندد در آن
محفل با فقها و ادبا و اصحاب دیانت و ارباب ورع مصاحبت نماید ه باید که عطارد
خوشحال بود و متصل بمشتری تا کار برمراد رود و اگر عطارد مسعود بزهره
ناظر باشد در آن ضیافت نشاط و خوشی باشد و هیچ غائله پدید نیاید ز باید
که قمر در بروج ذوجسدین باشد تا امتزاج نیکو دست دهد ح باید که از ثوابت
آنها که بر مزاج زهره و عطارد اند در یکی از اوتاد باشند یا با سهم السعاده و صاحب
یا با ماه و از ستارگان سماکین و اکلیل و نسر واقع و ردف و مانند آن تا در نشاط بیفزاید
و خوشحالی تمام حاصل آید و محذورات وی چهار است ا نشاید که ماه با عطارد
بمریخ متصل باشد خصوصا بنظر عداوت که در آن محل جنگجویان و مخالفان پدید آیند

وطغیانهای ناساز کار پیش آرند و بدان دعوت رفتن جایز نبود ب و اینبود که قمر با عطارد
بزحل اتصال کند که در آن مجمع با هوی دون و سفله ملاقات کنند و سخنان موحش
و دلگیر شود و موجب ساآمت کردد ج نشاید که یکی از این دو نحس در وتد بود که مجلس
نه بر مراد کذرد د حذر کنند از آنکه طالع وقت عقرب باشد که در مجلس مخالفت پدید
اید و عیش منغص کردد فصل ششم نرد باختن بدانکه عطارد دلیل بازیهاست
پس همه حال باید که رعایت حال او بکند و طالع و صاحبش دلیل ابتدا کننده بود و
سابع و صاحبش دلیل حریف و ماه دلیل کهتر است و مشتری و افتاب دلیل بهتر پس از این
دلایل که مسعود و قوی باشد صاحب آن دلیل ببرد و هر کدام که ضعیف و منحوس باشد
صاحبش بازد و در کفایة التعلیم اورده که یکی از رموز هرمس آن است که میگوید
که از ده درجه ثور تا ده درجه اسد مشرقی است و از ده درجه اسد تا ده درجه عقرب
جنوبی و از ده درجه عقرب تا ده درجه دلو غربی و از ده درجه دلو تا ده درجه
ثور شمالی چون مریخ در ربعی از این ارباع باشد اهل آن ربع در حرب غالب آیند
برای آنکه مریخ با ایشان باشد اگر قمر در ربع مغربی باشد او غالب آید پس از
ملاحظه این حال که اصلی است در این باب غافل نباید بود اما شروطات دکربت
ددواست ا باید که در طالع سعدی باشد تا آن کار بر مراد رود ب باید که صاحب
طالع در عاشر بود تا اغاز کننده ببرد ج باید که سابع بنحسی بود تا اغاز کننده
غالب شود د اما اگر ماه متصل بود بسعدی آنکه اول اغاز کند غالب کردد
و اگر متصل باشد بنحسی آنکه اول بازد مغلوب شود ه اگر خواهد که هر دو حریف

برابر بازند خداوند سابع و طالع هر دو را در وسط السما نهد و اگر ماه و عطارد
هر دو نیکو حال باشند حریفان هر دو راست بازند و دغا نکنند ز قمر انی
گوید در اینجا باید گشتن که قمر در بروج الجانب باشد از شمال و جنوب و اگر چنان
اتفاق افتد که در جانب موضع قمر بنشینند بحسب دلالت آن موضع بر جهات اربعه
چنانچه ماه در برج حمل بود و حمل دلیل مشرق است در جانب مشرقی نشینند و باقی
بر این قیاس هم نیکو بود ح بباید دانست که مشرقی یا از شمال بود و مغرب معاون
جنوب پس نشستن ملاحظه این جهات کند تا غالب آید ط باید که مریخ در آن جانب
باشد که مصاف بود بجهت آغاز کننده تا غلبه کند ی اگر صاحب طالع نحس کنند
مر صاحب سابع را غلبه در جانب آغاز کننده بود یا اگر صاحب طالع و سابع معاد
باشند در بیت الرجا و مشتری در طالع بود باختن ایشان بمراد باشد و بمراد بر خیزند
یب اگر خداوند طالع و سابع در عاشر بوند و زهره در طالع هر دو حریف بخرمی
و نشاط بازند و چون فارغ شوند خرم خوشدل باشند یج اگر طالع برج ذو جسدین
باشد و خداوند طالع نیز در برج مجسد باشد هر دو لعبها راست کنند و دغا بازند
ید باید که قمر در بروج منقلبه باشد الا در جدی و در جوزا این موافق است یه
باید که قمر متصل باشد بزهره یا عطارد یا مریخ تا بازی نیک آید یو باید که طالع
برج زاید الطالع باشد و اگر سنبله بشرطی که عطارد در وی ناظر باشد بهتر بود یز
باید که قمر زاید النور و العدد باشد یح اگر خواهد که بازی دیر کند طالع برج ثابت
کند چه اگر منقلب بود بازی زود کذرد یط اگر قمر متصل باشد بعطارد مسعود باوجود

ان مشتری در طالع بود آغاز کننده ببرد و اگر ماه از عطارد منصرف باشد و بصاحب
طالع متصل دلیل کند بر حضور کسی که آغاز کننده را تعلیم دهد و اگر بعد از انصراف
از عطارد بصاحب سابع متصل شود دلالت کند که آغاز کننده خصومت کند کا اگر
طالع یکی از بروج مجسده باشد و قمر خالی السیر هیچکدام بیکدیگر غالب نشوند کب اعظم
شرایط در این باب آن است که عطارد مسعود باشد و بطالع و بصاحبش ناظر و آفتاب
با مشتری بوی متصل باشد باتصال محمود و محذورات وی هفت است ا نشاید که
خداوند طالع و خداوند سابع بیکدیگر ناظر باشند از مقابله که او دلیل خصومت ب
نشاید که خداوند سابع صاعد بود در جنوب بلکه باید هابط بود در شمال ج نشاید
که چون صاحب طالع سابع در وسط السما باشد و عطارد در طالع بود که میان ایشان
مباحثه بسیار رود د نشاید که در همین حال یعنی با وجود بودن خداوند سابع
و طالع در عاشر مریخ در طالع بود که دروغ بسیار گویند از مجادلات کنند ه نشاید که
در همین حال مذکور زحل در طالع بود که هیچکدام نبرد و ضجر شوند و بمراد نرسند
و روا نبود که قمر در اسد و قوس و جدی باشد متصل بزحل ز حذر کند از آنکه قمر
در طالع باشد هر که آغاز کند از آن مبرز نشود شصت و هفتم شطرنج باختن شرایطی که در باب
نرد گفته شد در شطرنج مرعی باید داشت و آنچه خاصه شطرنج است دو چیز است
ا باید که قمر از عطارد منصرف بود و بمریخ متصل از بهر آنکه عطارد دهنده لعبت
و مریخ برنده لعبت ب باید که زحل مسعود و قوی حال باشد و بطالع و بصاحب طالع
ناظر بود و آفتاب و مشتری بوی ناظر صاحب برهان الکفایه گوید شطرنج زحل راست

و نزد عطارد

و نرد عطارد را هر که شطرنج بازد نیک حالی زحل باید طلبید و هر که نرد بازد نیک
حالی عطارد و بر هر تقدیر ماه مسعود باید و چون این شرایط بجا آورده شود آنکه
آغاز کننده بود ببرد و محذورات وی همان محذورات باب سابق است شصت و هشتم
چهارپا خریدن جهت سواری مشروطات وی ده چیز است ا اگر ستور ریاضت یافته مجرد
باید که طالع و جای ماه برج منقلب باشد اما ذوشوس گوید جای ماه و طالع حمل باید
یا ثور یا یکی از بروج مجسده بقول کوشیار قمر در اسد نیز شاید و اگر این ستور ریاضت
نیافته باشد طالع و موضع قمر همه جز اسد باید و باخرزی گوید در این اختیار قمر
در برج منقلب باید متصل السعدی و اگر طالع برج ذو جسدین کنند بهتر باشد و چهارپا
زودتر ریاضت پذیرد و بهاش زیادت شود ب باید که ماه متصل باشد بکوکبی مستقیم
السیر و بهتر آنکه آن کوکب سعدی باشد مشرقی و صاعد تا در بها و نیکویی ستور بیفزاید
ج باید که اوتاد از نحوس خالی باشند و بسعود مزین د باید که سادس و صاحبش سلیم
باشد از مناحس ه باید که صاحب ششم با صاحب طالع و خداوند دوازدهم نیز با او موافق
باشد و اگر صاحب طالع در حمل باشد کسب نیکو بود ز صاحب السرایر در این اختیار
قمر در طالع وقت نیکو باشد ح باید که قمر پیوند بر و تثلیث زهره باشد ط باید که قمر
متصل باشد بمشتری یا بمریخ تا تمام قوت نیکو آید ی طرحی در باب اسب خریدن
خصوصا فصلی آورده است اگرچه حقیقت بعضی از آن نکات ما را معلوم نیست فاما
بجهت تبرک ذکر کرده می‌شود و آن فصل مشتمل بر دو نوع نوع اول باعتبار اسنان
دوم باعتبار الوان ایشان اما نوع اول اگر کره سال خرد باید که قمر در عاشر باشد و هفتم

مسعود بود و اگر بهر ستاره خرد باید که قمر در وسط السماء بود و طالع مسعود باشد و اگر بهر چهارپای
ستاله خرد باید که قمر میان وتد سابع و رابع باشد و مسعود بود و اگر بهر ستاله خرد
باید که قمر میان وتد الارض و وتد طالع باشد اما نوع دیگر اگر اسب سیاه خرد باید
که زحل در طالع بود و قمر بزحل متصل باشد تا اگر آهنی نرسد و اگر اسب زرد خرد باید
که مشتری در طالع بود و قمر بدان متصل تا شاد و خرم شود و اگر اسب اصفر و کلکون
باشد باید که مریخ در طالع وقت بود یا قمر متصل بآفتاب تا بدان اسب شاد کردد
و اگر اسب خنک باشد یا جرمه باید که زهره در طالع وقت باشد یا قمر بدان متصل
بود تا از اسب خیر کردد و نیک صورت شود اما بورنج کشیدن قادر و توانا بود
و اگر اسب ابلق باشد باید که عطارد در طالع وقت باشد و قمر بدان متصل بود
تا نیک آید و بمراد برسد و محذورات وی نه چیز است ا نباید که ماه بکوکبی مقیم
متصل باشد کان دواب بر دل خداوند کران و ناخوش آید ب نباید که قمر
بزحل ناظر باشد که ستور را بیم بد بود و خداوندش را ملال افزاید ج حذر کند
از مقابله قمر بمریخ که او دلیل تباهی چهارپا بود د نباید که جای ماه و طالع برج
سبعی باشد ه بپرهیزد از آنکه قمر بکوکبی راجع پیوندد و اگر آن چهارپای را
علتی پدید آید و گفته‌اند اگر آن کوکب صاعد باشد در تن ستور نقصان
پدید آید و اما در بهای وی چیزی نیفزاید و نباید که قمر بکوکبی هابط
پیوندد که نقصان برسد و گفته‌اند اگر آن کوکب هابط و مستقیم باشد در تن
بیفزاید اما در بهای وی خداوندش نقصان رسد ز اگر قمر در اسد بود یا حوت

با مریخ در وسط السما بود دلالت کند که از اسب دندان کیرد یا لکد زند شوخ
از وی برنج برسد ح نباید که قمر در برج منقلب باشد و منحوس بود از مریخ کان
چهارپا سرکش و تند و تیز باشد ط روا نبود که وقت خریدن مریخ در هفتم طالع
باشد که صاحبش را نکبتی رسد فصل دوم در چهارپا خریدن جهت عمل و نتاج شروطات
وی دو چیز است ا اگر چهارپایان بارکش باشند چون شتر و خر باید که طالع وقت
و جای قمر نیمه آخرین قوس باشد و اگر چهارپایان بجهة نتاج باشند چون کاو
و کوسفند طالع و جای قمر همینکه گفتم شاید که در نیمه آخر اسد نیز بجوی کرده اید
ب اگر خواهد که چهارپای قیمت زیاده کردد باید که طالع برج ذو جسدین
کند و قمر زاید بستارکان سعد متصل سازد و محذورات وی آن است که نباید
قمر منحوس بود و ناظر بزحل که خلل عظیم آرد و بمریخ نیز نباید فصل سوم تماشا کردن در خرمی
شروطات وی هفت است ا باید که ماه در بروج مجسده باشد ب باید که ماه متصل
باشد بسعدی و بهتر آنکه زهره باشد زیرا که موافق تماشا و طرب است تا باز آمدن
انکس شادان باشد و هیچ غم بوی نرسد ج باید که قمر از سعدی منصرف شده باشد
و بهتر آنکه آن سعد در طالع باشد تا کار بمراد باشد د اگر ماه در برج دوم باشد
و زهره را بپیند در این نزهتکاه مکانی باشند که بدیدار ایشان شادمان کردد
ه اگر ماه در عاشر باشد محصور بین السعدین در آن نزهتکاه شادی بسیار
دهد و از برای تماشای بستانها باید که ماه در برج خاکی باشد ناظر بزهره و طالع
وقت نیز یکی از این برجها باید ز از برای تماشای آن مواضع که بر لب آب بود باید که

کر آب بسیار باشد باید که قمر در برج آبی بود بزهره متصل باشد محذورات این اختیار
دو است ح نشاید که ماه بمریخ باشد خصوصاً از مقابله و تربیع که او دلیل ملالت و
اندوه بود ط نباید که قمر بزحل پیوندد که آن دلالت بر دلمشغولی و ضجرت کند نوع هشتم
تماشا کردن بر اسب مشروطات وی هشت است ۱ باید که طالع برج ارضی بود
ب باید که وتد رابع ذی اربع قوایم باشد چون حمل و ثور و اسد و جدی ج باید
که از سعدین یکی در طالع باشد و یکی در عاشر د اگر ماه از زهره منصرف باشد و طالع
السیر بود بهترین وقتی باشد تماشا و آن نزهتگاه بغایت موافق آید ه اگر خواهد
که دورتر رود باید که طالع برج منقلب باشد از بهر آنکه دلیل رفتن و حرکت بروج منقلب است
و اگر خواهد که نزدیک رود باید که برج ثابت کند و عقرب هر چند که برج ثابت است
نشاید و باید که قمر در چهارم طالع یا در نهم یا در هفتم بود مسعود باشد تا تماشا
بمراد کند ز باید که مشتری نیک حال باشد در طالع یا عاشر بود یا عطارد مسعود
در یکی از این دو وتد بود که دلالت بر شادی و کامرانی کند ح باید که قمر وتد رابع نزهت
بود تا در آن مقام که محل تماشا است فایده بیند محذورات وی سه چیز است ۱
نشاید که ماه در اول عقرب باشد که هبوط قمر در حد هفراست ب حذر کند از آنکه
در موسم باران طالع یکی از بروج بادی و آبی کند و قمر و زهره در عاشر که البته از باران
مضرتی رسد و بملال انجامد ج حذر کند از آنکه در موسم باران طالع یکی از بروج
بادی و آبی کند و قمر و زهره در عاشر که البته از باران مضرتی رسد و بملال انجامد
د حذر کند از نحوست طالع و سقوط صاحب او و از او که عیش منغص گردد نوع نهم در تماشا در کشتی کردن

محمد ایوب گوید نزهت و تماشا در آب میسر نشود جز در زورقها و کشتیها پس باید که اختیار
کشتی در آب افکندن و روان کردن را ملاحظه نمایند و بنجر خاصه این اختیار را
از مشروطات پنج است ۱ باید که طالع وقت برج آبی باشد ب باید که زهره در طالع
بود یا در دوم یا در یازدهم یا در نهم تا آن کار بنشاط و طرب بود و نیکو برآید
ج باید که اگر ماه متصل بود بزهره و زهره در برج ذوجسدین دلالت بر آنکه در میان
آب کسانی را بیند که بدیدار ایشان شاد شود و اگر زهره بمشتری متصل شود
یا قمر بمشتری پیوندد همین حکم دارد د باید که ماه در سیم و پنجم یا بیت الرجا باشد
ه اگر خواهد که در آن تماشا دیر بماند طالع برج ثابت خاکی کند یا آبی و ماه را
در وسط السما نهد تا در آن مقام بسلامت ماند و بادهای خوش و موافق آید
و اگر خواهد که از آن تماشا زود باز آید طالع برج منقلب باشد که آبی یا خاکی باشد
در دوی و ماه در فرح خود یا فرح مشتری تا معاودت بسعادت و خرمی بود و بنجر محذورات
است اضداد مشروطات باشد نوع دهم شراب در خوردن مشروطات وی
شش است ۱ باید که قمر در برج آبی باشد الا عقرب ب باید که قمر بزهره متصل باشد
تا آن شراب طرب فزاینده بود ج اگر قمر بعد از اتصال زهره بآفتاب پیوندد و بنظر
مودت بیاد کس از آن محظوظ شوند د اگر اتصال ماه بعطارد مسعود بود آن
شراب بخرمی و طرب خورده شود با حریفان موافق ه اگر شراب برای معالجت کند
باید که ماه در برج هوایی بود متصل بعطارد تا از آن فایده یابند و بهتر آن است
که ماه بمشتری ناظر بود تا از آن شراب منفعتی عظیم رسد محذورات وی دو چیز است

ا نشاید که قمر بزحل ناظر باشد بنظر عداوت که آن شراب غم‌فزاینده باشد و دلگیری
و خمار او زیاده و اگر نظر مقبول بود آن شراب برخورده شود ب و باید که قمر بمریخ نگرد
بنظر ناپسندیده که آن دلیل غم یا تباه شدن باشد فصل سوم شراب خوردن مشروطات
وی نه چیز است ا باید که ماه در خانهای زهره بود یا در حوت ب باید که مشتری در
طالع بود یا وتدی دیگر ج اگر ماه در میان دهم و هفتم طالع باشد یا میان چهارم
و طالع در آن وقت شراب کهن خوردن سود دارد و در آن دو ربع دیگر شراب
نو سازگار و شایسته بود و زیان ندارد د اگر نبید خورد باید که ماه با آفتاب
متصل باشد بمودت ه و اگر شراب ظانری و شکری خورد باید که ماه بمشتری متصل
بود بنظر محمود و اگر شراب انگوری خورد باید که ماه بزهره پیوندد باتصال مودّه
ز اگر شرابی خورد که از حبوبات کرده باشند چون گندم و برنج و ارزن مثلا و ماه
او باید که قمر در برج خاکی بود متصل بکوکب سعد تا موافق آید ح خوردن همه شرابها
بهتر است که قمر بزهره متصل باشد از ثور یا میزان و در این شرط باید که قمر شرقی
بود و زهره مغربی ط اگر خواهد که در شراب خوردن بر همه کس سبقت کرد باید
کرد آن ربع نشیند که قمر در وی است اگر در جانب طالع و عاشر باشد در شرقی شمالی
نشیند و میان هفتم و چهارم در جهت غربی جنوبی و میان عاشر و سابع در جانب
غربی شمالی و میان چهارم و طالع در طرف شرقی جنوبی و محذورات وی دو چیز است
ا ماه در برج خاکی و متصل بزحل شراب انگوری خوردن را زیان دارد چه
طبیعت را از صواب اعتدال بسوی برودت و یبوست کشد ب ماه در برج آتشی

متصل

و متصل بمریخ شراب انگبین خوردن مضرت رساند فصل نهم در گوی و چوگان زدن مشروطات
وی یازده است ا باید که ماه در برج منقلب بود ب باید که ماه متصل باشد بسعود
یا بمریخ از نظر مودت خصوصا تثلیث ج باید که طالع بیرون رفتن برای چوگان
زدن برج منقلب باشد و طبری گوید که درجات طالع باید که از اول آن برج باشد
تا ده درجه از بهر آنکه هر برجی که منقلب است وجه اول را انقلاب زیادت باشد
و بهترین برجها در این برجها اختیار حمل و میزان است برای آنکه هر دو برجهای
اعتدال اند تا چوگان زدن و نشاط کردن و اسب تاختن بر مراد بود و دست
برد د باید که خداوند طالع بسعود متصل باشد ه باید که خداوند طالع
فوق الارض باشد خصوصا عاشر و حادی عشر و باید که صاحب طالع از احتراق
و نحوس پاک بود ز اگر خواهد که غالب شود گوی بدان جانب باید زدن
که ماه در آن جانب بود و روی بدان جهت باید کرد بر قیاس ارباع چنانکه
در اختیار نرد باختن گذشته و باحرزی گوید که از آن جانب باید کرد
جهت آنکه در نرد و شطرنج باختن در ربعی نشیند که قمر در آن ربع است و عا
محاید و در نشستن و روی بخصم کردن ثبت با قمر می کنند اینجا نیز همچنان
باید کرد ح باید که مریخ قوی حال باشد و در عقرب بهتر زیرا که او دلیل قوت
ایشان است ط باید که عطارد مسعود بود تا لعبهای زیبا و نیکو توان نمود و کارهای
سبک توان کرد ی باید که صاحب طالع در دهم باشد یا یازدهم متصل بسعود
و بری از نحوس یا بهتر آن بود که قمر با صاحب طالع محصور بین السعدین باشد تا انکار

نیکو بر اید محذورات وی پنج است ا نشاید که ماه در برج ثابت باشد که او دلیل کرانی
و کاهلی بود و در بروج ذوجسدین نیز روا نداشته اند چه او دلالت کند بر افتادن
مرد از مرکب ب نشاید که ماه بزحل متصل باشد بهیچ نوع از انواع اتصال که او دلیل بطوء
حرکت باشد ج روا نبود که ماه با خداوند طالع متصل باشد بستاره هابط که آن
دلیل افتادن از اسب باشد د محمد ایوب کوید کواکب سعد در وتد نشاید که این
کار را موافق نبود و سر این سخن بیقین معلوم نیست ه عمر فرخان کوید باید
که زحل در وتد نباشد خاصه سابع که تباهی و خلل ارد **نوع ششم طبیب و عطار امتحان**
مشروطات وی شش است ا باید که طالع حمل یا قوس باشد ب باید که زهره در
طالع بود تا از طبیب نیکو اید ج باید که قمر در مثلثه اتشی باشد و در ثور
نیز جایز است د باید که قمر در عاشر بود متصل بزهره تا فایده بسیار دهد و بوی خوش
لطیف و نافع بود و اکر قمر در طالع متصل بزهره همین خاصیت دهد ه اکر او
طبیب بدست نکاه دارند بهتر انکه قمر در جوزا بود بعطارد متصل و اکر از طبیب
از بهر مجروح باشد باید که قمر بمقابله مریخ و افتاب بود تا مجروح را از اتش بوی خوش
حاصل اید محذورات وی ان است که بپرهیزد از بودن زحل در طالع که ان عیب
بزبان اید و بولش متغیر کردد **نوع هفتم هدیه فرستادن** مشروطات وی هفت است
ا باید که قمر در وقت هدیه فرستادن در هفتم بود مسعود تا ان هدیه مقبول
افتد ب باید که خداوند خامس نیز در سابع باشد مقبول از صاحب سابع تا از هدیه
قیمت تمام پذیرفته شود و اکر خداوند خانه هفتم در پنجم بود و قمر در هفتم از هدیه

درمحل

درمحل قبول افتد و فایده تمام دهد ج اکر قمر از چهارم بخداوند سابع نکرد
بنظر مودت و خداوند سابع قمر را قابل بود موضع ان هدیه نیک باشد و مراد کس
بر اید د اکر خواهد تا از پادشاه از ان منفعتی بوی باز رسد باید که طالع برج
ذوجسدین کند خصوصا جوزا ه حکماء هند کفته اند هدیه ها نزدیک پادشاهان
فرستادن انکه باید که خداوند ساعت یکی از سعدین باشد یا افتاب تا مقبول
و پسندیده بود و اکر قمر در هفتم طالع بود و خداوند طالع و خداوند پنجم
نکردان هدیه بخوشدلی باز دهد و در میان او هیچ ملالی نباید ز اکر قمر
در طالع ان وقت باشد که هدیه می فرستد و از خداوند طالع منصرف بود و خالی
السیر باشد با خداوند دوم بپیوندد و دلیل کند که بر سر ان هدیه چیزی دیکر زیاده
کنند و بتبرک باز دهند و اکر نه بپذیرند بپذیرفتن نیکو بود و فایده باشد
و محذورات وی ان است که نشاید خداوند هفتم راجع باشد و قمر ساقط یا قمر
در وسط السما متصل بصاحب طالع که ان هدیه پذیرفته نشود و ملال و وحشت
پدید امد **نوع هشتم خضاب و زینت کردن** مشروطات وی دو است ا باید که قمر
در جوزا و حوت باشد ب باید که ماه بزهره متصل باشد و حذر باید کرد
از انکه ماه در سرطان و عقرب بود که ناپسندیده باشد و در بروج دیکر متوسط
بود **نوع نهم ابتدا علاج** مشروطات وی هشت است ا باید که سعدی در طالع
باشد تا مقصود حاصل کردد دیکر طبیب نیکو ظاهر شود ب باید که سعدی
در عاشر بود تا بیمار فرمان برد و تخلیط کند ج باید که هفتم و صاحبش مسعود باشند

باسعود داستن تا بیمار زود علاج پذیرد د باید که رابع نیز صالح الحال باشد
باسعدی انجا بود علاج نیک کار گراید و عاقبت هم طبیب برا د رسند ه اگر قمر
از سعدی منصرف بود و بسعدی متصل بیمار و طبیب از یکدیگر راضی باشند د
باید که طالع از بروج منقلبه بود د باید که خداوند طالع بسعدی متصل باشد
ح باید که ماه در بروج منقلبه بود تا علت زود زایل گردد و محذورات وی ده است
ا نشاید که نحسی در طالع باشد که ان علاج خطا بود و تباهی او ظاهر گردد
ب نشاید که نحسی در عاشر بود که بیمار تخلیط کند و فرمان نبرد و کار بر طبیب
دشوار گردد ج حذر کند از بودن نحسی در هفتم که بیمار از ان علت بعلتی دیگر
رود د بپرهیزد از انکه نحسی در رابع بود که بیمار در خطر هلاک باشد ه نباید
که قمر منحوس بود یا متصل بمنحوس که طبیب و بیمار از یکدیگر ضجر شوند و روا نبود
که طالع وقت منحوس بود خصوصا بصاحب ثامن که بیمار را مخاطره بود ز حذر
کند از انکه صاحب طالع در هشتم باشد یا صاحب ه در طالع که بیمار را افت رسد
ح ماه در طالع وقت دارو دادن نشاید که علت و رم پدید اید و گفته اند
در هیچ وقت نیز نشاید ط بپرهیزد از انکه خداوند طالع محترق باشد یا نحسین
بد و ناظر ی احتراز باید کرد از بودن صاحب طالع در ششم یا صاحب ششم در طالع
که او دلالت کند بر زیادتی مرض قسم ششم علاج اعضا مشروطات وی شش است
ا هرگاه که عضوی را که علاج باید کرد بداند که ان عضو از منسوبات کدام برج است
باید که ماه در ان برج باشد مسعود و قوی حال و دور از نحوس و این قول اختیار

حکیم بنجر

حکیم بنجری و حکیم باخرزاست و بعضی گفته اند که ماه در ان برج نشاید و این قول
خالی از صحتی نیست پس اولی انکه اگر در ان برج باشد البته مسعود بود ب اگر علاج
نیمه بالا خواهد کرد از تن و ان از فرق بود تا ناف باید که قمر در وتد السما و وتد
الارض بود که او ناصیت علیا خوانند و اگر علاج زیرین خواهد کرد باید که قمر
در ناصیت سفلی باشد ج اگر از مقصود از معالجه نقصان جزوی است از بدن
یا استفراغ خلطی باید که ماه ناقص النور باشد اگر علاج از بهر زیادتی باشد
مانند فربهی باید که قمر زاید النور بود د شرط عظیم درین باب است که در طالع
وقت سعی باشد تا نفعی حاصل اید ه باید که قمر زاید العدد باشد تا ان کار راستان
بر اید و باید که هفتم و صاحبش را مسعود دارد و از صاحب طالع با نصیب گرداند
تا معالجه بطریق احسن وجود گیرد و محذورات وی اضداد مشروطات بود قسم هفتم
علاج اجناس امراض مشروطات وی پنج است ا باید که بداند که ان علت
مدلولات کدام کوکب است اگر مریخ دلیل ان بیماری باشد در ان وقت علاج باید
کرد که مشتری در وتد باشد و اگر زحل دلیل بود افتاب را در وتد یا مثلثه باید کرد
و اگر عطارد دلیل بود زهره در وتد باید و اگر قمر دلیل بود باید که ماه در مقابله
خداوندان برج بود که ماه در وی بوده باشد در وقت استعلاج ب باید که ماه
از نحوس ظاهر بود ج باید که قمر بسعود متصل بود یا بعطارد مسعود این بهتر باشد
د باید که سعدی در طالع بود و سعدی در رابع باشد ه باید که ششم
و صاحبش را بصلاح اورد و محذورات وی نیز پنج است ا نباید که ماه در هبوط

باشد یا در وبال یا طریقه محترقه که کار بر مراد نبود ب نباید که قمر در مقابله خداوند اول و ششم
یا هشتم باشد ج روا نبود که ماه با آفتاب مقارن بود یا در مقابله و تربیع وی باشد د
حذر کند از آنکه میان قمر و اوج او کمتر از دوازده درجه باشد ه اگر مشتری دلیل مرض باشد
نشاید که در وقت معالجه در وتد باشد نوع دوم علاج بیماریهای مزمن شروطات وی
سه است ا باید که ماه در ثور و مثلثه او باشد ب باید که قمر از نحوس پاک باشد ج
باید که سعدین در اوتاد ماه بود تا مرض معاودت نکند و احتراز باید کرد از اتصال
ماه بزحل که آن سبب درازی مرض است نوع سیم علاج دردهای از وجع المفاصل و غیر آن
شروطات وی پنج است ا باید که طالع جدی باشد یا دلو یا حوت ب باید که قمر در یکی
از این بروج باشد ج باید که نحوس از قمر ساقط باشند د باید که ماه بسعود متصل
باشد ه اگر این علاج بمسهل خواهد کرد باید که مریخ بنظر تسدیس یا تثلیث بقمر نگرد
تا بقوت حرارت دارو باطراف رسد و فایده دهد و محذورات خلاف شروطات
باشد نوع چهارم داروی مسهل خوردن مسهل را علی الاطلاق شرطی چند است
و باز هر مسهل را به نسبت عملی که از وی صادر شود مثل دفع صفرا و سودا و مانند او شرطی
چند خاصه هر یک بجای خود مذکور میگردد اما شرایط مسهل خوردن مطلقا سیزده
ا باید که طالع الوقت برج آبی باشد ب باید که قمر در بروج آبی بود خصوصا عقرب حکیم
بطلمیوس و اتباع او برین قول متفق اند و خواجه در شرح ثمره آورده است که بودن قمر
در بروج آبی اقتضای حصول رطوبات کند در ابدان حیوانات و با حصول رطوبات
داروی مسهل را کاری با زیادت نتواند بود و سیلان اخلاط باسانی میسر گردد

و بعض

و بعضی گفته اند در بروج جنوبی جایز است الا جدی و جمعی در میزان روا داشته اند که آن
برج اسافل است ج باید که ماه ناقص النور و الحساب بود د باید که قمر در بطی السیر نبود
ه باید که قمر منصرف بود از سعدی و متصل باشد بسعدی دیگر و باید که دوری ماه
از ذنب بیش از سیزده درجه باشد ز باید که عرض ماه جنوبی باشد ح باید که ماه هابط
بود در جنوب تا خلط فرود آید ط باید که قمر فوق الارض بود و متصل باشد بستاره تحت
الارض که آن ستاره در ربع نبود ی خواجه در نکته آورده است باید که قمر متصل
باشد بکوکبی سفلی چون زهره و عطارد و اگر آن کوکب تحت الارض بود بهتر باشد
دارو متوجه باسافل بدن شود یا اگر مسهل بجهت علاج اندامی خورد باید
که سعدی در آن برج باشد که آن دلیل است بر آن عضو یا بنظر دوستی بدان نگرد
یب بهتر آنست که در حد زهره بود یج باید که صاحب طالع تحت الارض بود یا کوکبی
سفلی متصل باشد که بغایت ستوده بود و محذورات وی ده است ا نشاید که قمر
با زحل بود که بغایت تباه باشد و در سنبله و جدی نیز نیکو نیست ب نشاید که قمر
بمریخ پیوندد از نظر عداوت که درد ناف پیچیدن روده پدید آید و از تثلیث و تسدیس
جایز است تا دارو نیک کار کند و هر چند ماه بمریخ نزدیکتر بود عمل دارو بیشتر
باشد و هر چند دورتر کمتر و در زحل خلاف این است ج نشاید که ماه و مشتری
مقارن باشند که اثر دارو ضعیف بود برای آنکه قمر بنوع قوت طبعی باشد چون
با مشتری متصل شود طبیعت قوت تمام یابد پس از موثر غریب بسهولت منفعل نگردد
و زهره این فعل نکند چه طبع او بر فتق اخلاط و ترقیق آن باشد د نشاید که قمر با آفتاب

که خانه ماه و طالع برج آبی بود ج روا نبود که بزهره پیوندد که زیان آرد اشترم و نهم دارو که
الکحال عظم آرد د مشروطات وی سه چیز است ا باید که قمر متصل باشد بکوکبی که از تحت الشعاع
بیرون خواهد آمدن ب باید که ماه بستاره پیوندد که در آن وقت مستقیم شده باشد
تا عاقبت بعافیت انجامد ج باید که قمر بزهره متصل باشد خصوصا باتصال المودة
محذورات وی دو است ا نشاید که ماه متصل بود بزحل ب نباید که قمر بستاره راجع
باز دوند یا تحت الشعاع پیوندد اشتم و نهم دارو که کار میانه کند مشروطات وی
سه چیز است ا باید که ماه در بروج ذوجسدین باشد ب باید که قمر بتربیع سعدین
باشد یا بتربیع عطارد مسعود ج باید که قمر بمشتری ناظر بود خصوصا بنظر مودت
و محذورات وی دو است ا نشاید که جای ماه در طالع برج ثابته باشد ب نشاید
که قمر در طالع بود که از خوردن دارو فایده نبیند نهم دارو که اخلاط کم آرد
مشروطات وی سه چیز است ا باید که قمر در برجهای ثابت بود ب باید که طالع وقت
نیز از بروج ثابته بود ج باید که سعود در اوتاد باشند و اگر طالع بکوکب سعدین
کرده بهتر باشد و حذر باید کرد از آنکه قمر در یکی از اوتاد باشد که خوردن دارو
دشوار بود و منفعت نرسد نهم و یکم دارو که علت از سر و چشم ببرد مشروطات وی چهار است
ا باید که ماه در حمل و ثور باشد ب باید که قمر ناقص النور باشد ج باید که ماه بطی
السیر باشد د باید که میان قمر و ذنب کم از سیزده درجه نبود و محذورات وی نیز
چهار است ا نشاید که قمر در دلو و حوت باشد ب نشاید که ماه سریع السیر بود ج
روا نبود که ماه از اجتماع منصرف بود و روی باستقبال نهاده بود د حذر کند از نحس

ناظر بود بمنظر عداوت که زیان دارد و حرارت و یبوست زیاده شود ه نشاید که قمر بکوکبی
راجع متصل بود یا بکوکبی که بوسط السما باشد که قصد اعلی کند و بغی براید و حذر کند
از اتصال قمر با صاحب طالع بکوکبی که در غاشه بود که دارو کار نکند و بخوف مخزاج شود
د نشاید که صاحب طالع منحوس و محترق بود ح حذر کند از آنکه نحس در اوتاد قمر
افتد اگر ضرورت شود نظر قمر با مشتری باید که نظر مودت بود ط ابو معشر گوید
نشاید که ماه کثیر السعاده بود ی نیز نشاید که کثیر النحوس بود از آنکه قمر دلیل طبیعت است
اگر طبیعت قوی بود مسهل نیکو کار نکند و اگر ضعیف باشد زیان آورد اشترم و نهم دارو
که سودا آورد مشروطات وی سه چیز است ا باید که طالع برجی بود از بروج آبی ب
باید که جای ماه نیز برج آبی باشد ج باید که قمر بسعدی متصل باشد و گفته‌اند
بمشتری بهتر بود و محذورات وی دو چیز است ا نشاید که جای ماه و طالع وقت
برج خاکی بود که خاک بر طبیعت سودا قوت دارد ب نباید که قمر بزحل متصل باشد
اشتم و نهم دارو که صفرا آورد مشروطات وی سه چیز است ا باید که طالع یکی از بروج
هوایی بود ب باید که قمر نیز در برج بادی باشد ج باید که قمر بسعدی متصل و گفته‌اند
زهره نیکوتر است و محذورات وی دو است ا نباید که طالع و خانه ماه برج آتشی
بود ب حذر کند از آنکه قمر بمریخ یا آفتاب متصل باشد اشتم و نهم دارو که بلغم آرد
مشروطات وی سه چیز است ا باید که طالع برج آتشی باشد ب باید که جای ماه نیز
یکی از بروج بادی بود ج باید که قمر متصل بود با آفتاب باتصال المودة و محذورات وی
سه چیز است ا نشاید که قمر در طالع بود یا یکی از اوتاد که باد نکوهیده بود ب نباید

گفته

قمر با ذنب نوع دوم حب خوردن مشروطات وی دو چیز است ا باید که قمر در بروج منقلبه
باشد ب باید که طالع وقت نیز برج منقلب بود و حذر کند از انکه جای ماه و طالع برج
ثابت بود نوع سیم مطبوخ خوردن مشروطات وی سه چیز است ا باید که طالع و خانه ماه
برج ابی باشد ب باید که ماه بزهره متصل باشد ج باید که درجه طالع و جای ماه بروج
منقلبه باشد و محذورات وی سه چیز است ا نشاید که طالع و جای ماه برج خاکی
واتشی باشد ب حذر کند از اتصال ماه با افتاب یا یکی از نحسین ج طالع و خانه ماه
برج ثابت کردن بغایت تباه بود نوع چهارم جوارش خوردن مشروطات وی چهار چیز است
ا باید که قمر در خانه مشتری باشد ب باید که مشتری با افتاب متصل بود با اتصال محمود تا نفع
بدید اید و محذورات وی هم دو است ا نشاید که قمر در خانه عطارد بود ب حذر کند
از انکه قمر بزهره و عطارد متصل باشد نوع پنجم غرغره و قی کردن مشروطات وی هشت چیز است
ا باید که ماه در حمل باشد از دوازده درجه تا بیست درجه و بعضی در تمام حمل و ثور جایز
داشته اند بجهة انکه این دو بروج معطی اند و از ناصیه مسعود و علیا کراوراً نصف سما
کویند ب باید که طالع نیز یکی از بروج صاعده بود ج باید که قمر ناقص النور بود د باید
که قمر متصل باشد بعطارد مسعود یا یکی از سعود ه باید که ماه هابط باشد و متصل
بکوکب صاعد فوق الارض که مسعود بود و اتصال قمر بکواکب علوی نیز پسندیده است
و باید که سعدی در طالع بود ز صاحب طالع قوی حال بود ناظر بطالع ح بطلمیوس کوید
که علاج سر و غرغره را قمر در مثلثه اتشی باید اما شرطی که مسعود باشد بزهره و محذورات
وی سه چیز است ا نشاید که قمر متصل بود بمریخ یا با افتاب از تربیع خاصه چون در حمل

بن

باشد که در این معالجت حرارت از حد اعتدال در کذرد ب نشاید که ماه بستاره راجع ناظر بود
مکر ان کوکب سعد باشد ج حذر کند از بودن قمر در محاق که این ناپسندیده بود نوع ششم
دارو که علت بیرون ارد مشروطات وی دو است ا باید که ماه در حمل و ثور و جوزا یا سنبله
ب باید که ماه بزهره متصل بود که سبب عافیت و رغبت باشد و محذورات وی هم
دو است ا نشاید که قمر در بروج اسافل باشد که انها ثقیل اند و ان از میزان است
تا حوت ب حذر کند از انکه قمر بمریخ متصل باشد که بملال و زحمت کشد نوع هفتم دارو
در کوش و بینی چکانیدن مشروطات وی سه است ا باید که قمر در سرطان باشد یا اسد
یا سنبله ب باید که طالع یکی از این بروج باشد ج باید که قمر متصل باشد بسعود و احتراز
باید کرد از اتصال قمر بکوکب راجع نوع هشتم علاج سبلک چشم و درد چشم مشروطات وی شش است
ا باید که قمر در نور و حساب زاید بود ب باید که جای ماه در برج ثابت بود که اکر برج
مجسده یا منقلب بود دیکر باره بدستکاری احتیاج افتد ج باید که قمر بشمس ناظر بود
بمودت د باید که درجه طالع و نیرین پاک باشند از کوکب سحابی ه باید که نیرین
که دلیل عینین اند بغایت قوی حال باشند و باید که قمر از نظر مریخ پاک باشد اما نظر
زحل چون بمودت باشد سهل بود و شرطی که ماه بسعدی ناظر باشد و محذورات ضد
اینها باشد نوع نهم دستکاری کردن چشم بناخن مشروطات وی هشت است ا باید که قمر زاید النور
والحساب بود ب باید که نحسین از طالع ساقط باشند ج باید که صاحب طالع مسعود
باشد د باید که قمر متصل باشد بسعدین خصوصا مشتری و اکر یکی از این دو سعد
که قمر بدو متصل است در عاشر یا حادی عشر باشد و یکی در طالع غایت کار باشد

ه بهتر آنست که قمر ناظر باشد بشمس و مقبول بود از وجه آن که دلیل سلامت و زود بهتر
شدن باشد و باید که قمر فوق الارض بود ز باید که قمر از نحوس پاک باشد خصوصا
مریخ که او دلالت بر بسیاری ریختن کند ح باید که مشتری از نحوس ساقط باشد و فوق
الارض و اگر میسر نشود در موضع قوی باید کرد از طالع محذورات وی سه چیز است
ا نباید که قمر بنحسین پیوندد یا در اجتماع بود ب حذر کند از سقوط صاحب طالع از طالع
و از نیرین ج بر پرهیزد از آنکه قمر در برجی باشد که حشم بدان منسوب بود و حکما متفق اند
بر آنکه آهن باندام بردن که قمر در آن برج باشد که اندام منسوب است نشاید از برای
آنکه چون قمر در برج عضوی باشد رطوبتی بدنی متوجه بان عضو باشد و اقتضای
تعفن مواد کند پس جراحت رسانیدن با حصول رطوبت افزونی و استعداد تعفن
موذی بضرر سازد حجم حقنه کردن مشروطات وی سه چیز است ا باید که قمر در میزان
یا عقرب باشد ب باید که طالع برجی بود از بروج اسافل ج بهتر آنست که ماه
زاید النور بود متصل بسعود و محذورات وی دو است ا باید که بپرهیزد از اتصال
قمر بمریخ که آن سحج و پیچ شکم آرد ب حذر کند از پیوستن ماه بزحل که او داد دوا را
از عمل وی باز دارد و منفعت نرسد مدویم داغ نهادن مشروطات وی پنج است
ا باید که قمر در بروج انثی باشد ب باید که طالع نیز از یکی از ین بروج باشد
ج باید که قمر بمریخ یا با آفتاب متصل باشد باتصال محمود د باید که صاحب طالع
بطالع ناظر بود ه باید که خداوند خانه ماه بماه متصل باشد محذورات وی
دو است ا نشاید که قمر در بروج آبی باشد ب حذر کند از آنکه ماه در برج باشد

کمنسوب

که منسوب بود بدان عضوی که داغ بدان خواهند نهاد گفته اند اگر سعدی در آن
موضع با ماه باشد جایز بود مدوم فصد کردن و دندان کندن مشروطات وی شش است
ا باید که ماه در بروج ثابته باشد تا فصاد خطا نکند و گفته اند در ثور و جدی روا
نبود ب باید که ماه زاید النور و الحساب بود مگر خواهد که چون اندک بردارد دوست
قمر ناقص النور باید و بطی السیر ج باید که قمر در بروج مذکر باشد د باید که طالع وقت
از بروج هوایی باشد تا خون صافی بیرون نیاید ه باید که ماه بسعود متصل باشد
خصوصا بزهره تا خون فاسد از تن بیرون آید و آن کار باسانی دست برآید و باید
که سعدی در طالع وقت باشد و اولی آن باشد که آن سعد مشتری بود و محذورات
وی ده چیز است ا نشاید که ماه در بروج منقلب باشد و ذو جسدین نیز روا
نبود خصوصا جوزا و حوت و هر برجی که منسوب است بدان اندام که فصد میکنند
آن نیز نشاید ب باید که خانه ماه و طالع برجهای آبی دخولی نبود که برودت و بیوست
دفع شود و حرارت بماند و اگر برج آبی بود برودت و رطوبت دفع شود
و حرارت بماند و این هر دو مطلوب نیست اما اگر برج آتشی باشد حرارت و یبوست
دفع شود و اگر برج هوایی بود هم حرارت مندفع گردد و این هر دو مطلوب است
ج از وقت اجتماع دوازده ساعت این کار روا نشاید چه آن ساعت محترقه است
که حکما از ساعت رابعت گویند و در آن باب مبالغه عظیم کرده اند و از فصد
خصوصا منع کرده د حذر باید کرد از زمان استقبال که آن نیز نا پسندیده
بود ه نشاید که یکی از نحسین در طالع وقت باشد که آن دلیل جراحت باشد و

فصد کردن و دندان کندن

ثا باید که ماه بزحل بود که بیم پدید آمدن سودا باشد و گفته اند نظر زحل خصوصا از تثلیث
در او آگاه زیان ندارد و اگر ماه قوی حال باشد گوشیار گوید نظر زحل هیچ وجه جایز نیست
جز از فصد بی فایده باشد د نشاید که قمر با مریخ باشد که دلیل تباه شدن آن عضو بود
گویند سبب مزید صفرا گردد و بعضی نظر مریخ از تثلیث و تسدیس جایز دارند چه
مقابله و مقارنه و تربیع او با قمر دلیل خطا شدن مبضع و قوی افتادن جراحت باشد
و اگر اتصال از بروج ذو جسدین باشد دلیل بود بر آنکه دو بار بباید زد مبضع فرود
بدن و شاید که نیز خون بر نیاید ح حذر باید کرد از آنکه زحل یا مریخ در ثامن طالع
باشد ط روا نبود که زحل یا مریخ در مزین باشد که آن منحوس تر وقتی بود مر خون بر
داشتن را ی نشاید که قمر خالی السیر باشد که هیچ فایده ندارد صد و سیم حجامت کردن
مشروطات وی پنج است ا باید که خانه ماه و طالع از برج هوائی بود تا خون فاسد
برود و صافی بماند و نفع او ظاهر شود ب باید که ماه بمشتری متصل باشد ج باید که ماه
زاید بود در نور و حساب قصرانی گوید ناقص النور و الحساب باید بامزدی گوید نیز قول
قصرانی رفته و بر هر تقدیری باید که ماه از نحوس دور باشد د باید که خداوند
خانه قمر را بقمر نظر مودت باشد ه اگر خواهد که خون بیشتر بر دارد باید که قمر در برج
مذکر بود بنظر مودت با مریخ و گفته اند چون قمر در بروج رطبه باشد یا در حوت
نشاید که بمریخ ناظر بود و محذورات وی نیز پنج است ا نشاید که ماه در بروج
خاکی بود خصوصا ثور که سودا پدید آید و اسد نیز بقول بعضی نشاید و در بروج
آبی نیز جایز نیست که خوف خلع القوه باشد ب نشاید که در ثانی نیرین و یا در ثامن

ایشان نحسی باشد که تباهی آید ج نشاید که ماه تحت الشعاع بود د روا نبود که
نحسی در طالع باشد ه حذر کند از آنکه قمر بعطارد و زحل پیوندد خاصه چون
خواهد که اندک خون بر دارد صد و چهارم خون بسیار بر داشتن بعد از محافظت شرایط فصد
مشروطات وی سه چیز است ا باید که قمر سریع السیر باشد ب باید که ماه بزهره
پیوندد باتصال پسندیده ج باید که قمر ناظر بود بمریخ بنظر پسندیده و محذورات همان است
که در باب سابق گفته شد و دیگر نباید که قمر در دوم طالع باشد و زحل یا مریخ در هشتم
ناظر بقمر که بسیار بد باشد صد و پنجم ختنه کردن مشروطات وی هفت است
ا باید که ماه متصل و مستعلی باشد بزهره ب باید که قمر متصل باشد بیکی از سعدین
ج باید که خداوند خانه قمر شمالی باشد د باید که قمر در برجهای شمالی باشد ه باید
که ماه زاید بود در نور گوشیار گوید که ناقص باید و باید که خداوند طالع صاعد
باشد ز باید که ماه و طالع برجهای هوائی بود و محذورات وی سه است ا
حذر باید کرد از بودن ماه در عقرب خاصه چون مریخ بوی ناظر بود از او یاد گفته اند
چون نظر مودت باشد و ماه ناقص النور باشد چندان بد نبود ب پرهیز از نظر ماه
بزحل بهر وجه که باشد ج حذر کند از بودن قمر و مریخ در اوتاد طالع صد و ششم جماع با خصی کردن
مشروطات وی چهار است ا باید که قمر بیکی از سعود پیوندد خصوصا مشتری ب باید
که صاحب خانه قمر ناظر بود ج باید که ماه در برج هوائی بود و اگر طالع نیز چنین باشد اولی بود
د باید که قمر بزهره مستعلی بود محذورات وی دو است ا نشاید که ماه در عقرب بود
خصوصا باتصال مریخ ب حذر کند از نظر قمر بنحسین بهر وجه که باشد صد و هفتم بنا [illegible]

ختنه کردن

مشروطات وی شانزده است ا باید که در برجهای هوائی و آدمی باشد الا جدی و عقرب را
گویند در همه برجها شاید الا در حمل و عقرب و جدی و بهتر آن است که قمر در برجی بود که بر صورت
مردم باشد و آن جوزا و سنبله و دلو و نصف اول قوس بود و بعضی در حوت روا داشته اند
و در این باب ذوثیوس را قول مشبع است و آن آن است که اگر جای ماه و طالع بوقت خریدن
بنده برج حمل باشد بنده عنید و خاین و دزد بود و اگر ثور بود ضجر کرد و امانت دار و
فرمان بردار بود و در فرخ کش و موافق خاصه باشد و جوزا نشاید مگر نیمه آخرین و سرطان روا نبود
که بنده کردن کشی کند و اسد نشاید و نیکوتر ثور و نما باید اما بیا رخار باشد و از دو د
امعا ملال بود و اگر سنبله بود مهربان و کار کننده بود و چون میزان باشد امین و راست
گوی و دانا بود و در عقرب نشاید که سخن چین و ضعیف دل و خاین باشد و اگر قوس بود
جلد و قوی باشد اما گردن کش بود و اگر جدی بود دروغ گوی و بدخو بود و اگر دلو
بهو کار کننده و با صلاح باشد و اگر حوت بود بداندیش باشد و اگر سعدی در این
برجها بود خیر و سعادت زیاده کرداند و از نحوست نقصان کند و اگر نحسی بود در
بیفزاید و از سعادت کم داند ب باید که طالع برج مستقیم الطلوع باشد با جزوی
گویند بهتر آن است که طالع ثور باشد پس جوزا پس سنبله پس میزان ج باید که خداوند
طالع و طالع سالم بود از نحوس د اگر قمر و صاحب بیت قمر نیز بدین حال باشد یعنی
از نحوس سلامت باشد پس منافع برین اختیار مرتب گردد ه باید که خداوند سادس
با صاحب طالع ممازجتی محمود باشد تا میان بنده و خداوند کار اتفاق باشد و باید
که قمر و خداوند طالع در اوتاد باشد یا مایل اوتاد ز طالع سالم باشد و از نحوس

مبرا و با انوار سعود مزین ح باید که صاحب طالع در برج انثی باشد و قمر باید پیوسته
ط باید که سهم العبید قوی حال باشد و صاحبش خداوند طالع ناظر بنظر مودت ی
اگر این مملوک بجهت آن می خرد تا او را پیشه آموزد یا باید که صاحب عاشر را اتصال
محمود باشد بخداوند سادس یب اگر آن بنده که می خرد در دست او صنعتی بود باید که
طالع و خانه ماه نیمه آخر جوزا باشد یج اگر آن بنده بجهت خدمت کردن خود می خرد
باید که قمر مقبول بود از عطارد ید اگر خداوند طالع در وسط السما باشد البته باید
بود و مولی و بنده از هم راضی باشند یه اگر خداوند سادس و طالع بود و قمر بصاحب
طالع متصل از بنده الطاعت و فرمان برداری تمام حاصل آید یو اگر خواهی که بنده
ثابت قدم بود باید که قمر در نیمه اول میزان بود و متصل السعدین گردد و ثابت بود یز
باید که همه حالها سادس و صاحب سالم باشند از نحوس و محذورات وی چهار است
ا نشاید که جای قمر و طالع خانهای مریخ باشد ب حذر کنند از آنکه قمر با نحسین یا در بیست
تحت الارض و در برج منقلب که غلام گریزپای بود ج نشاید که قمر از نحسین منصرف
بود که غلام گریزنده و بی ثبات بود و اگر بنحس متصل باشد و بدتر باشد د حذر کنند
از آنکه ذنب در ششم افتد یا با خداوند ششم یا با سهم العبید که بنده دون و خسیس
و ناکس باشد و از و ضرری بمالک او رسد صد و هفتم بنده فروختن در این اختیار هرچه
باشد شاید اما باید که قمر خالی السیر باشد تا فایده رسد و اگر سعدی در طالع وقت
باشد بسیار مناسب و خریده و فروشنده نفع یابند صد و هشتم بنده آزاد کردن
بباید دانست که آفتاب و کوکبی که از قمر منصرف باشد و طالع وقت دلیل خداوندان

وهر کوکبی که قمر بدو متصل بود وسابع دلیل بنده وعاشر دلیل برست آزادی ورابع دلیل
بر عاقبت آزادی پس از این جمله آنچه قوی حال یا سعود باشد چنان نشان دو چون این از شرایط
کلیه است اما شروطات جزئی هشت است ا باید که ماه زاید النور والعدد باشد چه
از زیادتی نور رشد وسعی واز زیادتی عدد سال باید ب باید که ماه در بروج ثابته
باشد ج باید که قمر بسعدی مشتری متصل باشد چه اگر بمریخ بود از پس آزادی بسو سنه
بیمار شود وضعف بروی غلبه کند د باید که طالع وخداوندش از نحوس پاک باشد
ه باید که نیرین بر یکدیگر ناظر باشند از تثلیث یا تسدیس وهر دو از نحوس سالم گردد
که او دلالت کند بر موافقت مولی وبنده ودوستی بنده با خداوند و باید که آفتاب
ووسط السماء هر دو پاک باشند از مناحس تا خداوند از او آفتی نرسد ز باید که ماه
در بروج ثابت باشد از نحسی منصرف وبسعدی متصل که دلالت بر خیر ومنفعت کند
ح باید که قمر وصاحب طالع دفع تدبیر بسعود کند یا سعود دفع تدبیر بصاحب طالع کند
ومحذورات وی چهار است ا حذر کند از مقابله نیرین که او دلیل خصومت بود
میان بنده وخداوند ونظر تربیع میانه باشد ب نشاید که ماه منحوس بود در سابع
که باز بر بندگی افتد ج حذر کند از آنکه قمر در محاق باشد د برهیز که ماه از سعود
منصرف باشد وبنحوس متصل که بنده را کار بدانجا انجامد که او را بندگی بهتر از آزادی
باشد صدودهم نکاح کردن این باب از جمله مهمات است باید که تامل واحتیاط در او
بهیچ باب فرو نگذارد وتهاون وتغافل روا ندارد چه هر خللی که در این اختیار افتد
همه عمر خداوند اختیار را معذب بدارد واثر این ابد الدهر با عقاب واولاد او رسد

بستن عقد نکاح

برآید

بس شرط از است که درین باب اهتمامی مرعی باشد وبعد از محافظت شرایط کلیه آنچه
از جزئیات ملاحظه باید فرمود بیست ونه شرط است ا باید که طالع وسایر اوتاد
سالم باشد از نحوس ب باید که قمر وزهره مسعود بود ج باید که زهره در بروج مذکر باشد
ومشتری در بروج مونث مرد را دران تزویج بهتر از زن وبعکس العکس د باید که
زهره ناظر باشد بطالع وبخداوند طالع ه باید که زهره بخداوند خانه متصل باشد
اگر سعد بود ومنصرف از وی باشد اگر نحس بود و باید که ماه ومشتری وزهره هر سه
در یک مثلثه باشد وبهتر آنکه در مثلثه آبی ز باید که ماه در شرف زهره یا در خانهای
وی یا در فرح وی که آن دلالت بر کثرت خیر کند ح باید که قمر مقارن مشتری بود یا بر تثلیث
یا تسدیس که او دلالت بر کثرت خیر کند ط باید که قمر مقارن عطارد بود ومسعود یا متصل
بود که آن دلالت بر بسیاری فرزندان کند ی باید که آفتاب وخداوند طالع وآن ستاره
که قمر از وی منصرف است سلیم باشد از مناحس که این همه دلیل کار مرد است یا باید
که ماه وزهره وسابع وصاحبش واز ستاره که قمر بوی متصل است پاک باشند
از نحوس که این همه دلیل کار زن است یب باید که عاشر وخداوندش نیز نیکو باشند
که آن دلیل معاش ایشان باشد و باید که بهیچ حال وسط السماء از سعدی خالی نباشد
تا به نیکوئی معاش گذرانند یج باید که رابع وصاحبش را بصلاح وود وسعدی دووی
نهند که آن دلالت بر عاقبت کار ایشان کند ید باید که از اصلاح خداوند خانه ماه
غافل نشود که آن نیز انجام کار در نکاح است یه باید که ماه در برجی ثابت باشد وبهتر
ثور واسد است اندر درجه ثور تا بیست درجه ودر اختیارات طبری آورده است

که اگر قمر در اسد باشد همه چیز را نیکو باشد الا آن است که شوهر بر مال زن مشفق نبود
زن را بر مال شوهر شفقت باشد و هر یکی در اتلاف و هلاک مال دیگری بکوشند
و کوشیار گوید در اختیار عقد برج منقلب بود و در زفاف برج ثابت و بعضی
از برای عقد و نکاح بودن ماه در سرطان جایز ندارند گویند در آن هیچ خیری نیست
اما ابو معشر فرموده است اگر بوقت عقد بستن عزیمت او دارند که زفاف بعد از مدتی
باشد برج ثابت باید اگر زفاف بزودی خواهد بود لا محاله برج منقلب باید و در جامع
شاهی آورده است که در نکاح کردن بودن ماه در حمل تباه است جز اول و آخر
او دلیل فساد زن باشد و نیمه اول از جوزا نیکو نیست و نیمه آخر نیکو میانه بود و تمام
سرطان بد است و اسد نیک است اما زن و شوهر هم دیگر در اتلاف مال هم کوشند
و سنبله زن شوی دیده را پسندیده بود اما زن بکر را بد بود و میزان نکاح را
نیک اما زفاف را نشاید و اول عقرب نیک و آخر او تباه هست چه دلالت بر مفارقت و عدم
ثبات صحبت کند و قوس میانه بود و گفته اند عقرب عروسی را نیک بود و اول میانه جدی
بد است و آخر او روا بود و دلو بواسطه تیز شهوتی نیکو بود و حوت نیک اما زن
سلیطه و فحاش باشد یو باید که از ثوابت اجرام مزاج زهره و زحل اند چون
شجاع و صرفه و ظهر الاسد در یکی از اوتاد باشند یا با ماه و سهم السعاده باشد
یز باید که میان صاحب طالع و صاحب سابع امتزاجی محمود باشد یح اگر سعدین در هفتم
باشند بهتر بود و کار بمراد بود یط باید که دوم و هشتم و خداوندان ایشان چندانکه
تواند اصلاح کند که یکی بیت المال ناکح است و دیگری بیت المال منکوحه ک اگر غرض

ازاین مناکحت طلب فرزند است باید که خامس و خداوند او را نیز اصلاح کنند و البته
صاحب پنجم را بطالع ناظر سازند و صاحب طالع را در پنجم نهند و اگر در این حال قمر در سیوم
بود غایت کار بود و اگر در کثرت فرزند مشتری صادق است و عطارد را مقارن
صاحب خامس باید ساخت و باید که هر دو مسعود باشند در برجی از برجهای کثیر الولد
ناظر بصاحب طالع کا باید که قمر زاید باشد در نور و عدد کب بهتر آنکه طالع وقت
برج انثی و انسی باشد و ثابت و گفته اند منقلب باید که این قول صواب است و بهر نقل
از نحوس پاک باید و بسعدین مزین تا آن کار در غایت نیکوئی بود و میان ایشان
بغض و کینه نبود و از ره منه بکر گراشند کج باید که قمر زاید باشد در حساب که او
دلالت بر مزید خیر و برکت کند کد باید که ساعت نکاح ساعت سعدی بود و خداوند
قوی حال که باید که راس در خانه پنجم باشد که آن دلالت بر بسیاری فرزند کند
با عمر درازی و شادمانی کو باید که سهم التزویج و سهم الولد و سهم السعاده در اوتاد
باشند یا در مایل انضاد او ند خویش کز باید که قمر از وتد الرابع نگرد که آن دلالت
بر زیاده شدن مال کند کح حکیم محیی الدین گفته است که اگر وقت تزویج حظا
لسعود ناظر باشد بهتر بود چه دلالت کند بر آنکه زن و فرزندی بد نیاید کط باید
که مشتری بصاحب طالع و صاحب سابع ناظر بود که دلیل سعادت و عفت و صیانت
بود و اگر نظر زهره باین حال دست دهد غایت کار باشد و مهمل و راست وی دواک
ا نشاید که زهره منحوس ناظر باشد فی الجمله از فساد حال زهره که کوکب طاعت است
احتراز باید نمود ب نشاید که ماه از وتد منحوس نگرد خصوصا نظر تربیع کران دلیل

وقت خصومت بود و گفته‌اند اگر از مقابله نکوهد تربیع منحوس‌تر بود و اگر نظر تثلیث
و تسدیس بود هر دو را با هم ساختگی باشد اما رنج و بیماری و بی برکتی بدیشان
رسد و گفته‌اند اگر اتصال قمر منحوس از مقارنه باشد دلالت کند بر هلاکت یکی
از زوجین خصوصا قمر در طالع یا عاشر بود ج نشاید که قمر در نیمهٔ اول جوزا و نیمهٔ آخر
عقرب و میانه جدی و تمام دلو بود و نه در سنبله زن و شوهر را که امکان هلاکت
مرد باشد د نشاید که قمر در ثانی عشر افتد از طالع یا در سادس و ثامن که بیم عداوت
عظیم و مفارقت باشد ه حذر کند از بودن قمر در طالع عاشر که عاقبت کار او
بفضیحت انجامد و نشاید که نحسی در طالع بود و اگر ذنب در طالع یا مجاسد ما (?)
طالع بدتر باشد و میان ایشان دشمنی خیزد ز نشاید که آفتاب منحوس بود
خصوصا بنظر عداوت که میان زوجین نزاع قایم باشد ح حذر کند از بودن
قمر با ذنب که کار او نزاع بر مراد نبود ط نشاید که قمر در رحد و منحوس بود ی نشاید
که قمر بدیرحیه (?) اجتماع یا استقبال نزدیک بود یا نشاید که ماه مقارن بزهره باشد
که دلیل تباهی زن بود و درین سخن محل تامل است یب نشاید که نحسی در پنجم باشد
که او دلیل اندک فرزند بود و بودن ذنب در پنجم بهتر باشد صد و یازدهم زفاف کردن
مشروطات وی پنج است ا باید که ماه در بروج ثابته باشد الا دلو و در عقرب
و تربیع کرده‌اند اما اسد در غایت نیکو نیست و میانه ثور از اول و آخر بهتر است
و در سنبله و جوزا نیز روا بود ب باید که زهره بقمر و بطالع ناظر باشد ج باید
که برج دهم بسیار فرزند بود تا زن زود آبستن گردد د باید که زهره خوش حال

باشد

زفاف کردن

باشد و بمریخ ناظر بود بمودت ه باید که عطارد مقارن صاحب خامس باشد و هر دو
مسعود باشند در برجی از بروج بسیار فرزند و بخداوند طالع باشد تا سبب بسیاری
فرزند گردد و محذورات وی سه چیز است ا نشاید که قمر در بروج منقلب باشد
ب حذر کند از بودن قمر در ثامن و سادس و ثانی عشر ج بپرهیزد از آنکه قمر بلد حد (?)
اجتماع یا استقبال نزدیک باشد صد و دوازدهم قباله زن نوشتن مشروطات
وی آن است که قمر بسعدین بپیوندد از میزان و اگر از سعدین زهره بود بهتر باشد
و سعدی نیز در طالع باید و نشاید که قمر در ششم و هفتم باشد و با ذنب و زحل بود
صد و سیزدهم بجنگ رفتن حاجت ملوک بدین باب زیاده است از ابواب دیگر
و هیچ اختیاری از اختیار حرب بدتر بین بلا نیست چه اگر در این باب خطائی واقع
شود سبب استیصال ملت و دولت است و علی الاجمال قبل از شروع در این باب
بباید دانست که طالع دلیل آن کس است که بجنگ خواهد رفت دوم خانه یاران
و اعوان او است و هفتم دلیل دشمن است و هشتم دلیل انصار او و چون کسی این مسئله را
محتصر باشد و در این اختیار تامل کند و اگر قوی باید ساخت و سعود چنان سازد
و اگر ضعیف و بدحال باید کرد چنان کند تا بمراد رود و پس در این اختیار احتیاط
اتم و اکمل باید کرد و شرایط تمام بجای باید آورد و محذورات بکلی احتراز باید کرد
و مشروطات چهل و سه است ا باید که طالع یکی از خانه‌های ستارگان علوی باشد
و بهتر خانهای مریخ است بدو وجه یکی آنکه نظر این بیوت به بیوت زهره بود و دوم (?)
مریخ را در این باب قوت است زهره را در این باب ضعف است پس در اختیار کردن

قباله نکاح نوشتن

بجنگ رفتن

این خانه قوت خداوند اختیار است و ضعف خصم او و وجه دوم آن است که مریخ کوکب
حرب است در اختیار حرب هر چه بدو نسبت دارد اولی بود ب باید که اگر طالع خانه مریخ
باشد مریخ بطالع ناظر بود از تثلیث یا تسدیس ج باید که خداوند طالع در طالع یا وسط
السماء یا حادی عشر باشد و اگر نتواند در رابع یا سابع مقبول و گفته اند در رابع نشاید
و این قول بصواب اقرب است د گفته اند که ماه در بروج آبی بسیار نیکوست ه کوشیار
گوید ماه در بروج منقلب باید و خداوند طالع در برج ثابت یا ذو جسدین و محمد ایوب
گوید که ماه در سرطان باید تثلیث مریخ و مشتری ناظر که بسیار نیکو بود و باید که
خداوند طالع مستولی و مستعلی باشد یا بر صاحب سابع ز باید که خداوند هفتم
یا در ثانی و یا ثانی عشر مقبول باشد و اگر متصل بود بکوکبی باید که خداوند هفتم انصراف
یا ثانی عشر مقبول باشد ساقط نهز باشد ح باید که خداوند طالع در برجی مستقیم
الطلوع باشد ط باید که صاحب طالع بخداوند عاشر متصل بود ی باید که خداوند
هشتم در ثانی بود یا باید که نیرین بصاحب طالع ناظر گردان رکنی بزرگ است درین
اختیار و اگر ان نظر مودت است دلیل ظفر باشد یب باید که خداوند صاحب طالع مشتری
باشد و بطالع ناظر بنظر مودت پسندیده که او دلالت نشاط و خوشدلی میباشد
و دلیل باران انکس که ابتدا و کارزار کند یج باید که ستاره که ماه از و منصرف است
دران وقت قوی حال باشد در روشنی و مستقیم السیر بود که ان معین طالع است
ید باید که ستاره که ماه بدو متصل است ضعیف حال بود و در زایل بود که معین
سابع است یه باید که ماه منصرف باشد از ستاره علوی و متصل بود بستاره سفلی

یو باید که قمر بطالع ناظر باشد که دلالت داخلی بود از دلالت خداوند طالع بود که
دلائل متبع و بند یز باید که مریخ در وتد باشد و اگر در عاشر بود حرب قوی گردد
و غرض حاصل آید یح باید که طالع از سعدین خالی بود یا صاحب طالع با مسعود بود
یط باید که ثانی خانه اعوان و انصار است و خداوندش مسعود و قوی حال باشد
ک چاره نبود از آنکه بصلاح او دلالت کواکب حرب دوان مریخ است و عطارد و ماه
و خداوند خانه دوی پس باید که همه قوی حال و نیک حال باشند کا باید که سهم
السعاده و خداوندش در طالع باشند یا ثانی کب باید که صاحب طالع فوق الارض
باشد کج باید که خداوند ثانی مسعود باشد و مریخ از وی مقبول بود که آن
دلالت بر نصرت اعوان کند کد باید که از ثوابت که بر مزاج مشتری مریخ اند چون
ممسک الاعنه و شعری یمانی و قلب الاسد و سماک رامح و نسر طایر اینجا توانند
در یکی از اوتاد کند یا مقارن ماه یا سهم السعاده که دلیل فتح و نصرت باشد
که باید که سهم الظفر در طالع یا در ثانی یا در عاشر یا در بیت الرجال تا نیکو آید
کو باید که مریخ بخداوند عاشر ناظر به تثلیث یا تسدیس کز باید که صاحب
وسط السماء مسعود باشد از نحوس سالم بود که ان دلالت بر ظفر آغاز کننده حرب
کند کح اگر خداوند سابع بخداوند ثانی متصل بود دلیل تباهی حال دشمنان
باشد کط باید که سعدی در طالع باشد و صاحب سر السرایر گوید بودن زهره
در طالع اولی بود که او وقایه شر مریخ که کوکب حرب است بکند ل باید که صاحب
طالع در برجی ثابت بود در شرف خود قوی حال و مشرف لا باید که صاحب سابع

تحت الارض باشد و در برج منقلب و در هبوط ضعف حال و معزول و راجع و اگر از کوکب سفلیه
باشد بهتر لب باید که خداوند سابع محفوظ من النحسین باشد و اگر نزدیک عقده
ذنب بود دلالت بر ضعف حال خصم لج باید که از ملاحظه اد طالع غافل نبود چنانچه
در باب نرد باختن گفتیم که از درجه نود یا پنج درجه اسد شرقیست و از ده اسد
تا ده عقرب جنوبی و از ده عقرب تا ده دلو غربی و از ده دلو تا ده ثور شمالی ابو
الحامد غزنوی این معنی را از مو دهر من صیدا ابد و میگوید چون مریخ در ربعی
از این ربعها اهل آن ربع در حرب غالب آیند برای آنکه مریخ ایشان را معاونت کند
چنانکه اگر قمر در ربع مغاربی باشد او غالب آید و ابونصر مظفری ترک از علمای
حکام است و از جمله شجاعان حرب یافته بود ... همه راست آید لد باید که طالع
انکس حرب می بود اگر برج منقلب باشد خداوند او در برج ثابت بود یا ذو جسدین
ناظر بود تا ظفر در جانب وی باشد له باید که اثنا عشریه قوی حال و مسعود بود
که او دلیل عاقبت است لو بطلیموس گفته اگر قمر در سرطان باشد بر تثلیث مریخ
با مشتری هر که جنگ آغاز کند ظفر او را باشد و طبری گوید که اگر قمر در جوزا در سرطان
و قوس باشد سکوت بشرطی که منحوس نباشد و اگر بعدی ناظر باشد نشانه
ظفر است لز اگر خداوند طالع و سابع یکدیگر را ناظر باشند بهم و دن دلیل صلح
لح اگر خواهد هر دو خصم بیکدیگر نرسند باید که آن ستاره که ماه از وی منصرف است
از طالع ساقط باشد و از آن کوکب که ماه نیز بوی متصل است و خداوند طالع و سابع
از یکدیگر ساقط باشند لط اگر عطارد در تحت الشعاع بود هر دو خصم بیکدیگر صلح

سازند م اگر عطارد در تربیع سعود باشد هر دو در قوت برابر باشند ما اگر خواهند
که با دشمنی عقد کنند جنگ در وقتی کنند که قمر در تثلیث مریخ باشد و در وتد نباشد
و مشتری به تربیع ماه بود با مقادمند او مب اگر عطارد به مریخ پیوندد و مریخ به بعدی متصل
بود ولایت خصم بدست آید مج اگر خداوند ثامن خداوند ثانی منحوس بود دلیل
قوت صاحب اختیارات و ضعف لشکر دشمن و محذورات وی نوزده است
ا نشاید که خداوند طالع در ثامن و سابع بود ب نشاید که خداوند سابع متصل
بود بستاره که در وتد باشد ج حذر کند از آنکه خداوند طالع ساقط باشد
از طالع د به پرهیزد از اتصال صاحب طالع بکوکبی ساقط ه نشاید که خداوند طالع
محترق باشد و نشاید که صاحب سابع متصل باشد بصاحب رابع که او دلیل قوت
خصم بود برای آنکه رابع انکس عاشر خصم است ز نشاید که خداوند طالع متصل
باشد بصاحب ثامن یا کوکبی در ثامن بود که محا مرین باشد ح نشاید که ثانی در
سابع و ثامن باشد که نشان ضعف لشکر بود بر کشتن و بجانب خصم میل کردن
ط حذر کند از آنکه ماه و خداوند خانه ماه او ضعیف حال باشد که تباهی و خلل
ارد ی حذر باید کرد از اثنا عشریه ماه که آن دلیل عاقبت است یا نشاید که زحل در
خداوند طالع باشد یا با خداوند طالع که او دلیل هزیمت بود یب نشاید که صاحب
طالع بخانه صاحب سابع در آید و صاحب سابع در خانه خویش باشد متصل بخداوند
که آن نیز دلالت بر فرار کند یج نشاید که دلیل مطلوب بر بالای دلیل طالب بکند
که آن دلیل ظفر خصم باشد ید نشاید ماه در ثور و سنبله و جدی و حوت باشد

خصوصا ناظر بمریخ و زحل بنظر ناپسندیده که عاقبت بوخامت انجامد و اغاز کننده حرب
مغلوب کردد ه نشاید که صاحب عاشر را بخداوند سابع نظر پسندیده باشد که خصم غالب
کردد و نشاید که مریخ ناظر باشد بعطارد که ان دلیل اسیر شدن سپه سالار بود ز
نشاید که سابع و ثامن و خداوندان ایشان نیکو حال باشند که دلیل قوت خصم و غلبه
اعوان او باشد ح حذر کنند از انکه سهم السعاده در هفتم و هشتم باشد که دلالت
بر غلبه دشمن کند ط نشاید که کواکب حرب تباه باشد که سبب تباهی تعبیه لشکر باشد
و این جمله ذکر کرده شد در تمامی حرب ها باید که ملاحظه کنند و در باب جنگها و حصارها
و قلعها حکما نکته عجیب استخراج کرده اند و منازل قمر را قسمت کرده اند و بعضی را داخل
و بعضی را خارج نام کرده اند و بنای اختیار حرب قلاع بران می نهند و بعد از این
بتفصیل مسطور خواهد شد صد و چهارم تاختن و شبیخون زدن شرایطی که در باب
حرب گفته شد اینجا رعایت او از لوازم باشد و شروط خاصه این عمل سه چیز است
ا باید که قمر در بروج منقلب بود ب باید که ماه سریع السیر باشد متصل بسعدی که بحت
الشعاع باشد ج باید که سعدی در درجه هفتم طالع باشد تا مراد حاصل کردد
و محذورات وی ان است که نحسین بقمر ناظر باشد بهر نظر که باشد و سایر محذورات
که در باب حرب گذشته اینجا نیز ملاحظه باید فرمود صد و پنجم سلاح خریدن و ساختن
مشروطات وی سه چیز است ا باید که مریخ در خانه و شرف و مثلثه و یا وجه خویش ب
باید که قمر با مریخ باشد در ان اخر ماهها و اگر در مثلثه مریخ باشد بهتر بود و حذر
باید کرد از هبوط مریخ و ضعف وی صد و ششم ویران کردن حصارها انچه در باب

ویران

ویران کردن بناها ذکر کرده شد اینجا مرعی باید داشت و مشروطات خاصه وی سه
چیز است ا در روضه المنجمین اورده است که در این اختیار زحل در دلو یا میزان باید
و مشتری در وسط السماء ب باید که قمر ناظر باشد خصوصا بزحل ج باید که زحل در غایت
ضعف باشد چه اگر زحل قوی حال باشد ممکن که ان حصار را باز اباد ان شود و گفته اند
چون در افراشتن بناها و ساختن حصارها قوت زحل مطلوب است هر اینه
در خرابی ضعف او باید طلبید و او را قوی حال بنا باید ساخت تا ان محل ویران نماند
صد و هفده لشکر فرستادن مشروطات وی همان مشروطات حرب است و انچه
مخصوص این اختیار است چهار چیز است ا باید که طالع وقت برج منقلب باشد ب باید
که خداوند طالع در مایل الاوتاد باشد ج باید که افتاب منحوس بضعف حال باشد
و این شرط عجیب است و سر این نیک بتحقیق نه پیوسته د باید که قمر مسعود و قوی
بود محذورات وی ان است که خداوند طالع در سابع وی نباشد صد و هجده طلب
[illegible] گریخته مشروطات پانزده است ا باید که قمر در حمل بود و متصل بمریخ یا در جدی
باشد ناظر بزحل ب باید که قمر بخداوند طالع و طالع ناظر بود [illegible] ج باید
که قمر بخداوند سابع نکردد د باید که خداوند سابع منحوس باشد ه باید که مریخ
مقیم باشد و قمر بدان متصل که ان دلیل گرفتاری گریخته بود و اگر بجای مریخ
زحل باشد ممکن که گریخته محبوس گردد و باید که سهم السعاده ناظر باشد به نیرین
که او وکالت بر یافتن کند ز باید که نیرین از یکدیگر ساقط باشند و از طالع هم
تا مطلوب بدست اید ح باید که نحسی در سابع باشد تا گریخته مظفر گردد ط

بايد كه صاحب سابع رابع باشد تا كريخته باز كردد ى اكر ماه را تربيع يا مقابله يا مقارنت
نحوس كند خاصه بزحل كريخته زود يافته شود يا اكر طلب دزد بايد وكم شده مى كند
ماه بسعود ومسعود بايد كرد تا زود بدست ايد يب بهتر ان است كه خداوند
خانه ماه قابل تدبير ماه باشد ودر وسط السما تا النجح مطلب بيابد يج بايد كه
يكى از نيرين در طالع باشد واكر ماه در طالع بود متصل بافتاب در وسط السما
بهتر بود يد بايد كه ملاحظه ارباع كند ودر دزد طلب كردن ماه در برجى كه باشد
دران جهت طلب كند وديكر ارباع نجد بايد در باب حرب كذشت يه اكر قمر از تحت
الشعاع بيرون امده باشد نحس بچند نه بتربيع يا مقابله طلب كردن را نيكو بود
وى بس چيز است ا نشايد كه قمر تحت الارض باشد خاصه در وتد الارض كه يافتن
متعذر بود ب نشايد كه ستاره راكه قابل تدبير ماه است در چهارم بود كه ان دليل تو
بر پوشيده ماندن حال كريخته وكم شده ج احتراز بايد كرد از سقوط نيرين
از طالع يكديكر كه ان دليل بعوق باشد وفى الجمله ببايد نكريست كه در وقت كريختن
كسى يا كم شدن چيزى قمر زايد النور بود يا ناقص النور در برج منقلب بود يا ثابت
اكر ناقص باشد امكان يافتن بود خصوصا كه در برج ثابت بود واكر زايد بود
مشكل توان يافت خصوصا كه برج منقلب بود وكفته اند بر هر تقدير اكر در برج
ذو جسدين باشد ممكن كه كريخته باز ايد نجد صد ونوزده مناظره ومباحثه كردن
مشروطات وى نه است ا بايد كه قمر در بروج مجسده باشد وكفته اند در قوس
روا نبود ب بايد كه قمر بيكى از سعدين متصل باشد ج بايد كه صاحب طالع بطالع

ناظر از وتد

ناظر از وتد وقوى بود د بايد كه قمر از كواكب علوى منصرف شده باشد كه ان كوكب مستقيم
السير بود ومنزح باشد در روندى مقبول واو دادن خانه شهادتى باشد ه بايد كه قمر
بكوكبى متصل باشد كه ان كوكب ضعيف بود در برج منقلب وحد زايل الوتد باشد و در
مباحثه على بايد كه ناظر باشد بعطارد ومسعود بود ز ابو معشر كويد دهر على سن اثنين
بود چون مجادله ومباحثه ومنازعه وغير ان بايد كه خداوند عاشر مايل بجانب خداوند
اختيار بود ببرج سابع وخداوندش ناظر صاحب اختيار بود ح بايد كه عطارد
مسعود باشد ودر طالع بود يا دافع تدبير بصاحب طالع بود ط بايد كه صاحب سابع
متصل باشد بكوكبى ساقط كه اورا قبول نكند يا كوكبى كه روى باحتراق دارد نحوس
وى بس چيز است ا نشايد كه سابع قوى حال باشد وخداوند طالع بد ومتصل
ب [illegible] كند از نحوست وضعف عطارد ج نشايد كه قمر از كوكب ضعيف بكوكب ديكر
قوى بپيوندد صد وبيستم وصيت بيمار و نوشتن وصيت نامه مشروطات وى هشت است
ا بايد كه قمر زايد باشد در نور وناقص باشد در حساب ب بايد كه ماه بسعدى
متصل باشد خاصه بمشترى ج بايد كه قمر شمالى صاعد باشد د قصرانى كويد
كه حال وصيت طالع برج ثابت بايد وقمر وخداوند طالع بايد كه در برج ثابت باشند
تا از وصيت تغيير نپذيرد ه بايد كه قمر بطى السير باشد ومتصل بود بكوكبى بطى السير
كه ان نيز دلالت بر عدم تغير وصيت كند و بايد كه اوتاد از نحوس خالى باشد
ومشترى وزهره در وتد بوند وقمر با ايشان تا وصيت پايدارتر بود وممكن بيمار
از بيمارى برهد ز بايد كه صاحب طالع نايد باشد در سير ومسعود متصل بسعود كه ان

کان نیز دلیل حیز بود و محذورات وی شش است ا نشاید که قمر در بروج منقلب بود که وصیت تغییر پذیرد ب نشاید که طالع نیز در بروج منقلب باشد که تبدیل وصیت راه یابد ج نشاید که قمر تحت الشعاع بود که بیمار را خطر بود د حذر کنند از اتصال قمر بکوکبی که تحت الشعاع بود مکر ان کوکب که زیاده در نکی نکند و زود برجی دیکر تحویل کند ه نشاید که قمر مقارن مریخ باشد یا در تربیع و مقابله که بیمار را خطر باشد و حذر کنند از انکه مریخ در طالع باشد یا در وتدی که بیمار را بیم باشد و وصیت نفاذ نیابد و اکر بجای مریخ زحل باشد بیمار را بیم بود اما وصیت بجا اورده شود

سفر خشکی کردن

صد و بیست و یکم سفر کردن در خشکی این باب نیز بهم ترین ابواب است و حاجت بر این بسیار می باشد بس در این باب سعی بلیغ کردن و اهتمام بجا اوردن اولی باشد چه اکر طالع وقت سفر منحوس بود و خداوند طالع منحوس و خداوند صاحب طالع نیز منحوس باشد دلیل تلف مسافر را و اکر قمر در درجات محترقه باشد بیم قطع است و بودن یکی از نیرین در طالع خطر قویست و مانند این در موضعی از کتب اختیار مسطور است که روزی بزرکی از شهر بیرون شد و عزیمت سفر مصمم کرد و اختیار وقت نفرموده و چون وقت یکی از خانه وی بصحبت جمعی از حکما که اختیار کرده بودندی در امد و پرسید که امروز سفر کردن را چکونه است حکما نظر کردند تربیع نحسین بود و مریخ روی باحتراق داشت کفتند امروز از برای سفر نیکو نیست سائل فریاد بر کشید که فلانی وقت حکیمان پرسیدن که چه وقت بود کفت بامداد که روز سه شنبه بود و بامداد او منحوس رفته بود ساعت مریخ بود و قمر در طالع وقت و خداوند ثامن مریخ بود و نزدیک باحتراق

چون نیک نکاه کردند ده درجه از طالع وقت کذشته بود که مریخ بعین احتراق رسیده بود سائل را کفتند اکر فریاد کنی و اکر افغان از امروز تا دهم روز چون خبر کشتن او برسد سائل دل تنک از مجلس ایشان برخواست و از بهر انکه شنید که روز بد است از کسان خویش کسی را از عقب ان شخص نفرستاد بلکه بیکانه را از عقب او فرستاد تا او را باز کرداند چون روز دهم بود چون بر کشتن او محتشم و انکه از عقب او رفته بود برسید و مثل این روایات بسیار بوده حاصل سخن انکه در باب اختیار سفر اختیار نمودن واجب و لازم است و قبل از شروع در بیان شروط بباید دانست که طالع دلیل مسافر است و ابتداء سفر و نهم دلیل سفر و هفتم دلیل مقصد و هشتم دلیل قوام مقصد و چهارم دلیل رجوع از سفر و قمر و عطارد کوکب سفر و مریخ دلیل قطع طریق بود در سفر خشکی و زحل دلیل همین حال در سفر دریا پس در احوال این دلائل تامل باید فرمود و انچه قوی حال و مسعود باید چنان ساخت تا کار بمراد رود و این از جمله کلیات است اما شرایط جزئیه که درین باب بجا باید اورد چهل است ا باید که قمر در بروج ارضی باشد و اولی انکه منقلب باشد تا سفر دراز نشود و دور نماند ب باید که طالع از نحوس خالی باشد تا مسافر زود بمقصود رسد و اغاز سفر وقت حرکت باشد از مسکن که اول مفارقت است ج باید که سعدی در یکی از اوتاد باشد که دلالت بر منفعت و کثرت خیر کند اکر در طالع بود در ابتدا سفر فایده رسد و اکر در عاشر در میان سفر و اکر در سابع بود فایده هم در مقام او بدو رسد بعد از رجوع و اکر در چهارم باشد بوقت معاودت که روی

منزل ادد خیر دوی نماید محیی الدین در کتاب خود آورده است که اگر در وقت سفر
سعدی در طالع باشد کفایت بود جبر همه نقصانها کند د باید که صاحب طالع
از نظر نحسین ساقط باشد که در نحوست صاحب طالع مسافر را مخاطره عظیم است
چنانچه طبری در کتاب آورده است که چون در وقت سفر طالع نحس باشد اگر صاحب
طالع مسعود بود دلالت بر صاحب بد نکند و چون طالع سعد باشد و صاحب طالع
منحوس دلیل مرگ مفاجات بود ه باید که سابع دلیل مقصد است بسعدی آراسته
بود و باید که صاحب سابع قوی حال و از نحوست پاک ز باید که خداوند نهم که
بیت سفر است سعدی بود و بهتر آنکه از سعد در طالع باشد و از مناحس سلیم ح
بهتر آنست که ماه در پنجم طالع باشد و بطلیموس میگوید چون قمر در پنجم باشد مریخ
مسافر کم بود و حاجات او روا باشد و راه باسانی پیش رود و مطالع بسلامت ماند
ط باید که نحوس از ماه ساقط باشند و از طالع هم و سنجری در کتاب معانی آورده است
که در اختیار سفر نظر نحوس بطالع سهل از نظر ایشان بقمر ی باید که ماه بمشتری
یا با آفتاب متصل بود بمودت یا باید که قابل تدبیر ماه قوی حال بود یا وسط السماء
یا بیت الرجا باشد که آن دلیل است بر حصول چیزهای نیک در سفر یب باید که
در اختیار سفر ملوک از صلاح خانه دوم و خداوندش بکنند که از جمله ضیم و رعیت
و رعایت عاشر و صاحبش نیز لازم بود یج باید که ماه بخداوند خانه خود ناظر
باشد ید باید که خداوند طالع در وتدی باشد بسعود آراسته و از نحوس دور
یه باید که خداوند خانه ماه در وتد باشد از مناحس سالم یو اگر آفتاب به تربیع سعود

باشد

باشد بسعود آراسته و از نحوس دور یه باید که خداوند خانه ماه در وتد باشد از مناحس
سالم یو اگر آفتاب به تربیع سعود باشد یا در مقابله ایشان دلالت بر آنکه زود از سفر باز
آید یز اگر طالع مسافر معلوم است که صاحب طالع قوی از نحوس پاک باشد سالم آید
و نیز هم چنین یح باید که طالع وقت دهم طالع اصل مسافر باشد یا سابع یا رابع
و طالع تحویل و اینها بجای طالع اصل توان داشت یط باید که قمر در یازدهم یا پنجم
یا سیم طالع قوی باشد و اگر در دهم و نهم بود باید که قوی حال باشد و اختیار
صاحب بوضع از است که در طالع اصل بهتر بود و اگر طالع معلوم نبود باید که ضمیر
کند این بهر سفر و بطالع سنبله نکرد و آن طالع را عوض طالع اصل بکار دارد ک باید
که قمر زاید النور بود متصل بسعدی یا در خانه سعدی کا اگر ماه زاید العدد
باشد خوبتر بود چه زیادتی عدد دلالت کند بر زود رسیدن بمقصود و در
راحت و شادکامی گذرانیدن کب باید که عطارد که کوکب سفر است در حد خویش باشد
متصل بسعدی که آن دلیل آسانی سفر بود کج اگر سفر تجارت است باید که دوم طالع
نیکو حال باشد و صاحب وی ناظر از تثلیث خواه فوق الارض خواه تحت الارض
و گفته اند خداوند دوم فوق الارض و اگر هم در دوازدهم افکند روا بود کد باید
که اتصال محمود باشد میان تاسع و خداوند طالع تا البته مراد شود و آن سفر با
نجح برآید که در اختیار سفر سلاطین باید که در اصلاح رب السنه بکوشند
و کوکبی که در قران صغری مسعود باشد در طالع اختیار در رعایت او نیز بکنند کو باید
که عطارد مسعود باشد و بطالع ناظر باشد بنظر پسندیده تا مهمات بموجب دلخواه ساخته

کرد دکو باید که کوکبی که قمر بدان می پیوندد مسعود باشد یا مقارن مسعود تا بهره تمام
یابد کح باید که در اصلاح بیت غرض و کوکب غرض غایت جهد بتقدیم رساند و اصل
در اختیار سفر بلکه در همه ابواب اختیارات خوش داشتن غرض است و چون اصلاح
کوکب غرض و خانه حاجت کرده باشد مقصود فوت نشود کط اگر قمر منحوس است
باید که او را از طالع ساقط سازد تا زیانی نرسد ل چون ماه از طالع ساقط افتد
باید که خداوند طالع با خداوند خانه ماه در اوتاد باشد لا باید که عطارد با ماه بود
یا مقارن مشتری یا ناظر بوی از تثلیث که آن دلیل آسانی کارها بود و اگر نظر تربیع باشد
دلیل زودی مراجعت بود لب بهتر آن است که طالع هفتم و هشتم و نهم و خداوند
هر چهار از عداوت مریخ باشند لج باید که مریخ در فرح باشد و قوی حال و سعدین
بر او ناظر تا ضرر کم کند لد باید که در اصلاح سهم السعاده و سهم السفر و خداوندان
ایشان بغایت سعی نماید له اگر طالع موضعی که از آنجا سفر میکند معلوم است باید
که سعدی در آن برج نهند تا باز رسیدن بدان موضع در کام رانی بود لو باید که
نیرین بیکدیگر و طالع ناظر باشند لز اگر سفر بجهت علمی و منصبی است باید که
خداوند عاشر از طالع ساقط نباشد و در این نکته احتیاط فرمودن از لوازم است
لح باید که خداوند طالع از تحت الشعاع دور بود لط باید که صاحب بیت قمر مشرق
بود و از احتراق دور م رعایت کند که مسافر را روی بکدام طایفه در چه است
هر اینه باید که قمر را بدان کوکب که آن جماعت از منسوبات اویند متصل سازد با انصاف
بسند باید و محذورات وی بیست و چهار است ا نشاید که خداوند طالع از طالع

ساقط

ساقط باشد ب نشاید که ماه در برج آبی بود خاصه عقرب و با حوزی کو باید که مثلا
وقتی دست دهد که جمله کواکب منحوس و بد حال باشند و مریخ قوی و نیکو حال پس
در چنین وقتی چون ضرورت افتد که اختیار باید کرد قمر در عقرب از بروج ذکر
بهتر باشد ج حذر کند از نحوست ماه که او را با سفر خصوصیتی عجب است د نشاید
که بیوت سواقط و زوایل از طالع اصل اختیار کند که نقصان کلی روی نماید ه حذر
کند از بودن ماه تحت الشعاع که خلل آرد و نشاید که قمر در ثانی عشر یا سادس افتد
ز نشاید که عطارد منحرف یا راجع بود ح نشاید که عطارد مسعود در ششم یا
دوازدهم افتد ط نشاید که نیرین مقارن نحوس باشند یا در تربیع و مقابله ایشان
خصوصا آفتاب که دلالت کند بر دبیر ماندن در آن سفر و مسافر را مرض و حبس
و خصومت روی نماید و امکان مودت بود و از آن سفر او را مراجعت دست ندهد
تا سعدی در آن درجه نرسد که آن نحس بوده باشد ی نشاید که ماه در اوایل ما
متصل بمریخ باشد که آن دلیل آفت است از دزدان یا از اعوان پادشاه یا از آتش
یا نشاید که ماه در اواخر ماه متصل بود بزحل که آن دلالت کند بر موانع و آفات
و نزدیک یونانیان ممازجت قمر بزحل را جایز است یب حذر کند از بودن ماه
در رابع که آن دلیل دشواری راه و دوری مسافت بود یج نشاید که آفتاب در طالع
باشد که بیم مخاطره بود و بودن نیر در طالع دلیل بیماری مسافر باشد و در راه
رنجی سخت بوی رسد ید نشاید که نیرین از طالع ساقط باشند که آن دلیل
درازی سفر یا موت مسافر به حذر کند از بودن قمر در طریقه محترقه که آن دلیل

بقطع طریق و عدم معاودت کند یو احتراز کند از عقاب بلد بزرین با طالع کران دلیل
رنج بود یز نشاید که صاحب ثانی عشر الارض بود خصوصا در رابع و خامس و سادس
و بعضی برآنند که اگر طالع صالح الحال باشد تحت الارض جایز باشد یح نشاید که قمر
تحت الارض بود سیما در رابع چه در ثالث و خامس روا داشته اند یط نشاید که خداوند
طالع با خداوند خانه قمر هفتم باشد که عاقبت کار مسافر وخیم بود ک نشاید که در ابتداء
حرکت یکی از نحوس در خانه افتد که پیش از خانه قمر بود که از آن مشقت ها خیزد کا
نشاید که یکی از نحوس در اوتاد طالع بود که مسافر بمقصد مقصود نرسد کب طرفی گوید
نشاید که قمر در قوس بود که آن موجب تعویق کارها و تهمت مسافر بود کج حذر کنند
از ضعف و تباهی حال مریخ تا کار مسافر نیکو از پیش رود و قطع نشود کد حذر کنند
از نحوست هشتم و خداوندش چنانچه در کتاب ثمره آورده است که حل بنحوست
الثامن و صاحب الخارج والثانی و صاحب الداخل مراد از خارج مسافر است و از کسی که
دخول با مسکن کند و چون ثانی مسافر را دلیل مقصد است و ثامن ثانی است او
دلیل ما یحتاج و فواید از باشد در سفر و طالع داخل بلده است و ثانی داخل مال
و اعداد منافع او در مسکن پس بدین سبب از نحوست این دو خانه در این دو احتیاب
حذر نمود فایده بعضی از افاضل فرموده اند که ایام هفته در هر روزی حذر باید
نمود و سفر کردن از جوانب اربعه عالم و بر این منوال نظم کرده اند ایراد او خالی از
فایده نیست سوی مشرق دوشنبه شنبه نروی ای برادر من هر آنکه از
مغرب آورد کینه روز یکشنبه است دینه دو و سه شنبه و چهارشنبه فال

سفر کردن در آب

نروی نیز بهار سوی شمال پنجشنبه چه خود بر آورد سر دخت خود جانب جنوب مبر
صد و بیست و یک سفر کردن در آب مشروطات وی ده است ا باید که ماه در برجهای
آبی بود یا در برج رطب و در عقرب مکروه است ب سبب ضعف ماه و دیگر سبب آنکه
صاحب اوست چه دشمن است مر صاحب کشتی را و محمد ایوب گوید در برجهای خاکی بد
بود و در دو شوس از بودن قمر در هر برجی یاد میدهد و میگوید بودن ماه در برج
حمل دلیل اصلاح کار و نیکو رفتن کشتی بود و در ثور از ضرری خالی نبود و در جوزا آب تا از
هشت درجه دلیل سلامت باشد و در سرطان نفع بلند و از موج ایمن باشد و در اسد
اگر نظر نحسی نبود ضرر کمتر رسد و در سنبله دیر آید و درست و در میزان چون
از ده درجه گذشت سفر بر آن بحر نشاید و در عقرب احتراز اولی و در قوس از موج
پناه کننده کشتی را ضرر رسد و در جدی پس از سه درجه باکی نبود و با این همه احتراز
بصواب نزدیک تر باشد و در دلو از رنجی و تعویقی خالی نبود و در حوت بی ضرر بنا شد
و فی الجمله بنظر سعود ضرر کم می شود و بنظر نحوس خلل می افتد ج باید که موضع قمر از نحوس
خالی باشد د باید که طالع و سایر اوتاد مسعود بود ه باید که طالع وقت برج آبی بود
و اگر سعدی قرین بود بهتر باشد و باید که خداوند عاشر در برج آبی بود و مسعود باشد
ز اگر خداوند طالع در برجی بود آبی با سعدی غایت کار باشد ح باید که زحل
در فرح بود و قوی حال باشد تا آفتی نرسد ط باید که قمر فوق الارض باشد و زهره
بدان ناظر تا از موج ایمن بود ی باید که نیرین و عطارد مسعود بطالع ناظر باشند
که آن نیز دلیل سلامتی بود یا باید که سعدی در طالع بود تا آن سفر بمراد رود و در عاشر

نیز نیکو باشد و محذورات وی یازده است ا نباید که ماه بزحل پیوندد خاصه از وتد اما
اگر قمر در موضع قوی حال باشد متصل السعود قابله از حد کم کند ب نشاید که در طالع
ستاره هفتم بود که کشتی در رود ج نشاید که ماه متصل باشد بستاره مقیم که کشتی
در آب راست نرود د نشاید که زحل در برج آبی بود و تباه حال باشد که بیم غرق شدن
کشتی و فساد حال زحل در سفر دریا لایق نیست خاصه فساد حال مریخ در بیابان
ه نشاید که طالع حد و دخوس بود و احتراز باید کرد از بودن ماه در بروج ثابته
و ده درجه اول جوزا و دو بیست درجه آخر میزان و ده درجه اول جدی نیکو نبود
ز نشاید که قمر تحت الارض باشد خصوصا بالنحس و اگر آن نحس زحل باشد دلیل
در آب افکندن رختها بود ح حذر کند از نظر دو نحس بیکدیگر و نظر عطارد بدیشان
که آن دلیل بر شکستن کشتی کند ط بپرهیزد از بودن زحل در طالع یا در تربیع
و مقابله او که بسیار بد باشد ی احتراز کند از آنکه صاحب طالع بستاره مقیم
بد هابط پیوندد که بیم بگرداب افتادن باشد یا نشاید که نحسی در وسط السما باشد
که هول و هراس عظیم آرد و بیم در ماندن و غرق شدن بود و این شرایط در سفر
آب گفته شد با مشروطات در کشتی نشستن و کشتی در آب روان کردن بمرمت باید
کرد و مشروطات اجزای سفینه در بحر علیحده گفته می شود و آن این است [illegible]
کشتی در آب روان کردن مشروطات وی سیزده است ا باید که یکی طالع از بروج
آبی بود ب باید که قمر نیز در برج آبی باشد و عقرب مستغنی باشد در این اختیار
ج باید که ماه از عیوب پاکیزه باشد و از تحت الشعاع دور د باید که سعدین در اوتاد

کشتی در آب روان کردن

طالع

طالع و اوتاد نیز باشند ه اگر بهر تجارت در دریا می نشیند باید که ماه با عطارد مسعود
باشد تا نفع عظیم یابد و باید که خداوند طالع صاعد باشد و در طالع بود که آن دلیل
سرعت سیر کشتی باشد ز باید که قمر زاید النور و العدد باشد که آن نیز دلیل زود
رفتن کشتی و سلامت آن کند ح باید که ماه بمشتری ناظر بود از سرطان یا حوت
و از عقرب نشاید چه مریخ دشمن است نشنیده واد رود یا ط باید که آفتاب
مسعود باشد و از نحوس سالم ی باید که خداوند طالع با خداوند خانه ماه در عالم
باد هم با باد هم بود که او دلیل زود رفتن کشتی و بمقصود رسیدن باشد یا باید
که سعدین در اوتاد باشند و اگر مشتری در تربیع ماه باشد غایت کار باشد
یب باید که نیرین از تربیع و مقابله و مقارنه بیکدیگر سالم باشند یج اگر ماه بزهره
ناظر بود و زهره تحت الشعاع دلالت کند بر ایمنی و سلامت بمقصد رسیدن
و محذورات دوازده است ا نشاید که ماه در محاق باشد که موجب رنج رسیدن بود
ب نشاید که عطارد با زحل بود که مشقت رسد ج بودن عطارد با مریخ دلیل
نقر بود د حذر کند از آنکه یکی از نحسین بماه ناظر باشد یا به آفتاب که دلالت
بلا و سختی کند و نظر مقابله بدتر باشد ه نشاید که صاحب طالع در چهارم و ششم
بود که آن دلیل بطول سفر بود و نشاید که خداوند خانه قمر در وتد الارض بود که آن
دلالت بر تعویق امور اهل کشتی کند و در ششم نیز مناسب نبود ز نشاید که خداوند
خانه ماه در مقابله ماه باشد که اهل کشتی را بیماری رسد ح نشاید که مریخ با ثوابت
که بر مزاج مریخ اند در حادی عشر یا وسط السما باشد یا مقارن طالع که موجب فساد کشتی

بود یط نشاید که طالع در حد و در خوس بود که مضرت عظیم رسد و حد نحوس در سفر بیابان
کمتر زیان دارد از سفر دریا یک نشاید که ساعت روان شدن ساعت کوکبی نحسی باشد
که بیم هلاک بود یا حذر کنند از بودن ماه تحت الارض متصل بنحسی که بکشتی و اهل او را
افت رسد انجواهر او کوکب ب حذر کنند از رجعت سعود که دلالت کنند بر باز گشتن
بی مرادی اما تلف نشود صورت بحمام در شهر شدن در این اختیار شرایط احتیاط رعایت باید
نمود که این باب او حمله است که او راد و مزاج و مصالح سر را اثر تمام است و دخول عبارت
از ان است که چشم بر جایگاه مقصد افتد که ان اول وصول است و مشروطات وی
نوزده است ا باید که قمر در بروج ثابته بود و اگر خاکی باشد بهتر بود ب باید که طالع
و خداوندش از نحوس بری باشد ج باید که دوم و صاحبش که دلیل معاش اند در مسکن
قوی حال باشند د باید که صاحب دوم کوکبی سعد بود ه باید که خداوند دوم فوق الارض
بود لا در نهم و گفته اند اگر در طالع باشد بهتر بود و و اگر صاحب ثانی نحسی بود در طالع
با خداوندش نظر پسندیده ناظر باشد ز باید که قمر مقبول بود از خداوند طالع و مسعود
ح باید که مسعدی در وتد باشد تا در ان شهر دیر بماند و کارش بمراد بود ط اگر خواهد که
در ان شهر بسیار مقام کند باید که ماه در اسد باشد مقبول از خداوند طالع و سعدی
در وتد بود ی باید که ماه در غایت قوت باشد و کلی از مناحس دور بود یا باید که سهم
السعاده در طالع یا وسط السما بود و ناظر بصاحب طالع یب باید که ماه فوق الارض بود
تا در ان شهر مشهور گردد اما اگر در ان شهر کارها پوشیده خواهد کرد باید که ماه
تحت الارض بود و تحت الشعاع بهتر باشد یج باید که صاحب ثانی مستقیم السیر بود

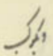
باید که ماه بصاحب ثامن بود و فوق الارض بهتر یه باید که ساعت دخول ساعت
کوکبی سعد باشد یو اگر کار سلطانی یا عمل بزرگی میکند باید که قمر در دهم
یا یازدهم باشد و مقبول بود از خداوند طالع و اگر خداوند دهم کوکب سعد بود
در طالع باشد به تثلیث افتاب که دلالت کند بر آنکه کارش را نظامی بود و رعیت
وی را مطیع باشند یز باید که رابع که دلیل مسکن است و صاحبش نیکو حال بود یح
در کفایة التعلیم گوید در این اختیار باید که زحل که کوکب مسکن است در فرح باشد
و قوی حال بود یط طریق گویا اگر کسی بطالع ناموافق بشهری رود باید که بگذارد
تا قمر تمام منازل بیست و هشت گانه را قطع کند پس بطالع موافق و زود سعد بیرون
رود و سه روز بیرون توقف کند تا قمر به برج تمام برود و ان بیرون رفتن را کطی
خوانند و بیرون ماندن را خرنی پس بطالع نیک اختیار موافق در شهر اید چنانچه
خداوند دوم مسعود اید و باقی شرایط رعایت کند و محذورات وی چهارده است
ا نشاید که قمر در بروج منقلب باشد خصوصا که بنحسی متصل بود ب روا نبود که
خداوند ثانی تحت الارض بود که ان دلیل خوف و دشواری باشد و هیچ مقصود
حاصل نشود و اگر بودن او فوق الارض میسر نشود البته باید که بکوکب فوق الارض
متصل باشد تا ضرر او را غایت کند ج نشاید که خداوند ثانی راجع باشد یا در
الشعاع یا مستقیم که ان دلیل کم نفعی و زود بیرون رفتن بود د نشاید که ماه بزحل
مقارن باشد که ان دلالت بر مضرت کند ه نشاید که ماه با خداوند ثانی بود
که کار در فرج بسته گردد و نشاید که خداوند ثانی با عطارد بود و مریخ بوی ناظر

از سابع که او دلیل حرارت بود و اگر بجای مریخ زحل بود دلیل ضایع شدن
مال و تعویق مهمات بود د اگر مریخ با ماه در قوس بود یا ناظر باشد بماه
از قوس دلیل مضرت بود از آتش ح بباید که خداوند دوم در چهارم باشد
که بیم مرگ بود خصوصا که نحسی بدو بپوندد ط اگر صاحب ثانی در ثانی بود
دیر مقام نکند و زود بیرون رود ی اگر خداوند دوم در ششم باشد خاطره
کار در خود بستن بود یا نشاید که ماه در چهارم بود یا با خداوند چهارم یب
نشاید که صاحب رابع در طالع بود که لبسیار بد باشد یج در کارها
سلطانی احتراز کند از آنکه صاحب وسط السما در چهارم باشد یا خداوند رابع
در عاشر چه این دلالت بر آنکه شغل وی با تمام نرسد و رعیت فرمان وی
نبرند ید اگر شهر از آن صاحب اختیار است نشاید که صاحب نهم در طالع بود یا
ثانی در تاسع مگر خواهد که زود از آن شهر بیرون رود در جلوس بر سریر و بیعت
و قبول و نهی تاج حکما در اختیارات جلوس جهت ملوک و سلاطین احتیاط تمام
کرده اند و اگر کسی را از ملوک طالع و دلالت معلوم نبوده است طالع نشستن
بر تخت ملک اصل بزرگ ساخته اند و بجای طالع اصل بکار داشته اند
پس باید که در شروط آن و محذورات وی هیچ دقیقه مرعی نماند اما شروط آن
وی چهل و سه است ا باید که طالع و خداوند شرقوی حال باشند ب
باید که ماه و خداوند خانه اش از نحوس ایمن باشد ج باید که طالع وقت
برج ثابت و اسد در برج ملکی بهترین بروج ثابته است در این باب امام

ادامام

ابو المحامد غزنوی گفته است که روا باشد که طالع عقرب کنند تا عاشر اسد افتد
د باید که جای ماه برج ثابت باشد الا عقرب که دلالت بر جنان و شعب و فتنه
کند و ذو جسدین نیز نشاید خصوصا قوس و حوت بشرطی که در برج ثابت متصل
باقتاب و گفته اند در این اختیار قمر در حمل نشاید که شرف آفتاب است و در سرطان
نیز جایز است که اوج اوست ه باید که خداوند طالع نیز در برج ثابت بود
یا ذو جسدین و باید که صاحب طالع یکی از سعدین ناظر باشد بنظر قبول
خصوصا مشتری ز باید که قمر و صاحب بیتش ناظر باشند بمشتری یا بر تثلیث
مریخ باشند ح باید که دلیل ملوک یعنی آفتاب قوی حال باشد ط باید که ماه
باقتاب متصل باشد و آفتاب بمشتری اتصال داشته باشد ی اگر خداوند وسط
السما و مشتری یا وی در وسط السما باشد بغایت نیکو بود یا بهتر آن است که آفتاب
در برج نادی بود چه ابراج تعلق بملوک دارند و آفتاب دلیل ایشان است
یب باید که اوتاد او بعد از سعدی یا مسعودی خالی نباشد بتخصیص وتد عاشر
یج باید که خداوند عاشر ممازج بود بخداوند طالع ید باید که آفتاب در وسط
السما بود یا زهره و مشتری و بهتر آنکه در شرف باشد یه باید که زهره و سعدین
شرقی باشند از نحوس و احتراق ایمن یو باید که خداوند طالع در وتدی بود
و قوی حال ترین اوتاد عاشر است یز باید که خداوند عاشر یکی از دو نیر بود
که بسیار نیکو باشد یح جهد کن تا قمر قوی حال بود و در وتدی افتد یط باید
که صاحب در شرف خویش بود یا متصل بخداوند شرف طالع ک باید که در صبر طالع

یا وسط السما از بروج ناری یا هوایی بود که ان دلالت بر اراستکی لشکر و زیادتی
جاه و مهابت پادشاه کند کا باید که ماه زاید باشد کب باید که سهم السعاده قوی
حال و مسعود باشد ناظر به نیرین و در یکی از اوتاد خصوصا عاشر کج بهتر
انکه طالع وتدی از اوتاد طالع قران گذشته بود یا از اوتاد حال یا طالع
اجتماع یا استقبال المقدم کر از بسیار پسندیده بود و اکر طالع وقت همان
طالع قران سابق بود خواه وسط خواه اصغر بهتر بود کد اولی انکه طالع
وقت عاشر طالع ان شهر بود که دار السلطنه است که باید که عاشر و صاحبش
مسعود باشند کو باید که قابل تدبیر قمر قوی حال بود کز باید که مشتری که دلیل
صدق بیعت است مسعود و نیکو حال باشد و اکر قمر در خانه وی بهتر بود
کح باید که قمر از عطارد یا زهره منصرف بود و شمس یا مشتری متصل که نیک
پسندیده بود و کار پادشاه و رعایا بمراد رود کط از کوکب ثابته انکه در قدر
اول است یا دوم بر دقیقه طالع بود یا دقیقه وسط السماء بشرط انکه بر مزاج
سعدی بود ل باید که قمر از کوکب سفلی منصرف بود و بعلوی متصل بشرط
انکه ان کوکب ماه را منحوس نکند لا باید که سهم الملوک والسلطان نیکو حال
باشد و خداوندش در عاشر قوی حال و دور از مناحس لب باید که خداوند
عاشر صاعد باشد تا روز بروز در مهمات در ترقی بود لج باید که راس در موضع
نیکو باشد از طالع و بهتر انکه صاحب طالع یا راس باشد لد باید که صاحب
طالع مشتری بود و اکر صاعد باشد بهتر له باید که قمر از کوکب هابط بر کردد



و کوکب صاعد بوند که مسعد باشد لو باید که خداوند طالع متصل باشد
بخداوند ان اقلیم که ان شهر از ان اقلیم باشد لز باید که ستاره ان اقلیم مشتری
باشد و صاعد و قوی حال لح باید که طالع و خانه ماه و خداوند خانه ماه
در بروج مستقیم الطلوع باشند تا کار بر مراد میسر کردد لط باید که نیرین و خداوند
طالع بوند بد دستی م باید که نیرین از منحوس ساقط باشند و زحل در این
باب از مریخ ضرر زیادت کند ما اکر میسر شود که قمر در اسد نهند ناظر با افتاب
بنظر مودت و افتاب در جای نیکو بود نهایت کار باشد مب و قصد و کند
و چندین از استادان معتبر شرط کرده اند که چون صاحب وتد عاشر مشرقی باشد
و از احتراق دور مدت سلطنت دراز تر کشد و در کامرانی و شادکامی کذرد
مج باید که در اختیارات امور ملکی میان طالع سلطان شرایط که معتبر است
نکاه دارد تا ضرر باز نکردد نه بملک و نه بمالک و محذورات وی چهارده است
ا نشاید که قمر در بروج منقلب باشد ب روا نبود که خداوند طالع نیز در بروج
منقلب باشد که دلالت بر عدم ثبات و بقا کند ج نشاید که ماه ناقص بود
در نور یا عدد یا حساب خصوصا اکر متصل باشد بنحسی که دلالت بر سستی کارها
کند د بپرهیزد از برجی که موافق ملوک نباشد که چون سرطان و عقرب
و جدی و دلو و از این بروج نه طالع توان ساخت و نه موضع ماه توان کردد
در این اختیار ه حذر کند از ان برجی که در وی زحل یا مریخ یا ذنب بود و
حذر از فساد کند حال افتاب که با وجود ضعف افتاب صلاح حال هیچ دلایل

دکر سود ندارد و ان کار نا پاینده بود یا حذر کند از انکه نحوس بطالع ناظر باشند
خصوصا از اوتاد یج بر پرهیزد از نحوست جزو اجتماع یا استقبال مقدم یا
استیلای نحسی بر ان جزو اکر اختیارات اینمعنی رعایت باید نمود اما اینجا
محافظت اولی و انسب است ط حذر کند از اوقات کسوف و خسوف که بسیار
بد بود و در اینمعنی مبالغه ها نموده اند ی نشاید که ماه زاید النور بود یا نحس
باشد یا نشاید که ماه از افتاب منصرف باشد که دلیل نقصان کارها بود یب
حذر کند از بودن ثابته قاطع بر درجه طالع یا عاشر و از ثوابت نحوسه نیز احتراز
واجب است یج حذر کند از مجاسده زحل و نظر او بصاحب طالع و خداوند وسط
السماء هر نظر که باشد و کفته اند مقابله و تربیع و مقارنه بدتر باشد و زیان
زیادت رسد ید حذر کند از انکه صاحب طالع در بیت زایل مدبر از افتاب افتاده
باشد که کار بفساد انجامد **صد و بیست و ششم لوا بستن** شروطات وی هشت است
ا ماه که در خانه های عطارد و مشتری و زهره بود اکر از برای حرب بود در خانهای
مریخ بهتر باشد و عقرب نیکوتر از انکه برج ثابت است و مریخ در این باب
اصلی و قوتی تمام دارد ب باید که خداوند طالع در خانهای مشتری و مریخ
باشد ج باید که ماه و خداوند طالع از نظر مریخ با افتاب خالی نباشد
خاصه بتثلیث یا تسدیس که ان بهتر بود د باید که طالع خداوند ماه و صاحب
خانه وی مسعود باشد ه باید که خداوند طالع مستقیم السیر باشد و باید که صاحب
بیت قمر مشتری بود اکر مستقیم باشد بهتر ز باید که قمر بسعدی متصل باشد

اکر

ح اکر ماه در خانه مریخ بود مقارن هر سعدی مریخ ناظر باشد بر از سعد بودن
بغایت ستوده باشد خصوصا در اواخر ماه و محذورات وی سه است ا حذر
کند از انکه خداوند طالع راجع باشد که ان دلالت بر کراهت لشکر کند و نفرت
ایشان از سرهنک و کفته اند اکر صاحب قمر نیز راجع بود همین عمل کند ب
روا نبود که ماه در سرطان بود چه ان کار را پایداری بازبستن باید که هفت
چندان نباشد ج نشاید که قمر بزحل پیوندد و خصوصا بعداوت **صد و بیست و هفتم**
لوا کشادن اکر خواهند که لوای پادشاه باز کشایند که دکر بار بستن باید
که هفت چیز رعایت کند ا باید که ماه در بروج مجسده باشد ب باید که طالع
نیز یکی از بروج باشد ج باید که ماه یکی از اوتاد بود د باید که قمر بسعود متصل
باشد ه باید که ماه در نور و عدد زاید باشد و باید که ماه شمالی صاعد
ز باید که طالع از نحوس سالم باشد اکر باز بستن او مطلوب بود و خواهد
که بار دیکر بسته نشود چهار شرط اینجا باید اورد ا ماه را منحوس باید ساخت
ب طالع برجی باید نهاد از بروج نحس و صاحبش در وی ج باید که ماه ساقط باشد
از طالع و بهتر انکه در ششم یا دوازدهم بود د باید که قمر در بروج باشد در یکی
از خانهای نحس و بهتر انکه در حدود نحوس بود تا انچه مطلوب است از این باب
وجود کیرد **صد و بیست و هشتم استفتاح خراج و بیعها** شروطات وی هشت است ا باید که
ماه متصل باشد بزحل در اول ماه از تثلیث و تسدیس ب باید که قمر در خانه زحل
باشد بشرطی که سعود بوی ناظر باشد که ان دلالت بر دوام عمل و ایصال اموال

کند ج باید که وسط السماء برج ثابت باشد و از نحوس پاک تا عمل باقی ماند د باید
که یازدهم که بیت المال و عمل است چندانکه تواند اصلاح کند ه باید که خداوند
یازدهم را بصاحب عاشر نظری باشد از مودت و هر دو بر خداوند طالع ناظر باشند
و باید که نیز نیک نیکو کنند و بطالع عاشر نیز ناظر باشند که غایت کار بود
ز باید که ثانی و خداوند او نیکو حال باشد ح طبری گوید بهترین اختیارات
در این باب آن است که قمر در جدی باشد یا اول دلو و بر زحل ناظر تا رعیت ترسنده
تر شود از سیاست و اگر جدی نیکو د بهتر باشد و رعیت خوشدل باشند
و جهد باید کرد از فساد ثانی و خداوندش و صاحب حادی عشر که در آن کار تعویق
افتد صدر بیست و نهم طلب عمل کردن شروطات وی شش است ا باید که وسط
السماء اصلاح کند ب باید که حادی عشر نیز بصلاح بود تا زود بمقصود رسد
عمل او بزرگتر بود ج باید که خداوند وسط السماء در وسط السماء بود و اگر نیز بازی
وسط السماء از نحوس خالی باشد د باید که خداوند آن شهر که در وی طلب
عمل میکند مسعود باشد و ناظر بوسط السماء صاحب ه باید که قمر و عاشر پس
از نظر مریخ بمودت خالی باشد خصوصا در آخر ماه و با حرزی گوید اگر خداوند
وسط السماء و خداوند خانه قمر با مریخ باشند در آواخر ماه در مثال این اختیارات
در حروب و خراج ستدن و مانند او پسندیده باشد و باید که خداوند
وسط السماء و صاحب ثانی را باهم موافقتی باشد و اتصال نیکو و گر طبع او جهت
وجه او عمل باید دانست این شروطات را با شرایطی که در باب حاجت خواستن ذکر

خواهم

خواهم کرد بمرهم ما ملک در بمقتضای مقام و محل و رات وی خلاف شروطات باشد
صدر سیم از آنکه نحوس بطالع ناظر باشند خصوصا از اوتاد
پرهیز را از نحوست جزو اجتماع یا استقبال مقدم با استیلاء نحس بر آن جزو
و اگر اختیارات اینمعنی رعایت باید کرد اما اینجا محافظت اولی و انسب است
حذر کند از اوقات کسوف و خسوف که بسیار بد بود و در اینمعنی مبالغه ها
نموده اند ب شاید که ماه زاید النور بود یا منحوس باشد ب شاید که ماه از آفتاب
منصرف باشد که دلیل نقصان کارها بود حذر کند از بودن ثابته قاطع بر درجه
طالع یا عاشر و از ثوابت منحوسه نیز احتراز واجب است حذر کند از نحوست
زحل و نظر او بصاحب طالع و خداوند وسط السماء هر نظر که باشد و گفته اند
مقابله و تربیع و مقارنه بد تر باشد و زیان زیادت رسد حذر کند از آنکه
صاحب طالع در بیت زایل مدبر از آفتاب افتاده باشد که کار در فساد انجامد
صدر سی ام ولی عهد ساختن بعد از ملاحظه بعضی از شرایط بیعت و جلوس
بر تخت سلطنت که سابق مذکور خواهد شد و قدری از شروط باب حکومت
و امارت نشستن که بعد از این بیاید اما شروطات خاصه وی دو چیز است ا
قمر را در بروج ثابته باید گرفتن ب قمر را مقارنه زهره باید ساختن و جهد باید
که از نظر قمر بنحسین و با آفتاب و از تربیع و مقابله و مقارنه صدر سی و دوم جامه نو
شروطات وی چهار است ا باید که مشتری در طالع باشد یا در سابع تا دران
رفتن خبر و شادی یابد ب باید که ماه بعدی مقبول باشد ج باید که زهره از وتد

بماه ومشتری ناظر باشد د باید که ثانی صالح باشد و صاحبش نیکو حال و محذورات
وی هم چهار است ا نشاید که ماه در تحت الشعاع بود که در آن کار هیچ خیر نباشد
ب نشاید که ماه بیکی از نحسین ناظر بود یا با ذنب باشد که بیم مخاطره بود ج حذر
کند از آنکه نحس در وتد چهارم باشد که کار آن کسان که در وی مانده اند
تباه شود د نشاید که ماه و خداوند طالع منحوس باشد که او و یاران
اندوهی رسد یا خبر موحش شنود صدر و هیجدهم [illegible] مشروطات
وی شش است ا باید که طالع برج ثابت باشد خصوصا اسد ب باید که قمر
در شرف بود و بستارکان سعد متصل ج باید که خداوند طالع بستاره سعد
پیوندد و اگر خداوند طالع ستاره سعد باشد بهتر باشد د باید که قمر
زاید النور باشد تا کار در مراد رود ه باید که خداوند وسط السماء و خداوند
ثانی را باهم موافقتی باشد و واگر قمر بمریخ ناظر باشد بنظر مودت از جایگاه
موافق بسیار پسندیده بود و محذورات وی دو است ا حذر باید کرد
از نقصان نور قمر که تباهی آرد ب نشاید که نحوس بطالع و خداوندش و بعاشر
و صاحبش و خداوند خانه ماه ناظر باشد و در این اختیار صلاح کواکب نحس
که معیشت وی می رود ملاحظه باید کرد و صاحب طالع و خداوند اختیار را صاحب
طالع اختیار را بوی متصل باید کردانید و اگر طالع جنبی می رود با شرایط باب حاجت
بمریخ باید داد و این نکته که ذکر رفت از کلیات است اگر رعایت کرده شود
فایده بسیار دهد صدر و بیستم عرض کردن نامه و دفتر بر سلطان مشروطات وی چهار است

ا باید که طالع اسد باشد ب باید که ماه در وسط السماء پیوسته بود بسعود و اگر
بخداوند وسط السماء پیوندد اولی بود ج باید که قمر زاید النور و العدد باشد
د باید که قمر صاعد بود و بکوکبی که پیوسته باشد او نیز صاعد بود و محذورات
وی اضداد اینها باشد که ذکر کرده شد صدر و بیست و یکم [illegible] مشروطات
وی دو است ا باید که قمر در برج منقلب باشد ب باید که طالع و صاحب طالع قوی
حال باشند محذورات وی هم دو است ا نشاید که قمر در اسد و عقرب بود
ب نشاید که قمر مقارن نحس باشد یا متصل ایشان بعد از وی صدر و [illegible]
نشستن اگر امیر است از خواص پادشاه و اگر یکی از خدام او که در موضعی
بامارت خواهد نشست حکم همه یک است و در این باب ملاحظه باید کرد که درجه
عاشر دلیل است بر عمل او و وتد مغرب بر حال حشم و ثامن بر مضرت و بندگان
و طالع بر خلیفه و سلطان و وتد زمین بر شهری که مقصد اوست و برج پنجم
بر رعیت او و دوم بر دبیر و سیوم بر اصدقای او و حادی عشر بر عامل که او
شهر را باشد و حال و مال و خراج او و نهم بر عاملی که بوده است در این شهر پیش
از این و ششم بر عبید و خدام او و دوازدهم بر ستوران او و بندگان او
پس تفحص این حالات بر حسب سعود و نحوس و مواضع ایشان و اتصال بعضی
از ایشان ببعضی می باید کرد فی الجمله در این باب شرط کرده اند از جزئیات [illegible]
ا باید که طالع برج ثابت باشد ب باید که موضع قمر هم برج ثابت بود که اگر
منقلب باشد آن کار دوام نبود و اگر ذو جسدین باشد دلالت کند بر آنکه بار دیگر

این عمل بد و دهند یا کسی را بدان شریک کنند ج باید که خداوند طالع در موضعی
قوی حال باشد ناظر بشمس بنظر مودت د باید که خداوند عاشر از نحوس دور بود
ه باید که صاحب وسط السما بخداوند عاشر ناظر بود بنظر پسندیده و باید که قمر
بخداوند خانهٔ خویش نگرد بدوستی ز باید که قمر در غایت قوت باشد و نیکو حال
و اگر قمر را نیکو حال نتواند کرد از طالع ساقط باید کرد ح باید که صاحب رابع قوی
حال باشد و ناظر بود بسعود ط در اصلاح یازدهم و خداوند او سعی بلیغ باید
نمود تا مرادش بکلی بر آید و خراج آسان بدست آید ی بصلاح باید آورد دوا
کرا ز طالع بهره دارد و چون خداوند حادی دلیل صلاح و فساد معیشت او باشد
و خداوند دوجه دلیل حجاب و تواری بود یا باید که سهم السعاده و خداوند
نیز نیکو حال باشند که آن دلیل نفع تمام باشد یب باید که خداوند وسط السما
شرقی باشد که آن دلیل قوت زیادتی جاه باشد یج اگر خداوند طالع بزحل
بپیوندد بمودت یا ماه بزحل متصل باشد و زاید بود در نور دلیل آن بود
که مدت دراز در حکومت بماند ید باید که خداوند طالع بمودت بخداوند
یازدهم نگرد تا مال بآسانی بدست آید یه باید که خداوند یازدهم از نظر
نحوس دور بود که او دلالت بر اصابت رای کند یو نظر خداوند ثانی بصاحب
حادی عشر دلیل سهولت خراج و بسیاری آن بود و محذورات وی ده است
ا نشاید که صاحب عاشر ناظر باشد بعداوت ب بپرهیزد از آنکه خداوند طالع
بصاحب ششم نگرد ج نشاید که قمر در ثانی عشر یا سادس باشد یا ناظر بخداوند

این

این دو برج که او دلیل گرفتاری و بند و حبس باشد د حذر باید کرد از آنکه خداوند
دوازدهم بخداوند طالع پیوندد و در وقتی که خداوند طالع در وتدی باشد
که آن نیز دلیل حبس و قید بوده ه حذر کند از اتصال خداوند طالع و صاحب
عاشر بخداوند راجع که دلالت بر زودی عزل کند و نشاید که قمر در درجه
استقبال باشد که مخالفت و منازعت پدید آید ز نشاید که خداوند خانه قمر
راجع باشد و خداوند طالع که آن دلیل کراهت رعیت و نفرت ایشان باشد
از والی ح حذر کند از بودن ماه در عقده خصوصا در ذنب که آن دلیل
گریختن باشد ط بپرهیزد از بودن صاحب طالع در وبال و هبوط یا بودن قمر
در هبوط که آن دلیل نکبت و حبس باشد ی نشاید که درجه‌های وسط السما
زایل باشد که بغایت ناپسندیده بود صدور و شیم نظر کردن در کار رعایا مشروطات وی
دو است ا باید که قمر در خانه سعدین باشد ب باید که قمر در دهم خانه که باشد
از خانهای سعدین نصاحبش ناظر باشند و محذورات وی هم دو است ا
نشاید که قمر بزحل و ذنب و مریخ باشد ب حذر کند از آنکه قمر در خانه نحسین
یا در حدود ایشان بود صدور و هم قصد و خصومت سلطان و دفع کردن مشروطات وی
دو است ا باید که قمر در نور بود یا در وسط السما ب اگر اختیار کننده با کسی
خصومت میکند باید که قمر زاید باشد در نور و در میان تربیع اول و مقابله
باشد ج باید که قمر صاعد بود و متصل بسعود د باید که سعود در طالع باشد
یا عاشر یا ناظر بطالع و عاشر یا خداوندان ایشان ه باید که خداوند طالع در وتد

باشد یا موضعی نیکو و قوی حال بود د باید که صاحب طالع مستعلی باشد بر صاحب
سابع یا متصل بدو بود ح باید که قمر از کوکبی که قوی حال منصرف شده باشد و بکوکبی
ضعیف متصل ط باید که سهم السعاده در طالع باشد یا در وسط السماء که ظفر
اختیار کننده را بود محذورات وی آن است که ماه ناقص النور باشد و خداوند
خانه‌اش منحوس اما اگر کسی با اختیار کننده خصومت میکند این حال مرعی باید
داشت و خداوند سابع نیکو و مسعود تا خصم صاحب اختیار قوی تر باشد
و بخصم ظفر یابد صدر سیم محاسبه کلا مشروطات وی دو است ا باید که قمر
در خانه عطارد باشد ناظر بزهره یا در خانه زهره بود ناظر بعطارد ب باید که
ماه بیکی از این دو کوکب که گفتم متصل باشد و از دیگری منصرف و احتراز باید
کرد از بودن قمر در خانه مریخ که موجب نزاع و فتنه و ملامت شود صدر نهم
ابتداء اعمال و اشغال دیوانی مشروطات وی پنج است ا باید که طالع آن وقت برج
اسد یا قوس باشد ب باید که آفتاب و مشتری در یازدهم طالع باشند یا در وسط
السماء متصل بخداوند خانه خود یا بصاحب شرف خود یا با ارباب مثلثات خود
ج باید که قمر بری باشد از نحوس د باید که ماه متصل بود با آفتاب یا مشتری
از اوتاد ه باید که قمر در اسد یا قوس باشد ناظر بود بخداوند و احتراز کنند
از نحسین بقمر و گفته اند بودن قمر در عقرب درین عمل بکراهیت نیست صدر دهم
اوقات دعا کردن این بابیست بزرگ و بسیار فایده و حکما را در این باب تصانیف
بسیار است و فلاسفه این باب را از سفها و جهلا پوشیده نگاه داشته اند

تا این

تا این دعوات را در شهوات خویش و محارم شریعت استعمال نکنند و علی الجمله
آنچه مشروطات وی است سوم هشت است ا چون حکما دانستند که مسعود ترین
کواکب مشتری و زهره است و چنین فرموده اند که در وقت دعا کردن باید که
یکی از این دو سعد در طالع وقت باشد و دیگری در رابع تا ابتداء کار و عاقبت
وی محمود بود و بعضی چنین گفته اند سعدی در طالع باید و یکی در عاشر تا مهمات
دینی و دنیاوی ساخته گردد و پیش بعضی آن است که یک سعد در رابع بود و یکی
در تاسع تا سعادت هر دو سرای حاصل گردد ب بر هر تقدیری این هر دو سعد
باید که مشرقی باشند و قوی حال و از نظر نحوس و ضعفهای دیگر خالی و حقیقت
آن است که سعد اکبر مشرقی باید و سعد اصغر مغربی ج باید که قمر قوی حال باشد
و متصل بسعدین د اگر دعا برای آخرت است و طلب جمعیت خاطر و امان وقت
باید که قمر در خانهای مشتری باشد متصل بزهره و این صورت بتجربه پیوسته
ه اگر دعا برای کارهای دنیا است و طلب مال باید که قمر در خانهای زهره
باشد متصل بمشتری و این نیز مجرب است و دعا برای هر مهمی که باشد باید
که ماه متصل باشد بکوکب الغرض و از وی مقبول بود چنانچه بر طلب ریاست باید
که قمر با آفتاب متصل باشد باتصال پسندیده و آفتاب نیک حال باشد و برای
طلب علم حال عطارد ملاحظه باید کرد و قس علی هذا ز باید که کوکب الغرض مسعود باشد
ح باید که سعود در خانه غرض جمع باشند ط باید که مشتری با راس بود و اگر در شرف
بود اولی باشد ی باید که ماه منصرف بود از خداوند طالع و متصل باشد بمشتری.

یا منصرف از مشتری و متصل بخداوند طالع باتصال محمود **یا** باید که صاحب وسط السما
ناظر بود بخانه خویش **ب** باید که خداوند طالع در وسط السما بود **یج** باید که او تاد از نحوس
سالم باشد **ید** باید که صاحب طالع متصل باشد بمشتری و اگر مجاسده راس بود بهتر باشد
یه باید که قمر در اسد بود و آفتاب در حمل با آفتاب در اسد و قمر در حمل بزرگی و دولت
خواستن و اینک است **یو** اگر مشتری در خانه یا شرف خویش باشد و قمر بدو پیوندد
از ثور یا میزان وقت اجابت دعا باشد بهتر آن است که دعا فی الحال مستجاب شود
یز اگر قمر در حوت بود و زهره در سرطان دعا بغایت مقبول بود علی الخصوص
در تزویج و تاهل **یح** برای طلب مساکن و ضیاع و ابنیه باید که زحل در میزان بود
و قمر در دلو یا قمر در میزان و زحل در دلو **یط** برای ریاست و استیلای مریخ در حمل
باید و قمر در اسد **ک** برای طلب علم و کتابت و اشتغال دیوانی باید که عطارد در نوزدهم
درجه سنبله بود و قمر در پانزده درجه سرطان یا سیوم درجه ثور یا عطارد در جوزا
باید و قمر در درجه شرف و آفتاب در حمل یا اسد بعد از عطارد **کا** برای قضاء
و اعمال دنیا و طلب وزارت باید که قمر متصل باشد بمشتری چنانکه قمر در سرطان
باشد و مشتری در ثور یا مشتری در سرطان و قمر در ثور و این مناسب تر است
کب برای طلب ملک و سلطنت باید که قمر متصل باشد با آفتاب بشرط قبول و اگر آفتاب
در وسط السما بود بهتر باشد **کج** برای کرسی شده آفتاب در نوزده درجه حمل باید
قمر در سه درجه ثور **کد** برای جاه و حرمت آفتاب در حوت بود و قمر در سرطان
که برای موافقت و الفت زهره در بیست و هشت درجه حوت و باید و قمر در ثور

باسر

با سرطان **کو** بهتر آن است که طالع دعا کردن نوزده درجه سرطان نهند تا سه درجه
حمل عاشر بود و اگر سه درجه اسد طالع کنند تا بیست و یک درجه حمل بر وسط السما افتد
اولی باشد و باید که از نوزده درجه سرطان آغاز کند تا دعا کردن و تضرع و
خشوع نمودن نماید تا این وقت به عارسد و چون هفت درجه اسد بر آید
باید که قطع دعا کند **کز** نکته مفید جامع درین باب آن است که ابومعشر میگوید
که چون خداوند طالع در اصل ولادت یا در طالع تحویل مسعود افتد اما انبعاث
صاحب تاسع یا بوقوع سعدی در طالع اصل یا تحویل یا بنظر سعدی بخداوند
تاسع یا بمجاسده صاحب طالع خداوند تاسع با راس هرگاه چنین وضعی واقع شود
وقت اجابت دعا است **کح** خواجه ابوالحسن در کتاب فی خابر الحکم آورده است
که بهترین وقتی دعا آن است که مشتری با راس مجاسده باشد و مشتری راجع بود
تا در سیر با راس موافق باشد و این را اثر زیادت باشد در اجابت دعا **کط** اعتقاد
یهودی آن است که در ملت یوشع وقت اجابت دعای او بود که قمر از استقبال
باز گردد و بسعدی پیوندد و بهترین استقبال آن بود بزعم ایشان که قمر در میزان
باشد و آفتاب در حمل و این استقبال در بیست و یک درجه حمل و میزان افتد **ل**
انصاری گوید وقتی که قمر از مشتری بگردد و براس پیوندد وقت اجابت دعا
باشد **لا** اختیار حکما یونان در استجابت جمیع دعاها آن است که طالع چنان
اختیار کنند که مشتری و راس مقارنه در وسط السما باشند و زهره در نفس
طالع یا مشتری در راس در تاسع و زهره در رابع یا زهره در طالع که دلیل ابتدا است

ومشتری دو درابع که دلیل انتهاست بعد از آنکه موضع هر دو سعد نیکو بود و محو
از مقابله و مقارنه و تربیع ایشان ساقط باشد و قمر بر ایشان متصل و اگر یکی
ازین شرایط باطل باشد حکم ضعیف بود لب شرط عظیم درین باب ملاحظه
کف الخضیب است و کوکب کف الخضیب کوکب ثابت است شمالی و در قدر سیوم
بر مزاج زهره و زحل و در تاریخ تالیف این کتاب که غره ذی الحجه است سنه ثمان
وسبعین وثمان مائه هجری موافق با دوم شهریور ماه قدیم سنه ثلاث و اربعین
وثمان مائه یزدجردی بمقتضای زیج ایلخانی قدس جامعه موافق این زیج رصد
کودکانی مواضع این کوکب معین تاریخ برج حمل است به بیست و هشت درجه
و یک دقیقه و چهل و سه ثانیه استاد ابوریحان در آثار الباقیه آورده است
که حکیم یعقوب بن اسحاق کندی رساله ساخته است مقصود بر اوقات دعا
و در آنجا یاد کرده است که هرگاه قمر و عطارد مقارن کف الخضیب باشند
هر آینه وقت اجابت دعا است و هر دعا که صلاح تن کند مستجاب شود و اگر
آفتاب بد و پیوندد دعا بجهت توانگری و شجاعت مستجاب گردد و اگر زحل
نیک حال بدو پیوندد امید اجابت دعا باشد و در نیمه آخر عمر سعادت یابد
اما اگر زحل منحوس بود بر عکس باشد و دعا کننده درویش و فقیر و بی
نوا گردد چه بعضی از ادعیه آنست که منعکس میشود بر داعی و خلاف
آنچه متمنای اوست حاصل میگردد چنانچه اهل طبرستان در زمان
حسین زید العلوی که ببلاء قحط مبتلا بودند به استغاثه بیرون رفتند

هنوز

هنوز از دعا فارغ نشده بودند که حریق از اطراف شهر پدید آید و بیشتر سوخته
گردید و اگر اخیار دعا کرده بودندی دعاء ایشان منعکس نشدی و چون مشتری
بد و پیوندد دعا کند نصرت خواهد بر ظالمی ظفر یابد و اگر زهره بد و پیوندد
در مال خواستن دعا مستجاب شود اما چندانکه در مال زیاد شود از عمر نقصان
کند و اگر مریخ مقارن گردد دلالت بر آنکه داعی در آن وقت بر مدعو علیه ظالم
اما دعا او مستجاب گردد و بدین باب امر طلسمات از عزایم و افسونها استعانت
جویند تا اینجا سخن استاد است ایراد کردیم لج اگر وقت اجتماع نیرین باشد
بر این وجه کف الخضیب عظیم وقتی بود استجابت دعا را و هر کوکب که با آفتاب
هم بر این درجه بود هم وقت دعا کردن باشد علی الخصوص که زهره عطارد
باشد و اکابر گفته اند زحل و مریخ نشاید له اگر عطارد و مشتری با راس
در این موضع مقارن گردد وقتی که مرجو باشد مر اجابت و قران عطارد
و مشتری همین حکم دارد له اگر راس با این کوکب ثابت مقارن شود هم وقت
اجابت دعا بود لو اگر زحل و مشتری با این کوکب قران کنند وقتی که راس در وی
بود بسیار پسندیده است لو برای دعا ذوالخوف و دفع مینباید که
زحل مقارن کف الخضیب باشد اما بشرطی که شمس در درجه شرف باشد لح
اگر ماه بخداوند بیت خود پیوندد و حاجت روا تر و بهتر آید و محذورات
این باب چهار است ا نشاید که قمر متصل باشد با جرام و شعاع نحسی از
عداوت ب احتراز باید کرد از رجعت و احتراق سعدین مکو رجعت مشتری

وقتی که مع الراس باشد ج حذر کند از مقارنه و مقابله زهره و زحل با کف
الخضیب که بر مقابله نه دهد د نشاید که زحل یا مریخ یا آفتاب باشند بر درجه
کف الخضیب که خلل آرد صد و چهل و یکم حاجت خواستن از ملوک و اکابر شروطات وی
سی و پنج است ا باید که طالع برج ثابت باشد خصوصا اگر حاجت از سلطان
خواهد و در برج ذو جسدین جایز داشته اند ب باید که قمر در برج ثابت باشد
یا ذو جسدین ج باید که ماه متصل باشد بسعود د باید که صاحب طالع نیز
بسعود پیوندد ه باید که ماه زاید بود در نور و عدد و حساب و باید که ماه در طالع
بود و گفته اند اگر در ثور بود در وسط السماء بهتر بود ز باید که ماه شمالی صاعد بود
ح باید که صاحب طالع مقبول باشد از صاحب عاشر ط باید که صاحب طالع بطالع
ناظر بود ی اگر ماه بخداوند بیت خود پیوندد حاجت بهتر آید زود تر
روا گردد یا باید که قمر بسعدی متصل گردد که از سعد مستقیم بود و زاید در سیر کار
بمراد بر آید یب باید که ماه با صاحب طالع باشد یا متصل بدو یج باید که ماه نظر
نکرد از عاشر یا ما مال الوتد که آن دلیل روا شدن حاجت باشد ید باید که ماه در ثانی
عشر خود ناظر باشد یه نظر خداوند خانه ثانی بطالع دلالت کند بر روا
شدن حاجات و بمراد رسیدن یو باید که سهم الرجا در موضع نیکو افتد
از طالع و در حادی عشر اولی بود یز باید که صاحب طالع متصل بود بکوکبی که
دلیل او بود آن باشد که محتاج الیه است چنانکه سلاطین را شمس و وزرا را
مشتری و علی هذا القیاس یح باید که سهم السعاده در عاشر بود یط باید که سعدی در بیت

الرجا بود و مشتری اولی بود ک باید که میان صاحب طالع و صاحب یازدهم قبول
اتصال باشد بمودت کا باید که صاحب طالع به نیر بنوبت ناظر بود از موضعی نیکو
بمودت تا کار بمراد بر آید کب اگر این حاجت خواستن بقصد نوشتن باشد
سعادت عطارد مطلوب است و اتصال او بصاحب طالع و عاشر بدو سنی کج
باید که سابع و خداوندش که دلیل مقصدند مسعود باشند کد باید که صاحب
طالع بطالع ناظر بنظر پسندیده تا حاجت روا شود بدلخوشی که باید که
کوکبی که قمر از آن منصرف می شود بکوکبی که قمر بدو متصل میگردد نظر تثلیث
داشته باشد تا آن مراد بزودی و خوشی بر آید و نظر تسدیس کمتر از تثلیث باشد
و در نظر تربیع و مقابله اگر چه حاجت بر آید اما با مشقت و عنا بود کو اگر قمر در
طالع یا ثانی عشر باشد تربیع سعدی و در برج مجسده بود حاجت بزودی
روا گردد کز اگر طلب عمل میکند باید که در وقت اجتماع سعدی در طالع بوده
باشد و نزدیک استقبال در سابع تا کار بمراد بود کح باید که صاحب طالع
ممازج صاحب سابع بود کط باید که صاحب حاجت که کوکب الغرض است مسعود
بود ل باید که صاحب حاجت در برج مستقیم الطلوع باشد لا باید که اوتاد
بسعود قرین باشند که او یافتن مرادها باشد لب باید که اثنا عشریه ماه با سعدی
بود و اثنا عشریه آن سعد با ماه بود تا آن حاجت بزودی روا باشد لج باید که
حاجت خواستن در ساعت کوکب سعد باشد تا عطارد مسعود لد باید صاحب
ساعت در وسط السماء باشد که آن دلیل زود روا شدن حاجت باشد له باید

کر از ثوابت انها کر بومزاج مریخ و زهره اند چدیکی را او نهاد باشند با ماه با سهم
السعاده یاد رحد دو الو طالع با عاشر را حد و و سعود بشرطی که سعدی بدین یا
ناظر کر ان دلالت بر حصول مراد و مقصود کند بو نیکوترین وجهی و محذورات
دی هفت است ا نشاید که قمر در مقابله طالع باشد ب و انبود که عطارد
ضعیف و بدحال بود و متصل بزحل که این کس مردود شود ج حذر کند از انکه
قمر متصل بنحسی باشد که ان دلیل مشقت و عنا بود د بپرهیزد از سقوط قمر
از خداوند خانه خود که او دلالت بر دشواری کار و تعویق مهم کند ه حذر کند
از رجعت صاحب طالع که مهم ساخته نکردد و حذر کند از انکه دلیل حاجت
راجع باشد یا منحوس بود که ان دلیل تاخیر مهمات بود ز کلدانیان
در این باب سخنی دارند و ان این است که چون افتاب در میزان بود و قمر بدو متصل
مقصود از پادشاهان حاصل نشود و زحل در حمل از دراس و مشتری در جدی
از قضاة و زهره در سنبله از زنان و عطارد در حوت از دبیران و مریخ در سرطان
از ترکان وقتی که این کواکب در این خانها باشند که هبوط ایشان است و قمر بدیشان
متصل بود دلیل بر روا ناشدن حاجت و در توقف ماندن مقصود و دشواری
مهمات و تعویق امور و خائب ماندن صد و چهارم در دست کرفتن و عقد مودت
در این باب اول عداوت و مودت میان بروج و کواکب باید شناخت و ذکر
او بتفصیل در رساله مواهب زحل مذکور شده پس در طالع هردو و اگر معلوم
بود ملاحظه باید کرد این مصادقت میان ایشان وجود کیرد یا نه اکر طالع هردو

نداند باد طالع هردو میان کواکب و بروج معادات باشد حالا وضع کواکب نوعی
سازد که موجب موافقت باشد و در این باب احتیاطی تمام بباید و اجهر فانون اختیارات
است کوشش باز دارد و علی الاجمال شروطی که در این باب کفته اند نوزده است
ا باید که قمر در بروج ثابته باشد و بهتر از همه ثور است بجهة ثبات و اکر انکه
خانه زهره است و زهره کوکب دوستی و دیگر انکه شرف قمر است ب باید که قمر متصل
باشد بزهره بنظر مودت و اگر خانه مشتری بمشتری پیوندد با اتصال ببندد بده بشرطی
که مشتری نیکو حال بود هم نیکو و اکر میسر نشود قمر را موضعی نهد که زهره را در ان
حظ باشد ج باید که ماه پاکیزه باشد از نحوس و قوی حال بود د اکر طالع هردو
معلوم باشد باید که خداوند طالع هردو را بیکدیکر ناظر محمود بود ه اکر خداوند طالع
هریک را خداوند یازدهم دیگری کند ان دیگر با نظر سازد بهتر بود و در طالع تحویل
و بروج انها نیز همین معنی رعایت باید کرد و اکر ماه را در بروج زهره کنند از طالع
ایشان یا طالع وقت زهره باشد از طالع اصل یا طالع تحویل بیار بسته بدیه
افند ز اکر غرض از این مصادقت کسب مال باشد باید که سهم السعاده در طالع
بود یا در وسط السما یا یازدهم ح اکر مقصود از این دوستی طلب علم بود باید که قمر
در وسط السما از طالع اصل مقبول از خداوند خانه او که صاحب عاشر اصل است
اکر عاشر اصل دست ندهد تحویل و انها را و ابود و اکر انها نیز نشود در عاشر طالع
اختیار نهد ط اکر این دوستی بجهت تجارت باشد باید که قمر در سابع اصل
یا تحویل اختیار باشد و قمر را از نحوست نکاه باید داشت ی و اکر این محبت بجهة

ضیاع و املاک باشد باید که قمر را در طالع اصل تحویل یا اختیار نهد و از نحوس
پاک کرده باشد یا اگر این محبت بجهت یافتن هدایا باشد یا برای وصلت و عطا یا
باید که قمر در پنجم بود از اصل یا تحویل یا اختیار هر کدام که موافق تر باشد ب
اگر این مصادقت بجهت طلب علم و دین بود باید که قمر در نهم بود از این طالع
ثلثه که یاد کردیم ج اگر این دوستی بجهة امیدی باشد یا مالی که از عمل بوی رسد
قمر در یازدهم باشد از این طوالع و متصل السعود بود د لیکن ملاحظه کند تا مصادقت
او بکدام طایفه است قمر در بروج کوکبی باید که ان جماعت از منسوبات او باشند
و قمر بصاحب او برج پیوسته مثلا اگر خواهد که با علما دوستی کند باید که قمر
در یکی از دو خانه مشتری بود و مشتری در سرطان یا در خانه یکی از خانهای خود
قوی حال باشد و باقی برین قیاس ه باید که طالع برج مستقیم الطلوع بود تا آن دوستی
پایدار بود و باید که خداوند ساعت زهره بود و زهره مستقیم السیر باشد و دور
از حظوظ خویش ز باید که صاحب حادی عشر بطالع ناظر باشد بصاحبش پیوسته
یا در طالع بود ح باید که سهم السعاده قوی حال باشد و خداوند یازدهم ناظر
تا کار نیکو در غایت بود ط باید که سهم الالفة والمحبة در موضعی نیکو باشد
و خداوندش متصل بصاحب طالع و بسعود مزین و محذورات وی دو است ا
نشاید که نحسی در یازدهم باشد که ماه را یا طالع را نحس کند چه آن دلیل است
بر رنج و سختی کشیدن از جهت دوستان ب نشاید که قمر در اوتاد نحسین باشد
که آن کار بهم نرسد و اگر رسد فایده نه بیند صید جستن و بیرون شدن بصید مربوط است

دوی شانزده است ا باید که طالع برج ذو جسدین باشد و حوت را در این باب
منع کرده اند ب باید که موضع قمر نیز یکی از بروج مجسده باشد ج باید که صاحب
هفتم که دلیل صید است مغرب باشد و بطی السیر و ناقص النور و منحدر در زایل
الوتد تا زود بدست آید د باید که عطارد را زایل آفتاب بطالع نکرده و اگر منحدر
باشد بهتر چه آن دلالت بر ضعیف صید کند ه باید که قمر منصرف باشد از مریخ
و مریخ صاعد بود در جایگاه نیک از طالع و بودن مریخ در وتد سابع بغایت
نیکو بود ز باید که قمر نیکو حال باشد اگر قمر وقت بیرون رفتن بصید منحوس
بود دلالت کند بر آنکه گزندی بصاحب اختیار رسد و اگر فساد قمر از زحل او
رنج صعبتر باشد و اگر نظر مریخ بود آفت بود باکی نباشد ح باید که قمر بعطارد
نظر مودت کند تا زود بمقصود رسد ط باید که قمر در زایل الوتد بود نه در وتد
چه بودن او در وتد دلیل فوت صید باشد و در زایل دلیل گرفتن و رها شدن
صید ی باید که قمر زاید النور و العدد باشد یا باید که خداوند خانه قمر بدو ناظر
بود تا گرفتن صید آسان باشد یب اگر شکار در صحراست ماه را در ثور و مثلثات
او باید کرد و خداوند طالع در برجی خشک تا نیک آید یج اگر شکار در کوه است
باید که ماه در حمل و مثلثات او باشد تا نیکو بود ید باید که زهره و ماه صالح
الحال باشند بی قصد مریخ که آن دلالت کند بر آنکه صیاد را صید مسلم شود یه
صاحب کفایة التعلیم گوید در اختیار صید باید که مریخ و صاحب بیت قمر قوی
حال باشند که او دلیل بزرگ است در این باب یو طرفی آورده است که بهترین نکته

در اختیار صید آن است که مشتری در طالع باشد و مریخ در سابع و زحل ساقط
از طالع و زهره در یازدهم یا در وتدی دیگر بود و متصل که او کارد برآید بر او د
دران صید نشاط افزاید و صیادان حریص و با جلادت باشند و هیچکس را
رنجی نرسد فصل در محذورات وی شش است ا نشاید که خداوند طالع از طالع
ساقط باشد که صیدی که بدین طالع بتوان دریافت ب نشاید که قمر خالی السیر باشد
یا در اخر بروج که هیچ بدست نیاید ج نشاید که خداوند هشتم ساقط باشد از
طالع که دلالت کند بر رهایی صید پس از گرفتن د نشاید که قمر در بروج
منقلب بود و از خداوند بیت خود ساقط که هیچ در نیابد ه نشاید که در شکار
کوه زحل بد حال بود که از آن خلل زاید و نشاید که کوکبی که قمر بدو متصل بود تنگی
باشد که صید سبقت کرد و بیرون رود و نشاید که ساقط باشد که او نیز دلیل
بر گریختن صید کند و اجود این باب از محذورات و محذورات باید که در مطلق
بیرون رفتن کار رعایت کند و با هر نوع شکار را علیحده شرطی چند است
که او نیز مرعی باید داشت چنانکه یاد کرده می شود فصل دوم در صید مرغان شرط وی پانزده است
ا باید که ماه در برج هوائی باشد ب باید که ماه متصل بود بعطارد ج باید که
عطارد قوی حال باشد و از قمر مقبول تا بر صید ظفر یابد د اگر صید مرغان
آبی است باید که ماه ناظر بود از بروج بادی بکوکبی که در برج آبی باشد ه
باید که صاحب طالع در برج آبی باشد یا بادی ناظر بخداوند خویش و اگر
صید چرغ و شاهین میکنند باید که طالع و جای ماه برج میزان باشد و قمر

بزهره

بزهره و عطارد پیوندد ز اگر صید بباز باشد باید که قمر از بروج هوائی بثقلین
پیوندد ح اگر صید بعقاب جای قمر در دلو یا قوس بهتر باشد شرطی که مریخ متصل
بود از تثلیث باشد پس ط باید که ماه در عاشر بود و مسعود و اگر در طالع باشد
دلیل استیلای صید بود ی اگر مشتری در طالع باشد بهتر بود در فایده تمام بیابد
یا اگر زحل از طالع ساقط باشد بودن مریخ در سابع نیک است یب باید که
زهره در وتدی باشد یا در مایل خصوصا در حادی عشر یج اگر خواهد که باز را
بگشاید باید که قمر در دلو باشد متصل بمریخ و مریخ در عقرب تا نیک آید ید
باید که کوکبی که بماه متصل باشد در مایل الوتد بود یه باید که قمر بزهره و عطارد
متصل باشد از برجهای هوائی تا مرغانی که خوردنشان به چون کبک و تذرو
و دراج و مانند آن بدست آید فصل در محذورات وی پنج است ا نشاید که
ماه از خداوند خانه خود ساقط باشد یا منحوس بود خاصه زحل ب اگر قمر
در برج هوائی بزحل پیوندد دلیل بود بر مکو کردن صید و جستن و در دست
افتادن مرغی که نتوان خوردن چون بوم و زغن و غراب و مانند آن ج
اگر ماه بستاره راجع متصل باشد بر صید ظفر نیابد د نشاید که ماه در جدی
باشد در وسط السماء بمریخ منحوس و مریخ در حمل زیرا که او دلالت کند بر آنکه
باز راجع باز نشاسند یا از صیدی چیزی بدست افتد که خوردن آن نشاید ه
حذر کند از بودن مریخ در وسط السماء که آن دلالت بر تفرق مرغان شکاری
کند و دور افتادن از شکارگاه فصل سوم در صید بهایم و سباع شروط آن

وی چه است ا باید که ماه در بروج نادی باشد ب باید که قمر بمریخ متصل باشد
از تثلیث یا تسدیس زیرا که ان دلیل قوت او جانور بود که بدو صید کنند ج
باید که در سابع نحس بود و مریخ اولی بود زیرا که او دلیل قتل و خون ریختن است
د باید که ماه ناظر باشد بسعدی که ان سعد در طالع باشد ه اگر صید جانوران
میکنند که پنجه دارند چون میش و گوزن باید که ماه در عاشر باشد متصل
زهره و زهره در هفتم ناظر باید و اگر صید جانوران پنجه دار میکند
چون خرگوش و روباه و مانند او باید که ماه از مریخ مقبول بود و یکی از این
هر دو عاشر باشد تا مراد براید ز شایسته انکه در وقتی از بهر نخچیران روند بشکل
که طالع برج منقلب بود و قمر در هفتم و زحل ساقط و قمر متصل بزهره و زهره
در طالع یا در وتدی تا کار از پیش برود ح چون بوزدراکشاید باید که قمر در اسد
بود متصل بمریخ و مریخ در خانه خود تا بر نخچیر ظفر یابد و ملالت نکیرد ط چون
سگ را خواهد گشاد باید که قمر در حمل باشد یا مریخ که ان دلالت کند بر انکه صید
در یابد ی اگر قصد سباع دارد چون شیر و پلنگ و هرچه صیاد از ان ترسان
باشد باید که اتصال قمر بسعدی باشد و در طالع نیز سعدی بود و مریخ در
طالع بود و در هبوط و وبال نشاید زیرا که اگر چنین بود در ان کار ایمن نباشد
و محذورات وی چهار است ا نشاید که قمر در ثور یا جوزا باشد یا عقرب
بود که از صید عذر کنند و گرفتار نگردد که اسب در عقب او خطا کند یا از کوه
زخم رسد ب نشاید که زحل در سابع باشد از برای انکه زحل دلیل عذر و حبس است

دوم چون در سابع باشد اگرچه صید را جراحت کند اما فرار کند و از دست
برود ج بوقت نخچیر گرفتن نشاید که قمر در ثور بود خاصه که او نخچیر از جای بلند
بیفتد یا در چاه افتد و اگر قمر در جدی بود در میان خاشاک پنهان شود د اگر
قصد سباع دارد نباید که طالع وقت حمل باشد یا قوس و منحوس بود بمریخ که با
که در ان کمان مسلط کردن و صید کننده را مجروح سازند صید جانوران و صید دریا کردن
شروطات وی هشت است ا باید که طالع وقت برج ذو جسدین باشد و گویند
جوزا را جایز داشته اند و بعضی حوت را نیز مکروه داشته اند ب باید که جای
ماه برج آبی باشد ج باید که صاحب طالع برجی آبی باشد د باید که ماه بزهره پیوندد
و عطارد با او باشد که صیدهای بزرگ بدست اید ه باید که والی طالع
یا عاشر یا در ساعت صید چون زهره و ماه و عطارد نیز نشاید و باید که زهره و قمر
قوی حال باشند تا از صید نشاط افزاید و طرب زیادت کنند و صید بسیار
بدست اید ز بهتر آن بود که قمر در سرطان باشد متصل بمشتری و مشتری
در خانهای مریخ یا در حوت و میزان بود و مغربی باشد تا صید بزرگ بدست
اید که اگر مشرقی بود صید خورد بود ح اگر قمر بزهره و عطارد مسعود متصل
باشد و مشتری بدیشان ناظر از بروج ابی دلیل سلامتی صیاد بسیار گرفتن
صید باشد و محذورات وی پنج است ا نشاید که زهره با مریخ مقارن بود
که صید قوی بود و کم بدست افتد ب نشاید که قمر خالی السیر باشد نباید
که قمر بزحل پیوندد که صید گرفتار نگردد ج روا نبود که قمر با عطارد منحوس اتصال

کنند که چیزی بدام بیفتد که بکار اید د حذر کنند از اتصال قمر بمریخ خاصه که مریخ
در برج لبی بود که ان دلیل تباه شدن الهای صید بود و چی بهرو ماه صد و بیست و نهم
مرغان شکاری خریدن و امیختن شروطات وی چهار است ا باید که قمر در جوزا یا
با دلو یا اسد یا قوس و یا جدی که در او صورت نسر طایر است جایز داشته اند
ب باید که قمر از نحوس پاک باشد ج باید که طالع و خداوندش مسعود باشد د باید که در
اموختن مرغان عطارد نیکو حال باشد و قمر بسعود متصل و محذورات وی خلاف
انها بود صد و سی ام سگ و یوز و غیر ان از ددها خریدن و تعلیم نمودن شروطات وی چهار است ا باید که قمر
در اسد یا قوس یا جوزا باشد و یا در سرطان که صورت کلب الجبار در وی است ب باید
که ماه زاید باشد در نور و عدد ج باید که خداوند طالع و ماه مسعود باشد
بیکی از سعدین یا عطارد مسعود د در اموختن ایشان سعادت عطارد خاصه
ملاحظه باید کرد اما سگ بالخصوص باید که قمر در سرطان باشد و در اسد جایز
داشته اند و احتراز باید کرد در همه ابواب از نحوست قمر صد و سی و یکم کبوتر و مرغ دستی
و اسب تاختن شروطات وی سه است ا باید که قمر در برج منقلب باشد ب ملاحظه
صاحب ساعت کردن از لوازم است چه او در محل صاحب ساعت در موضوع کار امد
از طالع حکمی که دارد اگر در طالع باشد در اول مرتبه باید تاخت تا سبقت کرد
و اگر در وسط السما بود یا در حادی عشر در دوم مرتبه و اگر در سابع بود در سیم
و اگر در وتد الارض بود در اخر بار دهد ج بباید نگریست که رنگ اسبی که خواهند
تاخت از منسوبات کدام کوکب است باید که ان کوکب در وتد الارض بود در حین درجه

او و اگر صاحب ساعت او باشد بهتر بود و محذورات وی دو است ا نشاید که
صاحب او در هبوط باشد که بیم افتادن بود خصوصا که نحسی ناظر بمقابله باشد
یا مقارنه بیم هلاکت بود ب نشاید که قمر در برج ثابته بود که کار دیر برادر نرود صد و سی و دوم
اسب از اباضت دادن شروطات وی دو است ا باید که قمر در برج منقلبه
بود ب باید که ماه بسعدین متصل بود و احتراز باید کرد از نحوست قمر و بودن
او در برج ثابته صد و سی و سیم طرح عمارت و انواع انکندن شروطات وی پنج است
ا باید که طالع برج خاکی باشد و بهتر انکه معوج الطلوع باشد ب باید که صاحب طالع
محصور بین النحسین باشد ج باید که میان ماه زحل و ذنب باشد و اگر از طالع ساقط
بود بهتر باشد د باید که نحوس در اوتاد باشند ه باید که قمر از سعدین منصرف باشد
و بنحسی متصل و از اضداد این شرایط احتراز کند صد و سی و چهارم بنا نهادن و در حبس انکندن
اگر خواهد که محبوس در ان بند بسلامت بماند باید که قمر در برج مجسد باشد مسعود
و نیکو حال و اگر خواهد که دیر بماند و در بخ و عنا افتد قمر در دلو باید متصل بزحل
و اگر خواهد که هلاک شود باید که قمر در اسد یا عقرب باشد متصل بمقابله و تربیع
مریخ تا البته مطلوب بود بوقوع انجامد و فی الجمله انچه در این باب میخواهد از
سعادت و نحوست قمر و ثبات و انقلاب موضعش و نظر او بسعود و نحوس همه میسر است
صد و سی و پنجم طلب صلح کردن شروطات وی شش است ا باید که خداوند خانه
دوازدهم در تثلیث و تسدیس طالع افتد ب باید که خداوند طالع نیز به تثلیث و تسدیس
خداوند تا فی عشر باشد و مقبول بود از ان و مسعود باشد در جای خود ج باید

کر سعود در اوتاد باشند و نحوس از ایشان ساقط د باید که قمر در وتد باشد و یا مایل الی الوتد
و مسعود و مقبول در موضع خود ه خداوند خانهٔ قمر و حال باشد ناظر بقمر بنظر مودت
و باید که قمر در سرطان و ثور و حمل و میزان باشد و اتصال با یکی از سعدین و اگر بهر دو
بود بهتر بود و احتراز باید کرد از تربیع و مقابله نحسین با قمر و اگر نظر از تثلیث و
تسدیس بود میانه باشد و البته قمر را بسعود مسعود باید کرد تا صلح با تمام رسد و این
مقابله بر لفظ صلح با تمام رسید اصلح الله حالنا و ختم بالخیر حالنا و الحج بالسعادة
امالنا انه مبیر البادی و المقاصد فی المطالب خاتمه در بیان اختیارات متفرقه و این خاتمه
مشتمل است بر بیست فصل فصل اول در بیان اختیارات بر اتصالات قمر بکواکب در بروج
و قبل از شروع میکوید که حکیم فاضل فایق احمد بن عبد الجلیل سجزی روح الله روحه مراتب
اختیارات بر سیزده وجه ترتیب کرده است شش وجه در طرف سعادت و شش
در طرف نحوست و یکی وسط اما آن شش وجه که در طرف سعادت است ا سعد و آن
عام بود برای جمیع امور و شایسته باشد در همه اختیارات ب مختار و آن شایسته بود
برای بعضی کارها ج محمود و آن فروتر از مختار باشد د جید و آن در سعادت نازلتر
از محمود ه صالح و آن فروتر از جید باشد و فراغ کرد آن وقت فراغت بهتر
و این مرتبه ادنی سعادت است اما آن شش وجه که در طرف نحوست است ا نحس
و آن عام بود در جمیع کارها ب محذور و آن خاص بود بعضی امور در آن بعضی و آن
وقتی بود که در آن امید خیر نکنند ج مذموم و آن از محذور فروتر باشد د مکروه
و آن در نحوست از مذموم نازلتر باشد ه فاسد و آن در نحوست از مکروه نازلتر

باشد

باشد و لا باس و آن وقتی بود که در او از مکروهی نترسد اما النجم وسط آن
در دو نیم مکروهی باشد و نه امید خیری و صورت مراتب این است و چون
حکیم مذکور اختیارات اتصالات قمر را بر این مراتب وضع کرده و در جدولی
نهاده هر آینه اختصار را اثبات در این طریق اولی و انسب می نماید و الله ولی
التوفیق و جدول این است



جدول اختیارات علی اتصال القمر بالکواکب السبعة حسب ما فی البروج

	سدس آفتاب	سدس زهره	سدس عطارد		ع زحل	ع مشتری	ع مریخ
تتمه جدول مذکور				تتمه جدول مذکور			
٤	محمود است برای اعمال و حاجت خواستن از ملوک	محمود است برای تزویج و سفر و ابتداآت را	محمود است برای مناظره و تعلیم و شکار	٢٠	نحس است برای تزویج و سفر و ابتداآت	صالح است برای طلب علم و اصحاب و حاجت از اشراف	مذموم است برای حرب و خصومت و امثال آن
ا	جید است برای تعلیم و شکار و طلب حاجت از ملوک	محمود است برای تزویج و سفر و تعلیم علم موسیقی	صالح است برای تزویج و تعلیم موسیقی	ا	نیک نیست از عمارت زمین و حذر کند از حرکت	محمود است برای ملاقات بزرگان و عمارت مساجد …	حذر کند از سفر و تزویج و ابتدای کارها
٠	جید است برای ملاقات وزیران و اکابر	محمود است برای نقل و حرکت و …	محمود است برای تعلیم موسیقی و امور عطاردی	٠	از جمله کارها حذر بهتر است	جید است برای … و حاجت از وزرا	نیکو نیست …
٦	محمود است برای طلب سواری و … و حاجت از وزرا	محمود است برای نقل و تزویج و دارو خوردن	محمود است برای تجارت و حرکت و صید و تعلیم	٦	حذر کند از … و مناسب است کار کندن را	محمود است برای … و انتقال و … رسول	نیکو نیست برای صید و چوگان زدن
٨	محمود است برای عقد الویه و بیعت و ابتداآت	محمود است برای … و تزویج و حرکت	جید است برای خریدن جواهر و حاجت از کتاب	٨	مباح است برای ساختن …	جید است برای خریدن جواهر و چهارپایان	حذر کند از حاجت خواستن از ملوک
٥	محمود است برای شکار و طلب حاجت از وزرا	جید است برای …	محمود است برای تعلیم … و مشارکت و تزویج و نو پوشیدن	٥	مذموم است برای حرکت و … و اخراج	جید است برای … و تجارت و نو پوشیدن	مکروه است دیدن اشراف و …
و	محمود است برای … و صید و خوردن … علما	محمود است برای تزویج و … صحبت علما	صالح است برای … مناظره و شکار	د	مباح حرکت و …	صالح است برای … از علما	سکون … بهتر است
ر	صالح است برای … و شکار … آهن	محمود است برای … و سیاحی	جید است برای … دارو خوردن و مناظره و صید	ر	حذر کند از سفر و حرکت و ابتداآت	نیک نیست … کاران	حذر کند از سفر و تزویج
٢	محمود است برای خریدن … و حاجت از ملوک	محمود است برای … و ترک	محمود است برای خریدن … چهارپایان و تعلیم	٢	داغ نهادن خوب است	صالح است برای ستور خریدن و جواهر و ابتداآت	صالح است برای آلات حرب و …
ط	صالح است برای … زمینها و خریدن چهارپایان	محمود است برای تعلیم موسیقی و عمارت زمین	صالح است برای خریدن … و شکار و …	ط	مباح است برای عمارت زمینها و ستور خریدن	مباح است برای عمارت زمینها و زراعت	حکم او مانند … است
ی	محمود است برای … نهادن و حاجت از ملوک	صالح است برای … عمارت …	صالح است برای تعلیم … از علما	ی	مکروه است برای ابتداآت و … کارها	جید است برای … خریدن غلامان	سکون بهتر
یا	جید است برای جواهر خریدن و ترک و سواری	محمود است برای خریدن جواهر و چهارپایان	صالح است برای … و حرکت و خریدن جواهر	یا	حذر کند از سفر دریا و حرکت	محمود است برای ترک و تجارت و خریدن جواهر	حذر کند از سفر و کشتی نشستن

	ع آفتاب	ع زهره	ع عطارد		له زحل	له مشتری	له مریخ
تتمه جدول مذکور				تتمه جدول مذکور			
٤	حذر کند از خلوت و طلب حاجت از اکابر	جید است برای شکار و نخچیر …	صالح است برای مناظره و … در خلوت	٢	حذر کند از حرکت و ابتداآت	صالح است سفر و سواری	… حرب و شکار …
ا	جید است برای … تاج دیگر	صالح است برای تزویج و ابتداآت	مباح است برای تعلیم موسیقی	ا	حذر کند از سفر و تزویج و خصومت در آخر ماه	جید است بنا نهادن	نیکو نیست … لشکر و استعمال …
٠	ابتاع کارش … الاسباب	صالح است برای تزویج و عمل …	جید است برای ابتدای تعلیم …	٠	حذر کند از کار و سواری و …	صالح است خریدن ستور و سفر	صالح است برای … سواری
٦	محمود است برای کندن جوی و کاریز	صالح است برای سفر و انتقال کندن کاریز و خریدن …	صالح است برای تعلیم سواری و …	٦	حذر کند از ابتداآت و سفر	محمود است سفر و نقل	ناستوده است برای سفر
٨	محمود است برای … قوت و حفر	صالح است برای عمل صنعت و خریدن جواهر	جید است برای … کتب	٨	فراغت بهتر	صالح است بنا نهادن و ابتداآت	محمود است برای ابتداآت
٥	مباح است برای … نهادن … برای کار …	صالح است برای … و خریدن کنیزان	محمود است برای تعلیم و مناظره و …	٥	حذر کند از نو پوشیدن	صالح ترک و تجارت و سفر	صالح است برای … و مناظره
د	ابتاع کارش بد	صالح است برای تزویج و سفر و ابتداآت	صالح است برای خریدن کنیزان و چهارپایان	د	حذر کند از سفر و … عطر	صالح است خریدن چهارپایان	صالح است شکار و …
ر	مذموم است برای … و ابتداآت	محمود است برای دارو خوردن و …	صالح است برای … بیماران و خوردن دارو	ر	حذر کند از … و مباح است دارو خوردن	صالح است خریدن کنیزان و … دارو خوردن	حذر کند از سفر
٢	نامحمود است خریدن جواهر و غلامان …	صالح است برای خریدن جواهر و ستور	صالح است برای مناظره و خریدن …	٢	حذر کند از تزویج و خریدن بنده و ابتداآت	صالح است ترک و تجارت و سفر و خریدن ستور	نامحمود است … کاری و …
ط	صالح است برای کار … کندن …	صالح است برای دارو خوردن و خریدن بنده	مباح است برای ابتداآت … دارو خوردن	ط	حذر کند از سفر و تزویج و عمارت	صالح تجارت و طلب حاجت از …	صالح است برای خراب کردن خانها
ی	مباح است برای … نهادن	صالح است برای … نهادن و …	ابتاع کارش بد	ی	حذر کند از سفر و تجارت …	صالح بنا نهادن و حاجت خواستن	صالح است برای شکار باز
یا	ابتاع کارش بد	صالح است برای ترک و حرکت و سفر	نیک نیست خریدن بنده و کنیزا	یا	حذر کند از سفر و مباح است ابتدای کار …	محمود است سفر و کشتی نشستن و طلب جواهر	نامحمود است صید و …

تتمه جدول مذکور | | | | تتمه جدول مذکور | | |
--- | --- | --- | --- | --- | --- | --- | ---
| | آفتاب | زهره | عطارد | | زحل | مشتری | مریخ |
| ٤ | حذر کند از زدن سلاطین و طلب حاجت از ایشان | صالح است خریدن کنیزک و چهارپایان | صالح است مناظره و مکاتبه و [illegible] | ٤ | مذموم است سفر و حاجت و ابتدات | محتاج است صید و طلب حاجت از اشراف | صالح است سیاست و امور جنگی |
| ١ | حذر کند از سفر و خصومت با شاهان | مختار است تزویج و نقل و حرکت | مباشرت است تزویج شاید [illegible] | ١ | جید است برای بنا بشارت مشتری | سعد است برای کار | حذر کند از سفر و ابتدای کارها |
| ٠ | حذر کند از مناظره و سواری و خصومت | مختار است سفر و تزویج و شرکت | صالح است ابتدای تعلیم و نقل و کرسی زدن | ٠ | حذر کند از سفر [illegible] بیت | جید است تجارت و شرکت و حوائج و ابتدات | صالح است برای [illegible] اسلحه |
| ٦ | فاسد است برای ابتدات و سفر و نقل | مختار است سفر و [illegible] کنیزک | صالح است ابتدای تعلیم و صید دریا و شکار | ٦ | حذر کند از سفر و نشستن در کشتی | مختار است سفر و امور خطیره | حذر کند از سفر و نقل و تحویل |
| ٨ | مباشرت امور ملکی [illegible] و حاجت از ملوک | صالح است مهمانی و حاجت از [illegible] | [illegible] فرموده | ٨ | مباشرت امور ملکی | مختار است برای عقد [illegible] و حاجت از ملوک | حذر کند از سفر و [illegible] آتش [illegible] |
| ٥ | مختار است تزویج و شرکت و کارها | صالح است تزویج و شرکت و [illegible] | مبارک است برای تعلیم و رفتن حمام | ٥ | مبارک است [illegible] و عمارت | جید است سفر و تجارت و حاجت از اشراف | حذر کند از شرکت و تزویج |
| د | مکروه است سفر و ابتدای امور | صالح است برای ضیافت و نقل و [illegible] | صالح است برای معالجه و دارو خوردن | د | مبارک است بنای مساجد و [illegible] | مختار است عمارت خانها | [illegible] |
| ز | حذر کند از سفر و دارو خوردن | مختار است دارو و اشغال [illegible] | صالح است برای تجارت و مناظره | ز | صالح است دارو و شرکت | مختار است ابتدات و حوائج و فصد | سنوده است سفر و شرب دوا |
| ۶ | مکروه است خریدن چهارپایان | صالح است برای [illegible] | مباشرت است تجارت و عمارت | ۲ | پسندیده است برای [illegible] | مختار است خریدن [illegible] | صالح است برای [illegible] |
| ط | شاید [illegible] بناها | صالح است عمارت بستان و حرکت | پسندیده است [illegible] کار | ط | مباشرت است عمارت [illegible] بناها | مختار است برای [illegible] از دو بنیان | صالح است برای [illegible] و مناظره |
| ی | شاید ویران کردن | صالح است عمارت باغها | مبارک است تعلیم | ــ | مبارک است بنا نهادن [illegible] | مختار است بنا نهادن و زمین خریدن | حذر کند از ابتدات |
| یا | حذر کند از نشستن در کشتی و حرکت | صالح است حمام رفتن و سفر و شرکت | مبارک است حرکت و سفر | ١ | جید است بنای [illegible] | مختار است ابتدات و حوائج و حرکت | [illegible] خواستن از ملوک |

تتمه جدول مذکور | | |
--- | --- | --- | ---
| | آفتاب | زهره | عطارد |
| ٤ | صالح است کابین کردن و نقل و تحویل و سیاست | مختار است برای خریدن برده و حاجت از زنان | مختار است برای تعلیم و مناظره و ابتدای امور |
| ١ | حذر کند از تزویج و ابتدای امور | مختار است برای تزویج و نقش و تعلیم موسیقی | صالح است برای ضیافت و تعلیم سیاسی |
| ٠ | شاید مکر و حیله های نهانی | مختار است برای شرکت و تزویج و ابتدای کارها | مختار است برای سفر و تعلیم صید و تزویج |
| ٦ | شاید کابین کردن و در کشتی | مختار است برای سفر و صید [illegible] و نقل و ابتدا | مختار است برای سفر و تجارت و شرکت و ابتدات |
| ٨ | شاید سیاست و تدبیرات | مختار است برای ساختن تاج و مکر و حاجت خواستن | مختار است برای صید و طلب حاجت از ملوک |
| ٥ | شاید [illegible] نهان کردن سرها و مطالعه کردن کتب | صالح است برای شرکت و نو پوشیدن و زینت | صالح است برای شرکت و تزویج و دارو خوردن |
| د | شاید خطر ساختن و [illegible] نهانی | صالح است برای تزویج و حاجت خواستن و نقل و تحویل | صالح است برای معالجه و تعلیم موسیقی و نقاشی |
| ر | شاید معالجه کردن در [illegible] و دفینه نهادن | مختار است برای دارو خوردن | صالح است برای دارو خوردن و شکار |
| ــ | شاید دفن مال و معالجه | مختار است شرکت و ساختن براه و طلب حاجت | صالح است برای خریدن [illegible] شکاری |
| ط | شاید [illegible] و معالجه بیماریهای [illegible] | مختار است عمارت [illegible] و درخت نشاندن | صالح است برای تعلیم و طلب حاجت از [illegible] |
| ــ | شاید دفن اموال و نهادن گنوز | صالح است بنا نهادن و عمارت مساجد | صالحست برای تعلیم شکار باز |
| یا | شاید نهان کردن اسرار | مختار است صید دریا و ابتدات و طلب حوائج | صالحست برای حرکت و سفر و بیع و شری |

فصل دوم در بیان اختیارات نزول قمر در بروج اثنی عشریه وقتی که خالی السیر باشد واختیارات بر حالات قمر در بروج وچون اختیارات بر اتصال قمر بکواکب نوشته شد شاید که وقتی که قمر در برجی بهیچ کواکب اتصال نباشد ودران حالت اختیاری ضرورت شود پس باید که ان نیز دانسته شود تا دو وقت اختیار منتظر نگردد وچون که قمر را بر چهارده حالت است وحالتی که در بیان باید او نیز دانستن است امابودن قمر در برج خالی السیر هم حکیم سنجری در این جدول آورده است مراتب ثلاثه عشریه همان جدول ایراد کرده شد

جدول الاختیارات علی کون القمر فی البروج خالی السیر	
ح	سانه است برای خون بر داشتن وحمام رفتن وطلب کن ترک
ا	صالح است برای خلوت وفراغت وسکون ولهو وطرب وشرب
٠	نیک است بجهة امور دیوانی وکتابت وشغال شرب
٢	میانه است برای مهمات وطلب حاجات ومهمات رسولان
٨	صالح است برای حمام وخون بر داشتن ولطافت ونا کرده
٥	صالح است برای جامه بریدن وپوشیدن وشراب خوردن وتعلیم
د	صالح است برای طلب فراغت وراحت وعشرت وبازی وشرب
ٮ	میانه است دارو خوردن ودیگر همه کارها نحس است
ط	صالح است ریاضت وبا یاران وفراغت وبا کسی نشستن وسواری وصید کردن
ط	مذموم است برای ابتدات وطلب کارها ودر فراغت بهتر
ب	صید است برای فراغ وسکون وخلوت وشراب خوردن
ا	باکست در سواری حرکت وطلب راحت وآسایش

وانچه خواجه نصیر الدین در باب اختیارات نزول قمر در بروج اثنا عشر وقتی که خالی السیر باشد بصورت نظم فرموده اند وایجا ایراد کردن بطریق صواب اقرب می نماید چه اکثر طبایع را بنحن منظوم رغبت می باشد ودیگر بجهت حفظ ودیگر ترکیب انفاس شریفه اکابر دینا واست پس این باب را ازان برکت خالی گذاشتن مناسب ننمود والله هو الموصل الی المقصود **الحمل** کوکبی کاید نباشد خدای لم یزل جوم خود دور خانه مریخ یعنی در حمل نیک باشد هم سفر هم دیدن روی امیر جامه پوشیدن حریر صید افکندن بر تیر گرچه نیک است ابتدای کارها بر داشتن بد لو بنیاد کردن خاصه جو کاشتن **الثور** ماه چون در ثور باشد عقد کردن دانکوست تخم افکندن بباغ ونامه بنوشتن بدوست خوب تر دید ادخوانتوان عطر امیختن از جدل بگریختن در حومی او بختن گرچه شاید شرکت بیع پری رویان چین فصد کردن بد بود گرمابه رفتن هم چنین **الجوزا** چون قمر در برج جوزا بود حرم ماهتاب بیع تو کان خطای ده که چون باشد ثواب هم توان خواندن کتاب وهم توان انداختن تیر هم توان نامه نوشتن هم توان دیدن دبیر جامه پوشیدن سزا باشد سفر کردن رواست نیک باشد با ختن صید حجامت بد خطاست **السرطان** ماه چون در برج خویش اید نکو باشد نکو جامه پوشیدن حذر کردن روا باشد دراو داروی مسهل دران خوردن عجب در خور بود موی ستردن رفتن حمام هم بهتر بود می بنزد گرمابه رفتن موی ستردن هم ولیک فصد تزویج بناء نو نهادن هست نیک **الاسد** ماه اهو سپر چون جرم

افکند و در برج شیر نیک باشد عهد بستن شغل بگرفتن دلیر * قصد کار از شرو حاجت
نشاهان خواستن * و ز برای زن ورای هفت ادا ستن * سیع ترکان خطای اند و
عین رضاست * لیک نو پوشیدن و رای سفر کردن خطاست * السنبله مه چون
از برج اسد آید سوی سنبله * برده هامون همین باید شدن با قافله * نو
بو بدن شاید و شاید زبهر این دو کار * خاص را تعلیم علم و عامیان را کشت کار *
خوب باشد بیع ترکان سمن سیما دعد * بر بود بر دختری و آنکه علاج قصد عقد *
المیزان مه چون در میزان بود نیکو بود بکو و زنیم * هم سفر هم عقد هم جو هر
حزی بی ترس و بیم * جامه ها پوشیدن نوشیدن آنکه جام می * خاصه بر بانک
سماع جان فزای چنگ نی * لیک چون مه بگذرد از هفده هجده درج * هر کرا
کاری کرده بی شک بد رنج بی فرح * العقرب ماه چون در عقرب آید نیک
باشد بکره * خوردن دارو و دور کردن طعام و غرغره * هم جراحت بسته با شد
هم معاجین ساختن * هم شدن گرما به هم بر خصم بیرون تاختن * اسب را
شاید ریاضت دادن ناخن فکند * لیک دیگر کارها در وی نباشد سودمند *
القوس ماه چون در قوس آید نیک باشد چهار کار * اولش تزویج تعلیم خوش
قصد شکار * هر کرا بیع جوهر حیوان کند ماند بجل * جامه نو پوشیدن وقت
دو بند بجل * قرض دادن موی ستردن تخم کشتن بد بود * گر کسی مسهل خورد بی شک
عدوی خود بود * الجدی ماه چون در جدی باشد کاریز کندن در خور است *
جامه پوشیدن خوش است صید کردن خوشتر است * جادوی و اسا حوی را باطل

بردن

بودن پناه * موی ستردن خاصه عطا ده دانظر باشد بماه * نیک باشد نیک نامه کو
عدد و قصد را * بر بود دیدار شاهان دید عقد مصدر الدلو ماه چون
در دلو باشد باید جد و جهد * از برای کشت کار دستن میثاق و عهد * نیک باشد
لیک کر باری دهد اقبال و بخت * بنده هشته و خریدن یا نشانیدن درخت *
الحوت چون قمر در حوت باشد نیک باشد   هشته کردن دست و پای خویش را
ناخن کرفت * دعوت خود نیک باشد دیدن اشراف نیز * کودکی جرخ کهن
پوشیدن از روی چار چیز * هم قبای و هم کلاه و هم کمر هم پیرهن * و انجه در بر
باشد او را جمله بخشیدن بمن * و هم درین باب گفته اند و بسیار زیبا واضح شده است
بجهة حفظ لاجرم و ایراد او نیز لایق مینماید حمل مه در حمل ای خواجه نیکو
دیدار * شاید سفر و تجارت قصد شکار * ز دینه زن خواه و نیز دکان ساخت
دار و مخور و زن مکن و باک مدار ثور ماه اندر ثور عقد شرکت نیکو است
میهمانی آنکه سر تراشیدن باید و ست * آنگاه عمارت و زراعت باید بنیاد ماحظ برود
مصاف استادی و ست جوزا مه چون در جوزا بیشتر کاری رواست *
و ز اهل قلم حاجت دل باید خواست * رفتن سوی دیوان کتابت رواست *
فی الجمله بنا نهادن قصد خطاست سرطان مه در سرطان نشاط دل در باید
و نیز سفر کند مبارک آید * جوهری و جامه نو نشاید * ز نهادن بنا گر نیکو
ناید اسد مه در اسد اولی بود اثر کاری * یا پیش ملوک حاجتی کان داری *
بنیاد نهادن بناکوا بد اگر * نو دوختن مواهبت بگذاری * سنبله درسنبله

ماه را جو رفتار بود کاری که بود عظیم مختار بود تعلیم خط عمارت زرع نکوست
زن خواستن گذاشتن عار بود میزان مه در میزان صور عشرت یابد و رنو
بوشی و زن خواهی شاید تعلیم ادب نقش تصویر نکوست روحنیک که خصم
عاس یابد عقرب مه در عقرب چون کشتی سوار دو خوردن بردشمن فکر
مکن شبیخون بر نشان نهال حرب را کار بساز زنهار حذر کنی ز تزویج بسفر
قوس ماه اندر قوس فصد کن و رو در سفر آنگاه بخر اشتر و اسب استر
بس طاعت خواه از قضاة علما دارو بخور و جان ببخشای پس جدی ماه اندر
جدی از عمارت بگریز و بیع ستور سرده میکن بپرهیز پس تخم بکار و درو زراعت
امیز طاعت مطلب آب رخ خویش مریز دلو ماه اندر دلو نیک باشد تنجیم
دلگاه نهادن بناها عظیم بنده خر ملک ساز دهقانی مکن تزویج سفر مکن
جنس شنو بند حکیم حوت ماه اندر حوت جنس بفروش بخر نو بپوش تجارت
کن علم از بر ها دارو خور و پس حوض کن آب ببر از فصد و بنا و کار آتش بگذر
اما حالت قمر وان نیز در جدول نهاده شده و از اعمال بجد و رهر حال شاید
و انچه نشاید مذکور و مسطور شد و هو هذا شرطین نیک است برای صاحب د
مواضع عالی و تزویج و مناکحت و بیع و عمارت بطین هیچ کار را نشاید الا
هلاک دشمن و خرابی ابنیه و دارو خوردن و قی کردن ثریا نیک است
دیدار زهاد دیدن عباد و سفر حج و خیرات و صدقات و غزا کردن دبران
هیچ کار را نشاید الا ساختن مسمومات و مکر و حیل و هلاک اعدا هقعه

نیک است

نیک است خلوت و حمام رفتن و عمارت املاک و عقار بحل الخاع نیک است
دفینه نهادن و کارهای نهانی و مکر و غدر و کمین ساختن و گریختن بطی السیر
بد است طلب حاجت و تجارت و نقل و تحویل نیک است خلوت و سکون سریع
السیر نیک است تزویج و ضیافت و تماشا و ابتداء کارها و نقل و حرکت
و سفر طرفه نشاید که حصه و استحمام بر خلوت دارد و فصد دشمن دیگر
هیچ کار نشاید نثره نیک است سفر و نو بریدن و پوشیدن و صحبت
اکابر و تفرج و تماشا بر النعدی نیک است دیدار سادات و قضاة و علما
و تزویج و اکرامات خیر بر الحنجین هیچ کار را نشاید الا قتل و حرب و غارت
و اظهار عداوت مع الکبد فراغت و خلوت بهتر فصل سیوم در بیان
اختیار حلول قمر در منازل بدانکه ارباب این صناعت را بر این اختیار اعتماد
تمام است آورده است و همان مراتب را مرعی داشته و بدستوری که ایشان
ایراد کرده اند بعینه نقل افتاد و هو هذا

جدول الاختیارات بحلول القمر فی المنازل

منزل	اختیارات
شرطین	صالح است فصد و سواری و سفر دریا و دارو خوردن و ستور خریدن و حذر کردن از تزویج و شرکت و برده خریدن
بطین	جید است عمارت کردن و زراعت و کاریز کندن و دارو خوردن و حذر کردن از تزویج و وصلت
ثریا	صالح است برای انتقام کشیدن و تجارت و صید بیابان و خریدن دواب و حذر کند از تزویج و قصد سفر دریا و دارو خوردن
دبران	صالح است زراعت و نو پوشیدن و پیرایه بستن و بنای شهرها و سفر و خریدن برده و ستور و حذر کند از [illegible]
هقعه	صالح است تزویج و تعلیم [illegible] و معالجه و سفر و خریدن برده و حذر کند از دارو خوردن و بنا نهادن
هنعه	صالح است حرب و محاصره و طلب حاجات و سفر دریا و شرکت و خریدن برده و ستور و حذر کند از خریدن زمین و معالجه کردن
ذراع	صالح است برای تجارت و نو پوشیدن و پیرایه بستن و سفر دریا و شرکت و خریدن بنده و ستور و حذر کند از خریدن زمین و معالجه کردن
نثره	صالح است دارو خوردن و نو پوشیدن و حلی بستن و سفر دریا و حذر کند از خریدن برده و شرکت و تزویج
طرفه	صالح است برای انتقام کشیدن و سفر دریا و حذر کند از عمارت و بنیادها و سفر و شرکت و نو پوشیدن و دعوی کردن و ودیعت نهادن
جبهه	صالح است عمارت و بنیادها و بنا و شرکت و حذر باید از قرض و سفر و نو پوشیدن
زبره	صالح است تعبیه لشکر و برکشیدن [illegible] و سفر و حرکت و تجارت و دعوی کردن و نو پوشیدن [illegible]
صرفه	صالح است نو پوشیدن و تزویج و درخت نشاندن و سفر و شرکت و حذر کند از خریدن بنده و نشستن در کشتی
عوا	صالح است بیرون رفتن لشکر و عمارت و زراعت و تجارت و شرکت و برده خریدن و جامه بریدن و بنا و حذر کند از تزویج و قرض و وصلت
سماک	صالح است تزویج و تجارت و خریدن دواب و دارو خوردن و در کشتی نشستن و شرکت و حذر از عمارت و زراعت و سفر و درخت نشاندن
غفر	صالح است برده خریدن و تجارت و حذر کند از جوی و کاریز کندن و سفر و تزویج و شرکت و چهارپا خریدن و دعوی کردن

تتمه جدول الاختیارات بحلول القمر فی المنازل

منزل	اختیارات
زبانا	صالح است [illegible] و نو پوشیدن و بنده خریدن و حذر کند از سفر و دارو خوردن و تجارت و عمارت و درخت نشاندن و زراعت
اکلیل	صالح است نو پوشیدن و بنا و خریدن ستور و نشستن در کشتی و حذر کند از شرکت و خریدن غلام و بیرون رفتن لشکر و دعوی کردن
قلب	صالح است [illegible] و نشستن در کشتی و درخت نشاندن و حذر کند از بنا نهادن و بنده خریدن و دارو خوردن و شرکت گرفتن
شوله	صالح است درخت نشاندن و حذر کند از تزویج و خریدن غلامان و ممالیک و شرکت و نشستن در کشتی و وصلت
نعایم	صالح است خریدن ستور و سواری کردن بجانب [illegible] سفر و حرکت و حذر کند از شرکت
بلده	صالح است عمارت زمین و خریدن ضیاع [illegible] بجانب [illegible] سفر و حرکت و برده خریدن
ذابح	صالح است دارو خوردن و فصد و سفر و نو پوشیدن و شرکت و حذر از تزویج و خریدن برده و نشستن در کشتی
بلع	صالح است حرب و بیرون رفتن لشکر و بجانب [illegible] سفر [illegible] و حذر کند از نو پوشیدن و زراعت و تزویج و کشتی و شرکت
سعود	صالح است انتقام و رسول فرستادن و برده خریدن و بنا و دخول کشتی و حذر کند از تزویج و شرکت
اخبیه	صالح است دارو خوردن و ودیعت نهادن و سفر و حرکت و شرکت و دخول در کشتی و حذر کند از تزویج
مقدم	صالح است [illegible] و طلب [illegible] و تزویج کردن و وصلت و شرکت و دارو خوردن
مؤخر	صالح است تجارت و دارو خوردن و بجانب [illegible] سفر و حرکت و حذر کند از خریدن برده و کشتی در آب افکندن و نشستن در وی
رشا	صالح است تزویج و دارو خوردن و بجانب [illegible] سفر و خریدن ممالیک و دخول [illegible] و شرکت کردن

فصل چهارم در بیان اختیارات منازل بجدول استاد ابوریحان
بیرونی بدانکه اختیار منازل بر مذهب حکماء روم و هند است و صابیان
نیز بوده‌اند و اکثر ملوک را شاید و لابد باشد بلکه کافه خلق بدان
محتاج باشند بر منازل بنا کرده‌اند باخوذی آورده است که در مدت
عمر خویش اکثر ازین امتحان کرده شده اگر موافق قول ایشان آمد و در این
باب ابوریحان جدولی نهاده و او را از جهانی روایت میکند از حکما
هند در بیان منازل و نسبت بهر منزلی از کواکب سبع سیاره و حکم
بر هر یکی و استاد زردشت در این مبالغه بسیار کرده است و هر چه استاد
وضعت ابوریحان گوید کسی را با وی مجال منازعت و مخالفت نباشد
و جدول این است

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
سماك	شرطین	ثریا	هقعه	بطین	زبانا	هنعه
ذراع	صرفه	اکلیل	زبره	دبران	نعایم	نثره
بلده	مقدم	جبهه	قلب	عوا	سعود	ذابح
ناجن	شوله	بلع	مؤخر	اخبیه	غفر	[illegible]

منازل زحل تفصیل منازل زحل چون ماه بمنزلی از این چهار منزل که
منسوب است بزحل فرود آید بنا باید بخدمت پادشاه رفتن و جامه نو پوشیدن
و خانه‌ها و جدید و عمارت کردن و از مباشرت حذر کند که فرزندان ناقص
برایند و دشمن دین بوند و چیزی بعاریت بکسی نباید داد که بدست و ترک
شکار باید کرد اما اگر چیزی گم کرده باشد طلب کند چون ماه بدین منازل
رسد که بزودی باز یابند منازل مشتری چون ماه بمنزلی از منازل مشتری
رسد مختار است خدمت ملوک و طلب حوایج از ایشان و ستوده است
بر سریر ملک نشستن و درخت نشاندن و کشت کردن و ریاضت دادن ستوران
و روا نبود حرب کردن و زینت دادن ستوران و تهنیه کردن طعام در خانه
خویش منازل مریخ چون ماه بمنزل مریخ رسد مکروه بود خدمت پادشاه
و طلب حاجت از ایشان اما هر چه تعلق بصلاح و اسباب آن دارد و خریدن
و فروختن و ساختن روا باشد و ستوده بود بحرب رفتن و قصد قلاع
کردن و کارهای سخت پیش گرفتن و شکار شدن و ریاضت ستوران فرمودن
و فصد و حجامت و نشاندن نهال و کشت کردن و جامه نو بریدن و پوشیدن
و ناخن چیدن و سر شستن منازل آفتاب چون قمر در یکی از منازل آفتاب
باشد پسندیده بود خدمت ملوک و سلاطین و حاجت خواستن از ایشان
و روان کردن آب در جویها و زراعت کردن و درخت نشاندن و ناخن چیدن
روا نبود بصید رفتن و منازعت کردن منازل زهره مذهب حکما هند

از آنست که هرگاه قمر در منزلی از منازل زهره باشد پادشاه بر تخت ملک نشیند
گران پادشاهی را دوامی و ثباتی باشد و مدتی دراز بماند و بر رعیت خویش مبارک
باشد و بریدن و پوشیدن جامه و فرزند را بعلم بیرون و حلد بایکر را از صید
و قتال و علما ایشان گویند هرگاه که سال نو شود ماه در یکی از این منازل اگر در آن
سال حرب افتد ظفر مشرکان باشد و این حکم عجب است منازل عطارد چون ماه در یکی
از منازل عطارد باشد روا بود خریدن و فروختن و سلاح و مرتب گردانیدن
ان بکار رزار در رفتن و صید کردن و فرزند بمکتب فرستادن اگر کسی در حق کسی
افترا خواهد یا دزدی در خاطر دارد در این وقت بمقصود برسد و حلد بایل
کرد از بریدن و پوشیدن جامه و بنا نهادن که گفته اند چون در یکی از این منازل
باشد و کسی بنا آغاز کند هرگز در آن بنا ننشیند و اگر حاجت دارد جز در دروغ او را
بمطلوب نرساند و اگر کسی در آن وقت با مادرت نشیند مدتی دراز بماند که کسی
او را با ستانه مکروه نتواند رسانید منازل قمر چون ماه در منزلی از منازل
خویش باشد هیچ کار ستوده نبود ابو ریحان گوید اگرچه ماه را حقیقت و معلوم
نیست که از چه وجه توضیع این منازل کرده اند ولیکن چون در علم نجوم امثال این
بسیار چون دریجان و حدود و وجوه و نهبهران و اثنا عشریات و ترتیب ارباب
الایام و ساعات و غیر آن و این جمله را اثر ظاهر نیست انکار نمودن هیچ وجه روی
ندارد و لهذا استاد البشر خواجه نصیر الحق والدین در منازل فرمود قطعه
از منازل چه این برج برین دارد ماه * ابخه نحس است که همین است که گفتم حاشا

شوله و اخبیه و نثره و صرفه و دبران * بلده و ذابح و اکلیل و زبانا و سماک * هم
از این وادی مینماید که بر حقیقت آن وقوفی حاصل نیست فصل نجم در بیان
اختیارات منازل بجهت قلاع حکما از اینمعنی استخراج کرده اند و بیشتر تصانیف
اختیارات از این حالت بدانکه زحل و مریخ و آفتاب مناسبتی دارند بگرفتن
شهرها و گشادن و حصارها و قلاعها و منازل قمر را قسمتی دادن بعضی را خارج
نام نهاده اند و بعضی را داخل چنانچه در این دایره ایراد میکند دایره این است

ابتدای حوت سه منزل
نزد اهل خرد بود داخل

همچنین از اسد سه چهار
شد بداخل چهار خارج دار

برجان باید که یکی ازین سه کوکب که کفتیم با بیشتر ناظر باشند بدین منازل داخل
و با طالع وقت حرب کردن برجی باشد که یکی ازین منازل دلیل درو باشد که البته
ظفر در لشکر پیروز باشد و بر اهل قلعه نصرت باشد اما اگر یکی ازین سه کوکب
نازل بمنازل خارج باشند یا طالع وقت حرب کردن برجی بود که یکی از منازل
خارج درو باشد دلالت کند بر انکه ظفر اهل حصار را باشد و چون این
مقال مجرب است برجان باید که درین باب ملاحظه تمام کرده اید تا سودمند صواب
شود والله اعلم **فصل ششم** در بیان اختیارات منازل قمر بر اقوال الحکما
از براهمه و غیرهم امام علامه فخر الدین محمد الرازی قدس سره در کتاب سر المکتوم
اورده است که این اختیارات منازل از کتاب اسوطاس که جمله مولفات حکیم هرمس است
اورده شد و کتاب دیگر درین باب دیدم که انرا مصحف قمر خوانند و میان هر دو
کتاب در بعضی احکام منازل اختلافی هست و اما کتاب اسوطاس را بر ترتیب
بیارد بموضع خلاف اشارت کند و حکیم سنجری در جامع شاهی اورده است
اختیارات منازل را بر دو قول ذکر کند یکی براهمه هند و دیگری قول روز
بطوس حکیم را امام اسمعیل جوزی قول دو میان را بیارد و بعضی ازین
اقوال که یاد کردیم ذکر کند و ما این سخنها را بترتیب تمامی بیاریم **شرطین**
و ان از اول حمل است تا دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست و پنج ثانیه
و این منزلی است نادی مرکب از سعد و نحس و حکیم هرمس کوید که چون قمر
در دوم درجه باشد ازین منزل شاید عمل محبت کردن و در مصحف قمر اورده است

کر طلسم

کر طلسم دوستی شاید ساختن و در سیوم درجه جامه نو نباید پوشیدن
که بیم هلاک باشد و در چهارم درجه حذر کند از دیدن ملوک و سلاطین
که مخاطره باشد و باشد که بقتیل انجامد و در پنجم درجه شاید تزویج کردن
که زن شوهر را از یکدیگر برخوردار شوند و در ششم درجه نیکوست چهارپای
و برده خریدن و در هفتم درجه شاید درخت نشاندن و بنا نیکو باشد
بنا نهادن و عاقبت محمود باشد و در هشتم نشاید عقد محبت بستن و در نهم
درجه حذر کند از تجارت و عمل طلسمات و اعمال کیمیاگری و برای حکما هند
چون ماه درین منزل باشد نیک است دارو خوردن و ستوران بکار ادها
کردن و سفر را مکروه است دو سه یک باقی مانده از روز و در شوش کوید
خیر باشد در نکاح و در زناشویی و برده خریدن و نیک است ستور خریدن
و سفر کشتی و درخت نشاندن و موی ستردن و ناخن چیدن و جامه نو بریدن
و پوشیدن چون ماه از نحوست پاک باشد و نشاید شرکت کردن و در و میان
کوید حذر کن از خدمت ملوک و طلب حاجت از ایشان چه درین وقت نفرتی
در طبع پادشاه پدید اید و شاید تزویج کردن اما جامه نو نباید پوشید که
البته درین لباس جراحتی رسد و با کسی دوستی نباید کرد که عاقبت هر دو نامحمود
بود **بطین**[۲] از اخر شرطین است تا بیست و پنج درجه و چهل دقیقه و پنجاه و یک
ثانیه از حمل و این منزلی است سعد هرمس کوید شاید درین عمل محبت کردن
و بخدمت ملوک پیوستن و از ایشان طلب حاجت کردن و حذر کند از تزویج

وچیزی خریدن برای تجارت ونو پوشیدن حکما هند گویند نیک است
کشت کردن وکاریز وجوی کندن وشهر وباره ساختن وذرسوس گوید
نشاید زن خواستن وبرده خریدن رومیان گویند چون قمر در این منزل
بود نیکو باشد خدمت ملوک واز ایشان حاجت خواستن وبا ابناء جنس خود
دوستی کردن ومکروه است برده وستور خریدن وهر که در ان روز جامه نو
پوشد اگر ماه منحوس بود بیم بیماری بود **الثریا** ۳ از اخر بطین است تا هشت
درجه وسی وچهار دقیقه وهفده ثانیه از ثور واین منزلی است میانه وممتزج
هرمس گوید در دوم درجه شاید عمل تزویج وصحبت ودر سیوم درجه شاید عمل
صنعت ودعا کردن ودر چهارم درجه نیکو باشد دیدن اشراف وزیارت
دوستان ودر پنجم درجه نیک است تزویج وچیزی خریدن وبنا نهادن
ووزن وکیل کردن غله ونو پوشیدن حکما هند گویند نیک است بازرگانی
کردن وسفر دریا نیز بود وذروسوس گوید جهد باید کرد از تزویج وخریدن
دواب وبرده وریاضت وستور وسفر آب که بیم موج وشرکت وشاید صید کردن
واعمال انثی ونشاید درخت نشاندن وکشت کردن ونو پوشیدن ورومیان
گویند این منزلی نزدیک کلدانیان از منزل سعد است چون ماه در وی باشد
همه کارهای خیر را پسندیده است از دوستی گرفتن ونزدیک ملک بردن
وحوایج خویش عرض کردن بر درگاه حق عز وعلا دعا گفتن وتضرع کردن وزن
خواستن وبرده وستور خریدن وبنا نهادن وکشت کردن ودرودن ونو پوشیدن

دائم

والله اعلم **الدبران** ۴ از اخر ثریا است تا بیست ویک درجه وبیست وپنج دقیقه
وچهل ودو ثانیه از ثور واین منزلیست نحس هرمس گوید در او عمل تفریق ودشمنی
شاید کردن وحفر چاه باید کردن ازدیدن اشراف واکابر واعمال صعودی
ودعا وزراعت وبنا درخت نشاندن ومعالجت وکیل غلات وتزویج وسفر
حکما هند گویند نیک است کشت کردن وزینه ساختن ونو پوشیدن
وشهرها بنا کردن وسفر شاید کردن مکو در ثلث اول ودو روز که دران سفر
مکروه است ذروسوس گوید نشاید زن خواستن که بدفعل بود وسفر
دریا که بیم غرق باشد وشاید بنده خریدن که ناصح وامین باشد وستوران
ریاضت کرده خریدن وحیله کند از جوی وچاه وکاریز کندن ودرخت
نشستن ولو البتن رومیان گویند هیچ کار را نشاید **الهقعه** ۵ از اخر
دبران است تا چهار درجه وهفده دقیقه وهشت ثانیه از جوزا واین منزلی است
مرکب از سعد ونحس هرمس گوید در وهمه طلسمات شاید کردن ودر مصحف دیگر
گوید که طلسم شر وتخریب وعقد الرجال را شاید ونیکو بود دیدار ملوک
واشراف وخریدن برده وبود وسفر کردن حکما گویند زن کردن که فرزند
به بلاغت ماند ونمکین که عالم گردد ونیکو بود پیغام رسانان فرستادن
واگر ماه از نحسها سالم بود سفر کردن نیکو باشد ذروسوس گوید نیکو
بود بنده خریدن که امین وصالح باشد بشرطی که خداوند خانه قمر در برجی
انثی باشد وشاید بنا وسفر ورشستن وموی ستردن وعمران کردن اما ذکا

شرکت با کسی که مهتر باشد و رومیان گویند شاید در این روز نیت خصوم
زهره امیختن و طلسم های کردن و نیکو باشد زراعت و عمارت و تزویج
و سفر **الهنعه** ۶ از اخر هقعه است تا هفده درجه و هشت دقیقه و سی
و چهار ثانیه از جوزا و این منزلی است سعد و هرمس گوید عمل محبت را نیکو است
و شاید خدمت ملوک و اشراف و تزویج و بنای سفر و زرع و نشاید دادن درخت
و برده خریدن و کیل غلات حکما هند گویند نیک است لشکرها فرستادن
و حصار گرفتن و کارها باید طلب کردن و نشاید سفر و زراعت و امانت نهادن
ذوروسوس گوید که نیک است کشتی در آب افکندن اگر به مقصد برسد اگرچه دیر
کشد و شاید شرکت کردن چون یار صالح امین بود و صید کردن نیکو باشد
و حذر باید از دارو خوردن و رگ‌ها را علاج کردن و نو پوشیدن که بیم
باشد که همه را از جامه عمر در و رومیان گویند نیک است خدمت ملوک و طلب
حوائج و دوستی با اکابر و ساختن طلسمات و سفر و تزویج و بنا و خریدن برده
ستور و زرع و نهال نشاندن و اگر کسی قصد دشمن دارد آغاز قصد این
روز باید نهاد **الذراع** ۷ از اخر هنعه است تا اول سرطان و این منزلی است
سعد هرمس گوید شاید در آن عمل طلسمات و کیمیاگری و در درجه دوم پیوستن
بخدمت ملوک و اشراف مناسب بود و در درجه سیم زراعت کردن و غله
درودن و درخت نشاندن و تزویج و بیع و شری و نو پوشیدن و سفر
در درجه چهارم دعا کردن و تسخیر روحانیات را نیکو باشد حکما هند گویند

نیک

نیک باشد شرکت و در کشتی نشستن ذوروسوس گوید شاید بگرمابه رفتن
و موی ستردن و نو پوشیدن و ستور و برده خریدن و صلح کردن و سفر
و اما مکروه باشد معالجت و دارو خوردن و زمین خریدن و اهل روم جمله
اعمال را نیکو دارند خصوصا طلب حاجات از اکابر و دوستی گرفتن و دعای خیر
کردن و نکاح و سفر و الا در ثلث اخر هر روز زراعت کردن و ستور بچرا فرستادن
النثره ۸ از اول سرطان است تا دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست
و پنج ثانیه و این منزلی است مرکب از سعد و نحس و در مصحف قمر آورده است
که سعد مطلق است شاید در آن عمل طلسمات آب کردن و نشاید تدبیر امور
صنعت و نو بریدن و پوشیدن که بیم سوختن جامه و تن باشد هرمس گوید
در این منزل شاید اعمال عداوت و طلسمات و دعا کردن و سفر و اتصال
با اشراف و سعی در حوائج و زرع و حصار و نشاید کیل کردن غله و تزویج و برده
و ستور خریدن برای تجارت حکما هند گویند شاید دارو خوردن و زره
ساختن و سفر کردن مگر در ثلث دوم شب که نیکو نباشد ذوروسوس گوید
نشاید تزویج که میان مرد و زن بقضا انجامد و رومیان گویند که بر این منزل
نحوست غالب است اعمال عداوت و قطیعت را نیکو باشد و مکروه است تجارت
و تزویج و نو پوشیدن و معالجه بیمار و هر بنائی که نهند مدتی بماند و هر مملوک
که خرند بیهوده گری و گریزپای باشد و گفته‌اند که چون قمر در این منازل باشد
در سفر تزویج هیچ خیری نبود **الطرفه** ۹ از اخر نثره است تا بیست درجه

وچهل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه و این منزل نحس است و در مصحف قمر آورده است
که سعد است شاید در آن طلسم طرح کردن و نشاید معالجه و دعا و نو پوشیدن
که خطر جراحت باشد هرمس گوید این منزل شایسته است طلسمات عداوت
و قطعیت را اما نشاید خدمت سلاطین و تزویج و خریدن برده که موافق نباشد
و زراعت که نفع نباید و نه کیل غله که بیم غارت بود و نه سفر حکما هند گویند
نشاید سفر و درع و امانت دادن و طلب حاجت زودسوس گوید نشاید
شرکت که انباز او بر یکدیگر سگالند و نباید نو پوشیدن که بیم غرق شدن
باشد با او جامه و حذر کند از موی برداشتن و شاید جمع کردن طعام با خود
گوید این منزل در ترکیب نزدیک است به نثره و اهل روم گویند نحس است
و هند و عرب در نحوست این منزل اتفاق دارند و در میان هیچ کار آغاز
نهند و هیچ مهم نسازند و نفرمایند الا حرکت و حرب با دشمن که ظفر
یابد و سفر آب روا بود و نکاح بکر شاید که موافقت افتد و نشاید خریدن
مملوک که بی باک و کربد باشد **الجبهه** [10] از آخر طرف است تا هشت
درجه و سی و چهار دقیقه و هفده ثانیه از اسد و این منزل سعد است آمیخته
بجزوی از نحوست و در مصحف قمر گوید شایسته است طلسم حیات و عقارب را
و نیک باشد خدمت اکابر و زرع و درو دن و نشاید کیل کردن غله که آفت
بدو رسد هرمس گوید نیک است تزویج و خریدن بنده و ستور و آغاز
سفر و حرب کردن حکما هند گویند نشاید سفر کردن و زرینه پوشیدن

زدوسوس

زودسوس گوید اگر بنا کنند استوار ماند و اگر انبازی کنند زیان رسد و جامه
پوشیدن و موی ستردن رومیان گویند نشاید دیدار ملوک و اشراف
و حاجت خواستن و حرب کردن که ظفر ابتدا کننده را باشد **الزبره** [11]
از آخر جبهه است تا بیست و یک درجه و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه و این منزل
سعد است و در مصحف قمر گوید نحس است در آن عمل تفرقه و عداوت توان
کردن هرمس گوید شایسته است اعمال محبت را و نیک است پیوستن بخدمت
ملوک و اشراف و زراعت و نو پوشیدن و سفر و اما تجارت میانه باشد
زودسوس گوید نیک است دیدار پادشاهان و طلب حاجات و ساختن آلات
حرب **الصرفه** [12] از آخر زبره است تا چهارده درجه و هفده دقیقه و هشت
ثانیه سنبله و این منزل نحس است و در مصحف قمر سعد است هرمس گوید
نشاید اعمال وصعت و ابتداء کارها و خدمت اکابر و تزویج و نو پوشیدن
اما نیک است حرب کردن و سفر و حکما هند گویند نیک است بنا کردن
و زمین باجاره ستدن و زراعت و تجارت و نکاح و نهال نشاندن اما نشاید
زنبور بستن و نو پوشیدن و سفر کردن در سلک اول روز زودسوس گوید
نشاید وام دادن که بزحمت باز آید و حذر کند از نشستن در کشتی که نکبتی
رسد و نشاید زنبور ساختن و بنده خریدن چون ماه در اسد بود که اگر
قمر در اسد بود بنده بسیار خوار بود از آن جهت بیماری کشد اما جلد و
خویشتن دار بود و کس را کردن ننهد رومیان گویند در این منزل نشاید

جز عداوت کردن وکناره کردن از اجناس مردمان خصوصا اکابر و حذر
باید کرد از نو پوشیدن که بیم باشد که از سلطان نکبتی رسد و بد باشد
ستور خریدن و در سفر دریا کزندی عظیم رسد اما در شرکت موید بود
العوا[13] از اخر صرفه است تا هفده درجه و هشت دقیقه و چهل و چهار ثانیه
واین منزلی است ممتزج از سعد و نحس شاید در ان همه اعمال محبت و در مصحف قمر
کوید سعد است و نیکو بود برای مصالح هرمس کوید شاید زراعت و درود
و نشاید کیل غله که بیم بود از حکام و حذر باید کرد از حرب و اختلاط با اعدا
اما شاید دیدار دوستان و مخالطه با اکابر و نکاح و پوشیدن جامهها
نو و سفر و خریدن بنده و ستور حکما هند کویند نیک است تجارت و سفر مکر
ثلث دوم از روز و بسندیده بود زن خواستن و لشکر فرستادن زردهشت
کوید مکروه است زن خواستن بکر که بیم مفارقت باشد و نیک بود بنده
خریدن که ناصح و امین باشد و نشاید دارو خوردن و نو بریدن و بنا کردن
و نزدیک اکابر و سلاطین شدن و موی ستردن و طلب شادی کردن دو مان
کویند در این منزل سعد و نحس غلبه دارد و بیشتری از کارها را شایسته بود
چون نامه نوشتن بدوستان و حاجت خواستن از ملوک و ستور خریدن
و نو پوشیدن و سفر کردن السماک[14] از اخر عوا است تا اخر برج سنبله
واین منزلی نحس است و در او اعمال تفرقه و عداوت روا باشد و در مصحف
قمر کوید سعد است در ان اعمال محبت شاید هرمس کوید حذر کن از ابتدا

واعمال الصنعت وکشتن و درودن و بنا نهادن و بخدمت سلاطین رفتن
و حرب و تزویج و سفر و اکر از جمله اعمال حذر کنند بهتر باشد حکما هند کویند
زنان بیوه را نکاح کردن و دارو خوردن و حذر کنند از امانت بکسی سپردن
زردهشت کوید نیک است بنده خریدن که مهربان بود و در کشتی نشستن
که بسلامت بود و شرکت کردن که نفع یابد دومان کویند این منزل را
منحوس دارند و در او جز اعمال قطعت و وحشت نفرمایند الغفر[15] از اول
درجه میزان است تا دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست و پنج ثانیه
واین منزل سعد است بیشتری اعمال را شاید و در مصحف قمر کوید نحس است
در و عمل هلاک را باشد هرمس کوید نیک است سفر کردن و بسلاطین
و اشراف توسل جستن و نکاح و زفاف کردن و برده و ستور خریدن
و نو پوشیدن و زرع و حصاد و ابتداء اعمال حکما هند کویند نیکو باشد
جوی و کاریز کندن و نقل و تحویل کردن چون دوم و خداوند آتش نیک
حال بود و نشاید زن کردن و وام دادن و سفر خشکی و دریا و شرکت
کردن و موی ستردن زردهشت کوید مکروه است تجارت و سفر که بیم
حبس و غارت باشد و اکر باز اید مقصود باز اید نزدیک با اهل روم
واین منزل مبارک است و در بیشتر از مهمات ستوده است چون عقد
مودت بستن و سعت کردن و حاجت خواستن و مانند او الزبانا[16]
از اخر میزان است تا بیست و پنج درجه و چهل و دو ثانیه و پنجاه و یک دقیقه و این

واین منزل سعد است ممتزج بنحس شایسته است برای اعمال تفریق وعقد الوکاک
هرمس گوید نیک است زراعت اما نشاید سفر وحذر کند از نو بوشیدن
که بیم جزع باشد یا افتادن از جای بلند و روا بود ساختن آلات حرب و قلعه
ان و تزویج و خریدن دواب و دیدار اشراف حکما هند گویند روا بود زر
ساختن و بوشیدن اما نشاید تجارت و سفر و کشت کردن و نهال نشاند
زودسوس گوید حذر کند از زن که یکدیگر را متهم دارند باخرزی گوید
نحوست بر این منزل غالب است ودمیان گویند خدمت ملوک نیکو باشد
وتزویج پسندیده بود چه زن پارسا باشد و مکروه دارند برده و ستور
خریدن **الاکلیل**[17] از اخر زبانا است تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه
و هفده ثانیه از عقرب واین منزلی نحس است هرمس گوید نشاید در
ابتداء کارها کردن جز از اعمال هیچکدام را نیکو نیست مکر شر و مکر و
محربت و عداوت را حکما هند گویند نیک است چهارپا خریدن و زنور خود
بستن و در شهر شدن زودسوس گوید شاید بنا کردن و دوستی گرفتن
و معاجین ساختن و دارو خوردن اما نشاید در کشتی نشستن که اهل
او را ملالتی رسد و نشاید شرکت کردن و موی بریدن ودمیان گویند
این منزل بغایت نحس است از جمله اعمال حذر اولی باشد **القلب**[18] از اخر
اکلیل است تا بیست و یک درجه و بیست و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه و این
منزل نیک است و در همه کارها خیر توان کردن و عقد اللسان و بتر تجارت

دگر را

و محبت را شایسته است و در مصحف قمری اورده که این منزل برای عهد و
شهوت نیک هرمس گوید شاید سفر و کارهاء زراعت و ابتداء اعمال
و طلب حوائج و خریدن برده و دواب حکما هند گویند نیکو بنا نهادن و عمارت
زمین و بستن لواها و سفر کردن بجانب مشرق زودسوس گوید اگر
ماه با مریخ بود زن خواهد این زن را نیکو نباید و نشاید بنده خریدن اما
نیک است در کشتی نشستن و دارو خوردن و درخت نشاندن نشاید زر کن
و موی بریدن ودمیان گویند نیک است دیدار ملوک و اشراف و نو بوشیدن
و دوستی با اکابر کردن و حاجت خواستن **الشوله**[19] از اخر قلب است تا چهار
درجه و هفده دقیقه و بیست ثانیه از قوس و این منزلی است سعد و ممتزج
با نحوست در مصحف قمر گوید شایسته است مر طلسمات محبت و عمل و همه
هیج و اعمال کیمیاگری را هرمس گوید شاید بکار دهقانی و نشاید سفر و تزویج
و خرید زن بنده و حذر کند از نو بوشیدن که بیم هلاک باشد حکما هند گو
شاید شهر را حصار کردن و با اعدا محاربه کردن و سفر نیز شاید اما امانت
نهادن نشاید زودسوس گوید حذر کند از سفر دریا که خطر شکستن کشتی
باشد و از خریدن دواب نفع نیابد ودمیان علی الاطلاق تحذیر کنند از جمله
کارها اولی ان است که در این روز مباشرت هیچ مهم نکنند و از ابتداء اعمال
بر حذر باشند **النعایم**[20] از اخر شوله است تا هفده درجه و هشت دقیقه
و سی و چهار ثانیه و این منزل سعد است هرمس گوید شایسته است بدوستی گرفتن

وعمل بر تجارت و صحبت کردن و ابتدا آن دعا کردن و زراعت و تزویج و بنا
و زینت کردن نیکو باشد مخادیه با اعدا کنند ظفر یابد حکما هند گویند
ستور خریدن نیکو باشد و سفر میانه بود و دوروتیوس گوید نشاید شرکت
کردن و شاید ستور و دو نوس [?] خریدن نیکو باشد و دومیان گویند هر کاری
که پیش گیرند عاقبت آن محمود باشد **البلده** ۲۱ از آخر نعائم است تا درجهٔ اول
جدی و این برج بحری است هرمس گوید که ثابته است کارها که فرمودی باشد
بنیاد و مضرت نشاید سفر و تزویج و زراعت و دعا و مخالطه با اکابر و حذر
کند از نو پوشیدن که موجب ملال و دلتنگی باشد حکما هند گویند نیک است
بنا ساختن و ضیاع و دواب خریدن میانه بود و صناعت و نو بریدن و سفر
و ندروتیوس گوید میانه باشد برده خریدن و اگر زنی را طلاق دهند با شوهر
او بمیرد پس از آن شوهر کند و شرکت شاید الحاد را آخر میان شرکا مضارتی
آید و اگر کسی بر طریق تجارت سفری کند باز نگردد و اگر بعمل سلطان بیرون
شود هیچ خیری بدو نرسد و شقاوت قرین او شود و دومیان در هیچ کاری روا
ندارند الا عملی که ضرور دو سد [?] **السعد الذابح** ۲۲ از اول جدی است تا دوازده
درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست و پنج ثانیه و این منزلی است مرکب از سعد
و نحس و در مصحف قمر گوید که نحس مطلق است هرمس گوید شاید اختلاط کردن
با دوستان و زراعت و نشاید سفر و نو پوشیدن که بیم جراحت باشد
حکما هند گویند نیک است نزدیک [?] و زیور ساختن و دارو خوردن مکروه است

اخر

اخر و دوروسوس گوید نشاید از تزویج که پیش از اجتماع مفارقت افتد و اگر بهم
آیند مرد پیش از یک سال بمیرد بر بدترین حال جدا شوند و زن بفسق و فجور میل
کند و حذر کند از بنده خریدن که بر خداوند بیرون آید و اگر بنای بود
و شاید شرکت کردن و در کشتی نشستن نیک است چه کشتی بسلامت ماند
اما اهل کشتی را از او رنجی برسد و دومیان گویند هیچ کار را نشاید و تحذیر
کنند از جامه نو پوشیدن که البته در آن جامه او را حادثه رسد با خرزی گوید
بکرات تجربه افتاده و بیان واقع است **البلع** ۲۳ از آخر ذابح است تا ثابت
و بیست درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه و این منزل سرشته است از
سعادت و نحوست اعمال قطیعت و عداوت را شاید و در مصحف قمر گوید همه
اعمال خیر را نیکو بود هرمس گوید مختار است سفر کردن و مجالست سلاطین
پوستین و زراعت و نو پوشیدن اما نشاید تزویج و بیع و شری حکما هند
گویند نیک است مناظره کردن و قصد سلاطین برداشتن و محاکمه کردن
و زیور بستن اما نشاید امانت سپردن و سفر کردن مکروه ثلث دوم روز
زوروتیوس گوید بد است تزویج که زن بر شوهر ستم کند و دومیان ایشان
جدائی افتد و نشاید بنده خریدن و اما در کشتی نشستن و شرکت کردن
ستوده است دومیان گویند هیچ کار را نشاید الا سفر کردن و ملوک و اشراف را
دیدن **السعود** ۲۴ از آخر بلع است تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه و هفده
ثانیه از دلو و این منزلی سعد است بیشتر کارها پسندیده است هرمس گوید نیک است

سفر و تزویج و نو پوشیدن و زراعت و حکماء هند گویند نیک است لشکر بطلایه
فرستادن و دارو خوردن و میانه باشد سفر کردن و بد است تجارت و صناعت
و تزویج و جامه نو بریدن و پوشیدن زورسوس گوید نشاید تزویج و شرکت
اما نیک است بنده خریدن رومیان گویند همه کارها اکر بایه است چون خدمت
ملوک و اکابر و بد است آوردن دلها و بدوست گرفتن و سفر بر و بحر و زراعت
و تزویج الاخبیه ۲۵ از آخر سعود است تا بیست و یک درجه و بیست و پنج دقیقه و چهل
و دو ثانیه و این منزل نحس است هرمس گوید هیچ کار در او نشاید الا عمل تخریب و تفرقه
و در مصحف قمر گوید شاید مصالحه کردن و اعمال و محبت را نزدیک است حکماء هند
گویند نیک است جنگ کردن و شهر را حصار ساختن و رسولان فرستادن و سفر
بجانب قبله کردن و نشاید تزویج و زرع و تجارت زورسوس گوید نیک است
بنده خریدن و بنا نهادن که بسیار استوار بود و در کشتی نشستن و نشاید تزویج که
مفارقت افتد و حذر کنند از شرکت که زیان رسد و رومیان گویند منزلی
بغایت نحس است و همه اد مذموم است هیچ کار در او نشاید المقدم ۲۶ از آخر
اخبیه است تا چهارده درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه از حوت و این منزل
سعد است و در مصحف قمر گوید نحس است عمل عداوت را شاید و بن هرمس گوید
نیک است ابتدا و تدبیر صنعت و معالجات کلیه و زرع و سفر و تدبیر حرب و نو
پوشیدن حکماء هند گویند شاید کارهای خیر کردن و سفر رفتن مگر در ثلث اول
از روز سفر بغایت بد است و نشاید دارو خوردن زورسوس گوید نیک است بنا

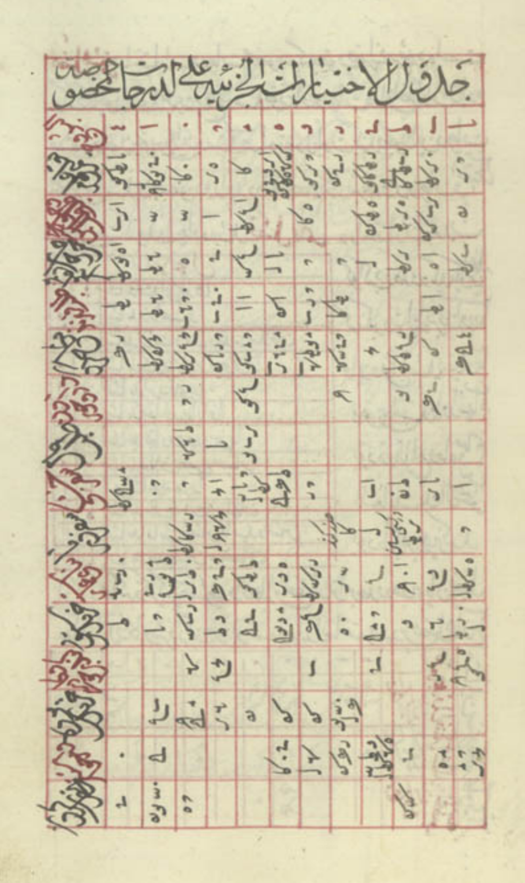
نهادن

بنا نهادن و برده خریدن و سفر دریا و بد است تزویج و شرکت و رومیان
گویند منزلی سعد مبارک است جمله اعمال در او ستوده باشد باخوزی گوید
حکماء که در عهد ملک عضد الدوله بودند خبر در این منزل اخوین اجازت دادند
که جامه ببرند و بپوشند المؤخر ۲۷ از آخر مقدم است تا هفده درجه و هشت دقیقه
و سی و چهار ثانیه و این منزل سعد است ممتزج نحس و در مصحف قمر گوید سعد مطلق است
هرمس گوید شاید حرب و دیدار ملوک و سفر و زراعت و نو پوشیدن و نشاید
تزویج و بیع و شری و کیل غلات که بیم تلف بود حکماء هند گویند شاید تجارت و
دارو خوردن و دهقانی و میانه است سفر مگر در ثلث دوم روز و حذر باید کرد
از ودیعت نهادن و وام دادن و سفر دریا زورسوس گوید هیچ کار در او نشاید در این
منزل رومیان گویند که اعمال قطیعت و عداوت را روا دارند و در سفر و نو پوشیدن
مبالغت نمایند الرشا ۲۸ از آخر المؤخر است تا آخر این منزل سعد است هرمس
گوید همه اعمال را شایسته است چون سفر و زراعت و نو پوشیدن و تزویج
و ابتدالات و دیدار اشراف حکماء هند گویند نیک است باز دکانی و تزویج
و دارو خوردن و کار دهقانی ساختن و میانه است سفر مگر در ثلث دوم
از روز نشاید امانت نهادن زورسوس گوید نشاید بنده خریدن
که در او از زبان و خشمگین و سرکش بود و شرکت کردن در او اول نیک
باشد و در آخر تباه بود و رومیان گویند منزلی سعد است و مبارک همه
همه کارها نیکو باشد از خدمت ملوک و اشراف و طلب حاجت از ایشان و بوده

و دستور خریدن و شکار کردن و چوگان زدن و حصار ها گشادن **فصل هفتم**

در بیان اختیارات بطلوع درجات مخصوصه از بروج بدانکه این اختیارات بطلوع درجات مخصوصه بجهت اختیارات جزئیه است منقول از کتاب صور درجات فلك بر قیاس حکیم احمد بن محمد بن عبد الجلیل السجزی چنانچه در جامع شاهی اورده است که گفته اند در هر کاری طلب کن درجهای مخصوص را بدان کار روان در چندان طالع حاجت تا موجب دلیل زیادت گردد و زود براد رسی و انچه خواهی بخیر و خوبی حاصل اید و در جدول ایراد کردیم تا با زیافتن اسان تر باشد و چون در نسخها اختلافی بود و رفع ان متعسر یا متعذر نمود انچه متفق علیه بود از درجات بیناهی نوشته شد و انچه مختلف فیه بود بر خی مکتوب شد و جدول این است که در صحیفه نموده

می شود



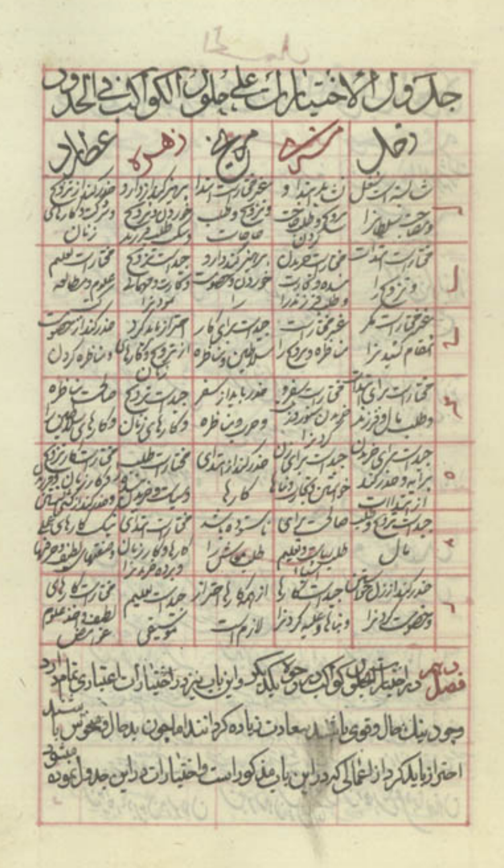
فصل هشتم در اختیارات درجات مخصوصه که یعقوب قصرانی برشمرده است
و گفته که چون سعد بدین بروج رسد قوت آن درجات در اختیارات زیاده
میشود و چون نحوس بدان رسد فساد زیادت کند و چون این درجات
نحوس ممتاشند و از سعود دور او را در اعمال خصم بکار برند و آن درجات و اختیارات
وی این است که جدول نهاده شد **فصل نهم** در اختیارات با مدن
کواکب در حدود یکدیگر بر جمله
که منکر و ش با بلی برون آورده است
و آن وقتی باشد که نیک حال
و قوی باشند و او را شهادت
بود در طالع و ماه و سهم
السعادت بدحال و منحوس
بود باید که پرهیز کند

		الاعمال
۱	٤	شاید ابتدای کارها
۲	۱	شاید زراعت را
۳	۰	شاید کتابت و ادب و خلعت سلاطین
۴	۰	شاید کندن کاریز و جوی را
۵	۰	شاید ارد و نهی را
۶	۰	شاید معالجه بیماران را
۷	د	شاید تجارت و دد سخن را
۸	د	شاید خلاف و حبس و عصا را
۹	[illegible]	نمی شاید سفر را
۱۰	[illegible]	شاید طلب حاجت از سلطان
۱۱	—	شاید امانت داشتن و امید داشتن
۱۲	با	شاید ظفر جستن بر خصمان

از کارها که ذکر کرده می شود و از جمله این اختیارات را بر حدود مصریان فصل
نهاده اند و اکابر نیز در کتب خود نوشته و جدول ساخته و درین فصل همان آورده است

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٦	٥	۰	۰	۰	—	—	
[illegible]	[illegible]	[illegible]						[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]		٥				٦			[illegible]	[illegible]
								[illegible]	[illegible]				[illegible]

اختیارات بسر خود کار فرمود [illegible]



جدول الاختیارات علی حلول الکواکب فی الحدود

	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
ح	شایسته است شغل و جست سلطان را	[illegible] سکر و طلب حاجت کردن	عجز مختار است ابتدا و تزویج و طلب حاجات	پرهیز کند از دارو خوردن و تزویج و [illegible]	حذر کند از تزویج و شرکت و کارهای زنان
ل	مختار است تهذیب و تزویج را	مختار است خوردن [illegible] شده و تجارت و طلب فرزند را	پرهیز کند از دارو خوردن و خصومت را	جید است تزویج و کارها و [illegible] کردن را	مختار است تعلیم علوم و مطالعه کتب
ط	عجز مختار است کم انتقام کشیدن را	عجز مختار است مناظره و تزویج را	جید است برای کار سلاطین و مناظره	احتراز باید کرد از تزویج و کارهای زنان	حذر کند از خصومت و مناظره کردن
ی	مختار است برای ابتدا و طلب مال و فرزند	مختار است سفر و خریدن ستور و [illegible] کردن را	حذر باید از سفر و حرب و مناظره	جید است تزویج و کارهای زنان	حاجت مناظره و کارهای سلاطین را
ه	جید است برای خوردن [illegible] و حذر کند از ابتدا ات	جید است برای آن خواستن و تجارت و بناها	حذر کند از ابتدای کارها	مختار است طلب [illegible]	مختار است [illegible] [illegible] و حذر کند [illegible]
ی	جید است تزویج و طلب مال	حالی برای طلب ریاست و تعلیم	[illegible] شده باشد طلب [illegible] را	مختار است ابتدای کارها و کار زنان [illegible]	[illegible] کارهای [illegible] و صنعتهای لطیف [illegible]
٦	حذر کند از [illegible] خصومت کردن را	جید است [illegible] و بناها و عمارت کردن را	از همه کارها احتراز لازم است	جید است تعلیم موسیقی	مختار است کارهای لطیف و علوم عروض

فصل دهم در اختیار اتصال کواکب با یکدیگر و این باب نیز در اختیارات اعتباری تمام دارد
و چون نیک حال و قوی باشند سعادت زیاده کردانند اما چون بدحال و منحوس باشند
احتراز باید کرد از اعمالی که درین باب مذکور است و اختیارات درین جدول نموده [illegible]

الحمل

جدول الاختیارات علی نزول الکواکب فی الوجوه

	وجه	وجه	وجه
ا	بنا نهادن طلب حاجات	ش بد طلب مال از جهه سفر	ش بد طلب مال از جهه شرکت
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	نیک خریدن املاک و حشم را	نیک طلب مال از جهه [illegible]	نیکو [illegible]
د	نیک [illegible]	نیک طلب کردن مال	خدمت پادشاه [illegible]
ه	نیک [illegible] آرایش	نیک طلب زن کردن و طلب فرزند	نیک طلب کردن فرزند
و	نیک خریدن ستوران	نیک تعلیم علوم حکمت	[illegible]
ز	نیک [illegible]	نیک کار نامه‌ها را	ستوده باشد بلندی کارها را

الثور

	وجه	وجه	وجه
ا	احتراز کند از دارو خوردن و کارها	حذر باید کرد از ابتدای کارها	[illegible] طلب مال
ب	ستوده باشد [illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible] طلب مال [illegible]	[illegible]	[illegible] طلب مال را
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	حذر کند از ابتدای [illegible]	[illegible] طلب فرزند
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]



الجوزا

	وجه	وجه	وجه
ا	ابتدای کارهای بزرگ	بستن لوا و امور	ستوده باشد [illegible] کارها
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	نیک [illegible] کردن	نیک [illegible]	ستوده [illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	طلب فرزند و [illegible]	[illegible]	[illegible] طلب فرزند
و	شرکت و [illegible] خریدن	[illegible]	[illegible]
ز	کار بزرگان کردن	تعلیم علم [illegible]	[illegible]

السرطان

	وجه	وجه	وجه
ا	طلب فرزند و [illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	طلب حاجت از مهتران	کار [illegible]	طلب [illegible]
ج	[illegible] و طلب [illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	حذر کند از [illegible]
ه	طلب فرزند [illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الاسد

	وجه	وجه	وجه
ا	شدن بوزارت وکارهای بزرگ	خریدن زمین و ساختمان	فرار کند از شده است
ب	عید کردن کسب [illegible]	ابتدای اعمال و طلب اموال	در آن کسب جز کسب
ج	رفتن بسوی بزرگان	[illegible]	کار سپاهیان
د	کارهای سلطان	ابتدای کارهای بزرگ	بجز دو غله
ه	تزویج کرده کنیزکان	نکاح کردن	کارهای زنان
و	کار ملوک و وزرا	نشستن تخت و ملوکی	حاجت و قصد در نزدیک
ز	خریدن ستوران	بنا و شهرها و غیر آن	بنای شهرها [illegible]

تمت جدول الاختیارات علی حلول القمر فی البروج

السنبله

	وجه	وجه	وجه
ا	داد و ستد و طلب حاجات	تعلیم موسیقی	کودک را مکتب فرستادن
ب	کارهای بحری و شراب	[illegible]	تعلیم کودکان [illegible]
ج	فرزند باشد و اهل صلاح	با نیکو کارها	اسب تاختن
د	کارهای علم و تعلیم	[illegible]	رسیدن کارهای بزرگ
ه	خریدن جواهر و برابر	نکاح و خریدن بنده	کارهای زنان
و	کارهای [illegible] و حاجات	کار روز و خریدن صید	کار کشتن [illegible]
ز	جماع	طلب امارت	خریدن بنده و ستور



المیزان

	وجه	وجه	وجه
ا	طلب فرزندان و خریدن ستور	[illegible]	[illegible]
ب	مطلب باه را شاید	[illegible]	[illegible]
ج	سفر نمودن	[illegible]	[illegible]
د	کارهای کشنده و اعمال خطر	[illegible]	[illegible]
ه	کار زنان و زیور	[illegible]	تزویج و کار زنان
و	طلب فرزند و تعلیم حکمت	[illegible] حکما	خریدن [illegible]
ز	رفتن کشتی	داروی خوردن	[illegible]

تمت جدول الاختیارات علی حلول القمر فی البروج

العقرب

	وجه	وجه	وجه
ا	کار لشکریان	ابتدای کارهای بزرگ	طلب مال و فرزند
ب	ساختن سلاح و کار امرا	طلب مال و ملوک	ابتدای اعمال بزرگ
ج	کار حرب و مقابله	بستن لواء و ملوک	معالجه و تعلیم [illegible]
د	کتابت کناه کاران	معالجه و تعلیم	پرهیز کند از ابتدا
ه	تزویج و رفتن مهمات	طلب و ملت [illegible]	کار زنان و معالجه
و	تعلیم و کار مملکت	قصد و حاجت	معالجه باه و [illegible]
ز	حاجت و معالجه	بر آب رفتن	دارو خوردن را

القوس

	وجه	وجه	وجه
ا	ابتدای معالجه	تجارت و درکوب سفینه	بناء شهرها و کارها
ب	کارهای علما و وزرا	کشتی در آب افکندن را	بازرکان صید نمودن
ج	کارهای مهتران و تعلیم	شغل سلطان و دریاست	ابتدای امور عظیم
د	اموختن علم و طلب معیشت	بازی کردن شاید	همه کارها میانه بود
ه	مناکحت و کار زنان	میانه بود تزویج را	باك نبود زن خواستن
و	طلب ریاست و سودای	سواری و شنا اموختن	خریدن مرغان شکاری
ز	غلبه کردن و کشتی گرفتن	رسولان فرستادن	کار ضیاع و عقار

ثم جدول الاختیارات علی نزول الکواکب فی الوجوه

الجدی

	وجه	وجه	وجه
ا	طلب خریدن زمین	کارهای پادشاهان و مهتران	بناها و طلب مال از زنان
ب	کار غریبان	کار سرهنگان و بزرگان	کار مملکت و تزویج
ج	تعلیم سواری و ریاضت	کار اکابر و وزرا	کارهای بزرگ را
د	ابتدای اعمال حیله کردن	کار سپهسالاران	کار مملکت و سیاست
ه	نکاح کردن	حذر کند از مناکحت	شاید ستوده کارها را
و	ساختن کشتی و معالجت	سواری و صید کردن	خریدن ستور و بنا نهادن
ز	فکندن کشتی در آب	خریدن مرغان شکاری	خوردن دارو



الدلو

	وجه	وجه	وجه
ا	کندن جوی و کاریز	خدمت ملوك شاید	گریختن را شاید
ب	داد و ستد اعمال و وزرا	اموختن علوم و سفر	طلب حاجت از اهل صلاح
ج	نکاح کردن و طلب فرزند	طلب مال از بزرگان	نهادن مال در کشتی
د	حذر کند از نکاح	اموختن علم و کتابت	کار ملوک را نیکوست
ه	تزویج را ستوده است	خریدن جواهر و جامها	خریدن ستور شاید
و	تعلیم علم فقه	کارهای دیوانی	کار امرا و خراج ستدن
ز	تزویج و عروسی	کار مسافران	بردن و اوردن آبها

الحوت

	وجه	وجه	وجه
ا	ناستوده باشد کارها را	خدمت ملوك	کارهای بزرگ را
ب	داد و ستد اعمال و وزرا	کار مهتران و سرهنگان	طلب حاجت از اهل صلاح
ج	طلب مهتری و بزرگی	طلب مال از بزرگان	سواری کردن
د	حذر کند از نکاح	مهمانی و هدیه	کار ملوک را نیکوست
ه	تعلیم علم موسیقی	شرکت و تجارت	کار امرا و خراج ستدن
و	تعلیم علوم و فقه	خریدن جواهر و جامها	حذر کند از تزویج
ز	کار نامها و قاصدرا	کار مسافران	کار رسولان

فصل نهم در اختیارات ایام فرس بدو نوع **اول** انچه منقول است از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق و ابن بسیار معتبر است و ما جدولی ایراد کردیم و نام و صفت هر روز و انچه شاید ثبت کردیم و جدول مذکور اینست والله اعلم بحقیقة الامور

اعداد ایام	اسماء ایام	[illegible]	صفات الایام	اختیارات	اجتنابات
١	اورمزد	[illegible]	در این روز ادم و حوا بیافریدند	کارست و درختی نشاندن و صید و شناوری و نو پوشیدن	حمام و فصد و قرض و مناظره
٢	بهمن	[illegible]	روز مبارک نیست	سرگرست و تجارت و نکاح و زراعت و نو پوشیدن	فصد و حجامت و حمام
٣	اردیبهشت	[illegible]	در این روز ادم و حوا از بهشت بیرون امدند	خود را باید نگاه داشت و کاهیده خوردن دوا را	هر که سفر رود مالش را ببرند
٤	شهریور	[illegible]	در این روز هابیل از مادر در وجود امد	سکنی عمارت و بنا و صلح و نکاح و کارست و خرید	نقل و تحویل و موی تراشیدن
٥	اسفندارمذ	[illegible]	در این روز قابیل هابیل را کشت	خود را نگاه دارد اما عمارت و دارو خوردن	حذر کند از دریا و مناظره
٦	خرداد	[illegible]	روز مبارک است	صلح و نو پوشیدن و تعلیم و مناظره و تزویج و سفر را	از فصد و تعلیم و حرب
٧	امرداد	[illegible]	روزی نیک است	نامه نوشتن و رسول فرستادن و تعلیم عمارت و نکاح و معالجه	فصد و حجامت و زراعت و طلاق
٨	دی بآذر	[illegible]	میانه است	شکار و بیع و شری و فصد و طلب حاجت	سفر و صید و جانور خریدن
٩	آذر	[illegible]	اتش شکسته امد بسیار	دیدن ملوک و حاجت و سفر و صید و دارو خوردن	ملک بخرند که زود خراب شود
١٠	آبان	[illegible]	در این روز نوح از مادر متولد شده است	کارست و درختی تا مرکب و رسول فرستادن و قرض دادن را	حمام و فصد و قرض و حرب



تتمه جدول ایام اختیارات فرس

اعداد ایام	اسماء ایام	[illegible]	صفات الایام	اختیارات	اجتنابات
١١	خور	[illegible]	در این روز برکسی متولد شده است	دیدن ملوک و زرع و مناظره و صید و شکار و بجهار پای خریدن	فصد و حمام و نکاح و نو پوشیدن و برده فروختن
١٢	ماه	[illegible]	این روز را نحوس خرات کنند	دارو خوردن و صید و حمام و زرع و نقل و تحویل	حذر کند از کرکاش که زود بدست اید
١٣	تیر	[illegible]	روز نحس است	با اهل صلاح نشستن و بدعا مشغول باشد	از همه کارها حذر نماید حضور ها از اکابر
١٤	گوش	[illegible]	در این روز ابراهیم متولد شده است	دیدن اشراف و تجارت و زرع و مناظره و فصد و حاجت	از کارهای بد حذر باید کرد
١٥	دیبمهر	[illegible]	در این روز عیسی متولد شده است	تجارت و نکاح و سفر و صید و زر کشیدن و نو بریدن را	حذر کند از فصد و حجامت
١٦	مهر	[illegible]	روز نحس است	کرمابه رفتن و موی تراشیدن را	همه کارها بد است خاصه سفر را
١٧	سروش	[illegible]	روز میانه است	طلب حاجت و خیرات بکو بود	از همه کارها حذر باید نمود و خیرات باید کرد
١٨	رشن	[illegible]	روز نیک است	سفر و تجارت و حرکت و زراعت و نو بریدن	از کارهای بد البته حذر باید کرد
١٩	فروردین	[illegible]	در این روز اسحق متولد شده	فصد و حجام و نامه و رسول و نقل و تحویل	جهت خون بردن اشتی و موی تراشیدن را
٢٠	بهرام	[illegible]	روزی میانه است	سفر و نکاح و فصد و موی تراشیدن را	حذر کند از حرکت و صید را

اعداد	اسامی ایام	[illegible]	صفات ایام	اختیارات	اجتناب باید
کا	رام	[illegible]	روزی نحس است	خدا را یاد کنند و روزه دارند و صدقه دهند و استغفار نمایند	از همه کاری حذر کنند [illegible] ذکر و [illegible]
کب	باد	[illegible]	روزی مبارک است	نکاح و سفر و مناظره و بیع و شری و عمارت و فصد	بد است صید و مطالبه و گرمابه رفتن را
کج	دیبدین	[illegible]	روزی مبارک است	سفر و نکاح و فصد و حمام و موی گرفتن	از امورات ناشایسته حذر نماید
کد	دین	[illegible]	روزی نحس است فرعون متولد شده	نیک است فصد را و بس	حذر کنند از طعام ناسازگار و از همه کاری
که	ارد	[illegible]	روز مبارک است	روزی نحس است در این روز خلوت و دفع دشمن را [illegible]	حذر کنند از همه کارها خصوصا تجارت و نکاح و حمام و سفر و صید
کو	اشتاد	[illegible]	در این روز اهل مصر هلاک شدند	طلب حاجت و درخت [illegible] و [illegible]	حذر کنند از کوچ و سفر و عمارت و فصد و دروغ
کز	آسمان	[illegible]	در این روز موسی و قوم او از بحر گذشتند	نیک است سفر خصوصا [illegible] و مناظره و گرمابه رفتن	حذر کنند از فصد و [illegible] و صید و نکاح و خریدن چهارپای
کح	زامیاد	[illegible]	روزی بسیار مبارک است	سفر و خرید و فروخت و مناظره در او [illegible]	حذر کنند از فصد و حمام
کط	مارسفند	[illegible]	روزی نیک است	دیدن اشراف و نکاح و استوار کردن شهرها	بد است سفر و طلب علم و نو جامه پوشیدن و حاجت خواستن را
ل	انیران	[illegible]	در این روز موسی متولد شده است	سفر و زراعت و نکاح و صید و گرمابه و فصد را	از بدی احتراز کنند و بکار اشغال نمایند

نوع ثانی از اختیارات ایام فرس منقول از حکمای فارس و این نیز در جدولی اورده می شود و جدول این است

ا	نیک است طلب حاجت و سفر و نکاح و خرید و فروخت و کودک را تعلیم دادن و تخم افکندن را
ب	نیک است دیدن مهتران و حاجت خواستن و سفر دریا و درخت نشاندن را
ج	حذر کنند از سفر و نکاح
د	نیک است زن و کودک و [illegible] و حاجت خواستن
ه	نحس است از همه کارها حذر باید کرد
و	نیک است سفر و نکاح و بیع و شرا و دعوت و حاجت خواستن
ز	خوب است سفر و زن و کودک و بیع و شرا اما قرض نباید داد
ح	نیک است سفر و درخت نشاندن و حاجت خواستن
ط	در این روز خویش را از مردمها نگاه باید داشت
ی	نیک است اعمال پادشاه و قبول کردن و تخم افکندن و درخت نشاندن
یا	روز نیک است اما خود را از دعوی نگاه باید داشت و خصومت هم
یب	نیک است حاجت خواستن و خرید و فروخت و طلب گم شده نمودن
یج	روز نحس است حذر باید کرد
ید	نیک است کشت و زراعت و اکثر عمل [illegible] دارد
یه	نیک است گرمابه رفتن لاکن به موی سر زدن را

تتمه جدول ایام اختیارات فرس

روز	اختیار
یو	از همه کارها حذر باید کرد
یز	شادی و بنا افکندن و جوی کندن
یح	نیک است سفر کردن و طلب حاجت از اشراف
یط	روز بد است حذر باید کرد از کارکردن
ک	بد روزی است حذر باید کرد از همه کارها خصوص جنگ و دعوی نمودن
کا	حذر باید نمود از جمیع مهمات
کب	روز نحس است پرهیز کند از حرب کردن و سفر نمودن
کج	روز غیر مختار است در این روز هیچ کار نکند
کد	روزی نحس است حذر کند از نکاح کردن که زود جدا افتد
که	روز بسیار بد است در این روز خلوت و فراغت بهتر است
کو	نیک است کارهای دینی مشغول نمودن را
کز	نیک است سفر و طلب حاجت و مناظره و بکرها به رفتن را
کح	نیک است خرید و فروخت و مناظره و معاطه
کط	همه کارها نیکو باشد الا سفر و نکاح
ل	خوب است سفر و ترک و زرع و نکاح و هر چه از خیرات کند

فصل دوازدهم در اختیارات ایام هفته منقول از اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام و ایضاً بزبان مبارک ایشان کفته شده هشت بیت است و هشت بیت با ترجمه اش اینجا ثبت میکردد وهو هذا

لنعم الیوم یوم السبت حقا — لصید ان اردت بلا امتراء

نیکو روزیست روز مبارک روز شنبه — ز بهر صید اندر کوه و صحرا

وفی الاحد البناء لان فیه — تبدی الله فی خلق السماء

بیکشنبه بنا کن زانکه در وی — بنا کرد آسمان را حق تعالی

وفی الاثنین ان سافرت فیه — ستظفر بالنجاح وبالثراء

بدوشنبه سفر کردن چه نیک است — رسد فیروزی و مال و هبا

وان ترد الحجامة فالثلثا — ففی ساعاته هرق الدماء

وگر خواهی حجامت در سه شنبه — که در ساعتش خون ریختن کاریست زیبا

وان شرب امرء یوما دواء — فنعم الیوم یوم الاربعاء

وگر دارو خوری در چهارشنبه — بود نیکو در آن روز با دوا

وفی یوم الخمیس قضاء حاج — ففیه الله یأذن بالدعاء

طلب حاجت بروز پنجشنبه — که در وی مستجاب آید دعاها

وفی الجمعات تزویج وعرس — ولذات الرجال مع النساء

بروز جمعه تزویج و عروسی — مناسب باشد و ذوق تماشا

وهذا العلم لا یعلمه الا — نبی او وصی الانبیاء

وجون درین باب تامل کرده می‌شود مناسبت هر علمی با روزی از شبت ایروز
باکوکبش نیک ظاهر میکردد والله اعلم **فصل سیزدهم** در اختیارات
سکز یلدوز و تحقیق آن بدانکه حکمای ترک و اهل خطا و طمغاج شکلی تصور
کرده وانرا سکز یلدوز نام نهاده اند وکویند چون شتر مست دهن باز کرده که
هرچه بیند بدهن در کشد و بدین سبب ویرا لحو خوانند و اهل ایغور از برای
از برای او حرکتی معین کرده اند و ابتدای حرکت آن اجتماع ماه و آفتاب کیرند
که اول ماه ترکان باشد و هر ده روز یکدور تمام کند و ابتدا از مشرق
نماید و بجانب جنوب بکردد تا باز بمشرق رسد چنانکه درین دایره ایراد نموده
شد پس باید که البته در حرب و روز مصاف و سفر و خصومت و امثال اینها پشت
بران کنند و نیز باید که دست راست هم بدانجانب نداشته باشند تا ظفر و پیروزی

در مشرق	میان مشرق و جنوب	در جنوب
میان مغرب و شمال	فوق الارض / تحت الارض	میان جنوب و مغرب
در شمال	میان شمال و مشرق	در مغرب

واکر در روز سفر باصعاد
در طرف مقصود افتاده باشد
اول آنجا برود و کندی
راه برود پس متوجه طرف
مقصود شوند و چون فوق
الارض باشد شاید بود
و اکر تحت بجهت کار
بود شاید چون کاشتن و دفینه نهادن و کاریز کندن و بنا نهادن و پنهان شدن و امثال اینها
والله اعلم بالصواب

فصل چهاردهم در اختیارات ساعاتی که بعد از ساعت لب باشد
نسبت بکواکب سته غیر آفتاب بدانکه از زمان اجتماع تا دوازده ساعت
زمانی تعلق بآفتاب دارد که آنرا ساعت لب آفتاب کویند و علی الاطلاق
نیز ساعت لب کویند و بعد از آن نیز دوازده ساعت دیگر نصیب
زهره است وانرا لب زهره کویند و بعد از آن دوازده ساعت دیگر
تعلق بعطارد دارد و همچنین دوازده ساعت قمر و دوازده بزحل
و دوازده بمشتری و دوازده بمریخ بعد از هفتاد و دو ساعت باز نوبت
بآفتاب رسد و پیش از این کفته شد که ساعت لب آفتاب بغایت
نحس است و اینجا نیز تتمه کفته می‌شود و در او هیچ کار نشاید اما آن ساعت
که تعلق بکواکب سته باقیه دارد و شایسته باشد بعض کارها که آن کوکب دلیل است
بران کار چنانکه در جدول نموده می‌شود و هو هذا

جدول الاختیارات علی ساعات الکواکب مع لب الشمس

الشمس	این ساعات لب شمس نحست باشد ... [illegible] ...
الزهره	[illegible] ... همه کارها را خصوصا اکر تعلق بزهره دارد ... [illegible]
العطارد	درین لب نیکو بود کارها که تعلق بعطارد دارد چون اعمال دیوانی و تعلیم علوم و کتابت ... [illegible]
القمر	درین لب نیکو بود برای سفر کردن و راه رفتن و نزدیک سلطان شدن ... [illegible]
الزحل	درین لب نیکو بود ... [illegible] ...
المشتری	درین لب نیکو ... [illegible] ...
المریخ	درین لب چهار ساعت اول ... سواری ... سلاح ... حرب کردن ... [illegible]

فصل یازدهم در اختیارات ساعات از قول ابومعشر بلخی در بعضی از کتب آورده اند که سلطان سعید بهرام شاه حکیم ابومعشر بلخی را فرمود که از برای من روزنامه بساز چنانکه بنظم بود و بتحویل سالها و استقبال ماهها منسوخ نکرد حکیم در اینمعنی تفکری تمام بجای آورد و این جدول اختیارات ساعات که منسوبست بکواکب سبعه تالیف کرده در جدول نهاد و صلاح هر ساعت از روز و شب که نو میشود باز نمود تا در اثنا ساعت معلوم کرد که بکدام کارها اشتغال توان نمود و آن جدول نزد حکما اعتبار تمام دارد و جدول اینست

جدول الاختیارات علی ساعات الایام و اللیالی عن قول ابی معشر							
	لـ	ط	ب	ما	ه	و	ر
ماه	سه	ه	ه	ر	ل	ـ	ـ
الاحد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲ ل	ر	ل	ـ	ـ	سه	ه	ه
الاحد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳ ر	ـ	سه	ه	ه	ر	ل	ـ
الاحد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۴ لا	ه	ر	ل	ـ	ـ	سه	ه
الاحد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۵ لد	ـ	ـ	سه	ه	ه	ر	ل
الاحد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۶	ه	ه	ر	ل	ـ	ـ	سه
الاحد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۷ ر	ل	ـ	سه	سه	ه	ه	ر
الاحد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل دوازدهم در اختیارات ماموئی و این جدولیست که حکیم ابومعشر جهة مامون خلیفه نهاده تا چون خواهند در امری خطیر شروع و نخواهند که منجم و غیره بران اطلاع یابند بوطریق کلی در این جدول تامل کنند اگر نیك یا میانه باشد دران کار شروع نماید و الا نکند و اگرچه این نوع نزدیك است بتفال اما چون اکابر در کتب ذکر کرده اند بروی ایشان آن است و طریق معرفت این جدول چنانست که ببینند که از روز نوروز سلطانی تا بروزی که اندیشه آن کار میکنند چند روز رفته است از انجمله سی و شش و سی و شش طرح کنند تا کمتر از آن بماند آن عدد را در این جدول باز طلبند اگر در جدول ایام سعد بود کار نیك باشد و اگر در جدول ایام میانه باشد آن کار را میانه بود و اگر در جدول ایام نحس بود کردن آن کار نشاید و جدول ماموئی اینست

جدول ایام اختیارات ماموئی					
ایام سعد		ایام وسط		ایام نحس	
۱	۴	۲	۵	۳	۶
۷	۱۰	۸	۱۱	۹	۱۲
۱۳	۱۶	۱۴	۱۷	۱۵	۱۸
۱۹	۲۲	۲۰	۲۳	۲۱	۲۴
۲۵	۲۸	۲۶	۲۹	۲۷	۳۰
۲۷	۳۴	۳۲	۳۵	۳۳	۳۶

فصل هفتم در اختیارات ثمنی بر مذهب حکما هند و ایشان این جدول را بهره خوانند یعنی این بعربی ثمن باشد یعنی هشت یک و حقیقت این سخن آنست که حکمای هند در هر روزی از ایام هفته یک ثمن را منحوس دارند و از نقل و حرکت و ابتدای کارها که مطلوب بود در آن زمان احتراز بلیغ میفرمایند و در مکروه و عذر و کمین و مجادله و مخاصمه نیک میدارند و اوقات در این جدول مذکور میکردد و تعیین اوقات بساعات زمانی ذکر کرده میشود که حصه هر وقتی یک ساعت و نیم است و جدول این است

فصل هشتم در اختیارات کلی که بمذهب جوکیان و معتقد ایشان آنست که در هر روزی دو ساعت بد است که در آن دو ساعت از همه کارها حذر باید کرد و ملک علم بنا ها آن ساعت مذموم را کلک خوانند یعنی ناشایسته و اوقات کلک از هر روزی در این جدول نموده میاید و تعیین ساعت کرده میشود والله اعلم

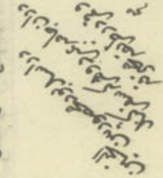
جدول اختیارات بمذهب حکمای هند			جدول اختیارات بر مذهب جوکیان		
	اوقات مذمومه	ساعات معیوب		اوقات مکروهه	ساعات ذمایمه
یکشنبه	از شب تا فراغ تا نیم روز	از چهار ساعت تا شش ساعت	یکشنبه	از شب تا فراغ [illegible]	ساعت پنجم و دوازدهم
دوشنبه	از اول نماز دیگر تا نزدیک آخر روز	از نه ساعت تا ده و نیم	دوشنبه	نیم چاشت تا [illegible] دو نماز	ساعت چهارم و نهم
سه‌شنبه	از نیم چاشت تا [illegible]	از یک ساعت و نیم تا سه ساعت	سه‌شنبه	از چاشت تا فراخ تا نیم روز	ساعت پنجم و ششم
چهارشنبه	از نیم روز تا [illegible] نماز	از شش ساعت تا هفت و نیم	چهارشنبه	چاشت [illegible] وقت نماز دیگر	ساعت سیم و دهم
پنجشنبه	از [illegible] آفتاب تا [illegible]	از ده ساعت و نیم تا [illegible] روز	پنجشنبه	از نیم روز تا نماز پیشین	ساعت هفتم و [illegible]
جمعه	[illegible]	از [illegible] ساعت [illegible] چهارم	جمعه	چاشت [illegible]	ساعت چهارم و یازدهم
شنبه	از [illegible] نماز تا اول نماز دیگر	از [illegible] ساعت و نیم تا [illegible]	شنبه	وقت طلوع [illegible]	ساعت اول و هشتم

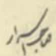
فصل نهم

فصل نهم در اختیارات جکر جوکنی و این باب نیز نزد اهل هند اصل تمام دارد و چنان باید که هر اختیاری و مهمی که پیش آید چون سفر و حرکت و لقاء ملوک و سلاطین و آغاز کارها این جکر جوکنی بر دست چپ دارد یا پس پشت تا پیوسته عزیز و مکرم باشد و در همه کارها مظفر و غالب آید و این جکر جوکنی نزد هنود وانوا چنان باشد که سکن بلاد و زمین ترکان راست و جکر جوکنی باعتقاد هنود زنی باشند که در هر روزی در جهتی از جهات عالم ظاهر کردند و در ساعت مخصوص از آن روز سوار شوند پس در آن روز خصوصا در آن ساعت بهر مهمی که اقدام نماید ایشان را پس پشت یا دست چپ میبایدداشت و ما جدولی اورده بر وجه حرکات ایشان را در هر روزی از ماه عرب و بودن ایشان در جهتی از جهات در اینجا ثبت نمودیم و ساعت سواری ایشان را هم معین نمودیم و جدول مذکور ثبت کردید والله اعلم فصل بیستم در نکات غریبه و اسرار عجیبه در باب اختیارات و این فصل محتوی بر فواید لا یحصی و مشتمل بر چهارده نکته نکته اول روایت از موسی کلیم که روزی

چند است از ماههای رومیان که هر که در آن روز بمصاف رود بقتل آید
و هر که سفر کند بمقصود نرسد و هر که زفاف کند برخوردار نشود و آن
بیست و چهار روز است در هر ماه دو روز چنانکه در این جدول نموده میشود

نکته ثانیه روایتست از امام زکی حسن بن علی العسکری که از ماههای
عرب در هر ماهی یک روز منحوس است چنانکه در تمام سال دوازده روز باشد
و در این روزها هیچکار نشاید مگر طاعت و عبادت و در این روزها خلوت
و عبادت و روزه مناسبتر باشد و سر این ها ما را معلوم نیست اما چون
اکابر قبول نموده اند تقلید از لوازم است نکته ثالثه چون حکیم محقق
ماشاءالله مصری عزیمت سفر آخرت نمود و از دار فنا بدار بقا رحلت
فرمود در خزانه کتب او دو صندوق بود چون سر او بگشادند در وی
قدری حریر سفید بود این فصل نوشته بعبارتی که ملخص اش اینست که
هر که عملی کند و قمر در عقرب باشد یا سنبله از آن عمل پشیمان شوند و هر که
سفر کند و قمر در برج نکو دالا بر نج و سختی و بیشتر آن باشد که با وطن نیاید
و هر که تزویج کند و قمر در منزل سعد ذابح باشد در محاق قبل از اجتماع
متفرق شوند و اگر مرد با زن مجتمع شود در آن سال بمیرد یا صورت
مفارقت بروجهی که افحج از آن باشد دست دهد و هر که نکاح کند
و قمر در منزل زبانا باشد در محاق زن بمیرد و دو سه کلمه دیگر هست در
احکام مولود که ایراد آن در این موضع مناسبتی ندارد نکته رابعه





	محظورات ماه رومیان			محظورات ماه عربی	
ا	تشرین الاول	ح	ا	محرم	ک
ب	تشرین الاخر	اه	ب	صفر	ح
ج	کانون الاول	ط ه	ج	ربیع الاول	ه
د	کانون الاخر	و .	د	ربیع الاخر	ه
ه	شباط	یر	ه	جمادی الاولی	یو
و	آذر ماه	ه ح	و	جمادی الاخر	یو
ز	نیسان ماه	ح ح	ز	رجب	کد
ح	ایار ماه	و ح	ح	شعبان	کو
ط	حزیران	ح ر	ط	رمضان	کد
ی	تموز ماه	د ح	ی	شوال	.
یا	آب ماه	ح ه	یا	ذیقعده	ک
یب	ایلول	ا ح	یب	ذیحجه	ح

صاحب اسرار و دروغ است
که چون ابتداء خصومت
کنی و قمر منحوس
باشد غلبه ترا
باشد و گویند که
سفر مکن در حالتی
که یکی از نیرین
در طالع باشد
که باز نگردی
یا بیمار شوی
و هرگاه که طالع
نحس باشد و در دو وقت
سفر صاحب طالع مسعود
بود دلیل باشد بر محنت بدن و هرگاه که طالع سعد بود و صاحب طالع
منحوس دلیل بود بر مرگ مفاجات و چون قمر در قوس بود سفر مکن که
موجب تعویق امور بود و بتزویج مشغول شود وقتی که قمر در سرطان باشد
که در آن هیچ خیر نبود و موی لب باز کن و ناخن بگیر و وقتی که قمر متصل بود
بعطارد یا مشتری در خانهای ایشان باشد و هرگاه که قمر هابط باشد در جنوب

ناقصه که زود منقطع شود و چیزی منویس و فتحی که قمر در طالع باشد که بسته باد
نبود و چون قمر خالی السیر بود نیکست صید و سواری و فراغت و خلوت و ضیافت را
و چون قمر با راس بود نیکست بخدمت سلاطین و حکام رفتن و از ایشان
حاجت خواستن **نکته خامسه** چون قمر در حد کوکبی افتد سعد و نحس حکم
دران حد چون حکم اتصال او باشد دران کوکب و هیچ کوکب دیگر را این خاصیت
نیست و چون عطارد در حد کوکبی افتد طبع او چون طبع ان کوکب شود همچنانکه
در اتصال بکواکب همین نوعست چه عطارد بهر کوکبی که پیوندد طبع او
گیرد **نکته سادسه** چون محتاج شوی در اختیارات بانکه قمر در شرف باشد
قمر را در حد زهره کن که مثل از باشد که قمر در شرف باشد بلکه قوی تر
باشد **نکته سابعه** صاحب کفایة التعلیم گوید اگر نحسی پیوسته در وتد
افتد چون برجیس اگر بتثلیث طالع افتد باکی نیست بلکه مختار است
چون نحس قوی حال بود **نکته ثامنه** صاحب سر السرایر آورده است که هرگاه
نحوس مشرقی باشند و در حادی عشر ایشان را در طالع نصیبی باشد حکم
سعود دارند و از ایشان نفع رسد و هرگاه سعود راجع باشند و از طالع
ساقط و در سیر ناقص حکم نحوس دارند و از ایشان ضرر رسد **نکته تاسعه**
یکی از اکابر گوید انچه منجمان در اختیارات بر می شمرند از روزهای محمود
و نامحمود بجهت فصد کردن و مسهل خوردن مثلا در اول [illegible] تموز و اول
باحور و میان زمستان باین فن هیچ نسبت ندارد و در ان فصول نوع از فضولیست

منجم را

منجم را عمل گفتن چه نفع چه درد ایام که از فصد تحذیر نموده اند اگر کسی را
خناقی بگیرد و موی یا سرسام دموی روا نبود که در فصد تاخیر کند تا ماهی یا هفته
دیگر و این نظر بسط نجومی نیست **نکته عاشره** در بعضی از کتب حکمت آورده اند
که از اول اردی بهشت ماه قدیم سیزده روز را اصحاب هومس گزوده خوانند
و گویند دهقانین باید دران ایام هیچ کار عمارت و زراعت نکنند و اگر ناچار
بود عمارت و زراعت در روزهای جفت کنند چون دوم و چهارم تا اخر
و این صورت عجب است **نکته حادی عشر** یکی از حکما آورده است که طالع بیت الحیوة
است و او بمنزله بدن است خداوند طالع و خداوند طالع بمنزله روح است
دران بدن و چهار وتد چون چهار ارکان بدن پس اولی چیزی در اختیار
اصلاح طالع است و خداوند طالع و اوتاد از بعد از بهر انکه چون طالع منحوس
بود الم بتن رسد و چون صاحب طالع منحوس بود خلل بجان راه یابد و اگر نحس
در وتدی افتد خلل دران رکن راه یابد که بدان وتد منسوبست **نکته ثانی عشر**
حکیم کیا کوشیار گوید هر کاری که او را نوبتی بود که هر روزی یا هر هفته یا هر ماهی
از احتیاج باختیار کردن نباشد و بعضی از فضلا گویند این سخن کافی نیست
زیرا که بگرمابه رفتن هر هفته اتفاق افتد غالبا و هم انکه حکیم در اختیارات
مجمل مقدم همه اختیارات گرمابه رفتن را شرح داده است و حق انست که هر کاری
که انرا دیرتر کنند و کمتر مکرر نمایند اثر اختیار در وی ظاهر تر بود و قول صاحب
کفایه موید اینست که میگوید که هر کاری که هر هفته مکرر گردد در او اختیاری

نباشد بدان سبب که عادت شده است و عادت طبیعت ثانیه است و کارهای
طبیعی را اختیار احتیاج نیست نکتهٔ ثالث عشر در اسرار النجوم آمده است که اگر در
اختیاری ملاحظهٔ خانهٔ عرض و کواکب عرض کنند ایشان از ابعود را استرداد اند
و از نحوس دور سازند کفایت باشد چه اصلاح خانهٔ عرض از اصلاح طالع اولی
باشد و سعادت کوکب عرض از سعادت صاحب طالع انسب است و این سخنی است
عجیب نکتهٔ رابع عشر حکما گفته‌اند که آثار اختیارات در حق سلاطین و اکابر بیشتر
ظاهر شود زیرا که اختیارات استدلال است بدلیلهای عام و دلیلهای عام را اثر خیر
در حق کسانی که احوال ایشان عام بود ظاهر شود و از نباشد الا پادشاهان
و بعد از ایشان ارباب مراتب هر یکی را بحسب رتبهٔ ایشان اثری بود و هر چند
مرتبه اعلا و اکمل باشد اثر اختیار در حق وی اتم و اشمل بود والله جامع
الشمل و متمم النوال و الیه تصیر الامور فقد فرغ من تسوید
هذه الرسالة حسب الفرمودة عالیحضرا قدسی القاب
قدوسی انتساب حقایق و معارف اکتساب افضل الفضلا
واعلم العلما جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول
وحید العصر و فرید الدهر ملاذ الانام مجتهد الزمان
صاحب [illegible] حاج [illegible] محمد [illegible] الله
[illegible]
ذلک [illegible]

شهر ذی الحجة الحرام [illegible]
۱۲۴۸

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله [illegible] والصلاة على [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی الولی والصلوة علی النبی الامی **وبعد** چنین گوید
حقیر و فقیر قاسم بن محمد بن عبد الحسین اصلح الله شأنه که چون جمعی از اخوان صفا نزد این
بی بضاعت گاه گاه بتعلم علوم نجوم مشغول می‌بودند برای سهولت فهم ایشان قوت و ضعف کواکب را
شرح و ساختم پس باید دانست که کواکب سبعه را قوت و ضعف بسیار اثبات کرده اند
اما آنچه که برای فن حصر نموده اند صد و هفتاد و چهار صنف است نود عدد قوت
و هشتاد و چهار عدد ضعفها بعضی از آنها ذاتی باشد و بعضی عرضی ذاتی آنکه نسبت بذات
فلک البروج حاصل شود قطع نظر از غیر و عرضی آنکه غیر از این باشد و این قوت و ضعفها
بحسب تأثیر سه قسم نهاده اند عظیم و میانه و حقیر و هر یک ازین سه را سه مرتبه
نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی اما قوتهای عظیم اثر سی و چهار اند پنج اعلی مراتب
زیرا که فلک البروج را اولا بدرجات قسمت کرده اند و این سیصد و شصت است
و باتنها به بروج **اول خانه** به آنکه فلک البروج را بتقسیم دیگر بدوازده قسم کرده اند
و هر برجی را نامی نهاده اند و این بروج را بر کواکب بخششهای مختلف کرده اند و یکی از
آنها را قسمت خانه نهاده اند و نیرین را در این تقسیم تقدیم کرده اند و بجهت
[illegible] و حر و دود و ذکوریت و انوثیت برج اسد را بآفتاب داده اند و برج سرطان را
بماه و نصف فلک البروج را که از اول اسد است تا آخر دلو حیز آفتاب خوانده اند
و آن نصف دیگر را که از اول دلو است تا آخر سرطان حیز ماه و ابتدا بالجمله کرده اند
که پیوسته نحو یک آفتاب پیشرو و سنبله را که نحو یک خانه آفتاب در حیز آفتاب

وجوزا را که خانه عطارد است بخانه ماه در حیز بود داده اند بعد از آن زهره را در حیز آفتاب
میزان بود داده اند در حیز ماه ثور و مریخ را در حیز آفتاب عقرب و در حیز ماه حمل
و بعد از آن مشتری را در حیز آفتاب قوس و در حیز ماه حوت بعد از آن زحل را در حیز
آفتاب جدی و در حیز ماه دلو داده اند اگرچه قوت این کواکب در این خانها بتجربه
یافته اند اما در بیان و تعریف بمقدار مناسبت رعایت کرده اند و حکم خانه
خاصیات به بدن و روح و آن چیز که ضرورت معیشت منحصر است در تربیت بدن
پس هر کوکبی که در خانه باشد دلالت کند بر بهترین حالتها و ایمن ترین جایها
و دولت و عزت بود و ثانی **دویم درجه شرف است** و درجات شرف
درجاتی را گویند که در حین ظهور آدم علیه السلام کواکب آنجا بوده اند مگر عطارد
اگرچه در این سخن و تحقیق این درجات در آن حین شبهه می آید اما بنقل بما
چنین رسیده است که ان الکواکب کن فی اشرافها الا العطارد
و عطارد را درجه معین نشده بود بتجربه و استدلال پانزدهم درجه سنبله را
برای او تعیین کرده اند و حقیقت این سخن آنست که حیز شرف قسمتیست که برای
دلالت کرده اند بتجربه چنان یافته اند که چون آفتاب در نوزدهم درجه حمل باشد یا قمر
در سیم درجه ثور باشد یا زحل در بیست و یکم درجه میزان یا مشتری در پانزدهم درجه سرطان
یا مریخ در بیست و هشتم درجه جدی یا زهره در بیست و هفتم درجه حوت یا عطارد
در پانزدهم درجه سنبله یا راس در سیم درجه جوزا یا ذنب در سیم درجه قوس باشد
دلیل است بر دلالت بلندی رتبه در مولود مخصوص و مناسب مولودات تخصیص

در تکران

دران که دلالت بر سعادت و شهرت بنام نیک اگرچه در آبا و اجداد او نبوده باشد
سیم ابتزاز یعنی بودن کواکب در بهترین خانها طالع که اول آن طالع است
پس دهم پس یازدهم پس هفتم پس چهارم پس پنجم پس نهم پس سیم و حساب این
خانها بعد از تسویه البیوت چنان می باید کرد که از پنج درجه پیش از درجه طالع باید
گرفت تا پنج درجه پیش از خانه دویم و از آنجا تا پنج درجه پیش از خانه پنجم چهارم
باید گرفت و از آنجا پنج درجه پیش از خانه ششم پنجم باید گرفت و از آنجا
تا مرکز هفتم ششم باید گرفت و از آنجا تا پنج درجه پیش از مرکز هشتم هفتم باید
گرفت و از آنجا تا پنج درجه پیش از پنج درجه مرکز نهم هشتم باید گرفت و از آنجا
تا مرکز دهم نهم باید گرفت و از آنجا تا پنج درجه پیش از مرکز خانه یازدهم دهم
باید گرفت و از آنجا تا مبدء مذکور از خانه دوازدهم باشد و این حساب
به پیدا کردن مبتز است و آن دلالت کند بر شهرت اگر مبتز قوی حال باشد
شهرت بنام نیک باشد و اگر ضعیف حال است شهرت بنام بد باشد بهر حال در تحقیق
مبتز قطع نظر باید کرد از قوتها و ضعفهای ذاتیه چنانکه بعضی از منجمان کرده اند
پس اینجا معلوم کردن اوج و وسط و مرکز واجب نیست تا تقویم محقق گردد
بدانکه غایت دوری کواکب را از مرکز عالم نقطه اوج گویند و قوسیکه واقع است
میان اول حمل و نقطه اوج از منطقه آنرا قوس اوج گویند پس خطی را که از مرکز
خارج اوج و بمرکز جرم کوکب برسد و قوسیکه محصور است میان نقطه اوج
و سر این خط از خارج مرکز آنرا مرکز کوکب گویند و قوس اوج و مرکز را چون

جمع کنند آنرا وسط کوکب گویند و چون خطی از مرکز عالم اخراج کنند و بجرم کوکب
بگذرد و منتهی شود بفلک البروج و خطی دیگر از خارج مرکز اخراج کنند که بر کوکب
بگذرد و منتهی شود بفلک البروج و قوس که میان این دو خط حاصل آید از فلک ششم
اگر شمس علو و آنرا بر وسط باید افزود و اگر باط بود نقصان باید کرد تا مقدار آنچه
حاصل شود آنرا تقویم معدل گویند و خطیکه از مرکز عالم اخراج میکنند و منتها اگر بر اول
حمل واقع شود مبدء دور شود و اگر بر نقطه دیگر واقع شود پس قوسیکه محصور است
از فلک البروج میان این نقطه و اول حمل آنرا تقویم شمس گویند **چهارم**
تصمیم است و تصمیم آنست که کواکب را واقع شود نسبت بشمس یعنی بعد
تقویم کوکب از تقویم آفتاب کمتر از شانزده دقیقه و این حال دلیل قرب پادشاه است
و چون کوکب صمیمی باشد ضعف احتراق محسوب نباشد **پنجم جرم ثابته سعد**
یعنی بود کوکب لذدرجه مجری قمی ثابته سعد کمتر از پنج درجه باشد و امثال وقتی باشد که هر دو
هر دو بنظر یک اسم باشند در برج   از طالع باز دهم.
تقویم بدرجه قمر بنظر یک باشد و بیان اینها چنین موقوف به اعمال زیج است و این
بنا میت مرور درازست بلکه مدام اعمال زیج از این مشکلات و بسیار عظیم است
بهمین قدر اکتفا کردیم و اینها دلالت کند بر سلطنت و حکومت و عظمت و نواب
فقیر این وقت بجمیع صنعتها ذاتی و عرضی برابری میکند و لکن ارباب نجوم اورا
باین حظوظ مذکوره بار گرفته اند و بهره هریک از این قوتها در این مرتبه نباشد
و بیخ او سط مراتب است **اول بیج شرف** یعنی بودن کوکب در آنجا که درجات

شرف

شرف کواکب در آنجا تعیین کردیم و اینها دلالت کند بر بزرگی و تفوق **دویم استقامت**
یعنی کوکب بر توالی بروج حرکت کند و اینها دلالت کند بر ترتیب حرکات و سکونات
و این خط نیز از دلایل باشد یعنی بالا چون فلک کوکب از فلک آفتاب و اینها
مخصوص است بزحل و مشتری و مریخ و دلالت کند بر بلندی و رفعت و علو شان **سیم**
اعتلاء فلک و این بر چهار نوع باشد **اول** خاص بکواکب علویست نسبت به
آفتاب و این وقتی باشد که زحل یا مشتری یا مریخ در خانه شرف نشسته و آفتاب نیز
در خانه یا شرف و با اتصال همه متصل شوند و تحصیل مهم آنست که ایشان را
نسبت بآفتاب بعد از احتراق و پیش از مقابله واقع شود و نظر تربیع و در این دستور
قوی تر باشد پس تسدیس پس تثلیث اما این نسبت با قمر همه کواکب را نباشد
بشرط اتصال میره و آن وقتی باشد که قمر از مقابله کواکب در گذشته باشد
و بمقارنه نرسیده باشد و در اینجا اول تربیع باشد پس تثلیث پس تسدیس **نوع دوم**
آنکه کوکب در یکی از دو خانه خود باشد و بعد او از هر یکی از این مقدار بعد خانه
باشد از خانه آن نیز مثلا مشتری در حوت یا بیج و قمر در سرطان یا عقرب یا آفتاب
در اسد یا میزان **نوع سیم** کمال تشریق است در کواکب علوی و کمال تغریب
در کواکب سفلی و آن بعد کواکب علویست از آفتاب بمقدار شصت درجه بعد از احتراق
و سفلیین را در تقویم باید نگاه کرد که چون بعد از احتراق استقامت یابد بعد رسد
از آفتاب و آغاز رجوع خواهند کرد در کمال تغریب باشند و چون کوکب باین طریق در
دستور باشد دیگر باره خط تشریق و تغریب محسوس نباشد **چهارم** آنکه صاحب طالع در عاشر

باشد و صاحب عاشر در طالع و این دستوریه اگرچه برج است و تسویه هر دو اتفاق افتد
فیها والا بر جهت معتبر با تسویه و دستوریه یکی از دلایل عظام سلطنت است بشرط آنکه این دلیل
صاحب طالع را بود و دیگر کوکب نیز بنوعی در دستوریه کواکب گران روی باشد و اگر غیر صاحب
طالع بود هم دلیل است بر سعادت و گاه باشد که کوکبی در دستوریه هر دو نیز بیند یعنی اول در
این دستوریه حیز نیز این شرط است یعنی هر یک در ولایت خود باشد و آن کوکب در خانه
یا در شرف خود این کار قوت و سعادت کند که کوکب بیشتر از نیرین **پنجم استیلا** یعنی نظر کواکب
به برج حظ خود با تصال النظر یا تناظر و نظر بر جهت بلکه نهایت اما تناظر هر اگر از درجه اش بدو چون
چند کوکب به درجه باشند آنرا که حظ بیشتر بود مستولی خوانیم و دیگرانرا شریک وی دانیم و هر کوکب
که در حظ خود باشد بهرهٔ آن حظ وی مضاعف کرده ایم مثلا چون کوکب در خانه بود مستولی
بر درجه خواهیم از آن برج که حظ صدر بود و کوکب در آن درجه نباشد بهره حظ خانه را
مضاعف کرده ایم و بهره صدر را یکی از آن خود کند را نیم فی الجمله کوکبی که صاحب حظ در درجه مطلوب باشد
چون مواضع وی شریک حظ درجه مطلوب شود بهره آن حظ مضاعف شود مثلا
بر درجه پنجم و دقیقه دوازدهم از قوس خواستیم که مستولی طلب کنیم و در مولود نهاری
و این درجه خانه مشتری است و حد مشتری و مثلثه شمس و مشتری و زحل در جه
در یکجا مشتری و نهم بهره زهره و اثنا عشریه زحل وارد یان و مشتری و شمس
اما مشتری در درجه یازدهم این برج است و همه کواکب ناظر اند پس بهره خانه مشتری
مستولی مضاعف باید کرد و اگر مثلا در درجه ششم باشد حظ مشتری را نشاید مضاعف کرد
زیرا که در آن حظ نیست اما این حال کواکب بر حکم و فرمان دلالت کنند پس اگر

صاحب

صاحب طالع بر طالع مستولی شود اختیار مولود در دست وی باشد و الا نباشد یعنی اگر صاحب
دیگر خانه مستولی باشد در دست کسی بود که بدان خانه منسوب است پس اگر صاحب دوم
مستولی باشد در دست معاریان و اگر صاحب سیم باشد در دست برادر و همنشین
و صاحب چهارم پدر و صاحب پنجم فرزند و معشوق و صاحب ششم عم و خدم و خدمتکار
و صاحب هفتم زن و شریک و صاحب هشتم پدر و معشوق و خدمتکار برادر و صاحب
نهم برادران و صاحب دهم مادر و استاد و عم زاده کان و صاحب یازدهم دوستان
و وزرا او و صاحب دوازدهم دشمنان و منافقان و مستولی قوی حال او حکم ظاهرتر اگر
صاحب طالع بر طالع و خانه دیگر مستولی باشد اختیار مولود و اختیار منسوبات آن خانه از
طالع مولود در دست مولود بود این است آنچه در باب مستولی است اما بطلیموس را این باب
خانه و شرف و حد و مثلثه اول الحال را اعتبار کند و دیگر حظوظ را معتبر نداند از بهر آنکه
حظوظ ذاتیه بحقیقت اینها اند و دیگر آنکه درهم حظوظ معلوم کرده بود لهذا از زمان
او معلوم شد **ششم جلب** یعنی بودن کوکب نهاری چون زحل و مشتری و آفتاب و عطارد
وقتیکه دلالت کنند بر مذکوریت غیر آفتاب بروز بالای زمین و شب زیر زمین در برج
مذکر و کواکب لیلی چون مریخ و زهره و قمر و عطارد وقتیکه دلالت کنند بر تانیث بروز
زیر زمین و بشب بالای زمین در برج مونث پس بباید دانست که کواکب علوی
بعد از احتراق تا مقابله الشمس دلالت بر مذکر کند و بعد از مقابله تا احتراق بر تانیث
و قمر بر عکس این باشد و زهره در تشریق بر مذکر دلالت کند و در تغریب بر تانیث
و عطارد را اسباب تذکیر بسیار اند تشریق در نظر کواکب مذکره و برج مذکر و در برج مذکر

وجیت مذکر و درجات مذکره و بهاب تانیث تغریب وآنچه عکس اینها باشد کند لاشت
پس بهره‌ها را این اسباب باید شمرد چنانکه تشریق را شش بهره باشد و نظر کواکب مذکر را
پنج و ارباب کوکب یا بیشتر ناظره باشد هر یکی را پنج و برج مذکر را چهار و ربع مذکر را سه
و جیت مذکر را دو و درجه مذکر را یکی و بهاب تانیث هم بدین قیاس پس بهره هر کدام
که غالب بود حکم بر آن باید کرد و اینجا دلالت کند بر قوت ترکیب و رازی عز پس هر
کوکب در حیز خود بود حیز و برج مذکر و مؤنث را دیگر بار حساب نباید کرد **هفتم**
طریقهٔ نیّرین یعنی بودن کوکب در درجاتی که مابین شرف نیّرین باشند و آن از نوزدهم
درجه حمل است تا سیم درجه ثور و اینجا در نیّرین بغایت قوی باشد و دلالت کند بر جلال
و بهاء و نیک سیرت و قوت بصر و بهره هر یک از این قوتها در این مرتبه هشت باشد
و بیست ... عظیم از اسباب **اول** تشریق علوی و تغریب سفلی یعنی بود کواکب علوی از
آفتاب بعد از احتراق زیاده از یازده درجه و کمتر از شصت درجه باشد و بود کواکب سفلی
بعد از احتراق استقامت بیش از یازده درجه باشد و این دلالت کند بر جاه و منصب
بیش ... **دویم** جیت اقبال یعنی وتد و طالع است و دهم و هفتم و چهارم و این
نحو حیز محبوب نیست زیرا که این همان احتراز است بعینه اما چون دیگر منجمان بشرط
بشرط خانه و شرف داشته‌اند و چون کوکب در خانه و شرف نبود در وتد بود آن را
حظ جیت اقبال گویند نه احتراز و این خلاف مذهب است **سیم** درجه ...
یعنی بود کوکب از درجه که در وقت دلالت بختیار بر افق است کمتر از ... درجه باشد
بیشتر یا بستر و این ... تضعیف باشد کوکب را که در طالع ممتزج است زیرا که چون

مبتز

مبتز در ... درجات باشد کمال قوت احتراز است و اینجا ل زیادت کند دلالت احتراز را درجه
چهارم درجه عاشر یعنی بود کوکب در درجه که وقت ولادت یا اختیار وسط السما
کمتر از ... درجه باشد بشرطیکه بعد از درجه وسط السما باشد و اینجا ل نیز قوت احتراز را
مضاعف کند و از درجه **پنجم** ذروهٔ اوج بدانکه کوکب را در فلک ممثل نقطه‌ایست
که چون مرکز تدویر می ذات آن نقطه رسد در غایت بعد باشد از مرکز عالم که آن را اوج
گویند و نقطهٔ اوج هر یکی از کواکب در هر تاریخی می زند نقطه باشد از فلک البروج
و چنین در زمان تاریخ ... مستعمل است اوج هر کوکب بحسب این زیج در نصف النهار
اول فروردین ماه قدیم که سال ... ششصد و بیست پنج ... است بازنویسیم تا هر وقتیکه
خواهند از آنجا بردارند اگر در همان تاریخ باشند و اگر در تاریخ باشد بعد از آن
برای هر سال ... بنجاه و یک ... و بیست پنج ثالثه و چهل و ... رابعه و بنجاه و ... خامسه بر
آنجا افزایند موضع اوجات کواکب حاصل شود از فلک البروج و اگر تاریخ مطلوب
پیش از تاریخ مذکور باشد همین نسبت کم کنند و دانستن آنکه کواکب در اوج است
یا نه چنان باشد که نظر کنیم مرکز مطلق نیّرین و مرکز معدل خمسه متحیره هر گاه که
یا قول ... رسند کواکب در اوج باشند و ما در جدول اوجات موضع مراکز کواکب
در همین طالع بطول **قدح** بنهیم تا هر وقتیکه خواهند اگر در همان تاریخ
و همان طول خواهند از آنجا بردارند و اگر در تاریخ دیگر خواهند در همان طول سر مرکز
آفتاب و زهره و عطارد بهر سال یازده برج و بیست و نه درجه و چهل و چهار دقیقه
و چهل و نه ثانیه و به هر ماه بیست و نه درجه و چهل و چهار دقیقه و شش ثانیه و به هر روز

بنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه بیفزایند و بر مرکز زحل هر سال دوازده درجه و دوازده دقیقه
و چهل و هشت ثانیه و به هر ماه یک درجه و به هر روز دو دقیقه بیفزایند و بر مرکز مشتری
بهر سال یک برج و نوزده دقیقه و چهل و سه ثانیه و بهر ماه سه درجه و بیست و نه دقیقه
و سی و چهار ثانیه و بهر روز چهار دقیقه و پنجاه و نه ثانیه بیفزایند و بر مرکز مریخ بهر سال
شش برج و یازده درجه و شانزده دقیقه و بیست ثانیه و بهر ماه یازده درجه و چهل
و سه دقیقه و چهل ثانیه و بهر روز سی و یک دقیقه و بیست و هشت ثانیه بیفزایند و بر مرکز قمر
بهر سال هشت برج و نوزده درجه و چهار دقیقه و چهل و سه ثانیه و پنجاه ثالثه و یازده رابعه
و پنجاه و چهار خامسه و بهر ماه یازده درجه و بیست و شش دقیقه و چهل و یک ثانیه و بهر روز
بیست و چهار درجه و بیست و [illegible] دقیقه و پنجاه و سه ثانیه بیفزایند و چون بروج از
دوازده زیاده باشد دوازده دوازده طرح کنند و چون درجات از سی گذرد
هر سی درجه برجی گیرند و چون دقایق شصت شود درجه گیرند و چنین هر کدام از اینها
تحت آنها که به شصت رسد با فوق برند مراکز مطلقه کواکب را حاصل آید در طول
صاح پس اگر طول بلدی خواهند در این تاریخ از این مراکز آنچه حاصل شده است بهر
درجه ما بین الطولین سی ثانیه از آفتاب و علویین و چهار دقیقه و چهار ثانیه
از قمر و پنج ثانیه از مریخ نقصان کنند اگر طول مطلوب زیاده از طول مذکور
باشد و اگر کمتر باشد همین نسبت بیفزایند و زحل و مشتری را بر حال خود
بگذارند مراکز مطلقه کواکب در تاریخ مطلوب در طول مطلوب حاصل شود پس
بجدول تعدیل اول نسخه مستوفی که در آخر کتاب خواهم آورد درآییم و آن مرکز

مراکز

مراکز تقویم کنیم و بر مرکز افزاییم تا مرکز معدل شود آنگاه معلوم کنیم که کواکب را اوج است
یا نه چنانکه در اول گفتیم اما اگر ذروه اوج بتقریب خواهیم کرد معلوم کنیم و در تقویم نظر کنیم
هر گاه با استقامت اول که آن قبل از رجوع است بدان موضع رسند در اوج باشند
و ذروه اوج دلالت کند بر بلندی قدر و مقامت و همت و گونه بلند اما در دیده
کون اوج قمر تقویم نگاه کنیم در جزو اجتماع و استقبال معلوم کنیم احتیاج باین حسابها
نباشد و اوج تحقیقی وی همان باشد ششم ذروه تدویر باشد بدانکه ذروه
تدویر وسطی نقطه را گویند از محیط فلک تدویر که بر سر قطری باشد که از مرکز فلک
معدل المسیر بمرکز تدویر گذشته است و ذروه مرئیه نقطه را گویند هم از محیط
این فلک که بر سر خطی است که از مرکز عالم بمرکز وی گذشته باشد و در یافتن این
ذروه چنان توان که نظر کنیم بخاصه مطلقه کواکب چون باول نقطه حمل رسد
کوکب در ذروه وسطی باشد و چون خاصه معدله باول حمل رسد کوکب در ذروه مرئیه باشد
که همیشه ذروه متحیره اول بذروه وسطی رسند آنگاه بذروه مرئیه و قمر بعکس باشد
و شمس حال بمذهب جمهور فلک تدویر ندارد از انجا مستغنی است و مادامیکه
کوکب بین الذروتین باشد وی را در ذروه دانیم نه در نقاط و ما در جدول
اول اوجات مواضع خاصه مطلقه کواکب را وضع کردیم در تاریخ و طول مذکور و اینجا
جدول بیاوریم و حرکات یکساله دیگر را هر یک جدا نوشتیم تا اگر بعد از این تاریخ
مواضع ایشان خواهند بعدد ماه و سال از جدول حرکت هر یک بر دارند و بر
موضع مذکوره افزایند و اگر در تاریخ خواهند که پیش از این تاریخ مطلوب

در طول قمر حاصل آید و اگر در طول کوکب خواهند هر درجه ما بین الطولین از خاصه قمر
دو دقیقه و یازده ثانیه و از زحل و مشتری هر ده درجه یک دقیقه و از مریخ و زهره هر
ده درجه بتقریب یک دقیقه کم کنند از طول مطلوب زیادت از طول قمر باشد
و اگر کمتر باشد زیاده کنند تا خاصات مطلقه کواکب در تاریخ مطلوب در طول مطلوب
حاصل شود پس چون خواهند که خاصات معدله شود [illegible] آن را که بر مرکز روز مطلوب
افزوده بودند بعینه از خاصه روز مطلوب نقصان کنند اما در قمر هم بدان طریق که
گفتیم از برای مرکز تعدیل باید گرفت و مرکز را بجای خود باید گذاشت تعدیل خاصه باید
افزود پس بدین خاصات معدله و مطلقه نگاه باید کرد و از رسیدن ایشان به اول حمل
رسیدن کواکب بمبادی معلوم باید کرد و دانستن ذروه قمر جز بدین نشاید اما در دیگر
کواکب گوئیم هر کس احتراق که در استقامت در وقتی شود که کوکب در ذروه تدویر باشد
و از این طریق دانستن توان است و این حال دلالت کند بر بلندی قدر و ثبات و نشستن در
کوشکها و بلند هفتم منطقه بروج یعنی کواکب را عرض نباشد و این حال آفتاب را
باشد و قمر را در عقدتین اما چون در عقده رأس شد آن را خط منطقه بروج اعتبار کنیم
در عقده ذنب و این حال دلالت کند بر زیرکی و مدد یافتن از ازدواج و شرافت نفس
و باریکی تن هشتم حیز یعنی بودن کواکب روزی بروز فوق الارض و بشب تحت الارض
و شبی برعکس و این حظ آفتاب را داخل باشد و این حال دلالت کند بر قوت جوهر و حکم [illegible]
نزدیکست بحکم طلب نهم دفع قوت و آن چنان باشد که کوکبی از حظ خود کوکبی دیگر
برود و این کوکب را قوت سازد بشرط آنکه آن کوکب در وبال یا هبوط نباشد و اگر چنان

باشد

باشد او را قوت خوانیم دفع قوت و اگر هر دو کوکب در حال باشند بقوت های ذاتی آنرا
دفع تدبیر و دستور خوانیم دهم دفع طبیعت و این چنانست که کوکبی در حظ کوکبی
باشد و صاحب حظ ناظر کند و آن را نیز قبول خوانند یا دو کوکب در حظ یکدیگر باشند
و هم ناظر بود آنرا دفع طبیعتین خوانند و در قبول منظور قوی گردد و در دفع طبیعتین اثر
دفع قوت و دفع طبیعت دلالت کند بر روا شدن حاجات و بر آمدن مراد به سهولت
هر چه تمامتر پس اگر در مقارنه باشد یا بتثلیث ناظر باشد دلالت بر محبت زیاده بود و در
تقابل و تربیع محبت کمتر باشد یازدهم قبول مکان در حظوظ خویش و در حال
و غرض از این سخن اینست که حظوظ کواکب را از جهت [illegible] قبول میکنند در اثبات
الخط قطع میکنیم اما سخن دراز نمیکنم زیرا که حقیقت این سخن معلوم کرده ام دوازدهم
ذوالیمینین یعنی بودن کوکب فوق الارض بحیثیتی که مطرح شعاع هر دو تربیع او بالای
زمین باشد و باصطلاح منجمان مطرح شعاع تربیع موضعی را گویند از فلک البروج که تقاطع
کرده باشد دائره عظیمه که بر دو نقطه شمال و جنوب گذرد و میان نقطه تقاطع او با معدل النهار
و نقطه تقاطع معدل النهار با دائره عظیمه که بر دو نقطه شمال و جنوب و مرکز جرم کوکب
مفروض گذرد ربع دور باشد هر چند از این حکم کمتر محفوظ میشود اما اینجا نوشتیم فی الجمله
تحقیق حظ و قوة شود از زیج عرض افق حادث کوکب و مطالع ممر و مطالع شعاعات
و انوار بمذهب اصحاب احکام و مذهب اهل علم ریاضی به تحقیق مولانا شمس الدین
والمنجمین معلوم کرده باشند و چنین کوکبرا الخط [illegible] فوق الارض دیگر آن محسوب باشد
و این حال دلالت کند بر صنعت و [illegible] و ضبط امور و دانستن علم سیاست سیزدهم

مر در قران نیز چنین قران • نزدیک قران بود بر انکه جرم اعظم القمرین که آن زحل و مشتری را
به درجه است و مریخ را هشت درجه و آفتاب را یازده درجه و زهره و عطارد را هفت درجه
و قمر را دوازده درجه است که مرکز جرم دیگری رسیده باشد یا مستعلی است یا منخفض سفلی آنرا گویند
بنزد و اوج باید و یا قطب شمالی نزدیکتر از آن دیگری باشد یا موصوف بود بصفت از این باشد و این
حظ منسوب است بسعادت و دلالت کند بر ظهور و تحقیق امور خارج **چهاردهم** ممازجت سعد
یعنی نظر و تناظر با مشتری و زهره و عطارد و سعود و نظر راستی با شمس و قمر و سعود بود عطارد و آفتاب که
مستولی بر موضع او بود صاحب خانه یا شرف او مشتری یا زهره باشد یا قمر بشرط دوستی عطارد
و این حال دلالت کند بر آسانی و سرعت بر آمدن کارها **پانزدهم** حدود بقول مصریان باید دانست که
بروج را باقسام مختلف شصت قسم کرده اند و هر قسمی را بکوکبی از خمسه متحیره نسبت کرده اند
و این اقسام را حدود نام نهاده اند و نیرین را نسبت نداده اند زیرا که حد ایشان مقام طبیعت گشته اند
و باتفاق جمهور حد مشتری قائم مقام شمس است و حد زهره قائم مقام قمر اگرچه میان طبیعت شمس
و مشتری نزدیکی و تری تفاوت است اما چون در تربیت مولود حکم کلی بر نیرین است و سعادت
ایشان بیش از سعادت سعدین در آن باب و تربیت شمس با مشتری مناسب است و تربیت
قمر بزهره و حد را دلالت کلی بر امور حیات است چون شمس در حد مشتری باشد و قمر در حد
زهره هم آنست که در حد خود و دیگر باره حد سعد محسوب باشد اما آنچه مقدار تفاوت است که
بهره حدا یعنی مضاعف شود اما بودن کوکب در حد دلالت کند بر ظهور طبیعت آنکس کوکب
در مولود **شانزدهم** مکان سهم السعادة بدانکه سهم السعادة موضعی را گویند که
بعد او از طالع روزی مشابه بعد قمر باشد از موضع شمس و در طالع روزی بشرط مشابه بعد شمس باشد

از موضع

از موضع قمر پس هرگاه که کوکب در برج سهم السعادة باشد و بعد میان هردو کمتر از پنج
درجه باشد گویند کوکب در مکان سهم السعادة است و این حال دلالت کند بر ظهور منافع آن
کوکب در آن طالع **هفدهم** ظهور یعنی بعد کوکب از آفتاب زیاده از یازده درجه
و این حال دلالت کند بر امن و فراغت و خلاص از محنت **هجدهم** جمع نور یعنی نظر کردن
دو کوکب و بیشتر وقتیکه از هم ساقط باشند بکوکبی گران رو پس آن کوکب نور ایشان را
جمع کند و حقیقت چنان کند که ایشان بهم نظر دارند و این حظ تام باشد و جامع مجموع دلالت کند
بر جمع و دادن اعطا و دوستی انداختن میان مخدوم و نیکو خواهی خلایق و ذکر جمیل **نوزدهم**
نقل نور یعنی دو کوکب از هم ساقط باشند کوکبی که از هر دو سبکرو تر باشد از یکی گذشته باشد
و هنوز منصرف نشده بدیگری متصل شود پس این حظ او را باشد که سبکرو بود و خواهد
رسید و این حال دلالت کند بر نامه و پیغام **بیستم** رد نور یعنی نظر کردن دو کوکب هم
بعد از نقل نور یعنی آن دو کوکب که ساقط بوده اند از هم در نقل النور پس این حظ هر دو را باشد
و دلالت کند بر ملاقات بعد از ارسال رسل و منفعت یافتن از یکدیگر **بیست یکم**
درجه ثابته سعد یعنی بود کوکب از درجه نورانی ثابته سعد کمتر از پنج درجه باشد و این دلالت کند
بر گنج یافتن و تصرف در اموال سلاطین و ترقی در سالکی ایشان **بیست دویم**
استیلا بر جزو مقدم و در استیلا بر جزو مقدم طریقه بطلمیوس رعایت باید کرد یعنی خانه پنج شهادت
باید گرفت و شرف را چهار و حد را سه و مثلثه اول را دو و مثلثه ثانی را یک
و حد را بطلمیوس را اعتبار کرده اند نه حدود مصریان و این حال دلالت کند بر تدبیر کار خود
و حفظ صحت و بهره هر یک از این قوتها در ایشان مرتبه اعظم باشد و چندی چند میانه اثر پذیر

ده احوال راتب **اول** اقامت برای استقامت اقامت کوکب وقتی باشد که در مقام اول
و دوم که نزدیک بعد انطاق اول و چهارم است از فلک تدویر باشد و بحسب سیر وقتی باشد
زحل و مشتری و مریخ اگر در شبانه روزی کمتر از دو دقیقه حرکت کنند و زهره و عطارد وقتیکه
کمتر از پنج دقیقه حرکت کنند و در این موضع آن اقامت را بخواهند که پیش از حرکت کوکب
برخلاف توالی باشد و بعد از آن بر توالی باشد و در اینحال مانند آخر بیمار است و دلالت کند
بر امید بهبود و خیر **دوم** سرعت سیر یعنی زحل در شبانه روزی بیش از دو دقیقه حرکت کند
و مشتری از پنج دقیقه و شمس و زهره و عطارد از پنجاه و نه دقیقه و قمر از سیزده درجه و پانزده
دقیقه و اینمقدار سیر وسط این کواکب است و اینحال دلالت کند بر پیشی در کارها و حصول
مرادات بزودی **سیم** حد سعد یعنی بودن کوکب در حدود مشتری و زهره و عطارد در سعود
و اینحال افراط و تفریط از طبایع کواکب بیرون برده و دلالت کند بر آنکه مردم وی را در کارها
حمد و ثنا گویند و تحسین کنند **چهارم** مثلثه اول بدانکه حکما هر سه برج را از بروج
دوازده گانه که بر یک طبیعت یافته اند مثلثه خوانند و بدان طبع نسبت کنند چنانکه
حمل و اسد و قوس را مثلثه آتشی خوانند و ثور و سنبله و جدی را خاکی و جوزا و میزان و دلو را
بادی و سرطان و حوت و عقرب را آبی و هر کوکب را از کواکب سبعه که بطبع مناسب
مثلثه یافته اند صاحب آن مثلثه خوانند و کوکب دیگر را که از آن طبع بهره داشته باشد
شریک ایشان سازند چنانکه صاحب مثلثه آتشی شمس و مشتری را خوانند و زحل را شریک
ایشان دانند و در مثلثه خاکی زهره و قمر او مریخ را شریک و در مثلثه هوائی زحل و عطارد
و مشتری را شریک و مثلثه آبی زهره و مریخ او قمر را شریک گویند و اینحال در طالعهای روزی است

و در طالع

و در طالع شبی مقدم صاحبین را منظور دارند پس که در طالعهای روزی شمس در مثلثه آتشی باشد
یا زهره در مثلثه خاکی و اگر با زحل در مثلثه بادی باشد گویند در مثلثه اول است و اگر در
طالعهای شبی مشتری در مثلثه آتشی باشد یا قمر در مثلثه خاکی یا عطارد در مثلثه بادی یا مریخ
در مثلثه آبی بهمین حکم هر چند او را صفت بصفت مثلثه اما برای بهره حظ
گویند مثلثه او را و وجه تسمیه این بروج بمثلثه نظر مثلث است و اینحال دلالت کند
بر ظهور منافع کوکب در ثلث اول عمر بشرط قابلیت و دلیل باشد بر غلبه با کواکب خویش
و قبیله و فرزند و معشوق و با غیبه که تو یک خانه باشد و صاحب روزی مشتری باشد
پنجم صعود در فلک البروج و اینحال وقتی باشد که مرکز منطق بیشترین و مرکز معدل تحت [illegible] از
شش برج زیادتر و بتقریب [illegible] کم تقویم کوکب از نقطه حضیض گذشته باشد
و با برج نرسیده دلالت [illegible] مطلوب [illegible] و با [illegible] دولت
افزون و سوال **ششم** صعود در فلک تدویر و این وقتی باشد که خاصه معدله کواکب
زیاده از شش برج باشد و هنوز کوکب بذروه وسطی نرسیده باشد و قمر [illegible] دلالت
کند بر فراخ روزی و [illegible] روز افزون **هفتم** صعود در شمال
یعنی عرض کوکب شمالی زاید باشد و اینحال دلالت کند بر آبادانی خانمان و صفای [illegible]
و روی و بصر و قوت تن **هشتم** بودن کوکب فوق الارض و اینحال دلالت کند
بر ظهور احوال کوکب **نهم** بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مؤنث در مؤنث
اما بروج مذکره مثلثه آتشی و بادی اند و مؤنثه خاکی و آبی و کواکب مذکره زحل و مشتری
و مریخ و شمس و مؤنثه زهره و قمر و عطارد اسباب تذکیر و تانیث از هر یک از [illegible]

بحر طبیعی دهم بری بودن از کونیخ بر قران و تربیع و مقابله زحل و مریخ نباشند و اینحال دلالت
کند بر ایمن بودن از شر نحوس و بهرهٔ هر کوکب از این قوتها را بمرتبه شش باشد و اعده مراتب او وسط
اول استفادهٔ این قوه از آن استعلامات که پیش از این گفته ایم در حمر قران و مراد از این
نسبت که کوکب در دهم یا یازدهم کوکب دیگر باشد به برجیت و اینحال بر حرمت دلالت کند
دویم ربع مقبل یعنی بودن کوکب میان مرکز عاشر و طالع بر توالی یا میان مرکز رابع و سابع
بر توالی و اینحالت بر فیروزی دلالت کند سیم عرض شمالی که کوکب عرض شود میان منطقة البروج
و قطب پس اگر هر لحظه او از منطقة البروج زیاده میشود آنرا شمالی صاعد خوانند و بهرهٔ
حظ آن پیش از این گذشت و اگر هر لحظه کم میشود آنرا شمالی هابط گویند و بهره حظ او
در این مرتبه است و اینحال دلالت بر آبادانی باغ و بستان و صفای هوا بود و کثرت اتفاقات
چهارم زیادت نور و این وقتی که کوکب در نطاق دویم و سیم باشد از هر دو
فلک و ما جدول نطاقات در آخر این رساله بیاوریم و طریق عمل آن آنجا ایراد کنیم
اما قمر را زیادتی نور وقتی باشد که از تربیع اول گذشته باشد و به تربیع دوم نرسیده
و این دلالت کند بر سرخ رنگی روی و حسن و صورت و تیزی حس پنجم زیادت قدر
و این نیز همان وقت باشد و دلالت کند بر سطبری تن ششم زیادت سیر یعنی اگر
در تزاید باشد در اوان استقامت یا در تناقص باشد در حین رجعت و اینحال دلالت کند
بر سرعت کارها هفتم زیادت حساب و اینحال بحسب فلک اوج در نطاق فلک
سیم و چهارم باشد و در فلک تدویر در نطاق اول و دویم پس هر گاه مرکز مطلق بر نزدیک
دو مرکز معدل مختره بیشتر از شش برج باشد کواکب زاید در حساب باشند بحسب اوج و اگر حصه

معدله

معدله کمتر از شش برج باشد حکم همین باشد در فلک تدویر و اینحال دلالت کند بر کثرت
آب و چیز یکه بر زیاده از قیمت خود فروخته شود هشتم زیادت عدد و اینحال بحسب
هر دو فلک در نطاق اول و دویم باشد دلالت کند بر چیزی که قیمتش کم شود و بقیمت فروخته شود
نهم درجات سعادت افزای بدانکه هر برجی را درجه چند هست که چون
کوکب در آن باشد دلالت بر شرف و زینت و یافتن جاه ناگاه و اینحال درجات
و دید ظهور آن کوکب را دهم درجه زیادت سیر زحل را فاحش نسبت مناسبت و حکم این
حظ نیز مثل حکم گذشته است یازدهم مشرق او یا سعد یعنی بودن کواکب در مشرقه او یا
که مشتری و زهره و عطارد مسعود نیرین اگر بنظر دوستی ناظر باشند و اینحال دلالت کند
بر تربیت یافتن از بزرگان و همسروه که با ایشان دوازدهم ربع مذکر کوکب مذکر را
و ربع مؤنث کوکب مؤنث را بدانکه فلک البروج بدو دائره عظیم که یکی دائره افق و دیگر
دائره نصف النهار است بچهار قسم غیر متساوی منقسم در اکثر از افق مشرق تا دائره
نصف النهار فوق الارض مذکر باشد و آن ربع که مقابل وی است یعنی از افق مغرب
تا دائره نصف النهار تحت الارض و آن دو ربع دیگر مؤنث و اینحال دلالت کند بر کمال
خلقت سیزدهم وجه بدانکه فلک البروج با قسام متساوی سی و شش قسم کرده اند
و او را وجه نام نهاده اند و صاحب قسم اول از حمل مریخ را یافتند و صاحب قسم دویم
شمس و همچنین بر ترتیب افلاک یعنی صاحب قسم سیم زهره و صاحب قسم چهارم را قمر چون
نسبت بقمر رسید ابتدا از زحل کرده اند تا قسم آخر حوت که بریخ رسیده و بودن کوکب
در وجه خود دلالت کند بر ظهور صورت او در مولود یا در شخص که منسوب است بدان کوکب

در طالع **چهاردهم** شهر بدانکه فلک البروج را ششصد و شصت قسم کرده اند که هر قسم درجه
و بیست دقیقه باشد و قسم اول از حمل بمریخ داده اند و باقی اقسام بترتیب بروج بصاحبان
بروج داده اند تا قسم آخر حوت بمشتری رسیده است و در آخر کتاب جدول وجوه
و شهر را جهت سهولت حساب بیاوریم و این حظ قلیل عالی است **پانزدهم**
مثلثه یا نیز [illegible] چون رب [illegible] مثلثه در روز و [illegible] بیش از این گذشت
و اینجا دلیل [illegible] و غذاهای [illegible] و دوستان باشد **شانزدهم** اثنی عشریه
داو را نیز دوازده بهر خوانند بدانکه هر برجی را دوازده قسم کرده اند که هر قسمی
دو درجه و نیم باشد و قسم اول از هر برجی بصاحبان وی داده اند و قسم دوم
بصاحب برج دوم و باقی اقسام بترتیب بروج بکواکب داده اند تا قسم دوازدهم
رسیده است و این نیز جدول در آخر کتاب خواهیم آورد و اینجا دلالت کند بر فرزند
و عدالت قوت شهوانی و عفت و صحت نطفه و آلات تناسل و نیز دلالت کند
ملاقات [illegible] با هر صنعت از منسوبات طالع خود و بهره هر یکی از این قوتها
در این رتبه پنج باشد و هفده اند مراتب **اول** بیت مایل یعنی بیت دوم
از طالع اگرچه پنجم و هشتم و یازدهم نیز مایلند اما اینجا مراد از بیت مایل بیت
دوم است و بودن کوکب در اینجا یکی از قوتهاست مگر زحل را و اینجا دلالت کند
بر تربیت یافتن بدن و پرورش غذا **دوم** بیت فرح یعنی بودن عطارد در طالع
یا زهره در پنجم یا شمس در نهم یا مشتری در یازدهم یا زحل در دوازدهم یا قمر در
سیم و چون ایشان در فرح باشند ضعف بیست [illegible] ایشان محسوب نباشد و چون

نیّران

نیّران در فرح باشند ضعف [illegible] غیر قطعی محسوب باشد و این حال [illegible]
[illegible] **سیم** بیت [illegible] یعنی بودن
آفتاب در دهم یا قمر در چهارم یا زحل در هشتم یا مشتری در دوم یا مریخ در سیم
یا زهره در پنجم یا عطارد در نهم و چون زحل در بیت قوت باشد ضعف بیست [illegible]
محسوب [illegible] ضعف بیست [illegible] غیر قطعی محسوب باشد
و اینجا دلالت کند بر زور و قوت **چهاردهم** بیت مذکر کوکب مذکر را و مؤنث کوکب
مؤنث را بدانکه طالع و هر خانه که عدد او طاق است مذکر است و آنچه عدد او جفت است
مؤنث و اینجا **پنجم** بیت سعد یعنی بودن کوکب در خانه مشتری و زهره
و عطارد [illegible] اگر نظر [illegible] ناظر باشند بشرط آنکه در وبال و هبوط نباشد
ششم مثلثه یا نیز سعد و اینجا دلالت کند بر شادی و طرب و معشوق و لذت و خوردن
شیرینیها **هفتم** نصرت یعنی بودن کوکب در برجی که صاحب وی قوی حال باشد **هشتم**
[illegible] هر کوکب که صاحب برج شرف کوکب دیگر باشد آن کوکب را یاری کند در حین نظر
چنانکه مریخ آفتاب را و این قوت صاحب حظ شرف را باشد نه صاحب برج را و دلالت
کند و دلالت کند بر عنایت یافتن از بزرگان و مردان یا یافتن پیش ایشان و مدد
یافتن در امور **نهم** استقامت هر گاه کوکبی در شرف باشد یاری خواهد از صاحب
برج شرف در حین نظر پس صاحب نظر برج وی را یاری کند و این قوت هر دو کوکب را
باشد و دلالت کند بر آنکه از کسی چشم نیکی داشته و آن کس وی را بمرتبه بلند رساند **دهم**
[illegible] ضعیف باشد کوکبی دیگر که [illegible] قوی حال باشد [illegible] نظر کند و اینجا دلالت کند

بر مرد یا فتن در حبس در ماند که واین حظ متوسط کوکب ضعیف یازدهم مکان
نعمت یعنی آنکه کوکب که ضعیف بوده باشد در حین نعمت قوی شود و آنکه قوی بوده باشد
ضعیف شود وباهم نظر کنند پس این حظ ظاهر دو را باشد و دلالت کند بر فریاد
رسیدن فریاد رسنده نحوا اما باید دانست که دوستان آفتاب و ماه مریخ
و مشتری اند و دوستان ماه و آفتاب عطارد و دوستان زحل و زهره عطارد
و دوستان مشتری و قمر و شمس مریخ و دوستان قمر و شمس مشتری و دوستان زهره
و عطارد زحل و دوستان عطارد و زهره آفتاب دوازدهم حصار میان
دو سعد باید دانست که نحو یکی تر جرم و شعاع از دو طرف کواکب کدام
یک کوکب در میان او منحصرت اگر یک طرف سعد رسیده و از دیگر طرف سعدی
یا شعاع سعدی یا از هر دو طرف شعاع سعد کواکب منحصر شده بین السعدین
و اینحال دلالت کند بر مدد یافتن از ازدواج در حوادث چنانکه شاعر
گوید دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد
و نیز بر رضا و توکل دال باشد سیزدهم بودن کوکب روزی بروز تحت الشعاع
و کوکب شبی بشب و این حظ آفتاب را است نه کوکب را بدان شرط
که پیش از احتراق باشد و دلالت کند بر قوت مدلول آفتاب در
طلوع و تیز باشد و از زلزله و فزادانی چهاردهم تیامن و این حال
کوکب علوی را از آفتاب بعد از کمال تشریق باشد و قمر را بعد از مقابله
شمس و پیش از تحت الشعاع و تعزل این درجه نیز رسیدن [illegible] است

ز آفتاب

از آفتاب و این حال سفلیین را بعد از آنکه بر جهت از تحت الشعاع بیرون
آیند تا وقتیکه باز باستقامت در زیر شعاع مختفی شوند و حکم این نزد
بحکم دستوریه و تشریق اما کمتر از آن است پانزدهم دریجان بدانکه هر
برجی را به سه قسمت کرده اند قسم اول به صاحبان آن برج داده
قسم دویم بر صاحب پنجم بتوالی قسم سیم را بصاحب نهم بتوالی داده اند
و این حال دلالت کند بر صحبت و مواصلت شانزدهم اوردجان بدانکه
فلک البروج را بشش قسمت [illegible] اند [illegible] درو جه قسم اول را
از حمل برج داده و باقی اقسام را بعکس ترتیب [illegible] کواکب داده اند یعنی
قسم دویم از جدی [illegible] و قسم سیم [illegible] تا قسم آخر حوت برج رسیده است
و این را نیز [illegible] و این حال دلالت کند بر [illegible] و خوشی [illegible]
داشتن هفدهم هفت بهر بدانکه هر برجی را بهفت قسمت کرده اند قسم
اول را به صاحبان آن برج داده اند قسم [illegible] صاحب
آن برج است و قسم دویم را چنانکه قسم اول [illegible] داده اند تا قسم
هفتم رسیده است [illegible] و این حال دلالت کند بر [illegible] و توابع و بهره هر یک از این
مرتبه چهار است [illegible] اعلی مراتب اول درجه سعد و این حال [illegible]
سر و حسن صورت دلالت کند دویم نهبهر سعد و این حال دلالت کند بر خزینه
داری سیم اثنی عشریه سعد دلالت کند بر [illegible] دوستان و بهره هر یک از
این قوتها در این مرتبه سه باشد و هفت اوسط مراتب اول [illegible] سعد دلالت کند

اما [illegible] قرانات چنانکه

بر منفعت از محبوب و بهره از دوستان نجیب دویم اوردجان سعد دلالت کند بر قوم
نیکو صورت و نیکو سیرت و خداوند صنعت کار سیم درجه سیلی در جهت
مذکره مذکر را و مؤنثه مؤنث را و این را هم بجدول خواهیم نمودن و اینحال دلالت کند بر ظهور
از حد طبیعی و در مردان دلیل شجاعت باشد و در زنان دلیل رقت قلب و وفا و عصمت
چهارم نصف صاعدی یعنی بودن کوکب در نصفیکه از درجه عاشر است تا درجه رابع بر توالی
و اینحال دلالت کند بر سرهای کوه و بلندیها و خوشی هوا پنجم بسبب موافقت مزاج یعنی بودن
زحل در مثلثه خاکی و مشتری و عطارد در مثلثه بادی و مریخ و شمس در مثلثه آتشی و زهره
و قمر در مثلثه آبی و اگر در دیگر مثلثات باشد بیک طبع مناسب هم باشد زحل و مشتری
در مثلثه آبی و آتشی و مریخ و شمس و زهره و قمر در مثلثه بادی و خاکی و عطارد در مثلثه
خاکی نزدیک است مزاج مخصوص بهتر و بیشتر موافقت و اینحال دلالت کند بر قوت مزاج
و استحکام ترکیب ششم موافقت نور کوکب با برج یعنی بودن زحل در جوزا و مثلثه
خاکی و آبی مگر حوت و بودن مشتری در حوت و مثلثه آتشی و بادی و مریخ در مثلثه آتشی و جوزا
و عقرب و حوت و شمس در مثلثه آتشی و میزان و دلو و حوت و زهره در بروج هوائی
و آبی مگر عقرب و عطارد در مثلثه بادی و سنبله و قوس و قمر در مثلثه آبی و اینحال دلالت
کند بر راحت و عیش و بهره هر یک از این قوتها در این مرتبه باشد و پنج اند مراتب
اول نیم بهره بدانکه هر برجی به دو قسمست و هر قسمی از دوازده برج نوبه قسم اول را
به شمس داده اند و قسم دویم را به قمر و در بروج مؤنثه عکس و در غریبترین در طالع
روز هر کوکب که در نیم بهره آفتاب قوی است اما بمقدار تفاوتیست که در غریبترین
این حظ مضاعف شود و در دیگر کواکب مضاعف نشود و دلالت کند بر غذائی که پدر
و مادر جهت فرزند سازند دویم برج شمالی بدانکه از سر حمل تا سر میزان بر توالی شمالی
و از نصف دیگر جنوبی بود و دلالت کند بر خانه خوش هوا سیم برج دوست بدانکه هر کوکبی

خانه

خانه خود را دوست دارد و اینحال دلالت کند بر عشق چهارم برج مستقیم الطلوع بدانکه
از سر سرطان تا سر جدی بر توالی مستقیم الطلوع‌اند یعنی درجات مطالع از درجات این ...
کمتر است یا برابر و دلالت کند بر راستی قد و قامت و اعتدال خواب و بیداری پنجم یعنی
آن چیزیکه در بیان خانه ذکر کردیم خاصه نیرین و اینحال دلالت کند بر توطن ما در وطن
مالوف امینت قوتهای کواکب و بهره هر یک از این پنج قوت در این مرتبه یکی باشد اما
اصناف ضعفاء قسم اول بروج اند هفت اعلی مراتب اول وبال یعنی بودن کوکب در
برج هفتم از خانه خود چنانکه آفتاب در دلو و اینحال دلالت کند بر ذل و ... و بدترین حالها
و نا ایمن ترین جایها دویم درجه هبوط یعنی بودن کوکب در صد و هشتاد یکم درجه از درجه
شرف خود چنانکه آفتاب در نوزده درجه میزان و اینحال دلالت کند بر شقاوت و خمول
و فقد عشق و لازمه بها بر زندان و محنت حدث سیم خسوف ماه دلالت کند بر فساد
لون و ضعف بهره و ناپذیرفتن غذا چهارم کسوف آفتاب دلالت کند بر ناپاکی و حرکات
شنیعه که رشوم باشد پنجم کسوف کواکب مر یکدیگر را و این ضعف آن راست که فلک او
بالاتر است و دلالت کند که نعمت آن کوکب کمتر بظهور آید در دنیا ششم جرم تابع شمس
و این بدترین نحوسات است و دلالات در جمله ... و بدترین هر بدبختی و ... ظاهر
و باطن است هفتم احتراق یعنی بعد کواکب از آفتاب کمتر از شش درجه و بیشتر از شانزده
دقیقه و اینحال دلالت کند بر فنا و عدم و بهره هر یکی از این ضعف در این مرتبه نه باشد و شش
اوسط مراتب اول برج هبوط یعنی بودن کوکب در برج هفتم از برج شرف چنانکه آفتاب در
میزان و اینحال دلالت کند بر ذل و غربت و طلب مجهولات دویم رجعت یعنی حرکت کوکب

برضعف قوای واین دلالت کند بر باطل شدن امور و بی ترتیبی حرکات و سکنات **سیم**
تحت الشعاع یعنی بودن کواکب از آفتاب بیشتر از شش درجه و کمتر از پانزده درجه واین حال
دلالت کند بر خوف سقوط و خفا بر امور و خوف و لون و ضعف جهره و تحیر بسیار **چهارم**
طریقه محترقه میزان را خوانند و آن در جایست که ما بین درجه هبوط نیرین باشد یعنی از نوزده
درجه میزان تا سه درجه عقرب واین حال دلالت کند بر احولیت و رکیکی شره **پنجم**
انحطاط فلکی یعنی فلک کوکب زیر فلک آفتاب باشد واین ضعف ذاتی است و مخصوص
بزهره و عطارد و قمر و دلالت کند بر دنائت ذاتی و پستی همت **ششم** جزو مقدم برج
تربیع یعنی بودن کواکب از جزو متقدم کمتر از پنج درجه باشد یا نود درجه واین حال دلالت کند بر برک[؟]
مفاجاة دیده هر یک از این ضعفها در اینمرتبه یافت شوند و لیت[؟] ادنا مرتبه
اول تغریب علوی واین حال دلالت کند بر افتادن از منزلت **دوم** تشریق سفلی
یعنی بودن کوکب در مشرق ظاهر باشد و در تحت شعاع آفتاب نباشد **سیم** هابط و جنوب یعنی
کوکب در نهایت عرض جنوبی باشد دلالت کند بر دوام اعضا **چهارم** بعد از منطقه یعنی
بعد کوکب از درجه طالع صد و هشتاد درجه باشد واین حال دلالت کند بر گرفتار شدن
در دست خصم **پنجم** در جهت رابع یعنی بودن کوکب بر دائره نصف النهار تحت الارض
واین حال دلالت کند بر افتادن در چاه و از منار و ماندن در زیر دیوار و افتادن چیزها
بر بالای او **ششم** بیت ثانی عشر را دلیل بود بر ترتیب اسباب حبوت[؟] و کارهای
خطرناک کردن **هفتم** نقطه حضیض واین حال وقتی باشد که مرکز منطقه تدویر در مرکز
معدل مجره بأول میزان رسد دلالت کند بر افتادن از کوهها و کرهای بلند و از جایهای

هشتم

هشتم حضیض تدویر واین از وقتی باشد که خاصه منطقه بأول میزان رسد و دلالت کند بر افتادن
از کوشکهای بلند و درخت واین هر دو حضیض ولیکن گاهی قدر[؟] بمانند **نهم** ذوالیسار یعنی عکس
ذوالیمین باشد و دلالت کند بر عجز در ساعتها و پنهان شدن در سردابها و به توانایی **دهم**
ادبار یعنی کوکب در وبال و هبوط باشد و دیگر و بدان کوکب نظر کند آن کوکب که در او در وبال
و هبوط خود بیند نظر و یا قبول نکند واین ضعف کوکب ناظره را بود دلالت کند بر ناخوشی و اشکام[؟]
یازدهم بیت ادبار یعنی بودن کوکب در ششم و دوازدهم طالع بدان حساب که در ابتدا
مذکور است واین حال دلالت کند بر آنکه محروم و پراکنده شوند و ملک شناسند جمعیت پراکنده
در رند و او را حقیر شمرند و او رنج و مشقت بر تن خود بلا ضرورت **دوازدهم** گذشت
کوکب زیر قرص یعنی در قران مستغنی کس باشد واین حال دلالت کند بر کشته شدن در دست
عدو و زهر خورانیدن **سیزدهم** نظر[؟] جهت نحس یعنی نظر عداوت یعنی بودن کوکب در تربیع و مقابله
زحل و مریخ و عطارد نحس واین حال دلالت کند بر کثرت اعدا و رفض سلاطین و خوردن
طعامهای زهرآلود **چهاردهم** قطع نور واین دو نوع است یکی آنکه هر دو کوکب در قران باشند
یکی آنکه سه کوکب نزدیک هم باشند سریع و متوسط و بطی برسد و از او بگذرد
و بطی قطع کند نور سریع را از متوسط بپیوندد و بپیوندد بتوسط پس این ضعف متوسط را
بود نوع دیگر آنکه متوسط خواهد که به بطی بپیوندد و سریع راجع شود و از بطی در گذرد
و در میان بطی و متوسط حایل شود و قطع کند نور متوسط را از بطی پس این ضعف
بطی را باشد واین حال دلالت کند بر تمام نشدن امیدها و نامرادی و تحیر **پانزدهم**
منع نور یعنی سریع خواهد که به بطی بپیوندد و متوسط در میان حایل و مانع شود پس این

ضعف بطء رابش و اینجا دلالت کند بر تلف هوایا و ضایع شدن حقوق و اموال و فوات
رفتن اسباب و رسیدن مطلوبات و بدبختیها و اینجا جز در مقارنه نبود شانزدهم
انتکاث شدن و نحو یک اتصالی که از او کوکب راجع شود اگر راجع نبود آن اتصال تمام نکند
بس دلالت کند بر تمام ناشدن کارها و پشیمانی قوم و شفقت بادر و نواهی فی ذات کی
اینجا در تربیع و مقابله که از قویها است و دلیل تر واضح است هفدهم اعراض
و این نوع دویم باشد از قطع نور اما بر نسبت بر توسط است اعراض نوع هند و برای اعراضی
وارد است بهر حال اینجا دلالت کند بر نابجود نامه و پیغام هجدهم عقد یعنی
نیز تیر را ضامن اینجا دلالت کند بر منزلهای نا امن و رفتن بر امرهای نامعلوم نوزدهم
نحوست کواکب و آفتاب بطلوع تحسین پیش از آنکه دلالت بر نقطه وقت بود چشم آن
دو نشانه بطلوع تحسین بود لذا احتراق کمتر از یازده درجه باشد و بود ماه از تحسین پیش از مقارنه
کمتر از دوازده درجه باشد بیستم [illegible] و اینجا دلالت کند بر بیماریها از علتهای [illegible]
بیست یکم [illegible] زحل مشتری را [illegible] عطارد را [illegible] زهره را
و مریخ و قمر یکدیگر را بشرط نظر و اینجا دلالت میکند بر کینه و حسد قوم [illegible]
از گروه بیست دویم در درجه [illegible] بودن کوکب بر درجه تقویم [illegible]
و اینجا دلالت کند بر مضرت از ازواج خبیثه و زحمت از سباع و حشرات و دزد
و حرامی در بیابانها درجه سهم قاطع یعنی درجه سهم الموت و سهم [illegible]
و سهم که از تحسین گیرند و اینجا دلالت کند بر قصد کشتن خود و خوردن [illegible]
کشنده [illegible] و بهره هر یک از این ضعف در این مرتبه هست باشد اما اصناف

ضعفهای

ضعفهای قسم دویم که ده اند نه حیاتست از انواع مراتب اول افات برای رجعت
و اینجا دلالت کند بر تعویق کارها و کاهلی و گرانی اندام دویم بطو سیر در درجه تحسین
و اینجا دلالت کند بر فهار و درازکشی و علتهای سودا سیم هبوط در فلک اوج و این
وقتی که کوکب از ذروه اوج گذشته باشد و بحضیض نرسیده باشد و دلالت کند بر [illegible]
و خصومت و پوشیده شدن [illegible] جهارم هبوط در تدویر و این وقتی که قمر
از ذروه [illegible] کوکب از ذروه [illegible] گذشته باشد و [illegible] حضیض [illegible] کوکب بحضیض
نرسیده باشد و دلالت کند بر خوردن بیم خوردن قوم و ستم در [illegible] رفتن پنجم
هبوط و اینجا دلالت کند بر جفا کردن و خوار شدن و ظلم ششم [illegible]
بودن کوکب در زیر زمین و اینجا دلیل بود بر نهان شدن در سرداب و زیر زمینها
هفتم برج مذکر مونث را و برج مونث مذکر را و اینجا دلالت کند بر [illegible]
رجال بر مذکر و مونث و ضعف مزاج و [illegible] هشتم [illegible] دلالت
کند بر خوردن طعامهای بد قلیل الغذا که مولد اخلاط ردیه باشد نهم غربت
در مکان [illegible] بودن در برجی که نه قوت داشته باشد و نه ضعف آفتاب مثلا در سنبله
و اینجا دلالت کند بر تنها نشستن و ظلمت و جستن [illegible] را بی فایده و بهره هر یک از این
ضعفها در این مرتبه شش باشد و سیزده [illegible] اول ربع مدبر یعنی آن ربع
غیر [illegible] دلالت کند بر فرو ماندن و زیر دستی و زبونی دویم عرض جنوبی بر آنکه عرض
کوکب هر وقت که جنوبی زاید بود و این را ابطا در جنوب خوانند و جنوبی [illegible] و این را اصاعد
خوانند و عرض جنوبی صاعد دلالت کند بر خوار شدن خانه و بیجایگی و قوم که [illegible]

باور **سیم** نقصان نور و این ضد زیادتی نور است و دلالت کند بر تیره گی وقبح صورت **چهارم**
نقصان قدر و این ضد زیادت قدر است و دلالت کند بر لاغری تن **پنجم** نقصان
عدد و این ضد زیادت عدد است و دلالت کند بر فروخته شدن چیزی کمتر از قیمت خود
ششم نقصان سیر در استقامت و زیادت سیر و رجعت دلیل بود بر تنزل ارکان‌ها
هفتم نقصان حساب دلالت کند بر قلت اولاد و اتباع و بی قیمتی چیزها و قلت مال
هشتم درجه سیر و درجات آثار نیز کبیر دل معلوم شود دلالت کند بر افتادن
در چاهها و فرو رفتن در زمین اما زحل را این درجات دلیل هلاک کنندگان بود
نهم منقلبه ثابته نحس دلالت کند بر تغییر چیزها زیرا که و خوردن **دهم** برج
مذکر و مؤنث را در برج مؤنث مذکر را دلالت بر ظهور و اظهار شهوت از مجرای
مجرای طبیعی و کند طبع **یازدهم** خلاف حال نحیف بودن کوکب روز در زیر روز و شب در شب
زیر زمین دلالت کند بر تیرگی خواب و بیداری و قلت عقل **دوازدهم** وحشت سیر
یعنی کوکب در برجی در آید و بیرون رود و برج کوکب نه بیوند و دلالت کند بر بطلی
فایدی و روی بیکسی و توسط و ترحت و اختفا و نامرادی و برخاییدن امید **سیزدهم**
خلاف سیر یعنی کوکب در اوایل برج یا کوکب بیشتر نظر نکرده که و حرکت کند و دلالت کند بر ناکامی و ...
و ضایع شدن چیزها و عاقبت بد و بهره هر یک از این ضعف در این رتبه پنج باشد و ده
اعلی مراتب **اول** بیت زایل غیر ساقط یعنی سیم و نهم و دلالت کند بر بی التفاتی از بزرگان
دوم بیت ضعف یعنی ششم بیت قوت و دلالت کند بر بی قوتی **سیم** بیت مذکر
مؤنث را و بیت مؤنث مذکر را و دلالت کند بر سستی **چهارم** بیت نحس دلالت کند

برحمل

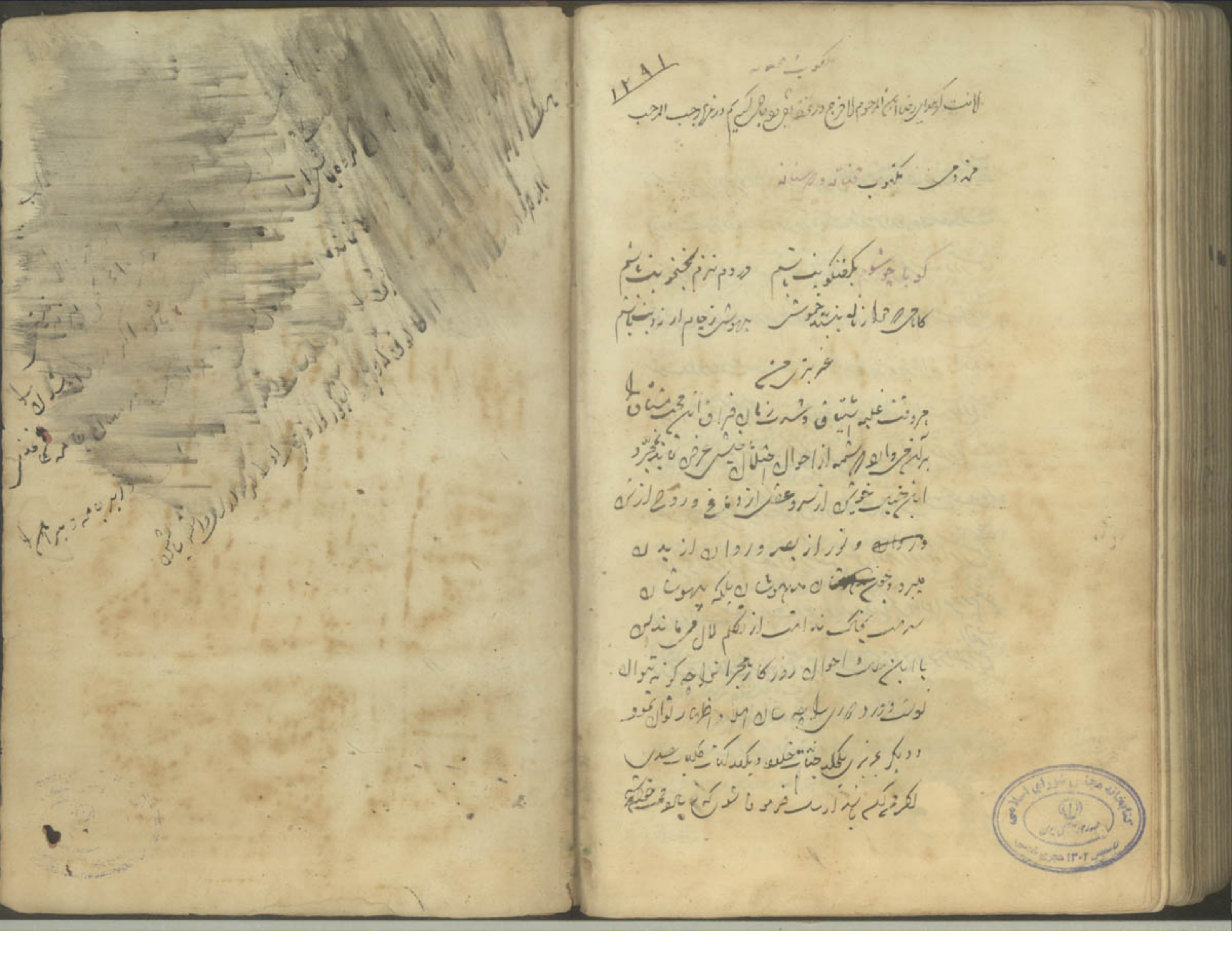
برخورش و پرورش هر چیزی که طبع از او متنفر شود **پنجم** ضعف خداوند خانه دلالت کند
بر پناه جستن که پناه نیابد **ششم** مشارکت یعنی بودن کوکب روزی در خانه کوکب شبی
و بر عکس دلالت کند بر بی کسی شدن در میان مردم نا جنس و میل به دیدن قوم نامحرم
و غریب **هفتم** حصار یعنی میان دو نحس دلالت کند بر حوادث دائمی و گرفتاری بسیار
و مشقت و رنج بی عمارت **هشتم** عقده جوزهر بی بحیره را دلالت کند بر رنج و بلا
که خاطر خواهد بی اختیار رود **نهم** تنا سر یعنی منحرف بودن کوکب یعنی در درجه نحس مقابله
درجه وی بر توالی دلالت کند بر به حرمتی شود اگر و بهره هر یک از این ضعف
در این رتبه چهار باشد و پنج حقیر از اعلی مراتب **اول** وجه نحس دلالت کند بر تیره گی
رنگ و بد شکلی **دوم** به بهره نحس دلالت کند بر مال حرام و دزدیده **سیم** اثنی عشریه
نحس دلالت کند بر سختی و ضایع کردن نطفه و قلت و قلت فرزندان **چهارم** درجه
مظلمه و این هم کبیر دل معلوم شود دلالت کند بر بد رنگی اعضا **پنجم** درجه تیره زحل را
و حکم این نیز همان است و بهره هر یک از این ضعف در این رتبه سه است و ده اوسط
اوسط مراتب **اول** در میان نحس دلیل حرب است **دوم** از درجات نحس **سیم**
درجه قیراین نیز کبیر دل معلوم شود دلیل افلاس و کند فن ... **چهارم** درجه ملحقه
یعنی درجه مذکره مؤنث را و مؤنثه مذکر را دلیل حسن جوان و ستیزگی زنان یعنی **پنجم**
درجات دال بر عظم یعنی را دلیل برکور ... این درجات هم کبیر دل باز نمایم **ششم**
نصف النهار یعنی بودن کوکب در نصفی که از درجه رابع یعنی تا درجه عاشر بر توالی دلالت
کند بر سکون در معدها و خانهای بد هوا **هفتم** مخالفت مزاج یعنی بودن کوکب در برجی که

حی لف خود بن دلالت کند بر ضعف مزاج **هشتم** خالف خود بودن کوکب در
برجیکه مخالف خود باشد و دلالت کند بر بد خلقی مخالف دیگر راکد دو حظ بود یا ابنیم
این مرتبه سه و بهره هریک از این صنف دو باشد و سه ادنی مراتب **اول**
برج جنوبی یعنی از سرطان تا آخر قوس دلیل غالب بر هوا و کم و تاریکی **دوم** برج دشمن
یعنی بودن کوکب در دوازدهم خانه خود دلالت کند بر دشمن انگیزی و فریفته شدن
بسخن دشمنها **سیم** برج معوج الطلوع دلالت کند بر خواب و بیداری و بلا اعتدال
و بهره هریک از این صنفها در این مرتبه یک باشد این مراتب ضعفها و قوتها
بر رای متاخران که به تقلید متقدمان کرده اند و بعض از حقیقت اینها واقف نشده اند
اما باید دانست اینجا که هیچ متحقق در بعضی امور توانا و در بعضی ناتوان باشد هیچ کوکبی (نمیشود دیگر اینکه)
نیست از سیارات اگر قوت و ضعف او با هم آمیخته نیست پس باید که در وقت
احکام این مقدار قوت و ضعف که در حصر آمد استخراج شود بر ترتیب و عدد
و بهره هر یک در زیر در برقم وضع کند و جمیع اعداد قوت و ضعف جدا جدا
بنویسد و اقل را از اکثر نقصان کند تا معلوم شود که قوت از ضعف یا ضعف از
قوت بچند مرتبه زیادت است و حکم بر غالب کند **فائده** باید دانست که هیچکدام
از قوت و ضعف با وجود غالبیت یکطرف باطل نشود مگر ضد آن ما مقدار
باشد که اثر غالب زودتر و اثر مغلوب دیرتر ظاهر شود **فائده**
باید دانست که جمیع مطالعات در احکام و اختیارات مطالب در امور
دولت و سلطنت هیچ حظ از جرم ثابته سعد و درجه و برج شرف

ودستوریه

ودستوریه زیاده نباشد و در امور مال التجارة زیادت عدد و زیادت حساب
و زیادت سیر و زیادت نور و زیادت قدر و درجات سعادت
و نه بهره است و در طلب فرزند اثنا عشریه اصل عظیم است و در تعشق
مشهور و در حیا ن و در حکم شکل مولود و وجوه و در علم و کمال نفس درجات
شرف و درجات سعادت از همه حظوظ موثرتر اند **فائده**
باید دانست که کواکب را بر موجودات سفلی دلالت بر دو نوع است
ذاتی و عرضی ذاتی آنست که بگردش دهور باطل نشود مثل دلالت
زحل بر سیاهی و عرضی آنکه بگردش دهور باطل شود مثل دلالت نحسین بر
امور قبیحه و مذمومه و سعدین بر عکس پس در هر روز که امری مستحسن باشد
از مدلولات سعدین است و چون در روز دیگر همان امر مذموم شود
در تحت دلالت نحسین آید والله اعلم بحقایق الامور والیه المرجع (الصواب)

سوده نه المشتهر آقا عزیز علی [illegible]
[illegible] ربیع الثانی من شهور سنه ۱۲۴



۱۲۸۱

[illegible] رجب المرجب

مکتوب [illegible]

کو با چو تو بگفتگو نشستم | در دم [illegible] نشستم
کاهی [illegible] خوش | [illegible]

عزیز من

هر وقت غلبه اشتیاق و شدت زمان فراق آن محبت مشتاق را
بر آن میدارد که شمه از احوال اشتغال خویش عرض نماید [illegible]
[illegible] از سر و عقل از دماغ و [illegible]
[illegible] و نور از بصر [illegible]
[illegible] بلکه بیهوش [illegible]
[illegible] از [illegible] لال [illegible]
با این [illegible] احوال روزگار هجران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

